

جاودانگان یک فریضه

معرفی می‌کند: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» آنان کسانی هستند که شب‌ها در حال نیایش و سجده‌اند و روزها در صحنه انجام مسئولیت اجتماعی خویش، سبقت در انجام کارهای خیر را پیشه خود ساخته و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، همان کسانی که خداوند از آنان با عنوان «صالحین» یاد کرده است.

مجموعه حاضر تجلیل از چند تن از جوانان برومند این مرز و بوم است که وظیفه انسانی، الهی و شرعی خود را در هیاهوی آلودگی‌های بی‌شمار از یاد نبردند و در راه دفاع از مظلوم، جان پاک خود را نثار کردند. نگاهی به زندگی کوتاه، اما سرشار از شناخت خدا و قرآن و شریعت این شهدای گمنام نشان می‌دهد که متأسفانه جامعه نسبت به اجرای این فریضه واجب، حساسیت خود را از دست داده و لذا مردان و زنان غیوری که همچنان عمل به این حکم را وظیفه خود می‌دانند، در معرض تعرض و حمله گناهکاران قرار می‌گیرند و مظلومانه به شهادت می‌رسند. وجود بیش از ۳۰۰ شهید امر به معروف و نهی از منکر و نادیده گرفتن زندگی و آثار حرکت دینی و شجاعانه آنان، ضرورت پرداختن به این مهم را هر چه بیشتر نمایان می‌سازد و این مجموعه، گامی کوچک در راه ایفای این نقش و تکریم و تجلیل از بزرگ‌مردان و بزرگ‌زنانی است که در جهت جلوگیری از اشاعه منکرات از بهترین سرمایه خود گذشتند و دریغ است اگر تلاش خداجویانه آنان در میان غوغاهای روشنفکرانه و ضددینی و بی‌توجهی اکثر مسلمین به این امر حیاتی، نادیده گرفته شود.

بدیهی است ترویج امر به معروف و نهی از منکر جز بر اساس اراده ملی و جز بر حسب عمل به تکلیف میسر نمی‌شود و اعمال قانون توسط دستگاه‌های حکومتی، هر چند لازم است، اما مطلقاً کافی نیست. در جهانی که سردمداران ظلم و گناه با استفاده از آخرین پدیده‌های تکنولوژیک، کمر به امحای آخرین بارقه‌های ارزشی بسته و محیط جوامع گوناگون را به انواع منکرات آلوده‌اند، مقابله با توفان تهاجم دینی و فرهنگی، ایمانی راسخ، انسجامی عمیق و وحدتی بی‌بدیل را می‌طلبد که جز در پرتو آشنایی با احکام الهی و قرآن کریم و سیره اولیا و انبیا ممکن نیست.

این مجموعه تلاشی در جهت ایفای نقش روشنگری و تأکید دیگر باره بر احیای فریضه مهم امر به معروف و نهی از منکر است، باشد که از این رهگذر، فضای جامعه برای بالندگی بیشتر و پرهیز از آلودگی‌ها مهیا شود.

سر دیبر

امر به معروف و نهی از منکر در میان فرائض دینی از مکانت ویژه‌ای برخوردار است، زیرا این فریضه، محیط مناسب برای عمل به واجبات دیگر را فراهم می‌سازد. در واقع اگر این دستور دینی به شکلی کامل و جامع عملی شود، عمل و تقید به تمامی احکام شریعت ممکن می‌شود. در نقطه مقابل، بی‌توجهی به این فریضه، به تدریج محیط اجتماعی را برای بروز و گسترش منکرات آماده و زمینه‌های رشد معنوی، ناممکن و یا بسیار دشوار می‌گردد. امیرالمؤمنین (ع) در باره اهمیت این فریضه در بسترسازی برای سعادت افراد و جوامع بشری می‌فرماید: «امر به معروف و نهی از منکر از چنان جایگاه والایی برخوردار است که سایر کارهای نیک و جهاد در راه خدا در برابر آن مانند دمیدن به دریای پهناور موج است».

امر به معروف و نهی از منکر از احکام ابداعی شرع مقدس اسلام نیست، بلکه در همه نظام‌های حقوقی، شناخته‌شده و مقبول است، هر چند اسلام برای آن، همچون سایر موضوعات، ضوابط خاصی را قرار داده و عمل به آن در سیره اولیا و انبیا الهی، نمود بارز داشته است.

امر به معروف و نهی از منکر حکم پیشگیری از بیماری‌ها را دارد و لذا مقدم بر احکام قضائی است که به منزله درمان هستند. هدف از اجرای این حکم آن است که گناه در سطح جامعه اسلامی، عادی‌سازی نشود و حساسیت مسلمین نسبت به آن از بین نرود، امری که متأسفانه امروز به شدت به چشم می‌خورد و تحت عنوان کراهت دخالت در امور شخصی دیگران، این فریضه واجب ترک شده است، درحالی که امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه عموم مردم است و اختصاص به متصدیان خاص ندارد.

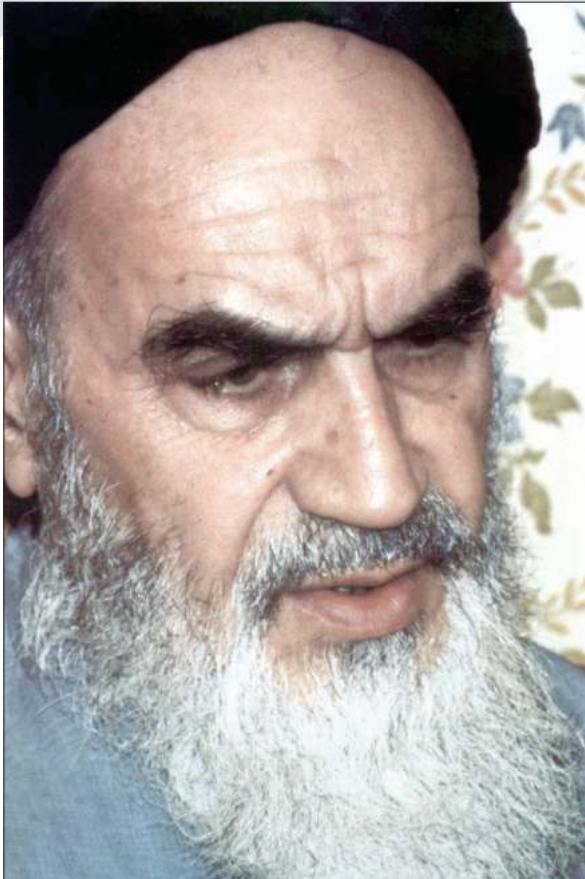
البته از آنجا که هدف اسلام از دستور دینی امر به معروف و نهی از منکر، تشویق نیکی‌ها و منع زشتی‌ها و پلیدی‌هاست، چنانچه عده‌ای از افراد، انجام این امر را به عهده گرفتند و هدف دین، محقق شد، مقصود حاصل شده است.

خداوند متعال در قرآن، در زمینه امر به معروف و نهی از منکر، دانشمندان و علما را بسیار ملامت می‌فرماید که چرا در برابر پرده‌داری‌ها، ستمگری‌ها، ربا، رشوه و سایر منکرات سکوت و عاملان به این مفاصد را تشویق می‌کنند، از همین رو نقش عالمان دینی در تمام ادیان الهی و به‌ویژه اسلام در این زمینه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌گردد.

امام حسین (ع) در فرازی از سخنان خود خطاب به مسلمانان می‌فرماید: «چگونه شاهدید که احکام الهی زیر پا نهاده می‌شوند و شما سکوت اختیار می‌کنید و خود را به غفلت می‌زنید؟ پروردگارا! تو نیک می‌دانی که ما در پی قدرت سیاسی و ثروت و نعمات ناچیز دنیا دست به جهاد زدیم، بلکه می‌خواستیم اصول و ارزش‌های درخشان دین تو را احیا کنیم، در سرزمین تو اصلاح پدید آوریم، بندگان ستم‌پسند را ایمن و از حقوق مسلمشان برخوردار گردانیم».

در اهمیت امر به معروف و نهی از منکر همین بس که خداوند متعال در قرآن کریم، گروهی را که به اجرای این امر مهم می‌پردازند جزو «رستگاران»





درآمد

آنچه در پی می آید ملخصی ارجمنده، از فتاوی و بیانات حضرت امام خمینی رهبر کبیر انقلاب اسلامی در باب امر به معروف و نهی از منکر است که در مجموع نمایانگر مکانیت والای این واجب الهی از منظر آن بزرگ می باشد. از نکات درخور توجه در این مجموعه ارجمنده، صرف نظر از وجوب شرعی این فریضه سازنده، نگاه امام راحل (قده) به این اصل اساسی به عنوان ضامن بقای انقلاب می باشد.

■ وجوب امر به معروف و نهی از منکر در آئینه

فتاوا و بیانات رهبر کبیر انقلاب

این فریضه بزرگ تکلیف عمومی است

کیفیت وجوب و اقسام آن دو

امر و نهی به واجب و حرام و مستحب و مکروه

هر یک از امر و نهی در اینجا به واجب و مستحب تقسیم می شود، پس هر آنچه از نظر عقل یا شرع واجب است، امر به آن واجب، و هر چه از نظر عقل قبیح یا در شرع حرام است، نهی از آن واجب است، و آنچه مستحب است، امر به آن نیز مستحب و آنچه مکروه است، نهی از آن مستحب است. (۱)

وجوب کفایی امر و نهی

اقوی این است که وجوب امر به معروف و نهی از منکر «کفایی» است، پس اگر افرادی به حد کافی اقدام نمایند از دیگران ساقط خواهد شد و اگر هیچ کس اقدام نکرد، همه آنان با وجود تمام شرایط وجوب، تارک واجب خواهند بود. (۲)

وجوب اقدام، به اندازه احتیاج

اگر برپایی واجبی یا از بین بردن منکری متوقف بر اجتماع گروهی در امر و نهی باشد، به واسطه اقدام بعضی، وجوب از دیگران ساقط نمی شود، بلکه واجب است به اندازه نیاز، اجتماع نمایند. (۳)

گناه سهل انگاران

اگر عده ای که به اندازه نیاز نیستند، در پی برپایی واجبی برآیند، و بقیه اقدام نکنند و افراد حاضر نتوانند بقیه را جمع کنند، وجوب از آنان ساقط می شود، و گناه به گردن متخلفین خواهد بود. (۴)

وجوب در صورت احتمال تاثیر

اگر شخصی یا اشخاصی به وظیفه خود عمل نموده و مؤثر واقع نشد، ولی شخص یا اشخاص دیگر احتمال تأثیر بدهند، با اجتماع شرایط بر آنان واجب خواهد بود. (۵)

حکم قطع و اطمینان، بر اقدام شخص دیگر

اگر قطع یا اطمینان پیدا کند که دیگری در پی انجام واجب برآمده، بر او واجب نیست، بلی اگر خلاف یقین او آشکار شد، بر او واجب است؛ و همچنین اگر یقین یا اطمینان پیدا کند که افراد به مقدار نیاز هستند، بر او اقدام لازم نیست، و اگر بعداً معلوم شد چنین نبوده، واجب است. (۶)

کافی نبودن احتمال اقدام در سقوط

وجوب

صرف احتمال یا گمان به اقدام دیگری، یا احتمال و گمان به وجود «من به الکفایه» (۷) در سقوط وجوب کافی نیست؛ بلکه با چنین احتمال و گمانی، بر خود او واجب است، بلی اگر بین (دو شاهد عادل) بر موضوع (اقدام دیگران و یا وجود من به الکفایه) برپا شد کافی است. (۸)

سقوط وجوب، با از بین رفتن موضوع

اگر موضوع فریضه یا منکر از بین رفت، وجوب ساقط خواهد شد، هر چند به وسیله عمل مکلف باشد، مانند آب منحصر به فردی را که برای حفظ جان محترم یا طهارت لازم بود نگهداری کند، بریزد. (۹)

توجه به اهم و مهم

اگر فریضه یا از بین بردن منکر موقوف بر انجام حرام یا ترک واجبی باشد، ظاهر آن است که باید ملاحظه اهمیت شود. (۱۰)

اختیار مکلف، در صورت تساوی

اگر مکلف بر یکی از این دو واجب «امر به معروف» و «نهی از منکر» قادر بود نه بر هر دو، ملاحظه آنکه مهمتر است بشود، و در صورت تساوی در اهمیت، مخیر خواهد بود. (۱۱)

عدم کفایت بیان حکم شرعی

در سقوط وجوب «امر به معروف» و «نهی از منکر» بیان حکم شرعی، با بیان مفاسد ترک واجب، یا فعل حرام، کافی نیست مگر آنکه از بیان حکم شرعی در عرف به کمک قرائن امر و نهی فهمیده شود، یا با بیان حکم، مقصود از امر و نهی حاصل شود؛ بلکه ظاهر آن است که کافی است طرف از بیان حکم، امر و نهی را بفهمد، هر چند عرف چنین چیزی را نفهمد. (۱۲)

مولویت امر و نهی در این باب

امر و نهی در این باب مولوی (۱۳) است. هر چند آمر و ناهی در درجه پائین باشند؛ بنابراین کافی نیست بگوید خدا تو را امر به نماز کرده، یا از شراب خوردن نهی کرده، مگر

مقصود از آن حاصل شود؛ بلکه باید بگوید: نماز بخوان و شراب نخور و عباراتی همانند اینکه رساننده امر و نهی از جانب خود او باشد. (نه اینکه بازگوکننده حکم حلال و حرام فقط باشد). (۱۴)

واجب توصیلی، در امر و نهی

در امر به معروف و نهی از منکر قصد قربت و اخلاص معتبر نیست؛ بلکه این دو، واجب توصیلی (۱۵) هستند که برای قطع فساد و اقامه فرائض تشریع شده اند؛ ولی اگر قصد قربت کند، اجر معنوی خواهد داشت و بر آن دو پاداش خواهد برد. (۱۶)

وجوب نهی در برابر هر گناه

فرقی بین گناه کبیره و صغیره در وجوب نهی از آن نیست. (۱۷)

حکم نهی از مقدمات حرام

اگر کسی مقدمات حرام را به قصد انجام کار حرام شروع کرد، اگر مکلف می داند این مقدمات او را به حرام می رساند، نهی او از حرام واجب است، و اگر می داند او را به حرام نمی رساند، نهی واجب نیست، مگر اینکه مقدمات حرام را حرام بدانیم، یا معتقد به حرمت باشیم، همچنین اگر شک داشته باشد به حرام می رساند یا نه، ظاهر عدم

در امر به معروف و نهی از منکر

قصد قربت و اخلاص معتبر

نیست؛ بلکه این دو، واجب

توصیلی هستند که برای قطع

فساد و اقامه فرائض تشریع

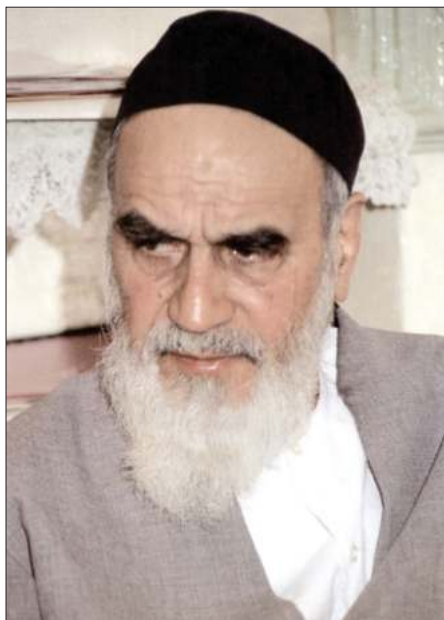
شده اند؛ ولی اگر قصد قربت

کند، اجر معنوی خواهد داشت و

بر آن دو پاداش خواهد برد.

همه هم مسئول هستند؛ یعنی همه باید همان طوری که یک شبانی یک گله‌ای را می‌برد و رعی می‌کند و می‌چراند و به جاهای خوب و به علفچراهای خوب ببرد و به آب‌های خوب، و مسئول است پیش صاحبان او به اینکه چرا نبردی؟

همه ما آن حال را داریم، مسئولیم در مقابل خدا و در مقابل وجدان. و همه‌مان باید مراعات بکنیم؛ یعنی نه اینکه مراعات خودمان را؛ من مراعات همه شما را بکنم؛ شما هم هر یک مراعات همه را. یک همچو برنامه است که همه را وادار کرده که به همه «چرا» بگوئیم، همه را. به هر فردی، لازم کرده به اینکه امر به معروف کند. اگر یک فرد خیلی به نظر مردم مثلاً پائین یک فردی که به نظر مردم خیلی اعلا رتبه هم هست، اگر از او یک انحرافی دیدی، بیاید-اسلام گفته برو به او بگو نکن-بایستد در مقابل بگوید این کار انحراف بود نکن. (۲۵) - ۵/۷/۲



استدلال به حدیث من اصبح و لم یهتّم...
مسلمان اگر بخواهد اهتمام به امور مسلمین نداشته باشد که مسلمان [نیست]؛ لیس بمسلم؛ من اصبح و لم یهتّم بامور المسلمین فلیس بمسلم. (۲۶) هی هم بگو لاله‌الله، مسلم نیست اینطور. اسلام آن است که به درد مسلمین بخورد؛ برسد به درد مسلم که آقا کشتند جوان‌های ما را. ما بی تفاوت باشیم؟ کشتند علمای ما را، ما بی تفاوت باشیم؟ کشتند مؤمنین و مسلمین را، ما بی تفاوت باشیم؟ ما راضی بشویم به این امر؟ ما کاری بکنیم که از آن انتزاع رضایت بشود؟ باید ما خودمان را عوض کنیم. (۲۷)

و جوب امر و نهی به استناد سیره اولیا (ع)
حضرت امیر ملاء نبود [که] خطبه‌های به آن طولانی داشت؟ حضرت رسول [که] خودشان خطبه‌های به آن طولانی دارند، ایشان ملاء نبودند؟ وقتی نوبت به ما می‌رسد عذرهای درست می‌کنیم برای اینکه ما می‌خواهیم از زیر بار در برویم. شما این جور تربیت نشوید آقا. شما موظفید برای اینکه به اسلام خدمت بکنید. موظفید. خدمت همین نیست که درس بخوانید، این هم یک شعبه است. موظفید که گرفتاری‌هایی را که برای مسلمین پیش می‌آید شما دخالت در آن بکنید. موظفید دخالت بکنید. هی به گوش ما خواندند که آقا شما چه کار دارید با کار دولت؟! دولت است، نمی‌دانم چه است! هی به گوش ما این را خواندند، ما هم باورمان آمد که نباید دخالت در کار دولت بکنیم، نباید معارضه بکنیم.



مسئولیت عمومی به استناد کلکم راع...
الان مکلفیم ما، مسئولیم همه‌مان، همه‌مان مسئولیم، نه مسئول برای کار خودمان؛ مسئول کارهای دیگران هم هستیم کلکم راع و کلکم مسئول من رعبیه (۲۳) همه باید نسبت به همان رعایت بکنند. همه باید نسبت به دیگران. مسئولیت من هم گردن شماست؛ شما هم گردن من است. اگر من پام را کج گذاشتم، شما مسئولید اگر نگوئید چرا پایت را کج گذاشتی؟ باید هجوم کنید، نهی کنید که چرا؟ اگر خدای نخواسته یک معمم در یک جا پایش را کج گذاشت، همه روحانیون باید به او هجوم کنند که چرا برخلاف موازین؟ سایر مردم هم باید بکنند. نهی از منکر اختصاص به روحانی ندارد؛ مال همه است. امت باید نهی از منکر بکند؛ امر به معروف بکند. (۲۴)

مسئولیت همگانی با استناد کلکم راع...
اگر خدای نخواسته در این نهضتی که شما کردید یکوقت کاری ما و شما انجام بدهیم، روحانیون و پاسداران هر دو طایفه پاسدار هستند، پاسدار اسلام. همه ملت، پاسدار اسلام باید باشند. کلکم راع. همه باید مراعات کنید، همه‌تان «راعی» هستید، همه مردم، و

الان وقت این است که همه اینها مواظبت کنند خودشان [را]. مواظبت کنند که اینکه یک قدم کج نگذارند و اسلام را حفظ کنند. صورت اسلام را آنطوری که هست نشان بدهند. و اگر خدای نخواسته یک کسی پیدا شد که یک کار خلاف کرد، اعتراض کنند

و جوب نهی است، مگر بنا بر حرمت مقدمات یا حرمت تجری. (۱۸) (۱۹)

حکم شک در توان فاعل
اگر شخصی در پی انجام حرامی برآمد و مکلف شک دارد که او قادر بر این کار حرام خواهد بود یا نه، در ظاهر نهی آن شخص واجب نیست؛ بلی اگر معتقد باشیم که عزم و تصمیم بر معصیت حرام است، نهی از آن واجب خواهد بود. (۲۰)

و جوب امر و نهی در روایات
استناد به حدیث کلکم راع...

اسلام عزیز از شما - ای گروه مسلمان - در هر لباس و شغلی هستید، استمداد می‌کند؛ وظیفه همه است که در نجات آن کوشش کنید و ضربه‌هایی که از سلاطین جور، خصوصاً در این پنجاه سال حکومت ضد اسلامی و ملی دودمان پهلوی، خورده است و می‌خورد جبران کنید. کلکم راع و کلکم مسئول. (۲۱)

مسئولیت عمومی به استناد کلکم راع...
آقایان توجه کنند همه و همه ملت موظفند که نظارت کنند بر این امور. نظارت کنند اگر من یک پام را کنار گذاشتم، کج گذاشتم، ملت موظف است که بگویند پایت را کج گذاشتی، خودت را حفظ کن. مسئله، مسئله مهم است. همه ملت موظفند به اینکه نظارت داشته باشند. در همه کارهایی که الان مربوط به اسلام است. اگر دیدند که یک کمیته خدای نخواسته برخلاف مقررات اسلام وارد عمل می‌کند، بازاری باید اعتراض کند؛ عرض بکنم که کشاورز باید اعتراض کند؛ معممین و علما باید اعتراض کنند. اعتراض کنند تا این کج را راست کنند. اگر دیدند یک معمم برخلاف موازین اسلام، خدای نخواسته، می‌خواهد عمل بکند، همه موظفند که جلوی او را بگیرند که امروز غیر روزهای دیگر است. آن وقت هم باید بگیرند، اما حالا کار مهم است.

حالا اساس، اساس وجهه اسلام است. اساسی است که الان اسلام به دست ما افتاده، داریم چه می‌کنیم؟ بنابراین، آنی که به نظر بنده مهم است این است، و البته اینها هم باید عمل بشود؛ اما اینها در درجه دوم است؛ درجه اولش عبارت از این است که همه ما، همه قشرها، همه، اینها همه باید این جهت را توجه داشته باشند و همه آنها مراعات این مسئله کلکم راع، همه باید مراعات این مسائل را بکنند. توجه داشته باشند. که مبدا من یک وقت یک کلمه برخلاف مقررات اسلام بگویم، اعتراض کنند، بنویسند، بگویند. آقا، خدای نخواسته آقا، شما، ایشان، ایشان، اینهایی که الان مردم توجه به آنها دارند و می‌گویند اینها مثلاً دارند اداره می‌کنند، چه حکومت باشد و چه کسانی که عرض بکنم که از این دادگاه‌ها باشد، هر جا باشد، الان وقت این است که همه اینها مواظبت کنند خودشان [را]. مواظبت

اقدام و مقابله سیره انبیا (ع)

امروز که ملت، به پا خاسته و راه خود را خوب و درست یافته است، سکوت و امر به سکوت، مخالف مصالح عالیه اسلام است و خلاف طریقه شیعه جعفری است، و امر به تحرک و استنکار و افشای فجایع خانمان سوز و اسلام بر باد ده و دستگاه شاه، موافق سیره مبارکه انبیا و خصوص رسول معظم خاتم است. (۲۹)

مقابله علی (ع) با معاویه

حضرت امیر - سلام الله علیه - که قیام کردند بر ضد معاویه، البته می خواستند به اینکه معاویه را از مقام خودش کنار بزنند و یک... آدمی که فاسق است و مال مردم خور است آن را بزنند کنار، و یک آدم صحیحی را به جای او بگذارند در شامات و سوریه و آنجاها. لکن جلوگیری از ظلم معاویه یک تکلیف شرعی بود که باید قیام کنند به این امر و به مردم بفهمانند که این ظالم است و باید اینطور اشخاص دفع بشوند. و ایشان قیام کردند و منتهی به این شد که موفق نشدند به اینکه او را از مقامی که داشت [منعزلش] کنند. (۳۰)

سیره علی (ع) حجت بر دیگران

مع ذلک حتی آنهایی که حضرت امیر را به خیال خودشان نصیحت می کردند که شما یک مدتی معاویه را بگذارید در حکومت شامات باشد و بعد که پایه حکومت شما قوی شد آن وقت او را رد بکنید، به هیچ یک از این حرفها اعتنا نکردند و حجتشان هم این بود که یک نفر آدمی که برخلاف موازین الهی رفتار می کند و ظلم را در بلاد راه می اندازد، من حتی برای یک آن هم نمی توانم او را حاکم قرار بدهم. بلکه اگر حاکمش قرار می دادند این حجت می شد بر اینکه نه، می شود که یک فاسقی هم از طرف ولی امر حاکم باشد. و حضرت امیر مضایقه کرده از اینکه حتی اگر مصالحی هم آن وقت -مثلا- بود که اگر پای ایشان محکم می شد ممکن بود مثلاً معاویه را کنار بزنند، مع ذلک به خودشان اجازه نمی دادند که معاویه را حتی یک روز در سلطنت خودش باقی بگذارند. و این حجتی است بر ما که اگر بتوانیم باید این حکومت هایی [را] که حکومت جورند، کنار بزنیم و اگر خدای نخواستہ نتوانیم، رضایت بر حکومت اینها - ولو یک روز، ولو یک ساعت - این رضایت بر ظلم است، رضایت بر تعدی است، رضایت بر غارتگری مال مردم است؛ و هیچ مسلمی حق ندارد که رضایت بدهد به حکومت ظالمی - ولو یک ساعت. و همه ما مکلفیم که این حکومت هایی که روی کار آمده اند و برخلاف موازین الهی و موازین قانونی - حتی قانونی خودشان - هستند، همه ما مکلفیم که با آنها مبارزه بکنیم. هر کس به هر مقدار که می تواند باید با اینها معارضه و مبارزه بکند و هیچ عذری پذیرفته نیست. (۳۱)

قیام حسین (ع) تعیین کننده تکلیف شرعی

همان طوری که سیدالشهدا - سلام الله علیه - تکلیف شرعی الهی می خواست عمل بکند، غلبه بکند تکلیف شرعی اش را عمل کرده، مغلوب هم بشود تکلیف شرعی اش را عمل کرده. قضیه تکلیف است. قضیه این است که مقابل یک نفری (۳۲) که دارد همه حیثیات اسلام و مسلمین را می برد و سلطه پیدا کرده است بر مقدرات مسلمین و سلطه می دهد کفار را بر بلاد مسلمین، ارتش ایران را به

دست مستشارهای آمریکا می سپارد، مخازن ایران را به جیب این و آن می کند، فرهنگ ایران را ضایع کرده، ایران به یک شکل نمونه در آمده است، یک همچو آدمی که بر مسندی نشسته است که باید مثل امام حسین - سلام الله علیه - بنشیند، این استنکار لازم دارد؛ یعنی بر همه مردم لازم است که این را به او بگویند که بیا پائین از این مسند! همه مکلف هستند. (۳۳)

قیام حسین (ع) حجت بر همگان

اگر یک ملتی بخواهد مقاومت کند برای یک حرف حقی، باید از تاریخ اسلام استفاده کند ببیند که در تاریخ اسلام چه گذشته؛ و اینکه گذشته سرمشق هست از برای ما. حضرت سیدالشهدا عدد کمی، با یک عدد کمی حرکت کردند و مقابل یزید که خوب یک حکومت قلدری بود، یک حکومت مقتدری بود و اظهار اسلام هم می کرد، اظهار اسلام هم می کرد و از قوم و خویش های خود اینها بود؛ در عین حالی که اظهار اسلام می کرد و حکومتش - به خیال خودش - حکومت اسلامی بود و خلیفه رسول الله - به خیال خودش - بود لکن اشکال این بود که یک آدم ظالمی است که بر مقدرات یک مملکت، بدون حق تسلط پیدا کرده است. اینکه حضرت ابی عبدالله - علیه السلام - نهضت کرد و قیام کرد با عدد کم در مقابل این، برای این [بود] که گفتند تکلیف من این است که استنکار کنم از این، نهی از منکر کنم. اگر یک حاکم ظالمی بر مردم مسلط شد، علمای ملت، دانشمندان ملت باید استنکار کنند، باید نهی از منکر کنند.

در عین حالی که می دانست، یعنی به حسب قواعد هم معلوم بود، به حسب قواعد هم یک عده کمی که آن وقتی که همراهانشان همه با هم بودند می گویند چهار هزار نفر بودند لکن شب آنها رفتند، یک عدد بسیار کم هفتاد - هشتاد نفری، هفتاد و دو نفری ماند، در عین حال او تکلیف می دید برای خودش که

اگر بر پایی واجب یا از بین بردن
منکری متوقف بر اجتماع گروهی
در امر و نهی باشد، به واسطه اقدام
بعضی، وجوب از دیگران ساقط
نمی شود، بلکه واجب است به اندازه
نیاز، اجتماع نمایند.

باید او با این قدرت مقاومت کند و کشته بشود تا به هم بخورد این اوضاع؛ تا رسوا بکند این قدرت را با فداکاری خودش و این عده ای که همراه خودش بود. چون دید که یک حکومت جائری است که بر مقدرات مملکت او سلطه پیدا کرده است تکلیف خودش را - تکلیف الهی خودش را - تشخیص داد که باید نهضت کند و راه بیافتد برود و مخالفت بکند و اظهار مخالفت و استنکار بکند؛ هر چه خواهد شد. در عین حالی که به حسب قواعد معلوم بود که یک عدد اینقدری نمی تواند با آن عده ای که آنها دارند، مقابله کند لکن تکلیف بود. این یک سرمشقی است از برای شما و ما که اگر عدلمان هم کم بود باید باز استنکار کنیم. (۳۴)

پانوشت:

- ۱- تحریر الوسیله، ج. ۱، ص. ۲۵۰.
- ۲- همان.
- ۳- همان.
- ۴- همان، ص. ۲۶۶.
- ۵- همان.
- ۶- همان.
- ۷- یعنی افراد به مقدار کافی برای انجام وظیفه وجود داشته باشند.
- ۸- تحریر الوسیله، ج. ۱، ص. ۲۶۶.
- ۹- همان.
- ۱۰- همان.
- ۱۱- همان.
- ۱۲- همان.
- ۱۳- امر مولی در مقابل امر ارشادی است که امر ارشادی فقط به آنچه حکم عقل نسبت به آن موجود است توجه می دهد، ولی در امر مولی امرکننده از جانب خود فرمان صادر می کند.
- ۱۴- همان، ج. ۱، صص ۴۲۶-۴۲۷.
- ۱۵- منظر از توصلی، واجبی است که انجام و امتثال آن موقوف به قصد قربت نیست در مقابل تعبدی که اگر قصد غربت رعایت نشود، فرمان خدا انجام نگرفته است، مثل نماز و روزه.
- ۱۶- تحریر الوسیله، ص. ۴۲۷.
- ۱۷- همان.
- ۱۸- به معنای جرئت به خرج دادن نسبت به یک عملی و اصطلاحاً در این موارد به کسی گفته می شود که کاری را به قصد معصیت انجام دهد، هر چند واقعاً معصیت نباشد، مثل اینکه آب مشکوکی را به قصد شراب بنوشد که این خود جرئت و جسارت نسبت به شارع است و در حرمت آن بین فقها اختلاف است.
- ۱۹- تحریر الوسیله، ج. ۱، ص. ۴۲۷.
- ۲۰- همان.
- ۲۱- ۵۷/۱/۴ پیام به ملت ایران به مناسبت اربعین شهدای تبریز، صحیفه امام، ج. ۳، ص. ۳۶۰.
- ۲۲- ۵۸/۳/۸ سخنرانی در جمع روحانیون، پاسداران و اهالی کرج، صحیفه امام، ج. ۸، صص ۶-۵.
- ۲۳- بحارالانوار، ج. ۷۵، ص. ۳۸.
- ۲۴- سخنرانی در جمع روحانیون، پرسنل کمیته و سپاه، صحیفه امام، ج. ۸، صص ۴۸۷-۴۸۸.
- ۲۵- ۵۸/۷/۲ سخنرانی در جمع پاسداران، صحیفه امام، ج. ۱۰، صص ۱۰۹-۱۱۰.
- ۲۶- اصول کافی، ج. ۲، کتاب ایمان و کفر: «باب الاهتمام بامور المسلمین»، ج. ۱، ص. ۱۶۳.
- ۲۷- ۵۷/۱۱/۲۹ سخنرانی در جمع روحانیون در باره جنایات شاه و مدعیان حقوق بشر، صحیفه امام، ج. ۳، صص ۳۴۰-۳۴۱.
- ۲۸- ۵۰/۴/۱ سخنرانی در جمع علمای نجف، صحیفه امام، ج. ۲، ص. ۳۷۰.
- ۲۹- ۵۷/۵/۵ پیام به ملت ایران در باره لزوم ادامه مبارزه، صحیفه امام، ج. ۳، ص. ۴۳۲.
- ۳۰- ۵۷/۷/۲۷ سخنرانی در جمع ایرانیان مقیم خارج در باره وجوب مبارزه با حکومت های ظالم، صحیف امام، ج. ۵، صص ۱۹-۱۸.
- ۳۱- ۵۷/۷/۲۸ سخنرانی در جمع ایرانیان مقیم خارج، صحیفه امام، ج. ۵، صص ۲۹-۳۰.
- ۳۲- منظور محمدرضا شاه است.
- ۳۳- ۵۷/۹/۱۱ سخنرانی در جمع ایرانیان مقیم خارج، صحیفه امام، ج. ۵، صص ۱۶۳-۱۶۴.
- ۳۴- همان، صص ۱۶۲-۱۶۳.



درآمد

آنچه پیش روی شماست برگرفته‌ای از بیانات رهبر معظم انقلاب در باب ضرورت، شرایط و حدود فریضه الهی امر به معروف و نهی از منکر است که در مناسبت‌ها و فرصت‌های گوناگون مورد اشاره یا بررسی قرار گرفته است. مروری بر این صحیفه ارزشمند که به حق می‌توان بر آن نام «منشور امر به معروف و نهی از منکر» نهاد، نمایانگر نظام اسلامی و رهبری ارجمند آن به تشویق آحاد مردم به این فریضه سازنده و نیز ترسیم حدود و مرزهای آن است. امید آنکه روشنگر طریق سالکان این واجب الهی باشد.

اهمیت شرایط و راهکارهای امر به معروف و نهی از منکر در آئینه توصیف رهبر معظم انقلاب

تضمین کننده حیات طیه

چرا کسانی از گفتن ابا می‌کنند؟ یک عده بر اثر ضعف نفس از گفتن ابا می‌کنند، یک عده هم خیال می‌کنند گفتن فایده ندارد و باید با دست جلو برونند! نه، زبان از دست خیلی مهم‌تر است. امر به معروف و نهی از منکر را اقامه کنید. نگذارید در جوامع جوان - چه در مدرسه‌ها و چه در دانشگاه‌ها - کار به فساد بکشد. این مراکز برای دشمن هدف است. بدانید که نسل جوان این جامعه و این ایران اسلامی زنده است. دشمن هم این را بداند. با بودن شما جوانان مؤمن، حجت بر ما تمام است.

۱۵ آبان ۱۳۷۰

امر به معروف و نهی از منکر که یکی از ارکان اساسی اسلام و ضامن برپاداشتن همه فرائض اسلامی است، باید در جامعه ما احیا شود و هر فردی از آحاد مردم، خود را در گسترش نیکی و صلاح و برچیده شدن زشتی و گمراهی و فساد، مسئول احساس کند.

ما هنوز تا یک جامعه کاملاً اسلامی که نیکبختی دنیا و آخرت مردم را به‌طور کامل تأمین کند و تباهی و کجروی و ظلم و انحطاط را ریشه‌کن سازد، فاصله زیادی داریم. این فاصله، باید با همت مردم و تلاش مسئولان طی شود و پیمودن آن، با همگانی شدن امر به معروف و نهی از منکر آسان گردد. مساجد به عنوان پایگاه‌های معنویت و تزکیه و هدایت، روزبه روز گرم‌تر و پُر رونق‌تر شود و نشان ایمان و عمل و اخلاق اسلامی، در گوشه و کنار جامعه، از جمله در مراکز دولتی و ادارات و دانشگاه‌ها، همه را به پیروی از تعالیم نورانی قرآن تشویق نماید. کتاب خدا در میان مردم حضور واقعی بیابد و آموختن و تدبر و تعمق در آن، برای همه به‌خصوص جوانان و نوجوانان، امری رایج و دایر گردد. در این مورد، مسئولیت علما و آگاهان و نویسندگان و گویندگان و رسانه‌های عمومی، بسی مهم و خطیر است.

۱۰ خرداد ۱۳۶۹

نفس‌های مختلف گناه را تذکر بدهند، گناهکار به‌طور غالب از گناه و تخلف دست خواهد کشید، چه این تخلف، تخلف شرعی و چه تخلف از قوانین باشد. جوانان در محیط خودشان، امر به معروف و نهی از منکر کنند. چرا این واجب - امر به معروف، امر به کارهای خوب - در جامعه اسلامی هنوز اقامه نشده است؟ نگوئید به من چه؟ او هم نمی‌تواند بگوید به تو چه. اگر هم گفت، شما اعتنا نکنید. بعضی خیال می‌کنند تا منکری دیده شد، باید با مشت به سراغش برونند! نه، ما سلاحی داریم که از مشت کارگتر است. آن چیست؟ سلاح زبان. زبان از مشت خیلی کارگتر و نافذتر و مؤثرتر است. مشت کاری نمی‌کند.

بعضی جوانان به ما نامه می‌نویسند که اجازه بدهید ما با این تظاهرات منکراتی، مقابله و مبارزه کنیم. خیلی خوب، مقابله بکنید، اما چه‌طور؟ بریزید طرف مقابل را تکه‌پاره کنید؟ نه، این نیست. حرف بزنید، بگوئید، یک کلمه بیشتر هم نمی‌خواهد. لازم نیست یک سخنرانی بکنید. کسی را که می‌بینید خلافتی را مرتکب می‌شود - دروغ، غیبت، تهمت، کینه‌ورزی نسبت به برادر مؤمن، بی‌اعتنائی به محرمات دین، بی‌اعتنائی به مقدسات، اهانت به پذیرفته‌های ایمانی مردم، پوشش نامناسب، حرکت زشت - یک کلمه آسان بیشتر نمی‌خواهد. بگوئید این کار شما خلاف است، نکنید. لازم هم نیست که با خشم همراه باشد. شما بگوئید، دیگران هم بگویند، گناه در جامعه خواهد خشکید.

● امر به معروف و نهی از منکر که یکی از ارکان اساسی اسلام و ضامن برپاداشتن همه فرائض اسلامی است، باید در جامعه ما احیا شود و هر فردی از آحاد مردم، خود را در گسترش نیکی و صلاح و برچیده شدن زشتی و گمراهی و فساد، مسئول احساس کند.

ما باید خود را به سرچشمه اسلام برسانیم تا زندگی به تمامی شیرین شود. قرآن کریم می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّخَذُوا الصَّلَاةَ وَآتَاوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ» (۱). من می‌خواهم این واجب فراموش شده اسلام را به یاد شما و ملت ایران بیاورم: امر به معروف و نهی از منکر. همه آحاد مردم باید وظیفه‌ی امر کردن به کار خوب و نهی کردن از کار بد را برای خود قایل باشند. این، تضمین کننده حیات طیه در نظام اسلامی خواهد بود. عمل کنیم تا آثارش را ببینیم. امر به معروف، یک مرحله گفتن و یک مرحله عمل دارد. مرحله عمل، یعنی اقدام با دست و با زور. این مرحله، امروز به عهده حکومت است و باید با اجازه حکومت انجام بگیرد و لاغیر. اما گفتن با زبان، بر همه واجب است و همه باید آن را بدون ملاحظه انجام بدهند.

روزی بود که اگر کسی کار خلافتی مرتکب می‌شد و دیگری به او اعتراض می‌کرد، نظام حاکم آن اعتراض را می‌کوبید. ما دیده بودیم که اگر گناهی انجام می‌گرفت، گناهکار تشویق می‌گردید، اما معترض به گناه کوبیده می‌شد! امروز، به عکس است. امروز، نه این که گناه در جامعه نیست؛ هست. زمان حکومت امیرالمؤمنین (علیه الصلوة والسلام) هم در جامعه گناه بود؛ اما مهم این است که نظام و تشکیلات حاکم بر جامعه - آن کسانی که اداره و مدیریت کشور را بر عهده دارند - میل به طرف صلاح دارند و با گناه و تخلف مخالفند.

گفتن گناه به گناهکار با زبان خوش و با لحن مناسب و در جایی هم با زبان تند - در مواردی که مفسده‌ای به وجود نیاید - گناه را در جامعه کم خواهد کرد و به ضعف و انزوا خواهد انداخت. چرا ما از این موضوع غافلیم؟ همه آحاد مردم، در محیط کسب و خانه و جمع دوستان و در محیط درس و دانشگاه و کلا در هر جایی که هستند، اگر خلافتی را دیدند، به خلافکار بگویند: این از نظر اسلام خلاف است. چرا انجام می‌دهی؟ گفتن همین یک کلمه مؤثر است. اگر زبان‌های گوناگون و

این جامعه اسلامی، باید زنده، هوشیار، آسیب ناپذیر، پرامید، آماده مقاومت، آماده ضربه زدن و به صورت یک موجود زنده مقاوم بماند و مقاومت کند. این، چگونه ممکن است؟ این است که بنده موضوع امر به معروف و نهی از منکر را مطرح کردم. موضوع امر به معروف که موضوع جدیدی نیست. این، تکلیف همیشگی مسلمانان است. جامعه اسلامی با انجام این تکلیف زنده می ماند. قوام حکومت اسلامی، با امر به معروف و نهی از منکر است، که فرمود: اگر این کار نشود، آن وقت «لَيْسَ بِنَا» اللَّهُ عَلَيْكُمْ شِرَارَكُمْ فَيَدْعُوا خِيَارَكُمْ فَلَا يَسْتَجَابُ لَهُمْ (۵)». قوام حکومت اسلامی و بقای حاکمیت اخیار، به این است که در جامعه امر به معروف و نهی از منکر باشد. امر به معروف فقط این نیست که ما برای اسقاط تکلیف، دو کلمه بگوییم. آن هم در مقابل منکراتی که معلوم نیست از مهم ترین منکرات باشند. وقتی یک جامعه را موظف می کنند که احداث باید دیگران را به معروف امر و از منکر نهی کنند، این به چه معناست؟ چه وقت ممکن است احداث یک ملت امر به معروف و نهی از منکر باشند؟ وقتی که همه به معنای واقعی در متن مسائل کشور حضور داشته باشند؛ همه کار داشته باشند به کارهای جامعه؛ همه اهتمام داشته باشند؛ همه آگاه باشند؛ همه معروف شناس و منکر شناس باشند. این به معنای یک نظارت عمومی است؛ یک حضور عمومی است؛ یک همکاری عمومی است؛ یک معرفت بالا در همه است.

امر به معروف اینهاست. والا اگر ما امر به معروف را در یک دایره محدود، آن هم به وسیله افراد معلومی زندانی کنیم، دشمن هم در تبلیغات خودش بنا می کند سمپاشی کردن که در ایران بناست از این به بعد، نسبت به زن های بدحجاب، این طور عمل شود! این واجب به این عظمت را که قوام همه چیز به آن است، بیاورند در دایره های محدود، در خیابان های تهران، آن هم نسبت به چند نفر زنی که وضع حجابشان مثلاً درست نیست. این است معنای امر به معروف؟! این است معنای حضور نیروهای مؤمن در صحنه های گوناگون جامعه؟! قضیه، بالاتر از این حرف هاست. تخلف ها یک اندازه و یک نوع نیست. تخلف ها، تخلف های فردی نیست. بالاترین تخلف ها، آن تخلف ها و جرایمی است که پایه های نظام را سست می کند. نوید کردن مردم، نوید کردن دل های امیدوار، کج نشان دادن راه راست، گمراه کردن انسان های



اما امر به معروف و نهی از منکر زبانی، مهمتر است. عاملی که جامعه را اصلاح می کند، همین نهی از منکر زبانی است. به آن آدم بدکار، به آن آدم خلافکار، به آن آدمی که اشاعه فحشا می کند، به آن آدمی که می خواهد قبح گناه را از جامعه ببرد، مردم باید بگویند. ده نفر، صد نفر، هزار نفر! افکار عمومی روی وجود و ذهن او باید سنگینی کند. این، شکننده ترین چیزهاست. همین نیروهای مؤمن و بسیجی و حزب الهی، یعنی همین عامه مردم مؤمن، یعنی همین اکثریت عظیم کشور عزیز ما، همین هایی که جنگ را اداره کردند، همین هایی که از اول انقلاب تا به حال با همه حوادث مقابله کردند، در این مورد مهم ترین نقش را می توانند داشته باشند. همین نیروهای مردمی اگر نبودند - این بسیج اگر نبود، این نیروی عظیم حزب الله اگر نبود - در جنگ هم شکست می خوردیم؛ در مقابل دشمنان گوناگون هم در این چند سال شکست می خوردیم و آسیب پذیر بودیم. کارخانه ما را می خواستند به تعطیلی بکشاند؛ نیروی حزب اللهی از داخل کارخانه می زد به سینه شان. مزرعه ما را در اوایل انقلاب می خواستند آتش بزنند، نیروی حزب اللهی از همان وسط بیابان ها و روستاها و مزارع، می زد توی دهانشان. خیابان ها را می خواستند به اغتشاش بکشند، نیروی حزب اللهی می آمد سینه سپری کرد و در مقابلشان می ایستاد. جنگ هم که معلوم است! این، آن نیروی اصلی کشور است. نظام اسلامی متکی به این نیروست. اگر مردم، یعنی همین نیروهای مؤمن و حزب اللهی با نظام باشند، پا دولت باشند - که هستند بحمدالله - اگر این نیروی عظیم و این نیروی بزرگ شکست ناپذیر مردمی در کنار مسئولین و پشت سر مسئولین باشد - که بحمدالله هست - هیچ قدرتی نمی تواند با جمهوری اسلامی مقابله کند.

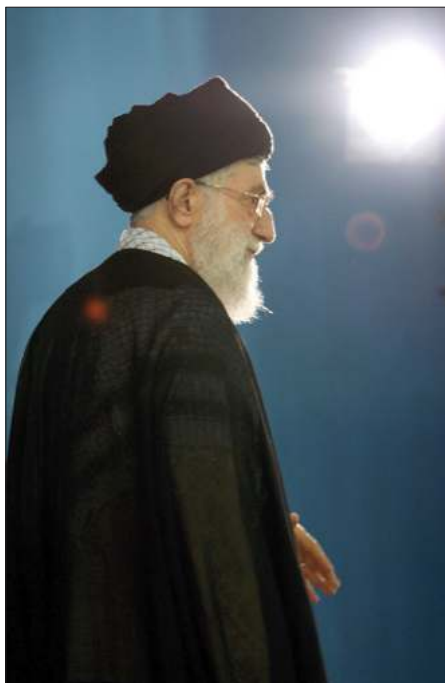
۲۲ تیر ۱۳۹۱

به من نامه می نویسند، بعضی هم تلفن می کنند و می گویند: «مانعی از منکر می کنیم. اما مأمورین رسمی، طرف ما را نمی گیرند. طرف مقابل را می گیرند!» من عرض می کنم که مأمورین رسمی - چه مأمورین انتظامی و چه مأمورین قضایی - حق ندارند از مجرم دفاع کنند. باید از امر و ناهی شرعی دفاع کنند. همه دستگاه حکومت ما باید از امر به معروف و نهی از منکر دفاع کند. این، وظیفه است. اگر کسی نماز بخواند و کس دیگری به نماز گزار حمله کند، دستگاه های ما از کدامیک باید دفاع کنند؟ از نماز گزار یا از آن کسی که سجاده را از زیر پای نماز گزار می کشد؟ امر به معروف و نهی از منکر نیز همین طور است. امر به معروف هم مثل نماز، واجب است. در نهج البلاغه می فرماید: «و ما اعمال البر كلها و الجهاد فی سبیل الله عند الامر بالمعروف و النهی عن المنکر الا کشفه فی بحر لَجّی» (۳) یعنی امر به معروف و نهی از منکر، در مقیاس وسیع و عمومی خود، حتی از جهاد بالاتر است، چون پایه دین را محکم می کند. اساس جهاد را امر به معروف و نهی از منکر استوار می کند. مگر مأمورین و مسئولین ما می توانند امر به معروف و نهی از منکر را با دیگران مساوی قرار دهند؛ چه رسد به این که نقطه مقابل او را تأیید کنند؟!

البته جوان حزب اللهی هم باید باهوش باشد. باید چشم هایش را باز کند و نگذارد کسی در صفوف او رخنه کند و به نام امر به معروف و نهی از منکر، فساد ایجاد نماید که چهره حزب الله را خراب کند. باید مواظب باشید. این، به عهده خودتان است. من تعین دارم - و تجربه های این چند سال هم نشان داده - تانیروهای مؤمن و حزب اللهی برای انجام کاری به میدان می آیند، یک عده عناصر بدلی و دروغین با نام اینها در گوشه ای فساد ایجاد می کنند تا ذهن مسئولین را نسبت به نیروهای مؤمن و حزب اللهی و مردمی چرکین کنند. مواظب باشید. مسئله امر به معروف و نهی از منکر، مثل مسئله نماز است. یادگرفتنی است. باید بروید یاد بگیرید. مسئله دارد که کجا و چگونه باید امر به معروف و نهی از منکر کرد؟ البته من عرض می کنم - قبلاً هم گفته ام - در جامعه اسلامی، تکلیف عامه مردم، امر به معروف و نهی از منکر با لسان است؛ با زبان. اگر کار به برخورد بکشد، آن دیگر تکلیف مسئولین است. آنها باید وارد شوند.

این جامعه اسلامی، باید زنده، هوشیار، آسیب ناپذیر، پرامید، آماده مقاومت، آماده ضربه زدن و به صورت یک موجود زنده مقاوم بماند و مقاومت کند. این، چگونه ممکن است؟ این است که بنده موضوع امر به معروف و نهی از منکر را مطرح کردم. موضوع امر به معروف که موضوع جدیدی نیست. این، تکلیف همیشگی مسلمانان است. جامعه اسلامی با انجام این تکلیف زنده می ماند. قوام حکومت اسلامی، با امر به معروف و نهی از منکر است.





بعضی از مردم به اینجا تلفن زدند، نامه نوشتند و سفارش کردند که: «آقا! شما گفتید نهی از منکر سیل پشتیبانی‌ها هم انجام گرفت، اما عملاً کاری نشد!» عملاً چه کار می‌خواستید بشود؟ مگر لازم است که اینجا هم دولت وارد شود یا دستگاه قضایی مستقیماً وارد شود؟ خود مردم باید وارد شوند. خود مردم باید نهی کنند. البته دولت، مجلس شورای اسلامی، دستگاه قضایی و نیروی انتظامی موظفند که ناهی از منکر را پشتیبانی کنند. این، وظیفه آنهاست. مباشر کار، خود مردم می‌توانند باشند و باید باشند. بخش عمده قضیه، اینجاست. جوان رزمنده، خانواده شهیدداده، خانواده ایثارگر، خانواده اهل اتفاق، مؤمنین نمازخوان و روزه‌گیر و مسجد برو، دلسوزان انقلاب، روشنفکران علاقه‌مند به مفاهیم اسلامی و انقلابی؛ همه اینها باید در صحنه باشند.

تذکر دوم این است که مواظب باشید کسانی از این واجب الهی سوء استفاده نکنند. حساب صاف کردن‌ها، به خرده حساب‌های گذشته رسیدن، پرده دری، آبروریزی، تعرض به نوامیس و عرض و مال این و آن به بهانه این واجب الهی، اینها نباید باشد. مردم باید هوشیار باشند. مردم همواره و در همه قضایا تیزهوشند. تیزهوشی مردم است که خیلی از اوقات دستگاه‌ها را متوجه قضایای گوناگون می‌کند. در همین قضایای رذالت‌ها و مودی‌گری‌های ضدانقلاب و گروهک‌ها از روز اول تا امروز، غالباً مردم بودند که کمک کردند، مباشرت کردند، تیزبینی کردند، دقت به خرج دادند، چیزی را دیدند و اقدامی را انجام دادند و مسئولین راهم هدایت کردند. اینجا نیز همان طور است. خود مردم با تیزهوشی نباید بگذارند این واجب الهی و این فریضه بزرگ زمین بماند یا خدای ناکرده مورد سوء استفاده قرارگیرد. ■

۲۹ مهر ۱۳۷۱

حضور شما، به خاطر همین روحیه حزب‌اللّٰهی شما و به خاطر این است که زن و مرد مسلمان، تا همه جا حاضرند از ایمان و اسلام و انقلابشان دفاع کنند. اینهاست که این کشور را حفظ کرده است. مگر طور دیگری می‌شود این کشور را با این همه دشمن و بدخواه که چشم طمع به منابع زیرزمینی و بازارهای آن دوخته‌اند، حفظ کرد؟! مگر می‌شود در مقابل آنها، بدون این روحیه مقاومت کرد؟! این گونه است که کشور حفظ می‌شود با امر به معروف و نهی از منکر. منتها من دو تذکر به شما جوانان عزیز - در هر جای کشور که هستید - می‌دهم. اولاً امر به معروف و نهی از منکر یک واجب است که رودربایستی و خجالت بر نمی‌دارد. ما گفتیم: اگر دیدید کسی مرتکب خلافی می‌شود، امر کنید به معروف و نهی کنید از منکر. یعنی به زبان بگویید. نگفتیم مشت و سلاح و قوت به کار ببرید. اینها لازم نیست. خدای تعالی که این واجب را بر ما مسلمانان نازل فرموده است، خودش می‌داند مصلحت چگونه است. ما هم تا حدودی حکم و مصالح الهی را درک می‌کنیم. بزرگ‌ترین حربه در مقابل گناهکار، گفتن و تکرار کردن است. این که یک نفر بگوید، اما ده نفر ساکت بنشینند و تماشا کنند، نمی‌شود. اگر یکی دچار ضعف نفس بشود، یکی خجالت بکشد و یکی بترسد، این که نهی از منکر نخواهد شد.

گناهکار هم فقط بدحجاب نیست که بعضی فقط به مسئله بدحجابی چسبیده‌اند. این، یکی از گناهان است و از خیلی از گناهان کوچک‌تر است. خلاف‌های فراوانی از طرف آدم‌های لایبالی در جامعه وجود دارد: خلاف‌های سیاسی، خلاف‌های اقتصادی، خلاف در کسب و کار، خلاف در کار اداری، خلاف‌های فرهنگی. اینها همه خلاف است. کسی غیبت می‌کند، کسی دروغ می‌گوید،

ما به آحاد ملت عزیز عرض کردیم و گفتیم امر به معروف و نهی از منکر، این واجب الهی را بر پا دارید. در بین جوانان در سرتاسر کشور، شور و غوغایی به وجود آمد. پس، پیداست که این جوانان متمایل به امر به معروف و نهی از منکرند. بنابراین وظیفه ما مسئولین، قانونگذاران و مجریان است که راه و زمینه را برای اجرای این واجب الهی هموار و فراهم کنیم.

کسی توطئه می‌کند، کسی مسخره می‌کند، کسی کم‌کاری می‌کند، کسی ناراضی‌تراشی می‌کند، کسی مال مردم را می‌دزدد، کسی آبروی مردم را بر باد می‌دهد. اینها همه منکرات است. در مقابل این منکرات، عامل بازدارنده، نهی است؛ نهی از منکر. بگویید: «آقا، نکن.» این تکرار «نکن»، برای طرف مقابل، شکننده است. این نکته اولی که نهی از منکر، اراده و تصمیم و قدرت و شجاعت لازم دارد که بحمدالله در قشرهای مردم ما و در زن و مرد ما وجود دارد. باید آن را به کار بگیرید. منتظر نباشید که دستگاه‌های بیاندو کاری بکنند.

مؤمن و بااخلاص، سوء استفاده کردن از اوضاع و احوال گوناگون در جامعه اسلامی، کمک کردن به دشمن، مخالفت کردن با احکام اسلامی و تلاش برای به فساد کشاندن نسل مؤمن. امروز دست‌هایی تلاش می‌کنند تا فساد را به صورت نامحسوس - نه آن طوری که شما در خیابان آن را ببینید و بفهمید و مشاهده کنید - به شکل‌های گروهکی، ترویج کنند و جوانان را به فساد بکشاند؛ پسرها را به فساد بکشاند؛ مردم را به بی‌اعتنایی بکشاند. منکرات اینهاست؛ منکرات اخلاقی، منکرات سیاسی، منکرات اقتصادی. همه جا، جای نهی از منکر است.

یک دانشجو هم در محیط درس می‌تواند نهی از منکر کند. یک کارمند شریف هم در محیط کار خود می‌تواند نهی از منکر کند. یک کاسب مؤمن هم در محیط کار خود می‌تواند نهی از منکر کند. یک هنرمند هم با وسایل هنری خود، می‌تواند نهی از منکر کند. روحانیون در محیط‌های مختلف، یکی از مهم‌ترین عوامل نهی از منکر و امر به معروفند. نمی‌شود این واجب بزرگ الهی را در دایره‌های کوچک، محدود کرد. کار هم کار همه است. این طور نیست که مخصوص عده خاصی باشد. البته هر کس وظیفه‌ای دارد. من در پیام تشکری که منتشر شد، عرض کردم قشرهای مختلف، باید جایگاه خود را در امر به معروف و نهی از منکر، پیدا کنند. هر کس جایگاهی دارد. کجا باید نهی از منکر کنید؟ شما در مقابل کدام منکر می‌توانید مقاومت کنید و بایستید؟ کدام را می‌شناسید؟ کار، کار مردمی است. البته، علمای دین باید مردم را هدایت و راهنمایی کنند؛ کیفیت نهی از منکر را بیان کنند و منکر را برای آنها شرح دهند.

۷ مرداد ۱۳۷۱

ما به آحاد ملت عزیز عرض کردیم و گفتیم امر به معروف و نهی از منکر، این واجب الهی را بر پا دارید. در بین جوانان در سرتاسر کشور، شور و غوغایی به وجود آمد. پس، پیداست که این جوانان متمایل به امر به معروف و نهی از منکرند. بنابراین وظیفه ما مسئولین، قانونگذاران و مجریان است که راه و زمینه را برای اجرای این واجب الهی هموار و فراهم کنیم. امروز بحمدالله مجلس شورای اسلامی، مجریان، مسئولین کشور و دستگاه قضایی، همه از خود این ملتند. مبادا در گوشه و کنار یا در دستگاه انتظامی یا قضایی، کسانی باشند که راه را جلو آمر به معروف و ناهی از منکر سد کنند! مبادا کسانی باشند که اگر کسی امر به معروف و نهی از منکر کرد، از او حمایت نکنند، بلکه از مجرم حمایت کنند! البته خبرهایی از گوشه و کنار کشور، در بعضی از موارد به گوش من می‌رسد. هر جا که بدانم و احساس کنم و خبر اطمینان بخشی پیدا کنم که آمر به معروف و ناهی از منکر، خدای نکرده مورد جفای مأمور و مسئولی قرار گرفته، خودم وارد قضیه خواهم شد. این، آن چیزی است که قوام کشور و استقلال کشور را حفظ خواهد کرد. والا ما دشمن زیاد داریم. چرا دشمن تا امروز نتوانسته است مویی از سیر این ملت کم کند و به این کشور ضربه بزند؟ بحمدالله ایران اسلامی با قدرت و صلابت کامل، در مقابلشان ایستاد و ایستاده است. چرا؟ ایران که همان ایران صد و پنجاه سال قبل است! این به خاطر احساس وظیفه شما، به خاطر همین

● امر به معروف و نهی از منکر
● همین است که ای انسان! تو
● تنها از نظر شخصی و فردی
در برابر ذات پروردگار مسئول
و متعهد نیستی، تو در مقابل
اجتماع خود هم مسئولیت و
تعهد داری.

پیدا کنید؟ آنهم مسئولیت در برابر یک اجتماع، یعنی اجتماع را برای مسئولیت مخاطب قرار بدهد. در آیه دیگر که سرنوشت یکی از امم فاسد گذشته را ذکر می کند، می فرماید: «ذلک بان الله لم یک مغیرا نعمه انعمتها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم» (۵). از یک نظر، تاکید در این آیه بیشتر است. بعد که می گوید آنها چنین فاسد شدند و چون وضع خود را خراب کردند ما هم وضع خویشان را تبدیل به وضع خراب کردیم، می فرماید: «ذلک بان الله [لم یک]» این به موجب این است که خدا چنین نبوده است. وقتی می گوئیم «کان الله» یا می گوئیم «ما کان الله» حکایت می کند از یک سنت: خدا چنین نیست، یعنی خدایکی خدا ایجاب می کند که چنین نباشد. (وقتی انسان می گوید من چنین نیستم، من چنین نبوده‌ام،

امر به معروف و نهی از منکر همین است که ای انسان! تو تنها از نظر شخصی و فردی در برابر ذات پروردگار مسئول و متعهد نیستی، تو در مقابل اجتماع خود هم مسئولیت و تعهد داری. آیا می توان گفت چنین دینی قضا و قدری است؟ البته قضا و قدری به مفهومی که آنها می گویند که کارها را خدا باید انجام دهد و بشر از این جریان و مسیر خارج است و مسئولیتی ندارد، آن چنان قضا و قدری که از بشر نفی و سلب آزادی و مسئولیت و تعهد می کند. قرآن چنین قضا و قدری را نمی پذیرد.

آیا شما در این زمینه جمله‌ای بالاتر از آن آیه کوچک - که با تفاوت مختصری در دو جای قرآن آمده است - پیدا می کنید: «ان الله لا یغیر ما یقوم حتی یغیروا ما بانفسهم» (۴).

این آیه آب بسیار صاف و پاکی است که بر سر منتظرها، آنهایی که به انتظار هستند که همیشه خدا از یک راه غیر عادی کارها را درست کند، می ریزد. انتظار بیهوده نکشید. «ان» یعنی تحقیقا مطلب این است. تحقق و واقعیت این است که هرگز خداوند اوضاع و احوال را به سود مردم عوض نمی کند «حتی یغیروا ما بانفسهم» مگر وقتی خود آن مردم آنچه مربوط به خودشان است، آنچه که در خودشان هست: اخلاق، روحیه، ملکات، جهت، نیت و بالاخره خودشان را عوض کنند. آیا شما می توانید صریح تر از این، مسئولیت

جامعه عبارت است از مجموعه‌ای از انسان‌ها که در اثر جبر یک سلسله نیازها و تحت نفوذ یک سلسله عقیده‌ها و ایده‌ها و آرمان‌ها در یکدیگر ادغام شده و در یک زندگی مشترک غوطه‌ورند. نیازهای مشترک اجتماعی و روابط ویژه زندگی انسانی، انسان‌ها را آن چنان به یکدیگر پیوند می زند و زندگی را آن چنان وحدت می بخشد که افراد را در حکم مسافرانی قرار می دهد که در یک اتومبیل و یا یک هواپیما یا کشتی سوارند و به سوی مقصدی در حرکت‌اند و همه با هم به منزل می‌رسند و یا همه با هم از رفتن می‌مانند و همه با هم دچار خطر می‌گردند و سرنوشت یگانه‌ای پیدا می‌کنند. (۱)

[به عبارت دیگر] زندگی دنیا اجتماعی است و در زندگی اجتماعی همبستگی و وحدت حکمفرماست، کارهای خوب نیکوکاران در سعادت دیگران مؤثر است و کارهای بد بدکاران نیز در جامعه اثر می‌گذارد و به همین دلیل است که مسئولیت‌های مشترک نیز وجود دارد. افراد یک جامعه مانند اعضاء و جوارح بدن، کم و بیش جور یکدیگر را باید بکشند، اختلال یکی از آنها موجب زوال سلامت از عضوهای دیگر می‌گردد؛ مثلا اگر کبد خوب کار نکند، ضرر آن به عضوهای دیگر هم می‌رسد.

به واسطه سرنوشت مشترک داشتن افراد اجتماع است که اگر یک نفر بخواهد گناهی مرتکب شود بر دیگران لازم است مانع او گردند. رسول اکرم (ص) تاثیر گناه فرد را بر جامعه ضمن مثلی بیان کرده‌اند که گروهی سوار کشتی بودند و کشتی در دریا حرکت می‌کرد؛ یکی از مسافران، در جایی که نشست بود مشغول سوراخ کردن کشتی شد، دیگران به عذر اینکه جایگاه شخص خودش را سوراخ می‌کند معترض او نشدند و کشتی غرق شد؛ ولی اگر دستش را گرفته و مانع کارش می‌شدند هم خود جان به سلامت می‌بردند و هم او را نجات می‌دادند. (۲)

در دنیا خشک و تر با هم می‌سوزند و یا با هم از سوختن مصون می‌مانند. در جامعه که گروهی زندگی مشترک دارند و در آن، هم بدکار هست و هم نیکوکار، گاهی بدکاران از ثمره کار نیکوکاران منتفع می‌گردند و گاهی مردم بیگناه از صدمه گناهکاران آسیب می‌بینند. (۳)

مسئولیت انسان در برابر اجتماع

در اسلام مسئله‌ای وجود دارد که در ملت‌های دیگر امروز دنیا به صورت یک قانون دینی وجود ندارد (البته نمی‌گویم پیغمبران سلف نداشته‌اند) و آن این است که اسلام نه تنها فرد را برای خود و در مقابل خداوند از نظر شخص خود مسئول و متعهد می‌داند، بلکه فرد را از نظر اجتماع هم مسئول و متعهد می‌داند.



استاد شهید آیت الله مرعشی مطهری

سرنوشت مشترک افراد دلیلی بر ضرورت امر به معروف و نهی از منکر

بعد به شکل دیگری، صدسال و پانصدسال بعد به شکل های دیگری و بعد از هزار سال نیز الهام دهنده نهضت ها باشد. این را می گویند: «یغیرو ما بانفسهم».

(۸)

رابطه امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح اجتماعی

قرآن کریم در مجموع تعبیرات خود، پیامبران را مصلحان می خواند، چنانکه از زبان شعیب پیغمبر می گوید: «ان اريد الا اصلاح ما استطعت و ما توفيق الا بالله عليه توكلت و اليه انيب» (۹). جز اصلاح تا آخرین حد توانایی منظوری ندارم. موفقیت جز به دست خدا نیست. تنها بر ذات مقدس او توکل می کنم و تنها به سوی او باز خواهم گشت.

و برعکس، ادعای اصلاح منافقین را به شدت تخطئه می کند: «و اذا قيل لهم لا تفسدوا في الارض قالوا انما نحن مصلحون. الا انهم هم المفسدون و لكن لا يشعرون» (۱۰). هرگاه به آنها گفته شود در زمین فساد مکنید، می گویند ما فقط اصلاحگرانیم. آگاه باشید که همین ها مفسدانند و خود هم به دقت درک نمی کنند.

اصلاح طلبی یک روحیه اسلامی است. هر مسلمانی به حکم اینکه مسلمان است خواه ناخواه اصلاح طلب و لاقط طرفدار اصلاح طلبی است زیرا اصلاح طلبی، هم به عنوان یک شأن پیامبری در قرآن مطرح است و هم مصداق امر به معروف و نهی از منکر است که از ارکان تعلیمات اجتماعی اسلام است. البته هر امر به معروف و نهی از منکر لزوماً مصداق اصلاح اجتماعی نیست ولی هر اصلاح اجتماعی مصداق امر به معروف و نهی از منکر هست. پس هر مسلمان آشنا به وظیفه از آن جهت که خود را موظف به امر به معروف و نهی از منکر می داند، نسبت به اصلاح اجتماعی حساسیت خاص دارد. (۱۱)

علت کمبود مصلح اجتماعی

باید دید چرا ما در گذشته ادبا داشته ایم، فقها داشته ایم، متکلمین داشته ایم، حکما داشته ایم، مورخین و مفسرین داشته ایم، ریاضیون و منجمین داشته ایم، خطبا و گویندگان داشته ایم، کتاب و نویسندگان داشته ایم و حتی هنرمندان و موسیقیدان ها داشته ایم اما مصلحین نداشته ایم. البته نهضت های اصلاحی کم و بیش بوده (مثل نهضت مرحوم آقای قمی) اما عمیق نبوده و متوجه ظواهر بوده.

ما به قدری از روح اصلاح دور بوده ایم و مقام مصلح را که بالاترین مقامات یک بشر است و به قول هربات اسپنسر «عالیترین...» [پائین آورده ایم که] نهضت های عمیق اصلاحی را مسخ کرده ایم مثل نهضت حسینی. ما همیشه صالح داشته ایم و الان هم افراد صالح داریم (اگرچه متوسط مردم ما صالح نیستند ولی اقلیت نادر صالح فوق العاده صالح داریم) ولی ما کمتر مصلح داشته ایم. در چند قرن نمی توان در میان ما یک مصلح اجتماعی نشان داد. علتش این است که ما کمتر اجتماعی فکر می کنیم. صلاح ما صلاح تصوف مآبانه است که به خود پرداختن است، صلاح پیغمبر مآبانه نیست. (۱۲)

دسته بندی افراد جامعه در چگونگی انجام امر به

احوالی را که برای مردمی وجود دارد، چه خوب و چه بد، عوض نمی کند مگر آن وقت که اوضاع و احوالی که مربوط به خودشان است یعنی مربوط به روح، اخلاق و خصوصیات است که در دست و عملشان است، عوض شود. نه، می فرماید: «یغیرو» تا خودشان به ابتکار و دست خود و استقلال فکری خویش اقدام نکنند وضعشان عوض نمی شود. یعنی اگر ملت دیگری بیاید و بخواهد به قهر و جبر، اوضاع و احوال مردمی را عوض کند، مادامی که

خود آن مردم ابتکار به خرج نداده اند، مادامی که خود آن مردم استقلال فکری پیدا نکرده اند، وضع آنها به سامان نمی رسد.

ای مردم! انتظار نداشته باشید دیگران از خارج بیایند وضع شما را سروسامان دهند. ملتی که بخواهد مستشار خارجی برایش تصمیم بگیرد، تا ابد آدم نخواهد چون او «یغیرو» نیست؛ باید «یغیرو» باشد، باید ابتکار و فکر و نقشه داشته باشد، باید خودش شخصا برای خود تصمیم بگیرد و انتخاب کند. هر وقت ملتی رسید به جایی که خودش برای خودش تصمیم گرفت و خودش راه خود را انتخاب کرد و خودش در کار خود ابتکار به خرج داد، چنین ملتی می تواند انتظار رحمت و تایید الهی را داشته باشد، انتظار آن چیزهایی که قرآن نام می برد: فیض های الهی، اعانت های الهی، نصرت های الهی، اگر انتظار بیهوده داشتن کار صحیحی بود و انسان می خواست فقط به شخص خود اتکا کند، حسین بن علی (ع) شایسته تر از هر کس بود که منتظر بنشیند تا خدا رحمت خود را بر او و امت او نازل کند، چرا نکرد؟ حسین می خواست «ان الله لا یغیر ما یقوم حتی یغیروا ما بانفسهم» باشد، می خواست ابتکار را به دست گیرد، دست به تغییری در اوضاع اجتماع بزند، همان تغییری که خودش از پیغمبر اکرم به کار می برد: «فلم یغیرو علیه بفعل و لا قول کان حقا علی الله ان یدخله مدخله».

چگونه عوض کند؟ چه تصمیماتی بگیرد؟ کارهای ساده را ما هم بلدیم انجام دهیم. خوب شدن ها در سطح مسائل ساده کار همه است. مثلاً اسلام توصیه کرده است که به زیارت حاجی بروید. خوب، ما می رویم، چایی می خوریم، گزی می خوریم و بلند می شویم می آئیم. [یا توصیه کرده است] تشییع جنازه کنید، در مجلس ختم شرکت کنید، اینها توصیه کرده است [در مجلس ختم شرکت کنید. اینها کارهای آسان اسلام است. این کارهای ساده از عهده هر کسی بر می آید. اسلام همیشه با این کارها اداره نمی شود. موقعی هم می رسد که باید مثل حسین بن علی (ع) برخاست و حرکت کرد، قیامی کرد که نه تنها جامعه آن روز اسلامی را تکان بدهد، بلکه موجش پنج سال بعد به یک شکل اثر کند، ده سال بعد به شکل دیگری اثر بخشد، سی سال بعد به شکل دیگری، شصت سال



اتکا می کند به شخصیت خود، می خواهد بگوید من شخص آن چنانی هستم که لازمه شخصیت من این است که در گذشته چنین باشم، امروز هم چنان باشم). می فرماید: «ذلک بان الله لم یک مغیرا نعمه انعمتها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم» خدا چنین نبوده است، یعنی الهی الله چنین ایجاب می کند.

آیه دیگری در قرآن است که آن را به مناسبت «لم یک مغیرا» می خواهم عرض کنم: «و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا» (۶) ما ملتی را بدون اینکه اتمام حجتی برایشان شده باشد عذاب نمی کنیم. آنگاه ملتی را عذاب می کنیم که آنها مطلبی را بفهمند و درک کنند ولی در مقابل فهم و درک خود طور دیگری عمل کنند. می فرماید: «ما کنا معذبین» ما چنین نبوده ایم؛ یعنی خدایی ما ایجاب نمی کند که چنین باشیم، خدایی ما ایجاب می کند که طور دیگری باشیم.

«ذلک بان الله لم یک مغیرا نعمه انعمتها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم» خدا چنین نیست. آیا ما می توانیم مدرکی بهتر از این پیدا کنیم؟ آیا بیشتر از این می توان اطمینان پیدا کرد که انتظارات به شکل انتظاراتی که ما داریم بیهوده است؟ نص قرآن است، با نص قرآن نمی توان کاری کرد.

نکته ای را اقبال لاهوری از همین آیه استنباط کرده است که نکته بسیار عالی ای است. از ضمیر «حتی یغیروا» استفاده کرده است، می گوید (۷) قرآن می فرماید: «حتی یغیروا ما بانفسهم»، نمی گوید: «حتی یغیر ما بانفسهم». اگر چنین می گفت، معنایش این بود: خداوند اوضاع و

● اسلام نه تنها فرد را
● برای خود و در مقابل
● خداوند از نظر شخص
خود مسئول و متعهد
می داند، بلکه فرد را از
نظر اجتماع هم مسئول
و متعهد می داند.

معروف و نهی از منکر

بعضی از ما در برابر اصل امر به معروف و نهی از منکر بکلی لایقید هستیم و این اصل را عملاً از جنبه دینی جایز‌الترک می‌دانیم. اینها معتقدند که مؤمن باید پلاس خانه خود بوده باشد: کونوا اخلاص بیوتکم، (۱۳) و مؤمن باید به طوری باشد که ان شهد لم یعرف و ان غاب لم یقتد. (۱۴) اینها نمی‌دانند که این دستور عمومی و کلی و دائمی نیست، بلکه برای موارد بالخصوصی است که انسان باید از فتنه‌ها دور باشد والا پس خود مولا می‌بایست جزء مؤمنین نباشد. اشتباه ما این است که ما این مطلب را به صورت یک فلسفه کلی در زندگی تقلی کرده‌ایم. این دسته در فکر نجات خود می‌باشند و مدعی هستند که هر کس باید خود را نجات دهد. زهاد و عباد ما که به این عنوان معروفند، این طبقه می‌باشند. اینها نمی‌دانند که خدمت به خلق و هدایت و ارشاد خلق به یک معنی بالاتر از عبادت خلق است - که باید توضیح بدهم - یعنی درست است که اگر خدمت به خلق را در عرض عبادت خالق قرار دهیم دومی اصل است ولی خدمت به خلق با حفظ مرتبه عبودیت، سفر و مرحله بعد است و به قول عرفا سفر من‌الحق الی الخلق و سفر بالحق فی الخلق آخرین سفر و آخرین مرحله کمال انسانی است، و اما سفر من‌الخلق الی الحق و سفر بالحق فی الخلق که همان عبادت است مقدمه دو سفر دومی یعنی سفر من‌الحق الی الخلق و سفر بالحق فی الخلق است.

بعضی دیگر توجه به ارشاد و هدایت دارند و خدمت به خلق دارند ولی تنها در مرحله قول و لفظ و گفتن و نوشتن می‌باشد، وظیفه هادی را تنها گفتن و نوشتن می‌دانند.

بعضی دیگر وارد مرحله عمل هستند ولی در عمل هنوز وارد مرحله منطق اجتماعی نیستند، مثل مرحوم حاج شیخ غلامرضا یزدی (۱۵).

بعضی دیگر وارد مرحله اجتماعی هستند و کم و بیش به زبان منطق اجتماعی و حداقل به الفبای منطق اجتماعی آشنایی پیدا کرده‌اند، مثل مرحوم شرف‌الدین (۱۶) و مرحوم سید محسن امین (۱۷) و (۱۸).

● امر به معروف و نهی از منکر یعنی
● اگر وضع حاکم وضع نامطلوب و
● غیر اسلامی بود تو نباید تسلیم
● وضع بشوی و تمکین وضعیت
● بکنی؛ تو باید برای طرد، نفی و انکار
● این وضع جهت برقرار ساختن
● وضع مطلوب و ایده‌آل کوشش
● کنی. جهاد هم همین‌طور است.

عنصر «تهاجم به ظلم و اختناق» در اسلام

هر انقلابی معلول یک سلسله نارضایتی‌ها و ناراحتی‌هاست، یعنی وقتی که مردمی از وضع حاکم ناراضی و خشمگین باشند و وضع مطلوبی را آرزو کنند. زمینه انقلاب به وجود می‌آید. صرف نارضایتی کافی نیست. ممکن است ملتی خیلی هم از وضع موجود ناراضی باشد و خیلی هم آرزوی وضع دیگری را داشته باشد. در عین حال انقلاب نکند، چرا؟ برای اینکه دارای روحیه رضا و تسلیم و تمکین و روحیه انضلام و ظلم‌پذیری است. ناراضی است ولی در عین حال تسلیم ظالم است. اگر ملتی ناراضی بود ولی علاوه بر ناراضی بودن یک روحیه پرخاشگر و روحیه طرد و انکار در او وجود داشت، آن وقت است که انقلاب می‌کند. در اینجا است که نقش مکتب‌ها روشن می‌شود. اسلام خصوصیتش این است که به مردم خودش حس پرخاشگری و حس مبارزه و حس طرد و نفی وضع نامطلوب را می‌دهد. جهاد و امر به معروف و نهی از منکر هر کدام در جای خود [این روحیه و حس را در افراد ایجاد می‌کند]. امر به معروف و نهی از منکر یعنی اگر وضع حاکم وضع نامطلوب و غیر اسلامی بود تو نباید تسلیم وضع بشوی و تمکین وضع بکنی؛ تو باید برای طرد، نفی و انکار این وضع جهت برقرار ساختن وضع مطلوب و ایده‌آل کوشش کنی. جهاد هم همین‌طور است. مسیحیت که اساسش بر تسلیم و تمکین است قرن‌ها از اسلام انتقاد می‌کرد که اسلام چه دینی است! در دین که نباید شمشیر و جهاد باشد، دین باید دم از صلح و صفا بزند، دین باید بگوید اگر به طرف راست صورتت سیلی زدند طرف چپ صورتت را پیش بیاور. ولی اسلام هرگز چنین منطقی ندارد. اسلام می‌گوید افضل الجهاد کلمه عدل عند امام جائر (۱۹) (من در یک جا نوشته‌ام که همین جمله کوتاه چقدر حماسه در دنیای اسلام آفریده!) یعنی با فضیلت‌ترین و برترین جهادها این است که انسان در برابر یک پیشوای ستمگر دم از عدل بزند و سخن عدل را مطرح کند.

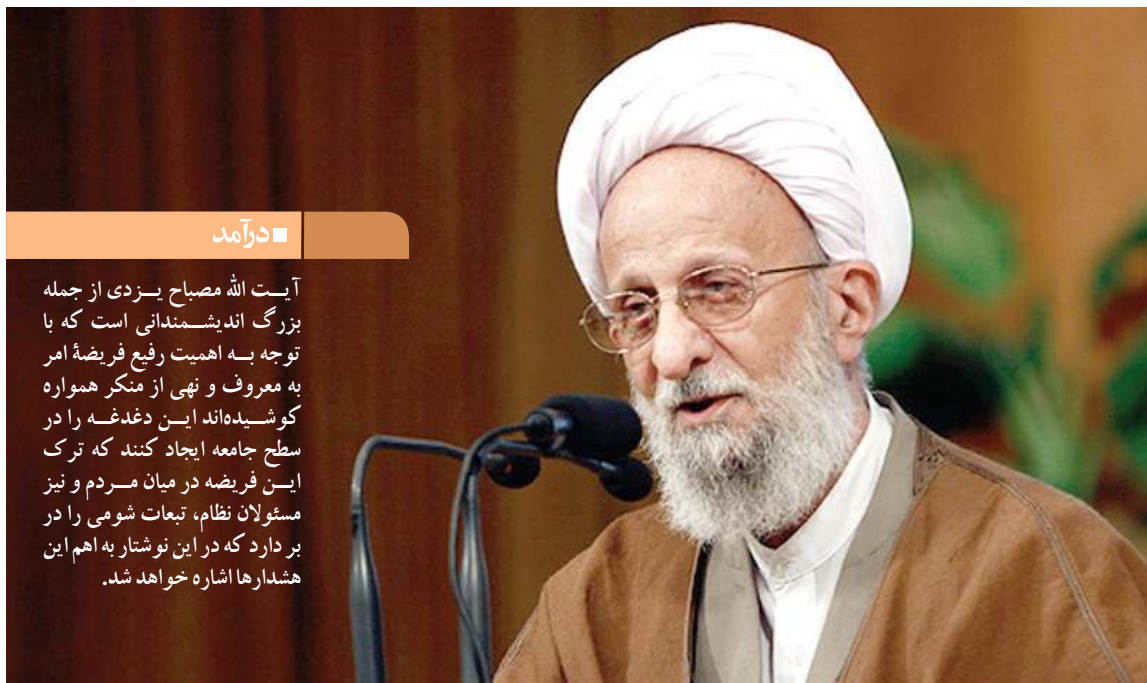


سخن عدل را مطرح کردن یعنی نفی و انکار او و اعتراض به او. اگر در مکتبی عنصر تعرض و تهاجم نسبت به ظلم و ستم و اختناق وجود داشته باشد این مکتب می‌تواند بذر انقلاب را در میان مردم خود بکارد.

خوشبختانه به قدر کافی این بذر در میان ما پاشیده شده است. بعد از آنکه سال‌ها بلکه قرن‌ها بود که جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه در میان ما فراموش شده بود. (۲۰) ■

پانویست:

- ۱- جامعه و تاریخ، ص ۱۸.
- ۲- اصول کافی.
- ۳- مجموعه آثار، ج ۱/ ص ۲۲۱.
- ۴- رعد، ۱/۱.
- ۵- انفال، ۵۳.
- ۶- اسری، ۱۵.
- ۷- اقبال‌شناسی. نوشته سید غلامرضا سعیدی.
- ۸- مجموعه آثار، ج ۱۷/ ص ۲۲۲.
- ۹- هود، ۸۸.
- ۱۰- بقره، ۱۱ و ۱۲.
- ۱۱- بررسی اجمالی نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، ص ۹.
- ۱۲- یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۱۰/ ص ۲۵۲ (شماره‌های ۴۹ و ۴۶).
- ۱۳- بحارالانوار، ج ۵۲/ ص ۱۳۵.
- ۱۴- نهج‌البلاغه فیض‌الاسلام، خطبه ۱۰۲. [اگر در مجالس] حاضر گردد کسی او را نشناسد، و اگر غایب باشد کسی در صدد جستجویش برنیاید.]
- ۱۵- [عالمی ربانی و پارسا، ایشان از طرفداران مشروطه بود که بعد از کودتای سال ۱۲۹۹ شمسی و روی کار آمدن رضاخان محور مبارزات سیاسی مردم یزد به شمار می‌آمد. از آثار ایشان مفتاح علوم القرآن می‌باشد. (متوفی ۱۳۳۸ ش.)]
- ۱۶- [متولد ۱۲۹۰ قمری در کاظمین، در ۳۲ سالگی اجتهاد مطلقش مقبول همه علمای نجف و کربلا واقع شد. از سال ۱۳۳۰ قمری با بازگشت به لبنان علیه سلطه فرانسوی‌ها بر آن خطه، مبارزه نمود و در یک کنگره عمومی فرمان جهاد علیه آنها را صادر نمود. وی با تاسیس مدارس و مراکز فرهنگی در اصلاح جامعه خود می‌کوشید. از آثار معروفش کتاب شریف‌المراجعات می‌باشد. (متوفی ۱۳۷۷ ق.)]
- ۱۷- [عالم و مرجع بزرگ لبنانی، در طول عمر شریفش به مسئله حفظ وحدت مسلمین اهتمام داشت و با کژاندیشی‌ها به مبارزه علمی پرداخت. حاصل این تلاش حدود یکصد کتاب و رساله است که از معروف‌ترین آنها کتاب اعیان‌الشیعه می‌باشد که جامع‌ترین دائرةالمعارف در احوال رجال بزرگ شیعی در همه اصناف و علوم است و ۵۵ جلد می‌باشد. (متوفی ۱۳۷۱ ق.)]
- ۱۸- یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۱۰/ ص ۲۵۳.
- ۱۹- فروع کافی، ج ۵/ ص ۶۰ [و بجای حق، عدل آمده است]
- ۲۰- آینده انقلاب اسلامی ایران / ص ۹۰.



■ درآمد

آیت الله مصباح یزدی از جمله بزرگ اندیشمندانی است که با توجه به اهمیت رفیع فریضه امر به معروف و نهی از منکر همواره کوشیده‌اند این دغدغه را در سطح جامعه ایجاد کنند که ترک این فریضه در میان مردم و نیز مسئولان نظام، تبعات شومی را در بر دارد که در این نوشتار به اهم این هشدارها اشاره خواهد شد.

آیت الله محمد تقی مصباح یزدی

چالش‌ها در بحث امر به معروف و نهی از منکر

ممنوع است؛ چه ضرر سیگار را برای بدن و برای زندگی مادی‌شان درک کرده‌اند. اما آنچه ضرر برای دین و روحشان دارد، درک نمی‌کنند و به آن اهمیتی نمی‌دهند. در همان کشورهای غربی مشروبات الکلی همچون آب مصرف می‌شود؛ اعتیاد، دامن درصد فراوانی از آنان را گرفته است؛ جنایت در هر روز بلکه در هر ساعت به وقوع می‌پیوندد؛ و فساد اخلاقی، کانون‌های خانوادگی را به شدت به خطر انداخته است. این نمونه‌ها، بلایای خانمان‌سوز عمومی است که بسیاری به آن مبتلایند، ولی برای جلوگیری از آنها اقدامی نمی‌کنند؛ چرا که لازمه زندگی مدرن را در همین می‌دانند. گاهی ممکن است مشابه همین سخنان در داخل یک کشور اسلامی همچون کشور ما هم زده شود. مثلاً وقتی برای مسئولانی، در مقاطعی از تاریخ کشور، فساد موجود را

از قرآن نیست، اگر آن را درست بخوانند و تفسیر کنند؛ و متاعی پرسودتر از قرآن یافت نمی‌شود، آن‌گاه که آن را تحریف کنند و معانی دلخواه خود را رواج دهد، در شهرها چیزی ناشناخته‌تر از معروف و شناخته‌تر از منکر نیست، حاملان قرآن، آن را واگذاشته و حافظان قرآن آن را فراموش می‌کنند». بنابراین فرمایش، ممکن است روزی فرا رسد که معروفی مصداق منکر و منکری مصداق معروف معرفی شود و متحمل است که در چنین وضعیتی، جهاد تبدیل به منکرترین منکرات شود، امر به معروف و نهی از منکر دخالت در امور دیگران تلقی گردد، و اقامه احکام دین واپس‌گرایی و ارتجاع تلقی گردد!

مختصر آنکه، انسان‌ها حق دارند در جامعه‌ای زندگی کنند که معروف، یعنی آنچه خدا می‌پسندد، در جامعه رواج داشته باشد و منکرات، یعنی آنچه شیطان می‌پسندد، در آن جامعه، متروک، مغفور و مطرود باشد. اگر کسانی جلوی امر به معروف و نهی از منکر را بگیرند، در واقع، حق انسانیت را تضییع کرده‌اند. از این روی جهاد با چنین اشخاصی، یکی از موارد جهاد واجب در قانون اسلام است.

بدون تردید، آن معروف و منکری که در اسلام مطرح است، آن معروف و منکری است که ارتباط با دین دارد، والا افراد اگر چیزی برای دنیایشان ضرر داشته باشد، با جدیت برای مقابله با آن اقدام می‌کنند؛ مثلاً اگر کسی بخواهد بهداشت عمومی را با خطر مواجه سازد، یا احتمال مبتلا شدن مردم به امراض مسری وجود داشته باشد، گروه‌های مختلف عکس‌العمل نشان می‌دهند. از این روست که در بسیاری از کشورهای غربی سیگار کشیدن در مجامع عمومی و در ساختمان‌های سرپوشیده

■ تغییر منکر به معروف و معروف به منکر، مهم‌ترین افت جامعه اسلامی

یکی از بزرگ‌ترین حقوقی که باید از آن دفاع کرد، حقوق انسانیت است و از جمله این حقوق، که دفاع از آن لازم است، امر به معروف و نهی از منکر است؛ زیرا با اقامه این فریضه است که جامعه انسانی، یک جامعه شایسته و سالم خواهد بود. اما اگر امر به معروف و نهی از منکر ترک شود، جامعه به تدریج، به تباهی سوق داده خواهد شد و انسان‌ها از این حق خود محروم خواهند گردید. پس برای اینکه انسان‌ها از حق داشتن یک جامعه سالم و شایسته محروم نشوند، باید امر به معروف و نهی از منکر کرد و اگر کسانی مانع از آن می‌شوند باید با آنها جهاد کرد. جهاد سیدالشهداء(ع) بر این اساس تبیین می‌شود. قیام ایشان بدین جهت شکل گرفت که زمینه در جامعه مسلمانان فراهم شده بود که دیگر اقامه امر به معروف و نهی از منکر میسر نبود و بدتر از آن، زمینه‌ای فراهم کرده بودند که اصلاً منکر تبدیل به معروف شود و معروف نیز منکر تلقی گردد.

البته علی(ع) پیش از این وقایع، چنین چیزی را پیش‌بینی فرموده بود: و انه سیاتی علیکم من بعدی زمان لیس فیه شیء اخفی من الحق و لا اظهر من الباطل و لا اکثر من الکذب علی الله و رسوله و لیس عند اهل ذلک الزمان سلعة ابور من الکتاب اذا تلی حق تلاوته و لا انفسق منه اذا حرف عن مواضعه و لا فی البلاد شیء انکر من المعروف و لا اعرف من المنکر فقد نبد الکتاب حملته و تناساه حفظته؛ (۱) «همانا پس از من روزگاری بر شما فرا خواهد رسید که چیزی پنهان‌تر از حق، و آشکارتر از باطل و فراوان‌تر از دروغ به خدا و پیامبرش نباشد؛ و نزد مردم آن زمان کالایی زیان‌مندتر

انسان‌ها حق دارند در جامعه‌ای زندگی کنند که معروف، یعنی آنچه خدا می‌پسندد، در آن جامعه رواج داشته باشد و منکرات، یعنی آنچه شیطان می‌پسندد، در آن جامعه، متروک، مغفور و مطرود باشد. اگر کسانی جلوی امر به معروف و نهی از منکر را بگیرند، در واقع، حق انسانیت را تضییع کرده‌اند. از این روی جهاد با چنین اشخاصی، یکی از موارد جهاد واجب در قانون اسلام است.

● امروزه شاهد آنیم که برخی از ● معروف‌ها تبدیل به منکر شده و ● برخی از منکرها تبدیل به معروف گردیده است. برای نمونه، اکنون در برخی از مناطق کشورمان، اگر کسی امر به معروف و نهی از منکر کنند، نه تنها توجهی به آن نمی‌کند، بلکه آن را فضولی و دخالت در امور دیگران می‌شمرد.

برمی‌شمردند، آنان پاسخ می‌دادند که اینها بهایی است که باید برای آزادی بپردازیم.

امروزه شاهد آنیم که برخی از معروف‌ها تبدیل به منکر شده و برخی از منکرها تبدیل به معروف گردیده است. برای نمونه، اکنون در برخی از مناطق کشورمان، اگر کسی امر به معروف و نهی از منکر کنند، نه تنها توجهی به آن نمی‌کند، بلکه آن را فضولی و دخالت در امور دیگران می‌شمرد. از دید بسیاری از مردم، تکلیف واجب امر به معروف و نهی از منکر، خود تبدیل به یکی از منکرات در جامعه گردیده، دخالت در امور شخصی دیگران محسوب می‌شود. متأسفانه این امر ناشی از برخی سیاست‌های اشتباهی بوده است که برخی از مسئولان ما در پیش می‌گرفتند و گاهی برخی از روحانی‌نماها هم آنان را تایید و از دولت تقدیر می‌کردند که در جهت توسعه آزادی‌ها می‌کوشد! در نتیجه، آزادی تبدیل به یک ارزش و معروف در جامعه گردید؛ و حال آنکه به اسم همین آزادی، آن فساد که انبیاء (ع) برای ریشه‌کن کردن آن قیام کردند، امام (ع) برای مقابله با آن انقلاب کرد و ملت ما صدها هزار شهید برای برطرف شدن آن داد، تبدیل به یک ارزش گردید، و کار بدانجا کشیده شد، که این ایده مطرح گردید که نه تنها نباید با آن مفاسد مبارزه کرد، بلکه ایجاد آن خدمت به جامعه است، طرح و ترویج مباحثی همچون جامعه چند صدایی، آزادی، دموکراسی، حقوق بشر و اموری از این قبیل در جامعه تبدیل به معروف گردید.

برای اجرای امر به معروف و نهی از منکر در جامعه اسلامی باید این فرهنگ وارداتی اصلاح شود و این، کار یک روز و دو روز، یا کار یک نفر و دو نفر نیست؛ بلکه یک عزم ملی و همت والای همگانی را می‌طلبد. حال ای کاش! در برخی مقاطع عمر نظام جمهوری اسلامی، که هیچ اقدام ارزنده‌ای از سوی دولتیان در اصلاح فرهنگ جامعه صورت نگرفت، دست کم، از سوی همانان چراغ سبز به بزهکاران نشان داده نمی‌شد. ای کاش! به مروجین فحشا و منکر، سیمرغ بلورین نمی‌دادند. متأسفانه در سال‌هایی، در کشور ما، برخی مسئولان نه تنها درصدد نبودن تا فرهنگ جامعه را به گونه‌ای بسازند که امر به معروف و نهی از منکر رواج پیدا کند، بلکه با اقدامات خود، کاری کردند که آمرین به معروف و ناهیان از منکر، به راحتی مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفتند و بعضاً به شهادت می‌رسیدند. در همان زمان، اگر در جایی، روزنامه‌ای به دلیل اهانت به

مقدسات و به مخاطره انداختن نظام جمهوری اسلامی بسته می‌شد، اکثر نیروهای سیاسی و جناح‌ها به کار می‌افتادند و این عمل را اجحاف به حقوق بشر معرفی می‌کردند، اما زمانی که آمرین به معروف و ناهیان از منکر را در روز روشن و در وسط شهر می‌کشند، هیچ سروصدایی از آنان بلند نمی‌شد و کسی، از آن وزیر و نماینده مجلس گرفته تا آن روزنامه‌ها و نشریات، اعتراضی نمی‌کرد. در این وضعیت، مشخص است که امر به معروف و نهی از منکر رواج نخواهد یافت و اگر هم کسانی درصدد اجرای آن برآیند، محکوم به دخالت در کنار دیگران می‌شوند، و همین کار آنان، ضد ارزش و منکر معرفی می‌شود. در مقابل، به نام آزادی، فحشا و منکر تبدیل به ارزش و معروف می‌گردد. از این روی مراسم چهارشنبه‌سوری و رقص دختر و پسر در خیابان‌ها و احیای فرهنگ ملی و باستانی تبدیل به معروف و ارزش می‌شود.

در مقابل چنین وضعیتی، همه موظفیم به منزله کسانی که با فرهنگ اسلامی آشنا نیستیم، بکوشیم تا این فرهنگ را به حال اول خود برگردانیم و بالاترین و نخستین وظیفه این است که منکر را منکر و معروف را معروف کنیم. به عبارت دیگر، بکوشیم تا مردم مصادیق منکر و معروف واقعی را تشخیص دهند. بالاترین امر به معروف و نهی از منکر که بر ما واجب است، این است که این فکر و بینش مردم را عوض کنیم؛ والا تا این فکر و بینش بر جامعه حاکم است، هیچ فعالیت عملی به جایی نمی‌رسد. در این بینش، امر به معروف و ناهی از منکر مزاحم تلقی می‌شود و هر کس که بخواهد، برای حفظ ارزش‌های اسلامی قدمی بردارد، متهم به خشونت‌طلب، فضول، مخالف آزادی و صفاتی از این قبیل می‌گردد، و همین قبیل القاب کافی است تا مردم به امر و ناهی بدبین شوند؛ چون مردم عادی تا این اندازه بینش عمیق ندارند که بتوانند در این زمینه قضاوت کنند؛ به ویژه نوجوانان و نسلی که تازه بر سر کار می‌آید، هنوز با فرهنگ اسلامی، به گونه کامل، انس نگرفته است؛ از این روی، با همین حرف‌ها و ادعاها، برای ایشان فرهنگ می‌سازند. در این فرهنگ ساختگی، دفاع از اسلام یعنی خشونت‌طلبی و امر به معروف و نهی از منکر یعنی دخالت در کار مردم و سلب آزادی و محروم کردن آنان.

کار به آنجایی رسیده که عده‌ای، با صراحت می‌گویند که معروف یعنی آن چیزی که مردم آن را معروف بدانند

و منکر هم همان چیزی است که مردم آن را نپسندند! با این برداشت، ممکن است در جامعه همجنس‌بازی تبدیل به معروف گردد، که البته در برخی از کشورها چنین نیز شده است. در این صورت، دیگر همجنس‌بازی منکر نخواهد بود، بلکه به دلیل پذیرش آن توسط افراد یک جامعه، تبدیل به معروف گردیده است. بر اساس این دیدگاه، معروف و منکر، متغیر است و ما معروف‌های ثابتی نداریم.

در این زمینه، تمام مسلمانان وظیفه دارند؛ اما وظیفه روحانیت در این زمینه، وظیفه خاصی است. روحانیت به منزله قشری که با قرآن و سنت، معلومات اسلامی، میراث انبیا و اولیا و ائمه اطهار (ع) سروکار دارد، یک وظیفه بالاتر از دیگران در این زمینه دارد. نخستین وظیفه‌ای که روحانیت، در مقام قشری از مردمی که علاقه‌مند به اسلام و مدافع آن قلمداد می‌گردند، بر عهده دارد، این است که بکوشد این فرهنگ غلط را اصلاح کند. البته این کار، آسان نیست و تلاش جدی و مجاهدت می‌خواهد. در انجام این وظیفه، هر روحانی نخست باید این مسائل را برای خود حل کند که اصلاً کلام معروف و منکر چیست و ملاک حقوق و تکالیف چیست. در مرحله بعد نیز موظف است معروف و منکر را به مردم معرفی کند، و جلوی این سیل فرهنگ الحاد را، که جامعه را از لحاظ ارزش‌ها و اخلاق به سمت ویرانی می‌برد، بگیرد. البته، این کار، سخت است، اما ناشدنی نیست. از این روی باید کمر همت را بست؛ اراده را قوی ساخت؛ و خود را برای تحمل سختی‌ها و مشکلات آماده کرد. چنین کار سنگین و سختی را با حرکت‌های ساده و آرام نمی‌توان به سرانجام رساند. پس روحانیت موظف است به گونه‌ای جدی وارد عمل شود، و مسائل را از نظر علمی برای خود حل کند، و در مرحله بعد، کیفیت تفهیم مطلب و راه بیان آن را برای دیگران فرا گیرد.

■ امر به معروف و نهی از منکر، تساهل و تسامح و خشونت

از همان روزهای اول انقلاب، یکی از مسائلی که امام خمینی (ره) بر آن تاکید می‌فرمودند و دیگر انقلابیان نیز به آن دل خوش کرده بودند، این بود که با برقراری حکومت، فریضه متروک امر به معروف و نهی از منکر احیا خواهد شد. یکی از خواسته‌های انقلابیان در آن زمان این بود که وزارت امر به معروف و نهی از منکر تشکیل شود. اما پس از سالیانی، کار به آنجا رسیده است که امر به معروف و نهی از منکر، خود، تبدیل به یکی از منکرات گردیده است؛ به طوری که اگر به کسی تذکر داده شود که از معصیت بپرهیزد، جواب می‌دهد که شما حق محدود کردن آزادی افراد و دخالت در امور آنان را ندارید، بلکه این کار شما فضولی کردن در کار دیگران است که در دوران مدرنیته و پست مدرن، دیگر معنا ندارد. بر اساس این دیدگاه، این دوران، دیگر دوران توحش و احکام خشونت‌آمیز نیست و تاریخ





برخی با خشونت عمل کرد. بنابر صریح آیه الزانیه و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائه جلده و لا تأخذکم بهما رأفة فی دین الله» (۲) «هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید و نباید رأفت در برابر آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود»، افراد در اجرای احکام الهی نباید تحت تأثیر عاطفه و رأفت قرار گیرند و حکم الهی را به تعطیلی کشانند. حکم این آیه، ابدی است و مختص زمان صدر اسلام نیست؛ اما صاحبان تفکر تساهل و تسامح، معتقدند تاریخ مصرف آیه گذشته است! پس از تاریخ مصرف هر یک از آیات، به تدریج، بگذرد، دیگر چه اسلامی باقی می ماند که بخواهیم از آن دفاع کنیم؟! در آن صورت دیگر انقلاب اسلامی ضرورتی نداشت و احیای احکام اسلام و اجرای آنها در جامعه بی معنا بود.

نخستین وظیفه‌ای که در این زمینه بر دوش ماست، این است که بکوشیم خود ما دچار چنین اشتباهات و شبهاتی در مبانی فکری و اعتقادی مان نشویم و روزی نرسد که تردید کنیم آیا سخنان این مدرنیست‌ها و پست مدرنیست‌ها صحیح باشد. لازمه چنین امری این است که دین را همان گونه که هست بشناسیم و دچار این افت نیز نشویم که در مقابل غوغا سالاری‌ها، ضعف نفس پیدا کنیم و خود را ببازیم و دیگر جرئت نکنیم از ترس از دست دادن موقعیت و محبوبیت خود، در مقابل موج فساد سخن بگوئیم. بنابر این پس از شناخت صحیح اسلام، موظفیم آن را با تمام لوازمش، ترویج کنیم و بدیهی است که انجام این وظیفه، هزینه خواهد داشت؛ ممکن است افرادی به سبب انجام این رسالت، ناچار باشند، دشنام

مصرف احکامی همچون جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، اجرای حدود الهی، بریدن دست سارق، تازیانه زدن و این قبیل امور گذاشته است، و این احکام برای زمانی مناسب بود که همه مردم وحشی و نیمه وحشی بودند و لازمه برخورد با آنان، چنین احکامی بود؛ اما هم‌اکنون اصلاً قبیح است که اسمی از این احکام برده شود؛ اگر کسی به صاحبان این دیدگاه بگوید که در اسلام، احکام جزایی این چنینی وجود دارد، ایشان را متهم می‌سازند که با این سخنان اسلام را بدنام می‌کنید و جلوی مسلمان شدن دیگران را می‌گیرید!

طرفداران فرهنگ تساهل و تسامح، اسلامی را می‌خواهد که در آن کسی به کس دیگر کاری نداشته باشد، و امر به معروف و نهی از منکر هم در کار نباشد. حتی اگر در منابع دینی تصریح شده باشد که این فریضه، از بزرگ‌ترین فرایض است که اقامه دیگر فرایض هم به آن وابسته است، آنان می‌گویند این حرف‌ها برای دوران مدرنیته نیست؛ بلکه اگر امروز، کسی می‌خواهد اسلام را ترویج کند، باید از آزادی سخن بگوید تا همه مردم او را تحسین کنند و از او و اسلام طرفداری نمایند. از این منظر، امر به معروف و نهی از منکر، فضولی در کار دیگران و نوعی بی‌ادبی است و طبیعی است که مردم وقتی چنین بی‌ادبی‌ها را ببینند، ممکن است بی‌ادبان را هم بکشند. وقتی یک آمر یا ناهی در کشور کشته می‌شود، اینان مقصر اصلی را خود او می‌دانند؛ چون از نگاه آنان خشونت به خرج داده است. پس، از نظر قاتلان به این دیدگاه، آن کشتن امر به معروف و نهی از منکر، خشونت نیست، بلکه یک مقاومت طبیعی در برابر خشونت دیگران است.

در منابع دینی، با صراحت اشاره شده است که همیشه جای رأفت و عاطفه نیست، بلکه گاهی باید در برابر

کردیم، کتمان کنند، خدا آنها را لعنت می‌کند و همه لعن کنندگان نیز آنها را لعن می‌کنند.»

البته شاید هیچ دورانی از تاریخ بشر را نتوان یافت که انجام وظیفه فوق همچون امروز مشکل بوده باشد؛ زمانی ممکن است انسان در مقابل شخص کافر، وظیفه مشخصی داشته باشد که به آن عمل می‌کند و مشکل چندانی ایجاد نمی‌شود، ولو اینکه در این راه جان خود را نیز از دست بدهد، اما مشکل اساسی در جایی است که اگر انسان به وظیفه خود عمل کند، دوستان و هم‌کیشان، فتوا به قتل او می‌دهند؛ در اینجا دوستان، او را ابتدا ملامت، و متهم به تندروی می‌کنند. افزون بر این، زمانی که دشمنان او را ترور شخصیت می‌کنند، آنان سکوت اختیار می‌کنند. در مرحله بعد که زمینه مناسب فراهم گردید، او را ترور فیزیکی می‌کنند. سرانجام، دوستان هم می‌گویند که ما به او نصیحت کردیم اما او گوش نکرد و به این روز افتاد. بدیهی است که تحمل فشار این نوع برخورد از قسم اول بسیار سخت‌تر است.

نکته دیگر آنکه، برخی تصور می‌کنند لازمه امر به معروف، همواره رأفت، مهربانی و مدارا، و لازمه نهی از منکر خشونت است، در صورتی که چنین نیست؛ نه همیشه معنای امر به معروف نرمی و مهربانی است و نه همیشه لازمه نهی از منکر خشونت است. در نهی از منکر، مرحله اول، سخن گفتن با زبان نرم و مؤدبانه است و هیچ نهی از منکر نیست که از آغاز با خشونت همراه باشد. اصولاً خشونت، آخرین دارویی است که ممکن است در مواردی تجویز شود؛ مثل جراحی که آخرین راه‌حلی است که پزشک تجویز می‌کند. هیچ عاقلی و هیچ دینی نمی‌گوید که از همان آغاز باید با خشونت رفتار کرد. اما آنچه که باید بر آن تأکید شود، این است که دشمنان ما درصددند که از طریق ترویج فرهنگ تساهل و تسامح، غیرت و حساسیت را از مردم ما بگیرند و بهانه آنان نیز این است که حساسیت داشتن به مسائل اخلاقی خشونت است. از این روی باید مراقب بود و در این زمینه تسلیم این ترغیب دشمن نشد. همان گونه که مثلاً در ورود گوشت به کشور سخت‌گیری می‌کنیم تا آفتی راه به همراه خود نداشته باشد، در مفاسد اخلاقی هم باید این حساسیت را داشته باشیم. اگر اسم چنین کاری خشونت باشد، ما از چنین خشونت‌دفع می‌کنیم و معتقدیم که در اسلام خشونت قانونی و مشروع وجود دارد. آری! در فرهنگ غربی، چنین کاری را خشونت می‌دانند، چون برای دین ارزشی قائل نیستند.

در فرهنگ غربی، دین را تابع سلیقه افراد می‌دانند و معتقدند همان گونه که سلیقه افراد در پسندیدن رنگ لباس‌ها متفاوت است و ممکن است کسی رنگ سبز و دیگری رنگ قرمز یا زرد و یا رنگ دیگری را دوست بدارد، دین هم به همین شکل است و امکان دارد فردی، اسلام و فرد دیگر، مسیحیت یا دین دیگری را دوست بدارد. پس سلیقه‌ها مختلف است و سلیقه هر کس برای خودش معتبر و قابل احترام است. اما اسلام معتقد است همان گونه که باید جلوی ورود کالای بهداشتی را در زمانی که ضد بهداشت است، گرفت، کالاهای اخلاقی و هنری هم زمانی که تبدیل به ضد اخلاق و ضد ارزش

در نهی از منکر، مرحله اول، سخن گفتن با زبان نرم و مؤدبانه است و هیچ نهی از منکر نیست که از آغاز با خشونت همراه باشد. اصولاً خشونت، آخرین دارویی است که ممکن است در مواردی تجویز شود؛ مثل جراحی که آخرین راه‌حلی است که پزشک تجویز می‌کند.

بشنوند شخصیتشان، یا حتی خودشان ترور گردند؛ ولی به هر حال، وظیفه‌ای است سنگین که باید عملی گردد؛ والا لعن خداوند و لعن کنندگان شامل حال کسانی خواهد شد که این وظیفه را به انجام نرسانند: إن الذین یکتُمون ما أنزلنا من البینات والهدی من بعد ما بینه للناس فی الکتاب أولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون» (۳) «کسانی که ادله روشن و وسیله هدایتی را که نازل کرده‌ایم، بعد از آنکه در کتاب برای مردم بیان

به وظیفه شرعی خود عمل کنند و نمی‌خواهند اسلام و نظام اسلامی تضعیف شود - باید بکوشند بیشتر با هم ارتباط داشته باشند و مانند اعضای یک پیکر باشند. همچنین در روایت دیگری نیز نقل شده است: المؤمن (الف مألوف: ۸) «مؤمن کسی است که با دیگران انس بگیرد و دیگران نیز با او انس گیرند». امیر مؤمنان (ع) در این زمینه می‌فرماید: من استبد بر آیه هلك و من شاور الرجال شارکها فی عقولها؛ (۹) «هر کس خودرأی شد، به هلاکت رسید و هر کس با دیگران مشورت کرد، در عقل‌های آنان شریک شد».

با وجود چنین تاکیداتی، مشکلی که سبب تکروی مؤمنان و دلسوزان اسلام شده، این است که از حدود یک قرن پیش تا به حال، چنین وا نموده‌اند که انجام کار اجتماعی در قالب تشکل، باید به صورت حزب باشد. از صدر مشروطیت تا به حال، احزاب کارنامه موفقی نداشته‌اند. حتی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز بسیاری از احزابی که تشکیل شدند، سرانجام مطلوبی نداشتند. به هر روی، این گونه برای ما توجیه شده که فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی، یا فردی‌اند یا حزبی و چون از کار حزبی نیز خاطره خوشی نداریم؛ فقط کار فردی انجام می‌دهیم؛ غافل از اینکه راه سومی نیز هست. شیوه اسلامی همان است که خود امام (ع) به آن رسید و آن ایجاد و تقویت تشکل‌های مذهبی و فعالیت اجتماعی در این قالب است که متأسفانه در این زمینه، پژوهش لازم و تلاش کافی صورت نگرفته است.

امر و نهی مسئولان و التهاب آفرینی در جامعه
بدیهی است که بعضی از رفتارهای ناهنجاری که در

الیسر؛ (۴) «خدا درباره شما آسانی و سهولت را اراده کرده است»؛ اما تساهل و سهل‌انگاری ندارد. دین اسلام آسان است؛ اما در آنچه هست، سهل‌انگاری و بی‌اعتنائی را روا نمی‌داند. مراد پیامبر اکرم (ص) از الحنیفیه السهلۃ السمجۃ، در عبارت: لم یسرلنی الله بالرهانیۃ و لکن بعثنی بالحنیفیه السهلۃ المسمجۃ؛ (۵) «خداوند مرا به رهبانیت و انزواطلبی مبعوث نفرمود، بلکه مرا با دین حنیف آسان مبعوث کرده است، جواز سهل‌انگاری نیست. اسلام دین آسانی است، اما این دین آسان را باید جدی گرفت؛ نباید اجازه داد حتی سرسوزنی در آن خدشه وارد شود. اما به هر روی، این روحیه ترویج شده است و با ترویج آن، جوانان ما تحت تاثیر قرار گرفته‌اند. برخی کوشیده‌اند با شعر، رمان، تئاتر و فیلم‌های سینمایی و ... در جامعه ما این عقیده را رسوخ دهند. باید این تار عنکبوت را پاره کرد، و انجام این کار مهم، دین‌داری، غیرت، و پایبندی و تقوا، قاطعیت و جدیت می‌طلبد. اگر بخواهیم گرفتار دام شیاطین نشویم و نظام اسلامی به خطر نیفتد، نخست باید این دام را از هم گسیخت.

اما در قدم بعدی، باید به ضعف‌های فرهنگی توجه کنیم. این ضعف‌ها، نتیجه اقداماتی است که در طول زمان و به خصوص در دوران پهلوی، صورت گرفته است، و بعضی از ما نیز در آن سهم بوده‌ایم. این ضعف عبارت است از نوعی حالت بی‌اعتنائی در قبال کارهای دیگران. بر این اساس، هر کس باید به کار خود مشغول باشد و در حوزه دیگران دخالتی نکند و آنچه که ملاک عمل است تشخیص هر فرد است. روحیه تکروی و عدم احساس نیاز به دیگران در انجام فعالیت‌ها، نقص فرهنگی خطرناکی است که در

جامعه ما وجود دارد. ما معمولاً برای انجام وظایف اجتماعی، در پی پیوستگی بیشتر و مؤثرتری نیستیم. اینها همه در حالی است که اسلام ما را به اتحاد، هم‌بستگی و الفت، دعوت کرده است. خداوند تعالی مؤمنان را به اتحاد و عدم تفرقه دعوت کرده است؛ و اعتصموا بحبل الله جمیعاً و لا تفرقوا؛ (۶) همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید. اسلام به وحدت و هم‌بستگی دستور می‌دهد، چنان که همه مسلمانان در حکم پیکری واحد شوند. در روایتی از پیامبر اکرم (ص) آمده است: المؤمن المؤمن کالجسد الواحد، (۷) «مؤمن برادر مؤمن و مانند یک جسم‌اند». سعدی این حدیث را چنین به نظم درآورده است:

بنی آدم اعضای یکدیگرند
که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار

برای عمل به فرمایش پیامبر (ص) مومنان - یعنی کسانی که علاقه‌مندند

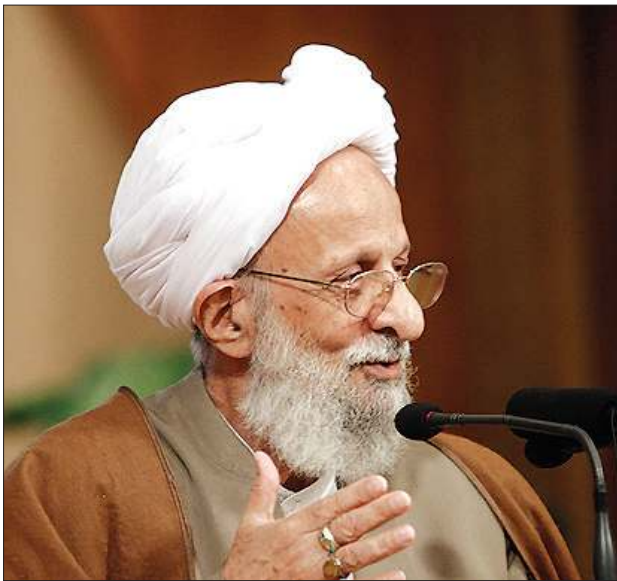
گردید، باید قاطعانه جلو آن را گرفت. اسم چنین چیزی در اسلام خشونت نیست، بلکه حفظ بهداشت اخلاقی و روحی است؛ اما در فرهنگ غربی، این گونه نمونه‌ها، خشونت تلقی می‌شود. ترویج فرهنگ تساهل و تسامح در جامعه، حرکتی در جهت بی‌غیرت کردن مردم در قبال ارزش‌های دینی و اخلاقی‌شان است. مروجان این فرهنگ، به مردم می‌آموزند که اسلام یک صراط مستقیم است، گاوپرستی، بهائیت و ادیان دیگر هم هر کدام، صراط مستقیم دیگری هستند. همچنین، در این فرهنگ ازدواج با جنس مخالف یک نوع ازدواج است و ازدواج با جنس موافق هم یک نوع دیگر ازدواج است. پس نباید به یک نوع خاص حساسیت نشان داد و با آن مخالفت کرد، و همین فرهنگ می‌گوید مخالفت با هر یک از این انواع ذکر شده، خشونت‌طلبی است و کسی که چنین مباحثی را مطرح می‌سازد او را تئوریسین خشونت می‌نامند. اما حقیقت این است که این نمونه‌ها، نه تنها خشونت نیست بلکه حفظ بهداشت اخلاقی، روحی و معنوی در جامعه است و مانند حفظ بهداشت جسمانی، امری ضروری و مقدس است.

از مشکلات فراروی جامعه ما، تاثیر تبلیغات شیطان‌ی چند ساله اخیر برای ترویج فرهنگ تساهل و تسامح است. به هر روی، اشخاص مختلف، با بیان‌های گوناگون - گرچه ممکن است بعضی از ایشان حسن نیت داشته باشند - به قدری تساهل و تسامح، تحمل افکار دیگران و گزاره‌هایی از این دست را تکرار کرده‌اند که سرانجام تا حدی بر همگان اثر کرده است. گرچه ممکن است استثنائاتی نیز وجود داشته باشد، همگان باور کرده‌اند که در این زمان و در این اوضاع، نمی‌توان زیاد سخت گرفت و به اصطلاح «خشونت» ورزید. امروزه داشتن غیرت دینی، تعصب در برابر احکام اسلام، اعتقاد به اینکه دین بر حق و اصیل فقط یکی است و احکام آن باید به اجرا در آید و اموری از این دست، جزم‌گرایی تلقی می‌شود. امروزه دنیای مدرن چنین حرف‌هایی را نمی‌پسندد، و در عوض، بازار پلورالیسم دینی و کثرت‌گرایی گرم است. این حرف‌ها آن قدر گفته و نوشته شده است که هر کسی به گونه‌ای تحت تاثیر قرار گرفته است.

اگر بخواهیم از این خواب غفلت بیدار شویم باید در قدم اول دام «تساهل و تسامح» را پاره کنیم. اسلام دینی آسان است و سهولت و یسر دارد: یرید الله بکم

- باید به ضعف‌های فرهنگی
- توجه کنیم. این ضعف‌ها، نتیجه
- اقداماتی است که در طول زمان
- و به خصوص در دوران پهلوی،
- صورت گرفته است، و بعضی
- از ما نیز در آن سهم بوده‌ایم.
- این ضعف عبارت است از نوعی
- حالت بی‌اعتنائی در قبال
- کارهای دیگران.





تا زمانی که به التهاب در جامعه نیانجامد، نه تنها مذموم نیست، بلکه از باب امر به معروف و نهی از منکر، واجب هم می‌گردد.

۴. امر به معروف و نهی از منکر و آزادی

از آنچه در برخی از فرازهای پیشین گذشت، آزادی به مفهومی که امروز در دنیای غرب ترویج می‌شود، با امر به معروف و نهی از منکر تنافی دارد، اما اگر آزادی در چارچوب ارزش‌های اسلامی معنا گردد، هیچ‌گونه تنافی وجود نخواهد داشت. اگر بپذیریم که آزادی باید در محدوده قانون اسلام باشد و از سوی دیگر بپذیریم که یکی از قوانین اسلام، امر به معروف و نهی از منکر است، دایره آزادی به همه

قوانین اسلام از جمله امر به معروف و نهی از منکر محدود می‌شود.

امروزه بت عصر ما، همین آزادی است و به جای خدا بت آزادی پرستش می‌شود. بدیهی است که اگر آزادی را به معنای غربی آن بگیریم که بر اساس آن هیچ‌کس حق ندارد در امور مربوط به کس دیگر دخالت کند، امر به معروف و نهی از منکر، از آن رو که دخالت در امور دیگران شمرده می‌شود، با آزادی در تنافی خواهد بود. با وجود چنین منافاتی، باید فرد تصمیم بگیرد؛ یا آن آزادی را بپذیرد و دستور خداوند را کنار زند، یا اینکه به دستور خداوند گردن نهد و آزادی را کنار گذارد. به همین جهت است که از دیدگاه غربیان، امر به معروف و نهی از منکر که از ضروریات دین و واجب‌ترین واجبات اسلام است، فضولی و دخالت در کار دیگران

باید امر به معروف و نهی از منکر برای مسئولان به گونه‌ای باشد که بهانه به دست دشمن ندهد. فعالیت‌هایی همچون نوشتن اعلامیه‌ها، تهیه طومار و فرستادن آن برای روزنامه‌ها و مسئولان، تدوین نامه‌های اعتراضی برای مسئولان، تدوین مقالات و ایراد سخنرانی‌های اعتراضی به عملکرد نامطلوب برخی از مسئولان، تا زمانی که به التهاب در جامعه نیانجامد، نه تنها مذموم نیست، بلکه از باب امر به معروف و نهی از منکر، واجب هم می‌گردد.

به شمار می‌آید. بر اساس همین برداشت از آزادی است که افزون بر امر به معروف و نهی از منکر، برخی دیگر از فروع دین همچون تولا و تبرا، جهاد و حج کنار زده می‌شود و کار سرانجام بدانجا کشیده خواهد شد که دیگر از اسلام چیزی باقی نخواهد ماند. تحت تاثیر فرهنگ منحط غربی، در جامعه اسلامی

جامعه اسلامی سر می‌زند، از ناحیه برخی مسئولان نظام است. از این روی وظیفه اقتضا می‌کند که آنان نیز مخاطب امر به معروف و نهی از منکر قرار گیرند. از سوی دیگر، به فرمایش مقام معظم رهبری، نباید افراد در جامعه اسلامی دست به اقدامی بزنند که به ایجاد التهاب در جامعه بیانجامد. حال پرسش این است که چگونه می‌توان هم به فریضه امر به معروف و نهی از منکر درباره مسئولان عمل کرد و هم از ایجاد التهاب در جامعه جلوگیری کرد؟ آیا این دو با هم قابل جمع‌اند؟ به نظر می‌رسد پاسخ این پرسش، چندان سخت نباشد؛ زیرا وقتی مقام معظم رهبری تاکید دارند که دشمنان در صدد ایجاد التهاب در جامعه‌اند و باید مردم بکوشند تا آنان به این هدف خود نائل نگردند، مرادشان این نیست که امر به معروف و نهی از منکر دیگر منسوخ شده است؛ بلکه ایشان به امر به معروف و نهی از منکر در قبال مسئولان نظام عنایت خاص دارند. آنچه که بیشتر در نظر ایشان است، کیفیت عمل است. ایشان تصریح فرمودند: «در نظام اسلامی اگر چه رسم و سنت انتقاد و نصیحت مشفقانه به مسئولان، از مواهب الهی و مفاخر اسلامی و مایه رشد و ارتقا و پیشرفت امور و مصداق بارز فریضه امر به معروف است و باید در جامعه بماند، و توسعه و کیفیت بیابد، ولی مخلوط کردن این کار مستحسن و لازم، با اشاعه روحیه بدبینی و سوءظن به کارگزاران اصلی کشور و بدگویی از آنان - که به تضعیف روحیه یا تضعیف جایگاه آنان بیانجامد - خطایی بزرگ و خیانت‌آمیز خواهد بود». (۱۰) بنابراین ممکن است کسانی در پی تحریک مردم به سبب برخی حساسیت‌ها باشند، و از آنها در جهت مقاصد خود، سوءاستفاده کنند. آنان در پی این‌اند که تحریکاتی در مردم ایجاد، و آنان را عصبانی کنند تا یک رفتار نامناسبی از کسی سر زند و آن‌وقت، بتوانند از آب گل آلود ماهی بگیرند. ما در اینجا بکوشیم بهانه به دست دشمن ندهیم؛ نه اینکه امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنیم.

امر به معروف و نهی از منکر، در هیچ حال ترک کردنی نیست و اگر زمانی این فریضه فراموش شود، دین از بین می‌رود و هیچ واجبی اقامه نخواهد شد. شیاطین در صددند تا با اجرای نقشه‌ای در این زمینه، در هر حال پیروز میدان باشند؛ اگر رفتاری از کسی سر زد که تنش و التهاب در جامعه را به همراه داشته باشد، و جامعه دچار هرج و مرج و ناامنی گردد، آنان پیروز میدان خواهند بود و چنین رخدادی به نفع آنان خواهد بود. از سوی دیگر هم، اگر به بهانه عدم ایجاد التهاب و ثبات و امنیت در جامعه، کسانی امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنند، باز هم آنان به هدف خود رسیده‌اند. پس باید تدبیری اندیشید که هیچ یک از این دو موفقیت برای دشمن به دست نیاید و در میان این دو نقشه شیطانی، راه صحیح را برگزید تا هیچ یک از آنها محقق نگردد.

پس باید امر به معروف و نهی از منکر برای مسئولان به گونه‌ای باشد که بهانه به دست دشمن ندهد. فعالیت‌هایی همچون نوشتن اعلامیه‌ها، تهیه طومار و فرستادن آن برای روزنامه‌ها و مسئولان، تدوین نامه‌های اعتراضی برای مسئولان، تدوین مقالات و ایراد سخنرانی‌های اعتراضی به عملکرد نامطلوب برخی از مسئولان،

ما، تا مدتی، بت آزادی جای خدا را گرفت؛ تا زمانی گفته می‌شد: «هر چه که خدا بگوید عمل می‌کنیم»، اما کار بدانجا کشیده شد که گفته می‌شود: «ما آزادیم و هرگونه که بخواهیم عمل می‌کنیم». ترویج آزادی به شیوه غربی، یعنی جایگزینی آن به جای خدا. آزادی واژه مقدسی است ولی تحت لوای این واژه، به هر عملی دست می‌زنند؛ به نام آزادی ضروریات اسلام را در کشور اسلامی به تمسخر می‌گیرند، باید ریشه را کند، تا ریشه فاسد است هر روز برگ تازه در می‌آورد. باید متوجه باشیم که امروز به اسم واژه مقدس آزادی، بزرگ‌ترین خیانت به اسلام و فرهنگ اسلامی صورت می‌پذیرد. فرهنگ اسلامی، فرهنگ مسئولیت و معنای آزادی به معنای غربی آن، نفی هرگونه مسئولیت است. البته، واژه آزادی یا معنای اسلامی آن، واژه‌ای مقدس است؛ اما غربیان، آزادی بی‌حد و مرزی را دنبال می‌کنند که در آن خواهش‌های نفسانی و حیوانی خود را اشیاع نمایند: ارایت من اتخذ الهه هواه؛ (۱۱) «آیا دیدی کسی را که هوای نفس خویش را معبود خود برگزیده است»، آزادی در فرهنگ غربی، ارزش‌ها را انکار می‌کند و این ارزش‌ها را محدودکننده انسان‌ها می‌داند.

پانویس:

- ۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷، ص ۲۷.
- ۲- نور (۲۴)، ۲.
- ۳- بقره (۲)، ۱۵۹.
- ۴- بقره (۲)، ۱۸۵.
- ۵- محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۲، (باب احوال عشائره و اقربائیه)، روایت ۳، ص ۲۶۵.
- ۶- آل عمران (۳)، ۱۰۳.
- ۷- محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۸، (باب آخر فی الارواح قبل الاجساد)، روایت ۲۵، ص ۱۴۸.
- ۸- همان، ج ۶۴، باب ۱۴ (باب علامات المؤمن و صفائه)، روایت ۴۱، ص ۳۰۹.
- ۹- نهج البلاغه، حکمت ۱۶۱، ص ۲۶۴.
- ۱۰- مقام معظم رهبری، پیام به مناسبت دومین سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) ۱۳۷۰/۳/۱۳.
- ۱۱- فرقان (۲۵)، ۴۳.

مقدمه:

عوامل توفیق در امر به معروف و نهی از منکر از آیات قرآن استفاده می‌شود که کسانی در امر به معروف موفق‌ترند که:

- ۱- اهل توبه و سجده و رکوع و قیام باشند. (۱)
- ۲- هرگز توقع مادی از مردم نداشته باشند. (۲)
- ۳- گفتار و بیانشان؛

الف: حق و دلپسند باشد؛ «الیه یصدق الکلم الطیب» (۳)

ب: به بهترین بیان باشد؛ مخاطب مسلمان باشد یا غیر مسلمان؛ «قولوا للناس حسنا» (۴)

۴- سخنانشان منطقی باشد؛ در سراسر قرآن، کلمات برهان و بینه بارها به چشم می‌خورد؛ حتی از کفار می‌خواهد تا اگر منطقی دارند، عرضه کنند. (۵)

۵- از تحقیر دیگران بپرهیزند و به خاطر انجام منکر توهینی نکنند.

۶- از کلمات عاطفی، نرم و محبت‌آور استفاده کنند. قرآن، انبیا را برادر مردم معرفی می‌کند (۷) و این تعبیر، بهترین اهرم برای جذب مردم است.

خداوند به موسی و هارون (ع) می‌فرماید، هنگامی که نزد فرعون رفتید، با او به نرمی سخن بگوئید. (۸) اما آمران به معروف و ناهیان از منکر باید همان به امور ذیل پایبند و متوجه باشند!

دوری از قضاوت عجولانه

امام صادق (ع) برای مهمان خود خرمای مرغوبی آورد. مهمان این آیه از قرآن را خواند: «ثم لتسئلن يومئذ عن النعيم» (۹) از این نعمت‌ها در قیامت، مورد بازخواست قرار خواهید گرفت.

گویا به نظرش آمد که خرمای به این خوبی، چرا در منزل امام است. امام فرمود: مراد از نعمتی که در قیامت مورد بازخواست واقع می‌شود، نعمت رهبری و ولایت

است، نه خرما. (۱۰)

میان‌روی

بر اساس روایات، باید در امر و نهی میان‌رو بود و از هرگونه خود کم‌بینی و ضعف یا خشونت و تندروی پرهیز نمود. (۱۱)

محبوبیت و نفوذ کلام

از امام صادق (ع) سؤال شد: آیا امر به معروف و نهی از منکر بر همه واجب است؟ امام فرمود: این کار بر شخصی واجب است که مورد احترام و اطاعت دیگران باشد و نسبت به معروف، علم و بصیرت داشته باشد، نه بر کسانی که خود در انتخاب راه متحیرند. (۱۲)

کسب آگاهی

حضرت علی (ع) می‌فرماید: هیچ تلاش و حرکتی نیست، مگر اینکه انسان در آن محتاج به شناخت باشد. (۱۳)

ابوحنیفه با امام صادق (ع) هم غذا شد. امام فرمود: خداوند! این نعمت‌ها از تو و پیامبرت می‌باشد. (۱۴) ابوحنیفه گفت: نعمت‌ها از خداست. چرا رسول را اضافه می‌کنید؟ آیا این نوع شرک نیست؟

امام فرمود: خداوند در قرآن می‌فرماید: «اغناهم الله ورسوله من فضله» (۱۵) خداوند و پیامبرش مردم را بی‌نیاز کردند.

روزی یک صوفی زاهدنما به امام صادق (ع) گفت: چرا شما لباس‌های نرم و لطیف پوشیده‌اید؟ به خدا سوگند که پیامبر این گونه لباس‌ها را نمی‌پوشید.

امام لباس خود را کنار زد و فرمود: من زیر این لباس، لباس خشن پوشیده‌ام. لباس خشن زیر را برای خدا و اینکه نفس من رفاه‌طلب نباشد و لباس رو را برای آراستگی میان مردم پوشیده‌ام. (۱۶)

در اینجا حدیث جالبی را نقل می‌کنیم تا بدانیم که امر به معروف و نهی از منکر کار ساده‌ای نیست و هر کسی نمی‌تواند با هر شناختی که دارد و با هر شیوه‌ای که می‌پسندد، این کار را انجام دهد.

در حدیث حسینی می‌خوانیم: «صاحب الامر بالمعروف و النجاة الی ان یکون عالما بالحلال و الحرام» «کسی که امر به معروف می‌کند،

گروهی نزد پیامبر اکرم (ص) آمدند و گفتند: تا ما به همه احکام عمل نکنیم، امر به معروف نمی‌کنیم. حضرت فرمود: امر به معروف کنید؛ گرچه به همه آنچه می‌گوئید، عمل نمی‌کنید و نهی از منکر کنید گرچه از همه منکرات دوری نمی‌کنید.

باید دین‌شناس باشد و حلال و حرام را بداند. «فارغا من خاصه نفسه» «گرفتار نفس خود نباشد». اگر حرفی می‌زند و یا گامی برمی‌دارد، برای اصلاح جامعه و رضای خدا باشد و نه مطرح کردن خود. «ناصحا للخلق» «خیرخواه مردم باشد و انگیزه او، سوز درونی و غیرت دینی باشد».

«رحیما رفیقا بهم» «با مردم مهربان و رفیق باشد و تا ضرورت پیش نیاید، خشونت نکند».

«داعیا لهم باللطف» «با لطافت و محبت، مردم را به کار خیر و خوبی دعوت کند».

«حسن البیان» «گفتارش نیکو باشد».

«عارفا بتفاوت اخلاقهم» «بداند که هر کس خلق و خوئی دارد و با هر کس باید طور خاصی سخن گفت».

«بصیرا بمکر النفس» «از حیل‌های نفسانی آگاه باشد» تا مبادا در قالب امر به معروف و نهی از منکر به اهداف شومی کشیده شود.

«صابرا» «اگر در راه امر به معروف و نهی از منکر ضربه‌ای دید، مأیوس نشود و پشتکار داشته باشد».

«لا یکافیهم ولا شیکو منهم» «اگر از مردم آزاری دید، انتقام نگیرد و شکایتی نکند».

«لا یستعمل الحمیة» «در کار تعصب قومی و قبیله‌ای نداشته باشد».

«لا یغتاظ لنفسه» «غیظ او برای نفس نباشد»، بلکه برای خدا و ارتکاب کار زشت توسط دیگران باشد. نه اینکه چرا شأن و مقام مرا مراعات نکرد. (۱۷)

با عمل خود، مردم را دعوت کنیم

در زمان ما و بارهبری امام و خون‌شهدا، بزرگ‌ترین منکر، یعنی حکومت طاغوت و سلطه امریکا محو و بزرگ‌ترین معروف، یعنی استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی بر باشد. اینک وظیفه ماست که از آن پاسداری کنیم و هر جا فساد دیدیم، فریاد بزنیم و نگارش و بیان مطالبی از این دست، به‌نوعی تلاش در این جهت است.



حجت الاسلام و المسلمین محسن قرائتی

وظایف آمران به معروف و ناهیان از منکر



است. (۲۱) لذا پیامبر می فرماید: من وکیل شما نیستم (۲۲) ثانیاً: باید به مردم فرصت داد. زیرا کسانی که مدت ها در راهی رفته اند، یکدفعه نمی توانند از راه خود دست بردارند. ثالثاً: گاهی باید صبر کنیم تا حساسیت طرف از بین برود، درست مثل دندانپزشکی که اگر دندان درد کند، آن را نمی کشد. رابعاً: ممکن است اگر شیوه را عوض کنیم، او بپذیرد. و فراموش نکنیم که اگر مردم اعتنایی نکنند، پاداش ما در نزد خداوند محفوظ است.

از کار خلاف انتقاد کنیم، نه از شخص

در قرآن می خوانیم که پیامبران به مردم می گفتند: «انی لعملمکم من القالین» (۲۳) «من با عمل شما مخالف هستم» نه با خود شما. اگر خلافکار احساس کند که شخصیت دارد و محبوب است و تنها نقطه ضعف او کار خلافتش است، به راحتی آن را ترک می کند.

اما اگر احساس کند که انسانی منفور، مردود و مطرود است، هر روز به تباهی خود می افزاید. شخصی از امام کاظم (ع) پرسید: یکی از یاران شما شراب خورده است. آیا از او تبری جوئیم؟ امام فرمود: از کارش تبری جوئید (نه از خودش). (۲۴)

به حداقل اکتفا کنیم

رسول خدا (ص) در روزهای اول دعوت خود، مردم را تنها به یک جمله سفارش می فرمود: «قولوا لا اله الا الله فقلخوا» بگوئید جز خدای یکتا معبودی نیست، تا رستگار شوید.

حکم روزه، زکات و جهاد در اسلام، بعد از گذشت پانزده سال از بعثت پیامبر نازل شد.

در قرآن می خوانیم: چون خداوند مردم را ضعیف دید، قانون خود را تخفیف داد. (۲۵)

در روایات آمده است که یک نفر مسیحی، مسلمان شد. رفیق مسلمانان سحرگاه به منزل او رفت و گفت: الان وقت نماز شب است. او را از خواب بیدار کرد و به مسجد برد و به نماز شب واداشت. همین که اذان صبح شد، گفت: اکنون وقت نماز صبح است و بعد، نماز ظهر و عصر را خواندند، در حالی که می گفت، نباید از نمازها و دعای نافله و مستحبات غافل شد. این مسلمان چنان با نماز و دعا، وقت مسیحی تازه مسلمان را پر کرد که روز بعد گفت: اگر اسلام این است، همان بهتر که مسیحی باشم.

به سراغ کشف منکر نرویم

بعضی به سراغ کشف عیوب و گناهان دیگران می روند تا او را نهی از منکر کنند، در حالی که قرآن با کمال صراحت، تجسس را تحریم کرده است. (۲۶) امام صادق (ع) می فرماید: لغزش های مؤمنان را پیگیری نکنید که هر کس این گونه باشد خداوند علاوه بر آخرت، در همین دنیا او را افتضاح خواهد کرد. (۲۷)

- اگر خلافکار احساس کند که شخصیت دارد و محبوب است و تنها نقطه ضعف او کار خلافتش است، به راحتی آن را ترک می کند.
- اما اگر احساس کند که انسانی منفور، مردود و مطرود است، هر روز به تباهی خود می افزاید.

در قرآن، بارها از کسانی که مردم را به حق دعوت می کنند، ولی خود را فراموش کرده اند، انتقاد شدید شده است. «لم تقولون ما لاتفعلون» (۱۸)

در روایات می خوانیم: با عمل خود مردم را به راه حق دعوت کنید. «کونوا دعاة الناس باعمالکم» (۱۹) برای مثال مسئولان باید در صف اول نماز جمعه و جماعات حاضر باشند، تا نمازخانه ها و مساجد پر شود.

سؤال: فقها می گوید: امر به معروف و نهی از منکر واجب است گرچه انسان به آنچه می گوید، عمل نمی کند. ولی در آیات و روایات از کسانی که به گفتار خود عمل نکنند، انتقاد شدید شده است؟

پاسخ: انتقاد قرآن و روایات از کسانی است که به طور کلی میان گفتار و کردارشان تفاوت است؛ یعنی برنامه زندگی و رفتار آنان خلاف است. ولی در جامعه قیافه مصلح و آمر به معروف دارند.

فتوای فقها این است که لازم نیست به تمام فرامین خدا عمل کنید تا واجد شرایط امر به معروف باشید.

گروهی نزد پیامبر اکرم (ص) آمدند و گفتند: تا ما به همه احکام عمل نکنیم، امر به معروف نمی کنیم.

حضرت فرمود: امر به معروف کنید؛ گرچه به همه آنچه می گوئید، عمل نمی کنید و نهی از منکر کنید گرچه از همه منکرات دوری نمی کنید. (۲۰)

سؤال: اگر مردم مخالفت کردند، چه کنیم؟
پاسخ: اولاً: سنت و برنامه خداوند بر آزاد گذاشتن مردم



نهی از منکر نه حسادت

ریشه برخی انتقادات، عقده ها و حسادت هاست. قرآن خطاب به پیامبر می فرماید: بعضی از مردم درباره تقسیم زکات به تو انتقاد می کنند؛ ولی اگر مقداری از زکات به خود آنان بدهی، راضی می شوند و انتقادی نمی کنند؛ اما در صورتی که ندهی، عصبانی می شوند. (۲۸)

پانویس:

- ۱- سوره توبه، آیه ۱۱۲.
- ۲- سوره هود، آیه ۲۹.
- ۳- سوره فاطر، آیه ۱۰.
- ۴- سوره بقره، آیه ۸۳.
- ۵- سوره انعام، آیه ۱۰۸.
- ۶- سوره بقره، آیه ۱۱۱؛ انبیاء ۲۴؛ نمل، ۶۴ و قصص ۷۵.
- ۷- سوره شعرا، آیه ۱۴۲.
- ۸- سوره طه، آیه ۴۴.
- ۹- سوره تکوین، آیه ۸.
- ۱۰- روایت ذیل تفسیر آیه فوق آمده است.
- ۱۱- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۰۳.
- ۱۲- بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۹۳.
- ۱۳- الحیاء، ج ۱، ص ۳۷.
- ۱۴- بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲۴.
- ۱۵- سوره توبه، آیه ۷۴.
- ۱۶- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۵۱.
- ۱۷- بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۸۳.
- ۱۸- سوره صف، آیه ۲.
- ۱۹- بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۹۸.
- ۲۰- میزان الحکمه، ج ۶، ص ۲۷۴.
- ۲۱- سوره دهر، آیه ۲.
- ۲۲- سوره انعام، آیه ۶۶.
- ۲۳- سوره شعراء، آیه ۱۶۷.
- ۲۴- بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۱۲۷.
- ۲۵- سوره انفال، آیه ۶۶.
- ۲۶- سوره حجرات، آیه ۱۲.
- ۲۷- مستدرک، ج ۷، ص ۸۱.
- ۲۸- سوره توبه، آیه ۵۸.

فراگیر کردن تذکر زبانی مهم‌ترین وظیفه ستاد است

■ موانع، اهداف و بایسته‌های احیای امر به معروف و نهی از منکر در گفت‌و شنود

شاهدیاران با حجت‌الاسلام والمسلمین سیداحمد زرگر



درآمد

«امر به معروف و نهی از منکر» شاخصه دینی است که ارزش و اعتبار آن را می‌توان با تبیین ابعاد گوناگون قیام خونین امام حسین (ع) دریافت. این فریضه فراموش شده با پیروزی انقلاب اسلامی اهمیت دوباره یافت و در فواصل مختلف زمانی حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری به احیا و گسترش آن در جامعه تأکید داشته‌اند. در همین راستا و در سال ۷۲ ستاد امر به معروف و نهی از منکر شکل گرفت که البته به گفته حجت‌الاسلام والمسلمین زرگر دبیر این ستاد، بنابر تأکید رهبر معظم انقلاب به ستاد احیا مبدل شد و تمرکز و محوریت این فرضیه را بیشتر در سطح توسعه، گسترش و همگانی کردن در جامعه قرار دادند. حجت‌الاسلام والمسلمین زرگر در گفت‌وگو با شاهدیاران از موانع و اهداف محقق شده این ستاد می‌گوید.

رهبری محقق شده است؟

ما در این مدت کار فرهنگی صرف انجام داده‌ایم، ما سعی کرده‌ایم کارهایی را انجام بدهیم که جایگاه این فریضه به جایگاهی شبیه نماز برسد و همانطور که یک مسلمان نماز خواندن را واجب می‌داند، امر به معروف و نهی از منکر را هم واجب بداند. البته اگر ما آن زمان که ستاد تشکیل شد همان زمان یک نظرسنجی کرده بودیم، عده‌ای از مردم بودند که این فریضه را حرام می‌دانستند چرا که باعث به وجود آمدن فضای درگیری و فحاشی می‌دانستند، خب تلاش وسیعی شد که این ذهنیت برطرف شود. اگر الان از مردم سؤال بکنیم نمی‌گویند که امر به معروف و نهی از منکر حرام است بلکه می‌گویند شرایط این امر وجود ندارد.

شما به صورت دقیق اشاره نکردید که این ستاد از سال ۷۲ تا الان چه کارهایی را برای احیای این وظیفه دینی انجام داده است؟

● آقا فرمودند، شما باید کاری بکنید که امر به معروف و نهی از منکر فرهنگ عمومی شود، یعنی همه مردم خود را موظف و ملزم به این امر بدانند و تلاش ستاد هم همین است و تمام برنامه‌های خودمان را روی همین متمرکز کرده‌ایم. برای همین است که وارد کار اجرایی و مبارزه با منکرات نمی‌شویم و به هیچ وجه اجازه نمی‌دهیم به ستادهایمان در سراسر کشور که وارد کار اجرایی شوند.

یدی و برخورد هم مربوط به حکومت است و حق دخالت در این قسمت را ستاد ندارد.

در این زمینه ایشان به صورت مفصل توضیح دادند و فرمودند باید کاری بکنید که در مقابل یک کار خلاف، ۱۰ نفر به صورت جداگانه تذکر بدهند و تأکید کردند که تأثیر زبان از بمب اتم هم بالاتر است.

اهداف و استراتژی ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر توسط آقا تبیین و مشخص شده است و هر کدام از اعضا وظیفه خود می‌دانند که خواسته‌های معظم له را پیگیری و انجام دهند.

این ستاد از روز اول درصدد بوده است که یک کار فرهنگی مستقیم را در جهت احیای این فریضه انجام دهد.

آقا در تعبیر دیگری فرمودند، شما باید کاری بکنید که امر به معروف و نهی از منکر فرهنگ عمومی شود، یعنی همه مردم خود را موظف و ملزم به این امر بدانند و تلاش ستاد هم همین است و تمام برنامه‌های خودمان را روی همین متمرکز کرده‌ایم. برای همین است که وارد کار اجرایی و مبارزه با منکرات نمی‌شویم و به هیچ وجه اجازه نمی‌دهیم به ستادهایمان در سراسر کشور که وارد کار اجرایی شوند.

هر استانی ستاد احیا دارد که رئیسش امام جمعه است، جانشینش استاندار است. اصولاً فرماندار سپاه هم هست، نمایندگان سازمان تبلیغات اسلامی استان، فرمانده نیروی انتظامی، نماینده ارشاد، صدا و سیما و بسیج هم از اعضای شورای سیاستگذاری هستند. در تمام شهرستان‌ها هم خوشبختانه ستاد احیا تشکیل شده است.

از زمان بدو تشکیل ستاد در سال ۷۲ تا الان چه کارهایی در جهت احیای این فریضه صورت گرفته است و تا چه میزان مطالبات مقام معظم

این ستاد از چه زمانی و با چه هدفی تشکیل شد و تاکنون چه کارهایی در باب احیای فریضه ارزشمند امر به معروف و نهی از منکر انجام داده است؟

در سال ۱۳۷۲ نظر مبارک مقام معظم رهبری بر این تعلق گرفت همانطور که برای فریضه‌هایی مثل نماز و روزه کار شده بود برای امر به معروف و نهی از منکر هم کار شود. در پی دستور ایشان تعدادی از عزیزانی که دغدغه این مسئله را داشتند نشست‌های متعددی را تشکیل دادند تا برای این امر چاره اندیشی کنند. دو مسئله هم در این بین مورد توجه بود، یکی اینکه چه افرادی باید بار این مسئولیت را به دوش بکشند و دیگر اینکه اگر این حرکت شروع شود وظیفه ما در این باره چیست؟ افراد متعددی مطرح بودند که محور حرکت باشند اما در جمع بندی‌ها به این نتیجه رسیدیم که حضرت آیت‌الله جنتی بهترین فرد برای این سمت است. در جلسات، افراد در مورد موضوع دوم نظرشان این بود که این ستاد وظیفه‌اش امر به معروف و نهی از منکر است، هر چند که ابهاماتی هم وجود داشت که آیا ما باید برای احیای این فریضه کار کنیم یا آنکه برای اجرایش یا هر دو.

در اولین جلسه که محضر آقا حضور یافتیم حدود بیست و چند نفر بودیم. حضرت آیت‌الله جنتی مطرح کردند که این ستاد وظیفه‌اش چیست که مقام معظم رهبری هم در پاسخ گفتند شما، ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر هستید. در همین جلسه آقا توضیح فرمودند که چطور می‌شود این فریضه دینی را احیا نمود و نقش لسان، ید و گفتار باید چگونه باشد. آقا فرمودند شما باید کاری بکنید که مردم وظیفه خودشان را قلبی و لسانی است را انجام بدهند. مبحث



در مورد تشکیلات آنها یک جمله گفته باشند اما خوشبختانه ما بدون هیچ زحمتی یک دفعه در ارتباط با مسئولان، اشارات مکرر آقا را در مورد این فریضه می بینیم. این نشان دهنده دغدغه حضرت آقا به این موضوع است و این اصل اساسی است که اگر این فریضه احیا شود سایر فرایض هم احیا می شود. نظام هم باید همانند مقام معظم رهبری در این باره احساس دغدغه کند و این دغدغه را به جامعه منتقل کند. هر چند که این امر مستلزم همراهی و پشتیبانی دستگاه های مختلف در دل نظام اسلامی است. مثلاً زمانی که ما به صدا و سیما پیشنهاد مشارکت در احیای این مقوله دینی را می دهیم خیلی خوب استقبال می کنند اما زمانی که پای عمل به میان می آید متأسفانه از آن وعده های اولیه خبری نیست. زمانی که ما بودجه نداریم باید چه کار بکنیم شما می دانید برای آنکه بتوان یک کار فرهنگی را در صدا و سیما منعکس کرد چه میزان هزینه نیاز است، باید برای یک دقیقه تبلیغ از روی آنتن تلویزیون یک میلیون تومان پول پرداخت کرد ما این پول را باید از کجا بیاوریم.

زمانی که بودجه نیست تمام زحمات ما که چندین ماه طول کشیده است برنامه ریزی کرده ایم و به جلو برده ایم به نتیجه نمی رسد یا آقایان در ارتباط با تشکیل شوراهای امر به معروف و نهی از منکر که در وزارتخانه ها و سازمان ها دایر می شوند نه می گویند.

اما موقعی که می خواهند وارد عرصه عمل شوند برایشان سخت است، بحث راه اندازی تذکر لسانی همان چیزی که آقا می گویند شکل گرفته است اما در وزارتخانه ها و نهادهای مربوط ضعیف عمل می شود. زمانی که وارد وزارتخانه ها می شویم، شورا تشکیل شده است، معتمدین شناسایی شده اند، آموزش هم داده ایم می گوئیم به صورت شیفته تعدادی از افراد در مجموعه وزارتخانه یا

در فرهنگ عمومی بوده است، اما گروهی از کارشناسان مذهبی اعتقاد دارند نمود تلاش های ستاد احیا را در جامعه به صورت محسوس و ملموس نمی توان دید، نظر شما چیست؟

در این زمینه باید به دو سه نکته توجه کرد، یکی اینکه اگر تشکیلاتی به وجود آمد برای هدفی خاص و امکانات لازم به آن مجموعه داده نشود نمی توان انتظار داشت که اهداف تعیین شده به صورت کامل تحقق یابد. اگر امکانات کافی داده شود آن زمان نمی توان انتظار داشت که کارها به درستی پیش رفته باشد. بودجه ای که به ستاد داده شده است مشخص است، ما اولین بودجه ای که گرفتیم ۳۰۰ هزار تومان در سال بوده است.

همین مقدار کار هم که انجام شده است بسیاری آن را به خاطر همت بزرگوارانی می دانند که شبانه روز وقتشان را صرف کرده اند که کار به اینجا رسیده است. نکته دومی که وجود دارد این است که باید قوانینی را که لازم است در این زمینه به وجود بیاید. اصل هشتم قانون را از سال ۷۲ پیگیر بودیم که تصویب شود چون خود قانون می گوید که حدود اصل هشتم را قانون مشخص می کند. هنوز که هنوز است تصویب نشده است و دائم در فراز و نشیب به سر می برد. این قانون در کمیسیون های مختلف ادوار گوناگون مجلس رفته است و حتی در زمان آقای خاتمی به هیئت دولت آمد و نتوانستند در این مورد تصمیم بگیرند و همچنان ماند. در دولت هشتم و نهم به همین شکل، اما در دولت نهم تصویب شد و دو سال و هشت ماه هم ماند. ما مجبور شدیم همین لایحه را به صورت طرح به مجلس ببریم، مجلس و کمیسیون فرهنگی هم تصویب کرده و هنوز هم در نوبت است چرا که گیرهایی دارد که باید برطرف شود.

این دو عامل مهم است که باعث شده آنطور که باید و شاید به اهداف مشخص شده در این بخش نرسیم.

آقای زرگر شاید عده ای بر شمردن اینگونه دلایل را فرافکنی قلمداد کنند؟

افرادی که از روز اول با ما همکار بوده اند و شرایط کار را با بودجه اندک دیده اند می گویند کار خیلی خوب پیش رفته، این نظر کارشناسان امر است.

در جلساتی که با مقام معظم رهبری داشتید، معظم له از خروجی ستاد احیا رضایت داشتند؟

ما به صورت دائم با ایشان دیدار نمی توانیم داشته باشیم. اما خوشبختانه به صورت مرتب خدمت ایشان گزارشات را رسانده ایم. حتی در یکی از دفعاتی که ما به ایشان گزارش دادیم معظم له فرمودند، وظیفه من در مورد این قضیه چیست؟ این دغدغه و اهمیت موضوع را در منظر آقا می رساند. بسیاری از گروه ها آرزو دارند که آقا

عرض کردم که ستاد، کار فرهنگی سنگین، برای اینکه ذهنیت مردم عوض شود صورت داده است آن هم با تشکیل شوراهای امر به معروف و نهی از منکر در وزارتخانه ها، سازمان ها و اصناف. شوراهای تشکیل شده در دل این نهادها دستورالعمل دارند و طبق دستورالعمل وارد عرصه می شوند. هر آنجایی که ما دیدیم باید این فریضه الهی تحقق یابد شورای امر به معروف و نهی از منکر ایجاد کردیم، مجموعه مختصری

- زمانی که بودجه نیست تمام
- زحمات ما که چندین ماه طول
- کشیده است برنامه ریزی کرده ایم
- و به جلو برده ایم به نتیجه نمی رسد یا آقایان در ارتباط با تشکیل شوراهای امر به معروف و نهی از منکر که در وزارتخانه ها و سازمان ها دایر می شوند نه می گویند.

که در ارتباط با این فریضه کار کنند و این را احیا بکنند. مثلاً در وزارتخانه ها، معاون اداری و مالی، مسئول بسیج، امام جماعت مجموعه و دو نفر از نیروهای متدین به عنوان شورای وزارتخانه شروع به کار می کردند و حکم این افراد هم از ستاد است. البته برگزاری همایش ها و نشست های علمی در سراسر کشور در این جهت اجرا شده است.

۱۸ سال از عمر ستاد می گذرد و این مدت فرصت مناسبی برای نهادینه کردن این مقوله





کرده‌ایم و به مسئولان این سازمان تحویل داده‌ایم که حائز اهمیت است. مثلاً یک سال برنامه کودکان را در تابستان مورد بررسی قرار دادیم. در این گزارش عناوین برنامه، موضوعات برنامه، ساعات پخش و کیفیت برنامه‌ها را مورد بررسی قرار دادیم که همان زمان رئیس وقت سازمان صدا و سیما از این بابت تشکر کردند. ایشان حتی گفتند من به همکاران دستور داده‌ام که این نکات را رعایت کرده و در جهت ارتقای برنامه‌های کودک کوشش کنند. ما دائم به این سازمان انتقاداتی داشته‌ایم و آن را به گوش مسئولان رسانده‌ایم. آقای زرگر برنامه‌های روزمره صدا و سیما را می‌توان در راستای احیای امر به معروف و نهی از منکر ارزیابی کرد یا برعکس می‌توان اشاعه دهنده منکر دانست؟

نظر بنده شاید در این باره مورد توجه نباشد اما نظر مبارک حضرت آقا در این زمینه دقیقاً قابل استناد است. آقا از برنامه‌های صدا و سیما اظهار خشنودی و رضایت نمی‌کنند. نظر معظم

شامل می‌شود. اگر برنامه‌ای صدا و سیما پخش کرد و در آن به مبانی و اعتقادات دینی حمله‌ای صورت گرفت روز بعد باید هزاران تلفن به آنجا زده شود و آن برنامه را مورد انتقاد قرار دهند. آنکه اثرگذار است فشار جمعی است. در زمان ریاست آقای لاریجانی بر سازمان صدا و سیما یک شب برنامه‌ای پخش شد، من صبح روز بعد در به در دنبال ایشان می‌گشتم تا با ایشان در مورد این برنامه صحبت کنم. زمانی که موفق شدم با ایشان صحبت کنم آقای لاریجانی هم گفتند من هم دنبال شما بوده‌ام. ایشان گفتند روابط عمومی سازمان لیستی از تلفن‌ها را برای من آورده‌اند که تعداد ۵۰۰ تا ۶۰۰ نفر به سازمان تلفن زده‌اند و بابت این برنامه که دیشب پخش شده است درخواست کرده‌اند که دوباره این برنامه پخش شود. آقای لاریجانی به من گفتند شما و همکارانتان کجا بودید که زنگ بزنند و از این برنامه انتقاد کنند. آمران به معروف باید همه مردم باشند و قشر خاصی را شامل نمی‌شود و این دغدغه را باید در کل جامعه به وجود آورد. اگر هر برنامه‌ای که در صدا و سیما پخش می‌شود و مردم به صورت خودجوش به آن اعتراض کرده و در این جهت حرکت کنند که به این سازمان فشار بیاورند قطعاً این روند متوقف خواهد شد که در این مجموعه شاهد بعضی از حرمت‌شکنی‌ها باشیم. باید این را همکاران ما در صدا و سیما مورد توجه قرار دهند که یک فیلم چقدر می‌تواند به جامعه ضربه بزند و ضرر به بار بیاورد. یک فیلم تا چه حد می‌تواند جوانان را از راه درست منحرف کند و چقدر بدآموزی داشته باشد. البته مردم عادی و عوام جامعه نمی‌توانند برخی از هتاک‌ها و هجمه‌ها را تشخیص دهند و باید نخبگان و مسئولان ذیربط در این جهت اقدام کنند. ما برنامه‌هایی از صدا و سیما را رصد

سازمان هم به ارباب رجوع امر به معروف و نهی از منکر را متذکر شوند هم به پرسنلی که رعایت نمی‌کنند، اما متأسفانه به این عمل نمی‌شود، علتش هم این است که امر به معروف و نهی از منکر را مثل نماز نگاه نمی‌کنند. این فریضه تعامل دو انسان است، تعامل دو انسان باید به شکل ظرفی صورت بگیرد لذا کار سخت و سنگینی است.

دغدغه‌مند نبودن مسئولان و مدیران ارشد کشور را در این باره چگونه می‌بینید؟
مسئولان رده بالای هر مجموعه در این بین دغدغه ندارند. اگر مسئولان رده بالای هر وزارتخانه یا سازمان خودشان به میدان بیایند کل مجموعه به میدان می‌آیند، این خیلی راحت است. اما بر عکس اگر مسئول هر مجموعه بی‌تفاوت باشد نسبت به این قضیه آن زمان است که کل آن مجموعه حرکتی را در این راستا انجام نمی‌دهند.

ما الان هم بعضی از وزارتخانه‌ها را داریم که هنوز هم که هنوز است شورای امر به معروف و نهی از منکر در آنها تشکیل نشده است حتی من شخصاً بارها با وزیر مربوطه صحبت کرده و از حساسیت مجموعه زیر نظر ایشان گفته‌ام اما متأسفانه این وزیر شورا را تشکیل نداده است. اگر رأس یک مجموعه در این جهت دغدغه داشته باشد و دنبال کار بیاید خود به خود هم زیر مجموعه در این جهت حرکت می‌کنند.

شما اشاراتی به نوع همکاری صدا و سیما در این باره داشتید و برنامه‌های روزمره این سازمان را تا چه میزان در جهت احیای فریضه امر به معروف و نهی از منکر می‌دانید؟ و آیا انتقاداتی در این باره به سازمان مذکور داشته‌اید؟

حرکتی که مورد نظر آقا است و باید در جامعه ایجاد شود شامل یک بخش و یک گروه نیست و همه ارگان‌های کشور از جمله صدا و سیما را



حرکتی که مورد نظر آقا است و باید در جامعه ایجاد شود شامل یک بخش و یک گروه نیست و همه ارگان‌های کشور از جمله

صدا و سیما را شامل می‌شود. اگر برنامه‌ای صدا و سیما پخش کرد و در آن به مبانی و اعتقادات دینی حمله‌ای صورت گرفت روز بعد باید هزاران تلفن به آنجا زده شود و آن برنامه را مورد انتقاد قرار دهند. آنکه اثرگذار است فشار جمعی است.

طرح که جامع و کامل نبود و به درد نمی خورد در همین کمیسیون های لوایح دولت رد شد و طرحی را که ما از قبل آماده کرده بودیم در آن جلسه قرار دادیم و طی ۱۶۰ جلسه کمیسیون و جلسات مختلف تصویب شد و به هیئت دولت آمد. با حضور خود رئیس جمهور نتوانستند تصمیم بگیرند و این طرح هیچگاه در دولت خاتمی تصویب نشد و دوستان دولتی گفتند این طرح بماند برای دولت بعد. به محض اینکه دولت نهم تشکیل شد ما نامه ای نوشتیم که موضوع از این قرار است، دستور دادند که در کمیسیون فرهنگی دولت مطرح شود و این کمیسیون سه ماه به ما فرصت داد که اصلاحات لازم را در لایحه انجام بدهیم. در آن سه ماه ما تلاش بسیاری انجام دادیم و به نهاد و سازمان هایی که به کل کشور لازم بود فرستادیم و نظرات مختلف گرفته شد و در جلسه کمیسیون فرهنگی دولت تصویب شد. دوباره یک جلسه دیگر کمیسیون فرهنگی تشکیل داد و اصلاحات لازم انجام شده و در جلسه هیئت دولت تصویب شد. دو سال و هشت ماه ماند و امضا نشد که به مجلس برود. ما فشار آوردیم طرحی که در دولت تصویب شده است چرا به مجلس فرستاده نمی شود حتی پیش نویس هم آماده شده بود و ما مجبور شدیم همان لایحه را دوباره به مجلس بفرستیم و خوشبختانه با ۹۲ امضا در صحن مطرح شد و با ۱۷۲ رأی تصویب شد البته با فوریت و الان در کمیسیون های مختلف مجلس مطرح است و در کمیسیون فرهنگی هم تصویب شده است و ان شاء الله مراحل آخر را دنبال می کند. در کنار این باید عرض کنیم که ما به صورت مستمر با وزارتخانه ها جلسه داریم و سالی دو سه بار با تمام اعضای شورای امر به معروف و نهی از منکر نشست جمعی داریم و تمام وزارتخانه ها در آن جمع می شوند و در آن برنامه ها و اهداف و نوع حرکت مشخص می شود، ما بارها به عدم کارایی و رسیدگی برخی ادارات و سازمان ها و نهادها به صورت گسترده رسیدگی و پیشبرد این



به ما نه نمی گویند اما در عمل خوب همراهی نمی کنند. به عبارت دیگر رودرپایستی با اهداف بلند امام حسین (ع) که همان امر به معروف و نهی از منکر است وجود دارد اما در عمل خوب عمل نمی کنند و واقعا ما در این رابطه گلایه داریم.

از زمان دولت آقای خاتمی لایحه امر به معروف و نهی از منکر مطرح شد چون قبلش ما سراغ لایحه رفتیم اما بیشتر به سازوکار و تشکیلات ستاد احیا پرداختیم و در دولت خاتمی کار به اینجا رسید که لایحه مطرح شد. در مجلس پنجم هم این مطرح شد که این ستاد باید زیر نظر مقام معظم رهبری باشد. حضرت امام (ره) هم در زمان حیات به شورای عالی انقلاب فرمودند که باید تشکیلاتی مبنی بر دایره امر به معروف و نهی از منکر در مرکز و در سراسر کشور تشکیل شود و با منکرات برخورد بکند و حتی با رأس هرم که رهبر جامعه است هم برخورد بکند (در صورتی که رهبر جامعه عمل خلاف مبانی اسلامی انجام دهد). آقا سید احمد هم در زیر

له می تواند برای ما اساس کار باشد موقعی که رضایت آقا از هر مجموعه ای مطلوب شد بدانید ما هم رضایت داریم.

کدامیک از دولت ها (از سال ۷۲ تاکنون) در جهت احیای این فریضه دینی با شما همکاری مطلوب داشته اند؟

این نسبی است. در بعضی از سال ها و در یک دولت ممکن است قسمتی از مجموعه دولت بهتر با ما همکاری داشته و قسمت دیگر همین دولت با ما مخالفت و کارشکنی داشته اند. در ابتدای کار ستاد همدلی و همگرایی بیشتری بود و دوستان بهتر همکاری می کردند و انگیزه هم بیشتر بود. دولت ها و مجلس ها هر چه از عمر ستاد بیشتر می گذشت همکاری شان با مجموعه ستاد احیا کمتر می شد. اما روی هم رفته به خاطر اینکه فریضه امر به معروف و نهی از منکر یک فریضه اسلامی است کل دولت ها و سازمان ها

- حضرت امام (ره) هم در زمان
- حیات به شورای عالی انقلاب
- فرمودند که باید تشکیلاتی مبنی بر دایره امر به معروف و نهی از منکر در مرکز و در سراسر کشور تشکیل شود و با منکرات برخورد بکند و حتی با رأس هرم که رهبر جامعه است هم برخورد بکند (در صورتی که رهبر جامعه عمل خلاف مبانی اسلامی انجام دهد).
- آقا سید احمد هم در زیر این موضوع می نویسد که ای کاش انجام می شد اما دولت موقت اجازه تحقق چنین کاری را نداد.



این موضوع می نویسد که ای کاش انجام می شد اما دولت موقت اجازه تحقق چنین کاری را نداد. در زمان دولت آقای خاتمی معاون پارلمانی ایشان طرح را به مجلس آورد که در آن طرح هیچ بحثی در رابطه با این فریضه مطرح نشده بود و طرح کامل سیاسی بود. ما در هر صورت در جلساتی که در آن کمیسیون های مشخص شده هم حضور یافتند حضور پیدا کردیم، آن

● ما ان شاء الله باید به آن سمت
● برویم که نظر مبارک آقا است که
● هر فرد مسلمان همان طور که
نسبت به نماز و روزه حساسیت
دارد باید در مورد این فریضه
هم حساسیت داشته باشد. افق
این است نظارت همگانی باید
فرهنگ عمومی بشود نه اینکه
یک نفر ناهی از منکر یا آمر به
معروف باشد بلکه تمام جامعه و
تمام اقشار و اصناف در این جهت
حرکت کنند.

ما باید غیرت را هم در مردانمان بارور کنیم و کار فرهنگی گسترده را صورت بدهیم. گیر کار آموزش و پرورش چیست که برای دانش آموزان مقطع ابتدایی و دبیرستان کار فرهنگی انجام نمی دهند. اگر در مدارس کار فرهنگی صورت بگیرد واقعاً موقعی به در مدارس می رویم دختر خانم ها و وضعشان به این شکل خواهد بود. در رابطه با دانشجویان هم به همین شکل، چه کسی باید از بی بند و باری و بدحجابی در دانشگاه ها جلوگیری بکند و یا برای آنها کار فرهنگی انجام بدهد؟ ما باید زودتر کار فرهنگی گسترده را شروع کنیم تا وضع از این بدتر نشود. هر چند که برخی گروه ها هم در این بین اهداف خود را به وسیله افراد بدحجاب جلو می برند به این صورت که افرادی را با ظاهر نامناسب به سطح خیابان ها می برند و اعتقادات مردم را مورد تهاجم قرار می دهند. نمونه آن یک دستگاه اتوبوس حامل افراد بدحجاب است که به شهر مقدس قم می روند تا اهداف گروه ها و جریاناتی را تأمین کنند. نمی شود با این عده کار فرهنگی کرد چرا که جوابگو نیست. متأسفانه در برخی از بیمارستان های دولتی ما هم وضع خوبی حاکم نیست و برخی از افراد این فضا را دچار اختلال کرده است. قانون در این رابطه وظایف همه را مشخص کرده اند. اما متأسفانه زمانی که مسئولان به قانون عمل نمی کنند چه باید کرد؟

چشم اندازی که شما برای تحقق حداکثری فریضه امر به معروف و نهی از منکر در جامعه ترسیم می کنید چگونه است؟

ما ان شاء الله باید به آن سمت برویم که نظر مبارک آقا است که هر فرد مسلمان همان طور که نسبت به نماز و روزه حساسیت دارد باید در مورد این فریضه هم حساسیت داشته باشد. افق این است نظارت همگانی باید فرهنگ عمومی بشود نه اینکه یک نفر ناهی از منکر یا آمر به معروف باشد بلکه تمام جامعه و تمام اقشار و اصناف در این جهت حرکت کنند. ■

علم بکنم چرا که قصد همکاران رضای خداست نه چیز دیگری.

پدیده بی حجابی یا بدحجابی موضوعی است که به رغم مخالفت و پیگیری های دلسوزان و متدینین جامعه هر روز ظهور و بروز بیشتری دارد، ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یکی از دستگاه های موظف چه اقداماتی برای پیشگیری و وخیم تر نشدن اوضاع تا حال انجام داده است؟

ما غیر از احیا این فریضه هیچ کار دیگری انجام نمی دهیم، بنده بسیار حساسم که دستور آقا به صورت کامل انجام بشود، ما نباید از حیطة وظایف خود خارج شویم. ما ستاد احیا امر به معروف و نهی از منکر هستیم.

در سال ۱۳۶۵ که قانون حجاب و عفاف در مجلس تصویب شد، آن زمان بنده که در دادسرا بودم به صورت مستمر پیگیر این موضوع بودم ولی در اینجا ورود پیدا نمی کنیم چرا که نمی خواهیم از دستور آقا عدول کنیم. من بارها و بارها در جلسات گفته ام که وضع بدحجابی در جامعه بدتر و بدتر هم شده است و این را هم در جلسات با مسئولان متذکر شده ایم اما متأسفانه پیشروی صورت نگرفته است.

در ارتباط با کارهای زیربنایی برای احیا عفت و عصمت در جامعه واقعاً کار کرده ایم.

چه کارهایی انجام داده اید؟

همین قانون عفاف و حجاب که در شورای انقلاب فرهنگی تصویب شد و در آن دستورالعمل و وظایف هر ارگانی را مشخص کرد که در آن ۲۶ ارگان و سازمان موظف به انجام وظایفی شده اند. برای خود ستاد احیا هم ۱۳ وظیفه مشخص شده است. در تمام جلسات تنظیم دستورالعمل و شرح وظایف که انجام می گرفت محور بحث بنده

بودم و ما این وظایف را مشخص کردیم. جالب است که برای ستاد احیا فقط یک بند تصویب کرده بودند و ما ۱۲ بند را به آن اضافه کردیم که شد ۱۳ بند. اتفاقاً جدول این کار هم هست و مثلاً برای صدا و سیما حدود ۲۲ بند بود. کار فرهنگی بزرگی باید در این عرصه صورت بگیرد هر چند که کار فرهنگی خیلی ملموس نیست اما کار اجرایی را می شود دید. اگر بخواهد در جامعه ما طرح حجاب و عفاف به صورت کامل انجام بشود این بهترین زمینه و طرح برای انجام این کار است. در رابطه با بحث حجاب و عفاف هم باید دید و نظر جامعه را در این رابطه عوض کرد و این فرهنگ را به وجود آورد که برهنگی چیزی جز تشویش افسردگی و هرزگی به بار نمی آورد.

فریضه را گوشزد می کنیم. مثلاً در شورای امر به معروف اصناف و در اتحادیه ها به صورت کامل و جامع موضوع را پیگیری می کنیم و معتقدیم که اگر اصناف ما احکام شرعی و اسلامی را بلد باشند بهتر می توانند حقوق دیگران را رعایت کنند و در کنار آن به این فریضه الهی پایبند باشند و آن را انجام دهند.

قرار است ما برای اصناف ۱۱۳ حکم طراحی کنیم و ۱۵ حکم به صورت جیبی چاپ کردیم و برای پرستاران هم این موارد را لحاظ کرده ایم. هر صنف باید این احکام را یاد بگیرد و در این جهت باید اتحادیه، خود اصناف و وزارت بازرگانی کمک کنند. ما بارها به وزیران در جلسات این موضوع را متذکر شده ایم که باید اصناف را آموزش احکام داد و آنها را ملزم کرد که آنها را یاد بگیرند و تا امتحان ندهند و قبول نشوند به آنها مجوز داده نشود متأسفانه در این رابطه همکاری نمی شود.

در دوران اصلاحات نگاه تساهل و تسامح در مورد آموزه های اسلامی کاربرد فراگیری داشت، این شاخصه چه موانعی بر سر راه ستاد احیا امر به معروف و نهی از منکر ایجاد کرد و



شما برای زدودن این نگاه چه اقداماتی انجام دادید؟

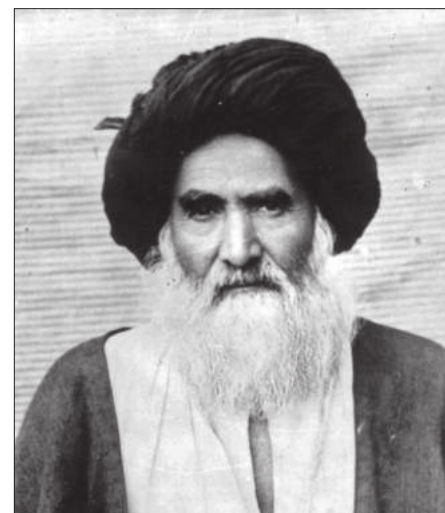
ما کار سنگینی انجام داده ایم و آن رصد تمام گفتار آقایان بود در مطبوعات حتی در رسانه های بیگانه. در همین زمینه هم بولتن های مختلف آماده کردیم و به جاهایی که لازم بود فرستادیم. قرار بود یک نمایشگاهی به وجود بیاید و نسبت به این افراد روشنگری صورت بگیرد و زمینه های تغییر و تحول این افراد در دولت اصلاحات را بررسی کنیم. البته این فعالیت ها همچنان ادامه دارد و ستاد تمام افراد و گروه ها را زیر نظر دارد و آنها را رصد می کند و خروجی کار را برای جاهایی که لازم است می فرستد. برخی از فعالیت ها و کارهای سازمان را بنده نمی خواهم

پیکار با منکر در سیره ابرار...

محمد عابدی

درآمد

امر به معروف و نهی از منکر، روش پیامبران و شیوه صالحان و فریضه بزرگ الهی است که سائر فرائض به وسیله آن به پا داشته می شود و در پرتو آن، راه ها امن، کسب ها حلال، حقوق افراد تأمین، زمین ها آباد می گردند، از دشمنان انتقام گرفته می شود و کارها در مسیر صحیح قرار می گیرند. تلاش مستمر عالمان دینی در این فرآیند چیزی نیست که در کتاب های گوناگون بگنجد و این مقال تنها نمونه کوچکی از این تلاش های دشوار است.



آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی
وفات: ۱۳۶۵ هجری قمری

مرد فحاش

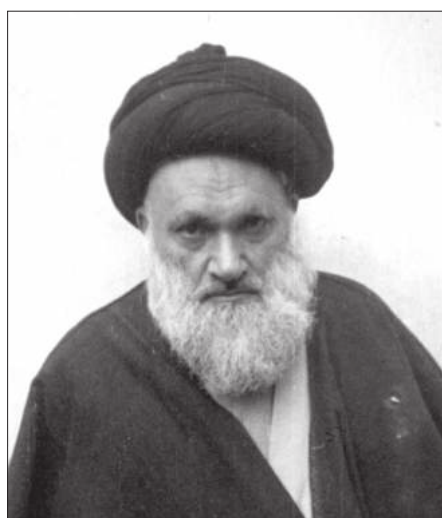
آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی با اصحاب خود از حرم مقدس امام حسین خارج می شد، ناگاه مردی پیش دوید و خود را به سید رساند و هر آنچه از دشنام در ذهن داشت نثار وی کرد. او همچنان دنبال سید بود، تا به منزل رسید. سید رو به او کرد و گفت: همین جا منتظر باشد. لحظه ای بعد از منزل آمد و فرمود: این پول ها را بگیر و هر موقع دست تنگ شدی، به ما مراجعه کن. زیرا؛ ممکن است اگر به غیر ما مراجعه کنی حاجت تو را برآورده نسازند. دیگر آنکه، هرگونه دشنام می خواهی بگو، اما عرض و ناموس مرا دشنام نده. مرد که با فحاشی سعی در عصبانی نمودن او

داشت، با رفتاری کریمانه روبرو شد. چنان ریشه بر اندامش افتاد که اشک از چشمانش جاری شد. (۱)

آیت الله العظمی سید محمد تقی خوانساری
وفات: ۱۳۳۱/۷/۷ ش. ذی الحجه

منبر برای نماز

نماز را از ارکان و اصول مهم نزد مسلمانان، می توان شمرد که: آیات فراوانی درباره آن نازل شده و روایات بی اندازه در موردش صادر شده است. برخی مردم نماز را سبک می شمارند و از این روی امام صادق (ع) فرمود: لاینال شفاعتنا من استخف بالصلاة، آنکه نمازش را سبک شمارد از



شفاعت ما برخوردار نخواهد شد.

آیت الله سید محمد تقی خوانساری برای این که با این ذهنیت غلط و فرهنگ سبک شماری نماز که به دلیل خالی شدن نماز از روح اصلی هرگز نمی توانست آن نماز نهی کننده از منکر باشد، روزی علما و مبلغان و وعظ را گرد آورد و گفت: خدا یک نعمت بزرگی به شما داده و آن نعمت طلاق لسان و فصاحت کلام است. و این را خدا به شما داده است، که می توانید این منبرها را تحویل مردم دهید. چون نماز در انظار مردم خفیف شده و مردم با نظر کوچکی به آن نگاه می کنند. می توانید بزرگش کنید. آنان قبول نکردند و آیت الله خوانساری همچنان تاکید می کرد که لااقل یکی دو منبر بروید و نماز را از این خفت نجات دهید. (۲)

آیت الله العظمی سید حسین طباطبائی
بروجردی

تولد ۱۲۵۴ در بروجرد

وفات: ۱۰ فروردین ۱۳۴۰ در قم

تغییر مذهب

بعد از رحلت حاج شیخ محمد حسین نجفی، بسیاری از مردم بروجرد و شهرهای پیرامونش به سید حسین طباطبائی رجوع کردند. آنان برای فهمیدن وظیفه خویش به وی مراجعه می کردند. به حاج شیخ خبر دادند برخی از مقامات دولتی به تبلیغ بهایی گری پرداخته اند و شیعیان را از طریق حقیقت خارج می سازند. هر که با آنان همفکر باشد، منصب می دهند و اگر صاحب منصبی مخالف آنها باشد، معزولش می کنند و احکام اسلام را مسخره می کنند. وی با شتاب تلگرافی به تهران فرستاد و بیان داشت که: هرطور هست باید اینها را از مقامشان برکنار کنید، چون اسلام در خطر است.

ماجرا از این قرار بود که: سرپرست اداره ثبت احوال و اسناد سجلی یکی از کارمندان خود را به بهایی شدن تشویق و پس از پذیرفتن این شخص او را به معاونت خویش منصوب می کند. تلگراف سید فایده ای نداشت. از این روی بعد از نماز ظهر و عصر شهر را ترک کرد تا اعتراض خود را اعلام کند.

شهر در تب و تاب می سوخت و هر آن احتمال شورش مردم می رفت در جلسه شورای امنیت که فرماندار تشکیل داد، تنها راه چاره را عزل آن کارمند دانستند. از این روی آن شخص را برکنار نمودند و ساعتی بعد سید با صلوات مردم وارد شهر شد. (۳)

حفظ نوامیس مسلمین

بعد از شهریور سال ۱۳۲۰ ش مرحوم آیت الله حاج آقا حسین قمی از عتبات عالیات به تهران آمد. پیشنهادهایی در زمینه رعایت حال مردم از جمله آزادی حجاب به دولت وقت داد. به این معنی؛ دولت زنان ایران را در انتخاب حجاب و پوشش چادر خود آزاد بگذارد و مانند قبل از شهریور ۱۳۲۰ مجبور به کشف حجاب نباشد. دولت در برابر این پیشنهاد سرسختی می کرد. مرحوم آیت الله صدر که داماد ایشان بود، در این خصوص با وی همکاری می کرد. اما کار به کندی پیش می رفت. تا اینکه یکی از علمای معروف قم به تهران آمده



جای آن در جهت القای ایدئولوژی «شاه و میهن» جسدهای پوسیده کورش‌ها و داریوش‌ها را از گور بیرون آوردند. دانش‌آموزان به خاطر عدم تطابق آنچه در مدرسه می‌خواندند، با آنچه در خانواده و محیط زندگی فرا می‌گرفتند، دچار تشتت فکری می‌شدند و اعتماد خود را نسبت به دروس مدارس از دست می‌دادند.

سید در عصری می‌زیست که نظام آموزشی غرب در کشور به صورت داروی پیشرفت به مردم عرضه می‌شد. وی در یکی از مدارس غربی (مدرسه صنعتی آلمانی‌ها) تحصیل می‌کرد. محتوای دروس که ارائه می‌شد، با آرمان‌های اسلامی کاملاً مخالفت داشت.

او در هفته آذر ۱۳۲۱ شمسی طی یک سخنرانی به دانش‌آموزان گفت: برادران! ما در مقطعی از تاریخ وطنمان قرار گرفته‌ایم که در برابر آینده مسئولیم. هجوم اجانب به خصوص فرهنگ غربی همه بنیادهای مذهبی را تهدید می‌کند و انسان عصر ما را به صورت برده در می‌آورد در گذشته اقتصاد ما و اکنون شخصیت ما را می‌کوبد.

با سخنرانی سید، دانش‌آموزان مدرسه دست به تظاهرات زدند و از مدرسه آلمانی‌ها به مدرسه ایران‌شهر و از آنجا به دارالفنون رفته مدارس را تعطیل کردند و با هم به طرف مجلس حرکت کردند. در بین راه توده‌های مردم به آنان پیوسته تظاهرات با شکوهی را به وجود آوردند که با دخالت پلیس روبرو شده و دو نفر کشته شدند و در پی آن دولت قوام سقوط کرد. (۸)

سیمای زشت استعمار

دایی سید مجتبی با تحصیل وی در رشته علوم اسلامی مخالف بود به این جهت او را وادار کرد تا در مدرسه صنعتی آلمانی‌ها به تحصیل بپردازد. او در سال ۱۳۲۱ هجری شمسی تحصیلاتش را به پایان برد و سال بعد در شرکت نفت استخدام شد و مدتی بعد به آبادان انتقال یافت.

شاعری، شعری درباره یکی از ائمه می‌خواند، چون به مدح آیت‌الله بروجردی می‌رسید او می‌فرمود: تا اینجا به خاطر خدا بود، از اینجا دیگر کافی است. روزی شاعری قصیده‌ای را که در مدح ایشان بود، تا آخر خواند و ایشان هم گوش کردند. بعد از پایان چهره‌شان به شدت برافروخته شد. وقتی خواستند صله‌ای به وی بدهند، ایشان با صدای بلند و غضب‌آلود فرمود: چیزی به او نمی‌دهم... چون درباره من غلو کرد. (۶)

شناساندن محرمات الهی

از جمله صفات والای آیت‌الله بروجردی، قاطعیت ایشان در اجرای معروف بود. به قول یکی از نویسندگان عصر، حضرت آیت‌الله حاج آقا حسین بروجردی در مقام امر به معروف و نهی از منکر بسیار قوی و با استقامت و دارای قدم راسخ و محکمی می‌باشند. راسخ قدم بودن ایشان نه تنها در جنبه‌های اجرایی، بلکه در بخش علمی و فرهنگی نیز بود. به صورتی که با استدلال‌های قوی محرمات الهی را می‌شناساند و دیگران را ترغیب به ترک آن می‌نمود.

سالی «دکتر آرشه تونگ» دبیرکل سازمان بین‌المللی مبارزه با الککل، خدمت ایشان آمد. وی که نظر بیشتر شخصیت‌های دنیا را درباره الککل پرسیده بود، از ایشان نیز دلیل حرمت شراب را سؤال کرد. ایشان فرمود: «انسان به سبب داشتن عقل، اشرف مخلوقات شناخته شده و منظور از خلقت وی همان پیمودن راه تکامل در خداشناسی می‌باشد. ودیعه گرانبهای شعور و عقل که خداوند به ما داده، برای حفظ آن هم دستوراتی فرموده است و در این باب پیغمبر اکرم (ص) استعمال و شرب مواد الکلی را که منجر به مستی و اختلال عقلی می‌گردد حرام فرموده و وجوب این تحریم برای هر عقل سلیم مسلم و قطعی می‌باشد»

سیمای معنوی، وضعیت ساده زندگی، که خود دعوتی عملی به سوی اهداف الهی بود، در کنار استدلال عقلی، دکتر (آرشه تونگ) را سخت به فکر فرو برد. او متن مصاحبه‌اش با آیت‌الله بروجردی را در کنفرانس خواند، آنچنان شیوا و صریح و منطقی، که همه را به قبول وا داشت. (۷)

شهید سید مجتبی نواب صفوی

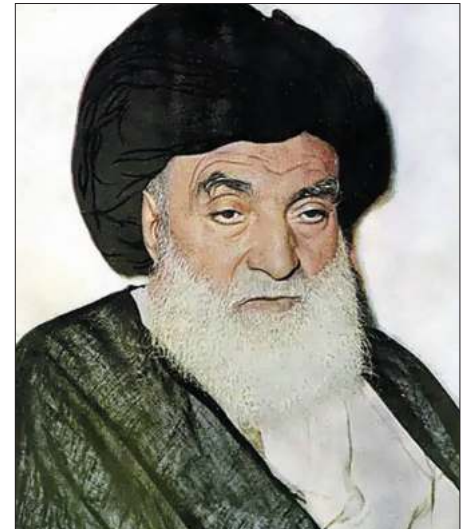
تولد: ۱۳۰۳ ش. تهران

شهادت: ۱۳۳۴/۱۰/۲۷ ش

هجوم به بنیادهای مذهبی

ماموریت رضاخان تضعیف نیروهای اسلامی و پایه‌ریزی نظامی غربی بود. از این روی همواره در این راه می‌کوشید. از جمله دستور استفاده از لباس‌های غربی و برداشتن عبا و عمامه و لباس سنتی مردم ایران و تعطیلی مدارس اسلامی و حوزه‌های دینی را صادر کرد.

در بین سال‌های ۱۳۵۶ تا ۱۳۶۰ هجری قمری، تعلیمات دینی از دروس مدارس حذف شد و به



و بعد از مذاکره با وی و کسب اجازه نزد آیت‌الله بروجردی می‌رود و خواستار کمک در این امر که منتهی به نجات و حفظ نوامیس زنان مسلمان و حرمت مسلمین گردید، می‌شود.

آیت‌الله بروجردی پس از تشکیل جلسه‌ای تلگرافی به نخست‌وزیر و تلگراف دیگری به آیت‌الله قمی فرستادند، مبنی بر لزوم تصویب پیشنهادات ایشان و در آخر تلگراف عزم خود را بر حرکت به سوی تهران جهت این امر ضروری اعلام داشت. به پیروی از ایشان اهالی بروجرد و عشایر لرستان که دولت روی آنها حساب می‌کرد، تلگرافات زیادی در این خصوص و تأمین مقاصد آیت‌الله قمی و بروجردی مخابره کردند. دولت در چنان فشاری قرار گرفت که ناچار به خواسته‌های او تن در داد. پیشنهاد آیت‌الله قمی را در هیئت دولت تصویب کرد و به این طریق زنان مسلمان توانستند در حفظ پوشش اسلامی و رعایت واجبات شرعی خویش آزاد باشند. (۴)

مبارزه با خرافات

آیت‌الله حاج آقا حسین بروجردی در حال ورود به حرم حضرت رضا (ع) بود که طلبه‌ای به عنوان احترام به حضرت رضا (ع) به سجده افتاد. آیت‌الله بروجردی با دیدن این صحنه شدیداً ناراحت شد. گفت: این چه کاری است که می‌کنی؟ با این عمل مرتکب دو گناه شده‌ای، ۱- سجده برای غیر از خدا ۲- روحانی هستی و چنین کاری را انجام می‌دهی و این سبب می‌شود که دیگران هم از تو پیروی کنند.

روزی دیگر یکی از زائران به عنوان احترام به روی پاهای آقا افتاد ایشان به شدت عصبانی شده و فریاد زد، این عمل شرک و حرام است. (۵)

غلو در تعریف

از جمله آفاتی که گریبانگیر مداحان و برخی گویندگان می‌شود غلو و بزرگ‌نمایی بیش از اندازه شخصیت‌هاست. این امر که کاری زشت و گاه به دلیل دروغ بودن گناهی بزرگ به شمار می‌آید، همواره مورد تنفر علما بوده است. می‌گویند: وقتی

«باهماد آزادگان» نام باشگاه کسروی بود. ساعت ۲-۱ بعد از ظهر بود وقتی آمد عده‌ای را مشغول ورزش والیبال و گروهی را در حال بازی پینگ‌پنگ دید.

او داور را از روی چهارپایه‌ای که ایستاده بود به پائین فرا خواند و خود بر روی آن ایستاد. مقداری راجع به وظیفه انسان در جامعه صحبت کرد. «... فردی به این نام مطالبی دارد که مطالبش باعث شده بهترین نیروهای فعال این جامعه ما را از جامعه جدا کنند و آنها هیچ فکری یا اندیشه‌ای راجع به جامعه، راجع به مملکت، اصلاً در مغزشان رشد نکند و فقط وقتشان را روی این مسائل که ایجاد تضاد بین مردم کرده صرف بکنند حالا من آمده‌ام اینجا از نزدیک با شما صحبت کنم. اگر برادری هست که حرف‌هایش حق است و من اشتباه می‌کنم با هم صحبت کنیم اگر من را قانع کرده و فهمیدم صحبت‌های درستی دارد و حقی دارد من هم پروانه‌ای باشم تا به دور شمعش بگردم و اگر که نه، خدای ناکرده اشتباه کرده، خوب ما با استدلال‌هایی که می‌کنیم، صحبت‌هایی که می‌کنیم بلکه دست از اشتباهاتش بردارد...»

او تا ساعت هفت بعد از ظهر در آنجا ماند تا کسروی آمد. کسروی ابتدا آیه‌ای از قرآن را به غلط خواند، وقتی با اعتراض سید مواجه شد، گفت: شوخی کردم. سید در اطراف مسائل اجتماعی صحبت کرد و گفت: الان که ما از هر وقت بیشتر به وحدت نیاز داریم چرا این کارها را می‌کنید.

چند روزی در اطراف مسائل صحبت‌ها را ادامه دادند و نتیجه این شد که: از این راه نمی‌توان به نتیجه رسید. در بین گروه کسروی دو دستگی بروز کرد. سید در آخرین جلسه به کسروی چنین گفت: من به تو اعلام می‌کنم و تو را به عنوان یک مانع نه نسبت به مذهب، حتی نسبت به مملکت می‌دانم. سید از آیت‌الله سید اسدالله مدنی و شیخ محمد حسن طالقانی برای تهیه اسلحه پول گرفت و روز بیست و سوم اردیبهشت سال ۱۳۲۴ وقتی کسروی به خانه‌اش می‌رفت، در میدان حشمت‌الدوله او را هدف قرار داد. ولی به دلیل فرسودگی اسلحه موفقیت حاصل نشد.

نواب، دستگیر شد اما با درخواست آزادی، توسط علمای ایران و نجف، بعد از دو ماه با قید کفالت آزاد شد و بعد از اندکی یار فداکارش «خورشیدی» نیز آزاد شد. (۱۱)

آخرین گام

سید بعد از آزادی از زندان در صدد برآمد تا از طرق ممکن به مبارزه با عناصر فاسد برخیزد. در این راستا دست به تشکیل «جمعیت فدائیان اسلام» زد و اعلامیه‌ای منتشر نمود. ساعت ۱۰ صبح روز بیست اسفند ۱۳۲۴ قهر الهی آشکار شد. کسروی توسط چهار تن از فدائیان اسلام، (سید

سید به خانه یکی از دوستان رفته و شبانه توسط یکی از قایق‌ها از آبادان راهی نجف شد. (۹)

حکم ارتداد

سید در نجف از محضر استادان بزرگی مثل علامه امینی، حاج آقا حسین قمی، استفاده کرد و از آنان اصول فلسفه سیاسی اسلام را آموخت و با فقه اسلامی آشنا شد. او مرد عمل بود و هیچ‌گاه خود را در میان کتب و نظریات علمی محصور نساخت. از این روی وقتی یکی از کتاب‌های «کسروی» به دستش رسید (نوشته‌ای که در آن به حضرت امام صادق(ع) توهین شده بود) سید برآشفته و کتاب را به چند تن از اساتید و مراجع عرضه داشت. در پی مطلع شدن علما از این خیانت خیانت آلود کسروی حضرت آیت‌الله العظمی حاج آقا حسین قمی با صراحت حکم ارتداد نویسنده کتاب را اعلام کرد.

سید به حکم وظیفه دینی خویش با تصمیم قاطع رو به وطن خویش گذارد تا آن نابخرد را بر سر عقل آورد. (۱۰)

روش دعوت

کسروی به پیروی از روش حکومت و جو حاکم به ملی‌گرایی روی نمود و دست از اسلام شست. او علاوه بر احیای آثار ملی به تالیف کتبی در این زمینه اقدام کرد. و آنگاه در مسائل اجتماعی، اخلاقی، سیاسی و دینی دست به اظهار عقیده زد، درباره مذهب شیعه نظریاتی شبیه آراء وهابیت اظهار داشت و بر تفسیر و تأویل آیات حمله کرد و احادیث را غیر معتبر شمرد. او جشنی به پا نمود و گنجینه‌های فرهنگ اسلامی ایرانیان و برخی از کتب دعا را سوزاند و در انتها ادعای نوعی نبوت کرد.

ایرادهای او به اسلام بیشتر از کتب مبلغین آمریکایی و مستشرقین اخذ شده بود. اشکالاتی را که متوجه تشیع می‌ساخت، غالباً از ابن حجر و موسی جارالله بود. او در کتب خود (آئین اصول جدید، ورجاوند بنیاد، صوفیگری و تضعیف آن پرداخت. او در ظاهر از نسل سادات بود و زمانی را در لباس دین گذرانیده بود.

سید به حکم وظیفه دینی در صدد اصلاح وی برآمد. نواب صفوی ابتدا در پی کسروی به آبادان رفت و بعد از یک سخنرانی به تهران آمد و پای به کلوپ کسروی گذاشت.

روح مبارزه در سید هیچ‌گاه به وی اجازه سکوت نمی‌داد. از آنچه درباره تحقیر ملت مسلمان ایران و به بازی گرفتن جان و مال ایرانیان، می‌دید همواره در دل رنجی جانکاه داشت. شب‌ها جلساتی برای کارکنان دائر کرد و وظایف دینی و اجتماعی آنان را گوشزد نمود. او می‌گفت: نفت از آن ملت ایران است و خارجی‌ها آمده‌اند تا برای ما کار کنند نه اینکه ما را زیر سطه خود در آورند و قسمت‌هایی از آبادان را در اختیار گرفته و اجازه ورود به ما ندهند... این چیست که در چند جای شهر نوشته‌اند «ورود ایرانی و سگ ممنوع» خارجی‌ها ایرانیان را در ردیف سگ قرار داده‌اند در حالی که آنها مستخدم ما هستند.»

سید با سخنان به افشای سیمای زشت استعمار پرداخت. شش ماه از ورود سید به شرکت نگذشته بود که یکی از انگلیسی‌ها به کارگری ایرانی حمله کرده و او را زخمی می‌کند همان شب جلسه‌ای تشکیل شد و قرار گذاشتند که صبح قبل از شروع به کار در پالایشگاه جمع شوند، سید شروع به سخنرانی کرد و چنین گفت: «چون ما مسلمان هستیم و قصاص یکی از احکام ضروری ماست، یا باید آن انگلیسی اینجا بیاورد و یا اگر این کار را نکند عین کتکی که به آن زده و یا عین جراحی که به این وارد کرده ما باید به او وارد کنیم». هنوز سخنان سید به پایان نرسیده بود که کارگران به خشم آمده به سالن آن انگلیسی رفته آن را خراب کردند. با دخالت پلیس، انگلیسی فرار کرد،



نهمین ۱۳۳۱ شهید وارث صفوی پس از آزادی از زندان در حال سخنرانی در جمع پادان خود.

ناامید بودند، تصمیم به قتلش گرفتند و بالاخره تصمیم خود را عملی کردند. هشت نفر هم‌پیمان شدند تا این کار را به انجام رسانیدند. از جمله آنان آقای رسول‌زاده بود. دکتر برجیس به سزای عملش رسید و آنان خود را در اختیار مامورین گذاردند. به مجرد دستگیری آنها بازار کاشان بسته شد و مردم از علمای شهر تقاضای آزادی آنها را کردند. شهربانی کاشان برای رهایی از دست مردم آن هشت نفر را به تهران منتقل نمود.

آیت‌الله بروجردی به آیت‌الله سید محمد بهبهانی و آیت‌الله کاشانی فرموده بودند تا اقداماتی برای آزادی هشت نفر ضد بهائی انجام دهند.

بهائیه‌ها و کیلی به نام دکتر عبدالله رازی داشتند که به دفاع از دکتر برجیس می‌پرداخت. چند روز جریان محاکمه طول کشید. آن روز که بنا بود دادگاه رای خود را صادر کند، ناگهان وضع دادگاه بر هم خورد. سه نفر با هم وارد دادگاه شدند. امیر عبدالله کرباسچیان که نویسنده فدائیان اسلام بود اول وارد دادگاه شد، واحدی و نواب هم بعد از وی آمدند.

با ورود آنان جلسه علنی دادگاه به هم خورد. دکتر رازی فریاد زد «آقای رئیس دادگاه، فدائیان اسلام مرا تهدید کردند» رئیس اعلام تنفس کرد.

پرستوی امید بر سر ناهیان منکر و مجریان احکام الهی و عقاب مرگ بر سر وکیل خائن سایه افکنده بود. نواب صفوی با رسول‌زاده صحبت کرد و گفت: مطمئن باشید برادران شما زنده هستند و این دادگاه هیچ غلطی نمی‌تواند بکند. (۱۶)

سه بنیاد اخوت اسلامی

نواب جان بر کف نهاده، بی‌هیچ واهمه‌ای در راه شهادت همچنان مردانه گام‌های بلند و استوار

قم و طواف دور حرم مطهر به تهران منتقل شده و در آنجا از راه‌آهن تا گمرک امیر روی شانه مردم تشییع شود و بعد در آرامگاهش در شهر ری دفن گردد.

نواب صفوی از نقشه دولت برای دفن دیکتاتور آگاه شد. بلافاصله خود را به قم رساند و بعد از درس حضرت آیت‌الله حاج آقا حسن بروجردی در مدرسه فیضیه، به سخنرانی پرداخت. وی در سخنرانی خود از ستم‌ها و جنایات رضاخان پرده برداشت.

آقا سید هاشم حسینی، سید عبدالحسین واحدی، شیخ فضل‌الله محلاتی از فعال‌ترین افراد فدائیان اسلام نیز هر روز بعد از درسی به سخنرانی پرداخته تظاهرات برپا می‌کردند.

سخنرانان با غسل شهادت و زبان روزه به وظیفه دینی خود مبنی بر جلوگیری از عزت یافتن یاد و نام ظالمین و خائنین به دین، عمل نمودند و با اوج گرفتن فعالیت فدائیان اسلام، آرزوی رژیم عملی نشد و جنازه بی‌سروصدا به تهران انتقال یافت. و بدون هیچ‌گونه تشریفات و استقبال به قبر منتقل شد. (۱۵)

پرستوی امید

دکتر برجیس، یک یهودی بود که به آئین بهائی‌ها درآمد، بوسیله این شخص بیش از صد نفر مسلمان، کشته شده بودند. به این صورت که: دکتر برجیس به مسلمانانی که ضد بهائی بودند، داروی اشتباهی می‌داد و آنان را می‌کشت. وی در کاشان مشغول طبابت و تبلیغ بهائیت بود و بی‌پروا به ناموس مسلمانان تجاوز می‌کرد.

قضیه به گوش عده‌ای از مسلمانان متعهد کاشان رسید و چون چاره‌ای ندیدند و از طرف دولت هم

حسین امامی - سید علی امامی، جواد مظفری و علی فدائی) از میان برداشته شد. نواب خود را به نجف رساند و زمانی که نمایندگان شاه به مناسبت وفات حضرت آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی (۱۳۲۵/۸/۱۴ ش) به نجف آمده بودند، بالای منبر رفت و گفت: «چطور شما برای فوت یک نفر روحانی بزرگ به نجف آمده‌اید و به مقامات روحانی تسلیت می‌گوئید درحالی که روحانی بزرگ دیگری همچون آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی در ایران مورد جسارت و تهاجم قرار گرفته و به جرم دفاع از اسلام و وطن باید هم اکنون در زندان شما بسر برد... شما دروغگو و عوام‌فریب هستید نه جانبدار روحانیت و اسلام و باید فوراً آیت‌الله کاشانی را آزاد کرده و از او احترام کنید و همچنین دولت ایران باید فوراً برادران فدائیان اسلام را که مردانه بپا خاسته و دشمن اسلام و ملت مسلمان یعنی کسروی را نابود کرده‌اند ضمن پوزش از آنها آزادشان کند.»

ایشان آزادی آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام را در جلسه مطرح نمود جامعه نجف اشرف آزادی زندانیان را از مقامات خواست و پس از چندی خواسته‌شان جامه عمل پوشید. (۱۲)

نامه سرخ

شاه تمام مخالفان حزبی و جمعیتی را از میان برد و با خیال آسوده به فکر تأسیس مجلس مؤسسان افتاد؛ تا اگر مجلس شورای ملی در مقابل شاه ایستادگی کرد جواب آن را از طریق مجلس مؤسسان بدهد. شاه می‌خواست متممی برای قانون اساسی نوشته شود که در آن سه اصل زیر گنجانده شود:

۱ - نمایندگان مجلس فرماندهی تمامی نیروها را به شاه واگذار کنند.

۲ - مجلس سنا تأسیس شود. (۱۳)

۳ - انحلال هر دو مجلس (ملی - سنا) در اختیار شاه باشد.

علاوه بر موارد فوق، قرار بود مذهب جعفری الغاء شود و از رسمیت بیفتد.

در این زمان سید پانزده نامه با جوهر قرمز به پانزده وکیل انتصابی - انتخابی فرمایشی - نوشت که در آن مخالفت خود را اعلام نمود.

با بیست و چهار ساعت تأخیر، تشکیل مجلس داد و این ماده از دستور جلسه حذف شد. (۱۴)

تابوت طاغوت

از مدت‌ها پیش مقبره‌ای برای رضاخان ساخته شده بود ولی این آرامگاه همچنان خالی بود. دیکتاتور خارج از کشور مرده بود و فرزندش جرأت نداشت جسد وی را به ایران بازگرداند، چه یاد ستم رضاخانی حرکت امت اسلامی را توفنده‌تر می‌ساخت. بعد از تهیه مقدماتی شاه خواست جسد رضاخان را از مصر به ایران منتقل کند. قرار بود جنازه مومیایی شده رضاخان توسط راه‌آهن به قم آورده شود و بعد از تشییع جنازه در



۱۳۳۳. شهید نواب صفوی در حال گفت‌وگو با غیرنظامیان پس از بازگشت از سفر اروپا.

ریزی کرد. بر اساس دعوتی که از سید به عمل آمد به کمک علامه امینی به مصر رفت. هفتاد هزار نفر در دانشگاه الازهر منتظر سخنرانی وی بودند که مامورین با برهم زدن نظم وی را تحت الحفظ به وزارت کشور بردند و تحت بازجویی قرار دادند.

- برای چه به مصر آمدی؟
- برادران مسلمان دعوت کردند و چون اسلام دستور داده است دعوت مسلمان را بپذیر، من نیز پذیرفته و به مصر آمدم. و مصر را هم که یک کشور مسلمان است، وطن خود می دانم. چون من مسلمانم و تمام کشورهای عربی مسلمان هستند و تمام آنها وطن همه مسلمین است و برادرانی که در اینجا هستند هم وطن و هم دین من می باشند.
- چرا در دانشگاه می خواستی سخنرانی کنی؟
- خواستم بگویم در مصر باید احکام قرآن اجراء گردد. باید مصر وابستگی های خودش را قطع کند و به هیچ کشوری وابسته نباشد. باید مصر مستقل باشد و باید کانال سوئز ملی شود. او بعد از بازگشت از مصر تلگرافی بدین صورت به قاهره فرستاد.

قاهره - آقای نخست وزیر جمال عبدالناصر رفتار شدید شما با اخوان المسلمین غضبی شدید در قلوب مسلمین ایجاد نموده، سریعاً تجدیدنظر نمائید. کاری کنید که موجب پشیمانی دردناکی برای شما نشود. (۲۱)

تهران - به یاری خدای توانا - نواب صفوی

دام اهریمن

آنان که بر علیه دستگاه های حاکم دست به افشاگری می زنند و انحرافات و خلافکاری های آنان را برملا می سازند، با تهدید و زندان روبرو می شوند. در مورد سید تهدید، زندان و اهانت سودی نبخشید. دستگاه جابر برای اینکه از سخنان نورانی و ارشادهای اسلامی سید در امان بماند، دست به تطمیع او زد. عامل و حامل آن پیشنهاد روحانی درباری شاه یعنی «امام جمعه» بود. او به همراه صد هزار تومان این پیشنهاد را ارائه کرد: ۱- در یکی از کشورهای اسلامی به عنوان سفیر اعزام گردید.

۲- منزلی برای شما در نظر بگیریم و آنجا را محل جلوس قرار داده و اوامر و دست خط شما را بخوانند و ماهی ده هزار تومان حق سفره پرداخت شود.

۳- با همکاری شما یک حزب بزرگ اسلامی تشکیل دهیم که مخارج آن از دربار تامین شود. شهید نواب با کمال قاطعیت خطاب به امام جمعه گفت: خجالت نمی کشی مرا به درگاه معاویه دعوت می کنی؟ امام جمعه وجه نقد را برداشت و رفت.

پیش از آن نیز تولیت استان رضویه به او پیشنهاد شد که آن را هم نپذیرفته بود. در این مورد شهید

ایران مملکت اسلامی است، بایستی احکام اسلام اجرا شود. اگر اجرا می شد محیط ایران از بامداد روزهای عمر خویش تا به شام نور باران بود. «در فصل چهارم کتاب با یک دنیا غیرت و سوز می نویسد».

آتش شهوت از بدن های عریان زنان بی عفت شعله کشیده، خانمان شر را می سوزاند. شب و روز حس شهوت عمومی بدون حساب مشغول فعالیت و هیجان است. معنای آزادی و همکاری آنان با مردان چیست؟ آیا زن ها می خواهند از عمل زناشویی پاک و مشروع با مردان خودداری کنند و در هر ماه طبق سازمان طبیعی خود قاعده نشوند و حامله و بچه دار هم نگردند؟ خیر این نیست. بهترین کار برای زنان همان مدیریت خانواده و اولین مدرسه تولید و تربیت نسل بشر است. آیا کاری اساسی تر از این در دنیا هست؟ ... اداره مدارس دختران به عهده اساتید زن بوده دخالت مرد در اداره و مدرسه زنان و دخترانه و دخالت زن در اداره و مدرسه مردانه و پسرانه بی جا و غلط است. درهای آموختن علوم به هر حدی که زنان خود را لایق و مستعد آن دیدند، بایستی به رویشان باز باشد. (۱۹)

دعوت با زبان و عمل

مردان خدا با زبان و عمل خویش هدایت گر مردم به سوی معروف اند. سید، که از مردان مؤمن و خدایی روزگار خویش بود، از این قاعده مستثنی نبود. او در ملاقات با ملک حسین بعد از کنگره «مؤتمر اسلامی» با زبان به هدایت وی پرداخت و گفت:

«من با هیچ پادشاهی ملاقات ننموده ام. اما چون تو سید هستی و از فرزندان رسول خدایی، برای نصیحت آمده ام. ای پسرعمو اگر کاشتن گندم بر پشت بام خانه ها رفع احتیاج از بیگانه می کند بهتر است به آن کار اقدام کنی، نه اینکه دست گذاری به سوی دشمنان اسلام دراز کنی؟ تو باید از فلسطین دفاع کنی».

این مرد الهی با قاطعیتی که نشان داد، در عمل نیز دیگران را به سوی خود می کشاند.

یوسف خباء خبرنگار لبنانی که مسیحی بود، شیفته اعمال و رفتار رهبر فدائیان اسلام شده و اسلام آورد. وی می گوید:

من بعد از ملاقات و مذاکره با نواب صفوی مسلمان شدم. او جسم نحیفی داشت اما روح بزرگی بر این جسم نحیف حکومت می کرد. گوئی می خواست تمام دنیا را در میان روح خویش و در میان پنجه های پر قدرت خود هضم کند. (۲۰)

محدوده امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر یک فریضه اسلامی است و نمی توان برای آن حد و مرزی مشخص نمود، یا قالب جغرافیایی خاص برای آن طرح

برمی داشت و در کنار اقدامات عملی از ارشاد و هدایت و موعظه نیز سود می برد و ظلم و انحراف و منکرات سیاسی هیئت حاکمه را افشا می کرد. در بخشی از اعلامیه او به تاریخ ۳۲/۳/۲۴ می خوانیم: «شاگردان مکتب حق از خود گذشته اند و از خود گذشته را به کمک احتیاج نیست. لکن از نظر اتمام حجت و مسئولیتی که در پیشگاه خدا داریم. عموم مسلمین صادقی را که احساس درد و مسئولیت می کنند، در تمام طبقات اعم از کسبه و تجار و روحانیون و دانشجویان و افسران و سربازان و کارگران و کارمندان وزارتخانه ها را به عهد و پیمان بر سر بنیاد بزرگ زیر دعوت می کنم و خدای عظیم را بر این پیمان شاهد می گیرم و کفی بالله شهیدا».

۱ - امر به معروف و نهی از منکر و سعی در اجرای احکام اسلام.

۲ - نجات عموم مسلمین دنیا از ظلم و تجاوز عموم بیگانگان و ستمگران.

۳ - اتحاد ملل اسلامی بر مبنای معارف نورانی و احکام ضروری اسلام که از بدل مال و جان در راه تحقق این سه مقصود بزرگ کوتاهی نکرده دعوت قرآن را به این معامله با خدا اجابت نمائید. «ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة»

خدای جهان خریداری نموده، جان و مال مؤمنین را به بهای بهشت. اینک این شما و این سعادت و عزت جاوید، هر که را همتی والاست، گوی مردانگی از میدان این نبرد برباید.

«و ما النصر الا من عند الله»
«تهران به یاری خدای توانا - سید مجتبی نواب صفوی» (۱۷)

منشور حکومت

اقدامات سید منحصر به اجراء عملی امر به معروف و نهی از منکر نشد. او در صحنه علمی نیز دست به تالیف اثری به عنوان «جامعه و حکومت اسلامی» یا «راهنمای حقایق» زد.

نواب صفوی با ژرف نگری به مسائل اجتماعی و تکیه بر عنصر امر به معروف و نهی از منکر وظایف هر یک از اقشار جامعه و وزارتخانه ها و ارگان های دولتی را تبیین نمود.

تألیف سید شباهت بسیاری به نامه امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (ع) به مالک اشتر دارد. با این خصیصه که وی در آن نارضایتی خویش را از رژیم وقت اعلام می دارد و صریحاً به شاه و غاصبین حکومت اسلامی هشدار می دهد که:

در صورت عدم اجرای دستورات اسلامی به دست فرزندان مقتدر فداکار اسلام از بین خواهند رفت (۱۸).

معنای آزادی زنان

در یک فراز از کتاب حکومت اسلامی می خوانیم



در راه اصلاح عقاید

گروه فرقان که قبل از انقلاب نوشته‌هایی پخش می‌کردند، بعد از انقلاب بر شدت فعالیتشان افزودند. شهید مطهری از افکار آنان برای جامعه اسلامی احساس خطر نمود و در مقدمه کتاب «علل گرایش به مادی‌گری» آراء آنان را در بوته نقد قرار داد. حسین غفاری مسئول شد تا، تأثیرات این نوشته را در میان اقشار مختلف خصوصاً گروه فرقان تحقیق و به شهید اطلاع دهد.

حسین غفاری گفته بود شخصی با ما تماس گرفت و گفت: اگر مطهری به این روش ادامه دهد، گروه فرقان شدت عمل به خرج می‌دهد. بعد از این هشدار اعلامیه‌ای نیز صادر نمودند؛ مبنی بر این که هر شخص در مقابل افکار ما قرار گیرد، به طریق انقلابی او را از جلوی پای خود برمی‌داریم. تمام این جریانات به اطلاع استاد رسید او گفت: اگر قرار باشد که انسان از دنیا برود، چه بهتر که در راه اصلاح عقاید و دفاع از اسلام باشد و من در این راه کوچک‌ترین تردید ندارم. (۲۷)

آیت‌الله سید محمود طالقانی

تولد: ۱۳۲۹ ش.

وفات: ۵۸/۶/۱۹ ش. مدفن تهران

عالم‌ان دین همواره در پی استقرار حکومت صالحان‌اند و چون چنین حکومتی برپا شود، تمام سعی خود را برای آلوده نشدن و هدایت آن به کار می‌برند. از این احساسات پاک و روحیه پیکار را انحراف در علما، گاه بیگاه سوءاستفاده‌هایی نیز می‌شود.

آیت‌الله طالقانی از جمله افرادی بود که در نوک تیز این نوع سوءاستفاده‌ها قرار داشت. چه دشمنان می‌دانستند او مرد سکوت نیست و به محض دیدن انحراف بی‌محابا می‌تازد. منافقین خلق، در پی سوءاستفاده از آیت‌الله طالقانی برآمدند؛ تا در پناه او با امام و انقلاب به نبرد برخیزند. در سال‌های پیش از انقلاب که اینان شعار اتحاد با گروه‌های

اختیار بیگانگان و دشمنان اسلام قرار دهند.» عبدالحسین برای بیدار کردن افکار عمومی کوشش کرده، آنان را برای مبارزه و اصلاح تباهی‌ها و انحرافات آماده می‌نمود. (۲۳)

در اواخر سال ۱۳۳۸ ش، که شاه از قدرت و تسلط بیشتری برخوردار شده، اکثر مخالفان را سرکوب کرده بود، تصمیم گرفت جنازه پدرش را به ایران بیاورد. نکته جالب این بود که ضمن اطلاعیه‌ای که منتشر شد، از گرداندن جنازه در حرم حضرت معصومه و نماز خواندن علما و مراجع در آنجا نام بردند. انتشار این خبر آتش غیرت واحدی را شعله‌ور ساخت و او مانند مراد خود، نواب صفوی به فعالیت تبلیغی شدیدی دست زد. او افکار مردم را با واقعیت و تبعات این موضوع آشنا نمود. در نتیجه وقتی در هفدهم اردیبهشت هزار و سیصد و بیست و نه، جنازه رضاخان به قم رسید. حتی یک نفر از علما بیرون نیامد. تا چه رسد به استقبال و اینکه بر جنازه جلااد شرف نماز بخوانند. (۲۴)

شهید آیت‌الله مرتضی مطهری

شهادت: ۱۳۵۹/۲/۱۱ ش. تهران

رمز شناخت انحرافات

آنچه موجب می‌شد، استاد مطهری به سرعت مسیر انحراف‌ها را تشخیص دهد، احاطه‌اش به معارف اسلامی و مکتب‌های رایج روز، ذکاوت و تیزهوشی و مهتر از همه تعبد و پای بندی وی به احکام نورانی اسلام بود. مجموعه این عوامل از وی فردی ساخته بود که، به محض برخورد با مسأله‌ای، حق را از ناحق و صواب را از خطا تشخیص می‌داد. فرزندش علی مطهری می‌گوید: یادم هست که در حدود سال ۵۴ بود که ایشان درباره سازمان مجاهدین فرمودند: سران این سازمان از شاه هم بدترند. و همان زمان اعتقاد داشتند که این سازمان مارکسیستی است و اسلام را وسیله رسیدن به اهداف خود قرار داده است و این درحالی بود که این سازمان خصوصاً در دانشگاه‌ها و در میان برخی روحانیون طرفدارانی داشت و اگر با آن مخالفت می‌کرد به عنوان همکاری با رژیم محکوم می‌شد. (۲۵)

گروهک منحرف

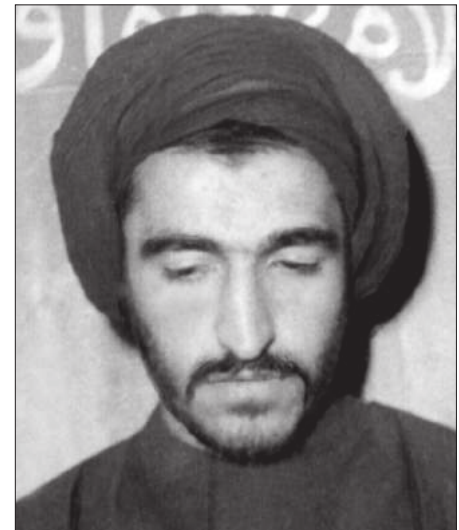
او با ملا نمایان کج فهمی که اسلام را نمی‌شناختند، مقابله می‌کرد و در مقابل گروه‌های منحرف از جمله «فرقان» می‌ایستاد و می‌گفت: اینها خطرناک‌اند، چون در قرآن تصرف می‌کنند و این غیر از تجاوز به مال یا تجاوز به علم است این تجاوز به وحی است. روزی در منزل خود در بین دوستان درباره همین گروهک منحرف فرمود: من با اینها مقابله می‌کنم ممکن است مرا بکشند، اما من حرف خودم را می‌زنم، چون می‌دانم که اینها برای دین خطرناک‌اند. (۲۶)

نواب صفوی چهره درهم کشید و به امام جمعه گفت: پسرعمو این که به شما می‌گویم مکلف هستید که عیناً به این توله ... پهلوی برسائید به او بگوئید که تو می‌خواهی مرا با دادن پست و مقام و پول فریب بدهی و خودت آزادانه هر کار که می‌خواهی با دین خدا و مملکت اسلام انجام دهی. این محال است و من یا تو را می‌کشم و به جهنم می‌فرستم و خود به بهشت می‌روم و یا تو مرا می‌کشی و با این جنایت باز هم به جهنم رفته و من به بهشت و در آغوش اجدادم می‌روم ولی در هر حال تا من زنده هستم امکان ندارد ساکت باشم و بگذارم تو هر کاری که می‌خواهی انجام دهی. (۲۲)

شهید سید عبدالحسین واحدی

تولد: ۱۲۰۸ ش، کرمانشاه

شهادت: ۱۳۳۴/۹ ش تهران



بیداری افکار «اولین گام»

شهید عبدالحسین واحدی فرزند حاج سید محمدرضا مجتهد قمی بود عبدالحسین از کرمانشاه در نوجوانی به قم آمد تا به تحصیل علوم دینی بپردازد. او در سال ۱۳۲۵ با نواب صفوی بعد از کشتن کسروی آشنا شد و دل در گروی حرارت و عشق دینی او نهاد.

او از فساد و فحشای مرفهان بی‌درد و طاغوتیان، همواره تیری در دل داشت و هر چند یک بار در مدرسه فیضیه طلاب را به برگزیدن راهی عملی برای اصلاح وضع موجود دعوت کرد. جنایات، انحرافات و خلاف‌های کارگزاران شاهنشاهی را بر می‌شمرد و می‌گفت:

«ما نباید ساکت و بی‌تفاوت بنشینیم تا معدودی بی‌غیرت و بی‌شرف هر نقشه‌ای که در سر دارند، علیه این مردم اجرا کنند. ما نباید آرام باشیم تا مجلس و دولت و دربار در این مملکت اسلامی قوانین غیر اسلامی وضع کرده و اجراء نمایند. ما نباید تماشا کنیم و دولت و دربار ثروت‌های این کشور را برای حفظ موقعیت‌های شخصی خود در



می‌داد. این خصلت وی در امر به معروف و نهی از منکرها تأثیر مهمی برجای می‌گذاشت. چه با روح بلند خود، جلوی منکرات را حتی به ضرر خویش می‌گرفت.

یکی از دوستان در حضورش نسبت به رئیس جمهور وقت (بنی‌صدر) مطالب انتقادآمیزی به زبان جاری کرد و در نبود رئیس جمهور لب به غیبت گشود. آن عالم بزرگ و اسوه سترگ گفت: این مطلب را من می‌دانم به این صورت که شما می‌گوئید نیست. و به این ترتیب جلوی خلاف شرع را با بیان واقعیت گرفت. (۳۲)

جوانان روستا

یک بار در سن ۱۶ سالگی به یک روستایی رفتم. آنجا در دهه محرم و دهه صفر منبر داشتم، دو سه بار به آن روستا رفته بودم. در یکی از سفرها از ظلم کدخدا صحبت شد که هم کدخدا بود و هم ارباب. به جوان‌های روستا گفتم: که چرا باید این بر شما حکومت کند و زور بگوید؟

گفتند سرنیزه ژاندارم از او حمایت می‌کند، گفتیم: این کدخدا را باید برداریم. حالا اگر او را برداریم کدخدای خوب دارید؟ گفتند بله آقا، سید جعفر آدم خوبی است و همه او را قبول داریم. ما دست به کار شدیم تا کدخدا و ارباب را از ده بیرون بتارنیم. ولی مگر دست تنها می‌شد؟ جوانان روستا را بر ضد او بسیج کردیم، ولی کافی نبود. پشت او در شهر به فرمانداری محکم بود. در شهر تلاش کردیم، یک وسیله‌ای پیدا کنیم که فرماندار از کدخدا حمایت نکند. آن وقت کدخدا را جا کن کردیم و سید جعفر را کدخدا نمودیم. خوب این کار را تنهایی نمی‌شد بکنیم. باید با جماعت کار می‌کردیم. آن هم با یک پشتوانه‌ای در شهر که: فرمانداری از او حمایت نکند پس حرکت داشتیم، اما در همین حدود. همه نیز می‌دانستند که ام‌الفساد کیست؟ ام‌الفساد شاه بود تازه شاه هم نبود آمریکا بود. آن موقع‌ها بیشتر انگلیس پشت شاه بود. ام‌الفساد انگلستان بود.

پایه مملکتی بازداشت و به شش ماه زندان محکوم کردند. (۲۹)

قید اسلام را زدند

در شانزدهم مهر ۱۳۴۱ روزنامه‌های عصر تهران با تیترهای درشت نوشتند: طبق لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی که در هیأت دولت به تصویب رسید و امروز منتشر شد، به زنان حق رای داده شد.

در متن تصویب نامه قید اسلام از شرایط انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان حذف و در مراسم سوگند نمایندگان کتاب آسمانی جایگزین قرآن شد.

امام خمینی بپا خاست و برای جلوگیری از دین‌ستیزی آشکار و نفوذ روز افزون آمریکا حرکت نوینی آغاز کرد.

به دنبال حرکت امام، آیت‌الله طالقانی نیز برای برداشتن نقاب از چهره پلید نوکران استعمار اعلام داشت:

«برحسب وظیفه دینی که دارم و نقشی که در همین مورد به عهده‌ام محول گردیده است، در تمام سخنرانی‌های مذهبی خود برحسب وظیفه اسلامی و طرفداران از قانون اساسی به کسانی که از اصول اسلامی و قانون اساسی منحرف شوند، انتقاد می‌کنم. تعطیل مجلس در این مدت انحراف است و برهم زدن قانون اساسی و تصویب‌نامه‌های اخیر هم برخلاف قانون اساسی است.

این اعتراض به دستگیری وی منتهی شد، بعد از آزادی، بار دیگر به دلیل پیکار مجدد با مظهر زشتی‌ها در ۲۲ خرداد ۴۲ دستگیر و به ده سال زندان محکوم شد. (۳۰)

از مسجد تا منزل

مبارزات تمامی نداشت، او شاهد بود که رژیم کودتا برای قانونی جلوه دادن حکومت نامشروع خود، درصدد برگزاری انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی به صورت فرمایشی است. از این روی برای علنی ساختن خیانت بازیگران صحنه سیاسی، به سخنرانی و افشاگری پرداخت. رژیم چاره را در بستن مسجد هدایت دید. اما وی سخنرانی مسجد را به منزل منتقل کرد.

او به همراه شهید مطهری به بررسی مسائل سیاسی و اجتماعی می‌پرداخت و با افشاگری علیه حکومت در جهت آگاهی مردم گام برمی‌داشت. تلاشی مقدس، که در نهایت به برپایی حکومت فضیلت‌ها و نابودی سلطه فساد و تباهی منجر شد. (۳۱)

شهید آیت‌الله دکتر سید محمد بهشتی

تولد: آبان ۱۳۰۷

شهادت: ۷ تیرماه ۱۳۶۰ ش تهران

حتی به ضرر خود

از جمله صفات نیک شهید بهشتی، حق‌پذیری، وی بود که صفای روح او در همه حالات را نشان



مارکسیستی را در زندان بر لب داشتند، همین که سخن او و عده‌ای دیگر از روحانیون را درباره حرام بودن نشست و برخاست با مارکسیست‌ها شنیدند، او را آماج شدیدترین حمله‌ها و توهین‌ها قرار دادند.

موسی خیابانی برایش پیام داد که: «ما بیشتر از اینها روی تو حساب می‌کردیم. تو نبایستی در برابر این حرکاتی که علیه گروه‌های چپ و مجاهدین در زندان انجام شده سکوت می‌کردی...» اما زهی خیال باطل که: «ابوذر زمان از منافقین کوردل فریب خورد و علیه امام خویش سخنی بگوید. (۲۸)

دفاع از حجاب

استعمار انگلیس که پی برده بود، تا دین و آثار آن در میان مسلمانان هست، تسلط بی‌دغدغه بر ذخایر آنان ممکن نیست، در تعقیب سیاست‌های استعماری خویش، به مبارزه با آن برخاست. در ایران از جمله برنامه‌های دیکته شده استعمار به رضاخان، ممنوع کردن حجاب بود.

چه سمت‌ها که در آن دوران سیاه بر زنان نرفت و چه زنان پاکدامن و قهرمانی که برای حفظ حجاب و عفت خویش به شهادت رسیدند.

در زمانی که چادر مانند گلوله‌ای آتشین بر قلب استعمار بود، روزی در چهار راه گلوبندک تهران بین یک زن باحجاب و ماموری مزدور، درگیری به وجود آمد.

آن فرومایه برای برگرفتن حجاب از سر آن زن تلاش می‌کرد، اما زن که حجاب را نشانه پاکدامنی و شعاری علیه استعمار خارجی و استبداد داخلی می‌دانست، همچنان بر حفظ حجابش پافشاری می‌کرد.

آیت‌الله طالقانی که از آنجا می‌گذشت، با صحنه کشمکش آنان روبرو گشت. آنچنان خشمگین شد که؛ موسی‌وار در شب حکومت فرعونیان به یاری زن شتافت و با مأمور گلاویز شد و آن زن را از چنگ آن بی‌شرم رها ساخت.

به دنبال این درگیری، بیگانه‌پرستان فرومایه آیت‌الله طالقانی را به جرم اهانت به مقامات بلند



ابلاغ احکام. (۳۶)

فرق ارشاد با امر و نهی

اگر کسی به جاهل برخورد کرد، باید او را ارشاد کند؛ یعنی یادش دهد. بعضی می‌گفتند: برخی از زن‌هایی که بی‌حجابند از بس از عالم و مساجد دورند نمی‌دانند حجاب از ضروریات اسلام است. باید به آنها یاد داد. فهمانید هدایتش کرد. خانم محترمه حکم قرآن چنین است و لا یبدین زینتهن الا لبعولتهن (زینت خود را تنها برای شوهر و محارم می‌توانی نشان بدهی در مجلس عقد با این وضع آمدی حرام است...) (۳۷)

اگر بچه‌ها مدد رفیقش را در مدرسه برداشته، بر تو واجب است او را نهی کنی؛ ببری به صاحبش رد کنی. به اولاد بفهmani مال دیگری حرام است. وای بر پدر و مادری که روز قیامت از اولادشان فرار می‌کنند. چون به آنها اعتراض می‌کنند که چرا به ما یاد ندادید و ما را از حرام باز نداشتید.

در امر به معروف و نهی از منکر با رفق و محبت رفتار کنید. اگر با پول زیاد دادن بهتر می‌شود، واجب است چنین کنی، نه این که مثلاً بچه‌ها را که نماز نمی‌خواند از خانه بیرون کنی، می‌دانی چه می‌شود؟ معتاد می‌شود به هر راه ناجور می‌افتد. (۳۸)

حجاب برای پیرزن بازنشسته

گاهی در کوچه‌ها و خیابان‌ها می‌بینید پیرزنی از کار افتاده که شرعاً حجاب برای او نیست خودش را سخت پوشانده؛ اما دختر یا دخترزاده جوانش با چه وضعی همراه او راه می‌رود. قهر خدا شامل حال چنین پیرزنی است. زنانی که پیر شده بازنشسته شده‌اند از شوهر کردنشان گذشته، مانعی ندارد چادر نپوشند، بشرطی که زینتی نکنند، آرایش نکنند. تو باید مانع بدحجابی دختر و نوه‌ات بشوی، خدا بر تو نهی از منکر را واجب کرده، باید او را از گناه باز داری، از همان اول تکلیف به دخترت باید بفهمانی که قرآن نهی

رفته بود، با استقبال کم‌نظیری به شهر وارد کرد، تا به حوزه و روحانیت بی‌اعتنایی خود را نشان دهد.

نیروهای حزب توده در همه شهرها از جمله نهایند، بیشتر از افرادی تشکیل شده بودند که؛ به خاطر موج طرفداری از حزب توده به آن پیوسته بودند و خود از انحرافات موجود از مبانی و فلسفه مارکسیسم، آگاهی نداشتند.

شهید قدوسی که؛ هدایت و نجات انسان‌ها را از آرمان‌های بلند خویش می‌دانست و به مبانی فلسفه مارکسیسم، احاطه داشت، توانست با آگاه نمودن جوانان و عموم مردم از مسائل سیاسی و واقعیت‌های موجود در بطن این حرکت سیاسی، افرادی را که بی‌اطلاع از حقایق در جرگه این مکتب الحادی گرفتار شده بودند، برهاند. در پی افشگری‌های شهید گروه‌های عمده‌ای دست از مخالفت برداشته، در جریان مبارزات همراه وی شدند. (۳۵)

شهید آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب

تولد: ۱۳۳۲ ق.

شهادت: ۲۰ آذر ۱۳۶۰ ش. ۱۴ صفر ۱۴۰۲ ق

مراحل امر به معروف و نهی از منکر

بیان ساده و از سر صفای شهید دستغیب، موجب می‌شد مردم به راحتی به سوی خدای متعال هدایت شوند. درباره امر به معروف و نهی از منکر می‌گفت:

شرع اسلام بر هر مسلمانی واجب فرموده است که از اول تکلیفش، واجباتش را بداند و بجا بیاورد. تمام گناهان کبیره را بداند و ترک نماید. پس از دانستن و عمل کردن، بر او واجب است اول اهلش (وامر اهلک بالصلاة و الصلبر علیها / طه/۱۳۲/۲۰) هدایت نماید و به عمل کردن وا دارد.

زن، اولاد، خادم، کسی است که سرپرستش هستی بر تو واجب است آنچه از احکام دانستی و عمل کردی به آنها یاد دهی و آنان را به عمل واداری این است امر به معروف.

خودت و اهلت را از آتش نگاه دار. آتشی که آتشگیره آن مردمان و سنگ است (یا ایها الذین آمنوا انفسکم و اهلیکم ناراً و قودها الناس و الحجاره) تحریم (۶۶/۶۷) اگر زن و اولاد جهمی شدند تو نزد خدا مسئولی باید آنها را نگهداری نمی‌توانی بگویی بمن چه... باید گناه را بشناسی و ترک کنی سپس اهل خود را یاد دهی و باز داری. بر مادران لازم است مسائل حیض و نفاس و استحاضه را به دخترانشان یاد بدهند.

یکی از بزرگان درباره اسرار تعدد زوجات پیغمبر خدا(س) ذکر می‌کند رسول خدا مسائل زنان را به زوجاتش می‌فهماند و هر یک از آنان به سایر زن‌ها می‌رسانند. روایت شده زنی از پیامبر مسئله زنانه پرسید از کثرت حیاء از پیشانی پیغمبر عرق می‌ریخت لذا زوجات پیغمبر وسیله‌ای بودند برای

بنابراین برای مبارزه این نیروها کافی نبود. تا اینجا انسان بود، فرد بود، ایمان بود، فداکاری بود، تعهد بود، تحرک بود، اما چه نبود؟ یک چیز در این جا کم داشت. امامت کم بود. (۳۳)



شهید آیت‌الله علی قدوسی

شهادت: ۱۶ شهریورماه ۱۳۶۰ ش، تهران

انحراف رئیس دادگاه

شهید قدوسی در مقابله با انحرافات، شهادت تحسین‌برانگیزی داشت. او برای رضای خدا عمل می‌کرد و در راه انجام وظیفه از هیچ شخصی باکی به دل راه نمی‌داد.

در شهر اصفهان یکی از روحانی نمایان که بعدها به جرم مفاسد اخلاقی اعدام شد، به دلیل شهرتی که قبل از انقلاب داشت، توانست ریاست دادگاه انقلاب را به دست گیرد. انحرافات او مخالفت شهید را در پی داشت. اما وی سرمست از ریاست خویش به هیچ اندرزی گوش نمی‌سپرد. شهید در گام دوم موضوع را با امام در میان گذاشت و امام نیز دستور داد از اعمال خلاف شرع وی جلوگیری شود. اما او باز هم متنبه نشد.

این بار شهید بدون توجه به مخالفت‌های افراد دیگر، توصیه‌ها و رابطه‌ها با قاطعیت تمام با وی برخورد کرد. چیزی نگذشت که انجام این وظیفه شرعی، سبب توهین و اهانت‌های فراوان به شهید قدوسی شد، ولی او مردی نبود که: میدان را خالی کند. در مقابل اهانت‌های آن فرد که طی مصاحبه‌ای مفصل در مطبوعات انجام گرفته بود، گفت؛ این مصاحبه بیشتر برای مطرح کردن خود و کسب شهرت و موقعیت است. من تنها برای رضای خداوند و عمل به وظیفه این پست را پذیرفته‌ام. (۳۴)

عدم به مبانی انحراف

دستگاه دولتی برای سرکوبی روحانیت، یکی از توده‌های سابقه‌دار را که مدت‌ها از قم بیرون

کرده بدنش را مرد بیگانه ببیند. از بس نهی از منکر ترک شده، محرم و نامحرم دیگر از بین رفته است. چنانچه به پسریت باید بگویی و بفهمانی، واجب است بر مؤمنین چشم‌هایشان را نگهدارند (قل للمؤمنین بغضو من ابصارهم) چگونه چشم می‌اندازی به بدن زن بیگانه تا چه رسد به لمس - دست داد - مس اجنبه حرام است. (۳۹)



شهید آیت الله فضل الله محلاتی

تولد ۱۳۰۹ ش. محلات

شهادت: ۶۴/۱۲/۱ حوالی اهواز

فرق مذهبی و سیاسی

شهید محلاتی پیکار با منکر را به عرصه‌های سیاسی کشاند و با سیاستمدارانی که از هر وسیله‌ای برای رسیدن به هدف استفاده می‌کردند، مخالفت کرد.

او صاحب بینش سیاسی بود و در عین حال بینش و فعالیت سیاسی را به عنوان موهبت الهی جهت انجام وظایف اسلامی و تعهدات دینی به کار می‌گرفت.

او در جلسه اولین دوره مجلس به نمایندگان چنین توصیه کرد: ما در مبارزاتمان نباید از گناه استفاده کنیم. اگر بخواهیم با تهمت، افترا، با اعمال خلاف شرع با طرف مقابل مبارزه کنیم، این صحیح نیست. الان فرق بین مذهبی و سیاسی این است که مذهب اصل است برای انسان الهی. (۴۰)

افشاگر منکر

در سال ۱۳۵۰ جشن ننگین ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی جلال‌الدین حاکم بر این مرز و بوم به کارگردانی صهیونیست‌ها برگزار گردید و میلیاردها تومان پول مسلمین صرف عیش و عشرت شاهان وابسته و رؤسای جمهور مزدور استکبار جهانی شد. همزمان با این جشن‌ها مردم محروم زابل دچار قطعی شدید و گرسنگی بودند. شهید محلاتی دلتنگ از این همه ظلم و تعدی به حقوق مسلمین

مستضعف، با تمام توان به کمک آنها شتافت. او هدایای مردم متدین تهران را به سیستان برد و تقدیم مردم مؤمن و زحمتکش آن دیار نمود و در عین حال نامه‌ای حاکی از این ظلم و تجاوز آشکار به حقوق مستضعفان نوشت که در نجف توسط حجت‌الاسلام دعایی در رادیوی روحانیت مبارز ایران قرائت گردید و به این ترتیب پرده از چهره حقایق تلخ ایران، فساد و فحشا و منکرات عظیم برداشت. در همین ارتباط شهید محلاتی که قبلاً ممنوع‌المنبر شده بود با حکم ظالمانه دیگری از تهران ممنوع‌الخروج شد. (۴۱)

از گروه پاکبازان

عزت مسلمانان آن روزی لکه‌دار شد که فرزند نامشروع استکبار، (اسرائیل) در قلب ممالک اسلامی و در سرزمین پاک فلسطین تولد یافت. این موضوع مسلمانان متعهد را به حفظ عزت مسلمین دعوت می‌کرد. فدائیان اسلام که شور و شعور مذهبی عمیقی داشتند و جانشان را در راه ارزش‌ها تقدیم می‌کردند، با ابتکاری فداکارانه به مقابله و تجهیز قوا و سربازگیری برای مبارزه با صهیونیسم برخاستند. بر اساس اعلامیه شهید نواب صفوی ۵ هزار نفر برای مبارزه با مظهر منکرات و پلیدی‌های اسرائیل غاصب ثبت نام کردند. شهید محلاتی با این که نوجوانی ۱۷ ساله بود، ذلت مسلمان را نمی‌توانست نادیده بگیرد، از این روی برای دفع آن قیام کرد و با ثبت نام در این گروه نام خویش را در فهرست پاکبازان ثبت نمود. (۴۲) ■

پانویس:

سرمایه‌های نهفته مکتبی شیعه را از آنان سلب کند. وقتی کار کسروی به این مرحله رسید در محافل دینی و مخصوصاً حوزه نجف شور و غوغایی برپا شد اما هیچ‌گاه این ابراز نگرانی‌ها از چهار دیواری مباحث علمی خارج نشد و تاثیری اساسی بر کنترل این جریان گذاشت.

۱۱ - نواب صفوی سفیر سحر، ص ۵۲، نواب صفوی، اندیشه‌ها، مبارزات و شهادت او، ص ۱۹.
۱۲ - نواب صفوی سفیر سحر، ص ۶۷ تا ۷۰، نواب صفوی، اندیشه‌ها، مبارزات و شهادت او، ص ۲۵.

۱۳ - این مجلس در اول اردیبهشت سال ۱۳۲۸ توسط شاه افتتاح شد.

۱۴ - نواب صفوی، سفیر سحر ۸۵ تا ۸۶.
۱۵ - نواب صفوی، سفیر سحر ۸۹ تا ۹۰.
۱۶ - نواب صفوی، سفیر سحر ۹۱ تا ۹۲.
۱۷ - کیهان شماره ۲۳۰۴-۲۴/۳/۱۳۳۳
۱۸ - نواب صفوی، سفیر سحر ۹۹ تا ۱۰۰.
۱۹ - نواب صفوی، اندیشه‌ها، مبارزات و شهادت او، ص ۶۱.
۲۰ - نواب صفوی، اندیشه‌ها، مبارزات و شهادت او، ص ۱۳۹.

۲۱ - نواب صفوی، سفیر سحر ۱۴۳ تا ۱۴۶.
۲۲ - نواب صفوی، سفیر سحر ۱۵۱ تا ۱۵۲.
۲۳ - نواب صفوی، اندیشه‌ها، مبارزات و شهادت او، ص ۵۹.

۲۴ - همان، ص ۵۳.
۲۵ - سرگذشت‌های ویژه شهید مطهری، ص ۱۴۴.

۲۶ - سرگذشت‌های ویژه شهید مطهری، ص ۱۴۴.

۲۷ - مجله رشد معلم، سال ۱۳۶۲، شماره ۷.
۲۸ - طالقانی ابوزر زمان ص ۹۸.

۲۹ - آیت‌الله طالقانی ابوزر امام ص ۳۰، ۲۹.
۳۰ - آیت‌الله طالقانی ابوزر امام ص ۴۶، ۴۸.
۳۱ - آیت‌الله طالقانی ابوزر امام ص ۴۰.

۳۲ - شهید بهشتی، عقل ملکوتی، ص ۷۱ و ۷۲.
۳۳ - رابطه تشکیلات، امامت، روحانیت، ص ۸.

۳۴ - شهید قدوسی، پارسای پرتلاش، ص ۱۱۱ و ۱۱۰.

۳۵ - همان، ص ۳۱.
۳۶ - ایمان، شهید محراب آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب ص ۲۷۰.

۳۷ - ایمان ص ۳۷۳.
۳۸ - ایمان ص ۳۷۲.
۳۹ - ایمان ص ۳۷۱.

۴۰ - معراج شهادت، ص ۳۳.
۴۱ - مصاحبه با فرزند شهید محلاتی، معروج شهادت، ص ۶۳.

۴۲ - همان، ص ۳۹.

امر به معروف و نهی از منکر و نظام اجتماعی

■ احمد رضا بسیج



کارهای نیک فرا خوانند و از بدی‌ها باز دارند و این دسته جزء رستگارانند».

در هر جامعه‌ای، عده‌ای ساکت‌اند و کاری به دیگران ندارند و مسئولیت نمی‌پذیرند. این گونه افراد هم در بین عوام و هم در میان خواص وجود دارد و از این روضه‌های ناگواری از سوی اینها به جامعه وارد می‌شود. اینان به دلیل منافع شخصی خود، تماشاگر اضمحلال جامعه در اثر رواج فساد بوده‌اند. در مورد اینان قرآن ماجرای عبرت‌آموزی دارد:

و امثالهم عن القرية التي كانت حاضرة البحر يعدون في السبت اذ تاتيهم حيتانهم يوم سبتهم شرعا و يوم لا يستون قوما الله مهلكهم او معذبهم عذابا شديدا قالو معذرة الي ربكم و لعلمهم يتقون فلما نسوا ما ذكروا به انجينا الذين ينهون عن السوء و اخذنا الذين ظلمو بعذاب بئس بما كانوا يفسقون فلما عونا عن ما عنه قلنا لهم كونوا قردة خاسئين. (۳)

«و از اهالی آن شهری که کنار دریا بود از ایشان جویا شد آنگاه که به [حکم] روز شنبه تجاوز می‌کردند آنگاه که روز شنبه آنان ماهی‌هایشان روی آب می‌آمدند و روزهای غیر شنبه به سوی آنان نمی‌آمدند اینگونه ما آنان را به سبب آنکه نافرمانی می‌کردند می‌آزمودیم» آنگاه که گروهی که از ایشان گفتند برای چه قومی را که خدا هلاک کننده ایشان است یا آنان به عذابی سخت عذاب خواهد کرد پند می‌دهید گفتند تا معذرتی پیش پروردگارتان باشد و شاید که آنان پرهیزگاری کنند پس به هنگامی که تذکراتی که به آنها داده شد فراموش کردند نهی‌کنندگان را از بدی‌های بخشیدیم و آنها را که ستم کردند به عذاب شدیدی به خاطر نافرمانی‌شان گرفتار ساختیم. هنگامی که در برابر فرمانی که به آنها داده شده بود سرکشی نمودند به آنها گفتیم به

هر مسلمانی با مسلمان دیگر در ارتباط است و هیچ کس چشم خود را بر اعمال دیگران نمی‌بندد، چرا که می‌داند زندگی جمعی چون سفر با کشتی واحد است که هرگونه آسیبی که منجر به غرق شدن یا انحراف یا توقف کشتی گردد، همه در آن سهیم و شریکند چه مایل به آن نتیجه باشند و چه نباشند. چه بدانند و چه ندانند.

در جامعه دینی، نظارت عمومی و همگانی ضامن دوام و بقا جامعه و نیروی عظیمی برای مبارزه با مفاسد است و اگر همه مسلمانان با انجام آن جامعه را سالم سازند می‌توانند بزرگترین مشکلات را حل و موانع کمال را بردارند.

رمز بقای تمدن‌ها و حکومت‌ها ادای این وظیفه مهم است و در ملت‌هایی که این امر تعطیل شد، نابود شدند. شاید سرنوشت اقوام گذشته مثل عاد و ثمود و لوط و ... در همین راستا بود. در قرآن فرمود:

ولتكن منكم امة يدعون الى الخير و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر و اولئك هم المفلحون. (۲)
«و باید دسته‌ای از شما باشند که مردم را به سوی

میزان و نحوه استفاده از حقوق شهروندی مانند حقوق فردی و جنبه‌های دیگر حقوق، هم متصف به خوب و شایسته و بد و ناشایسته است و هم نیازمند حراست و آسیب‌شناسی و آفت‌زدایی.

زندگی اجتماعی برای انسان ضرورت دارد و هدف از آفرینش انسان در صورتی تحقق می‌یابد که انسان‌ها زندگی اجتماعی داشته باشند، با همدیگر همکاری کنند و از همدیگر بهره‌برگیرند. عقل با توجه به هدف خلقت و حیات آدمی، اقتضای زندگی اجتماعی را دارد.

هدف از زندگی اجتماعی، رسیدن انسان به کمال غایی است که در اثر افعال اختیاری، تحقق می‌یابد. بنابراین، افعال اختیاری اجتماعی انسان، با هدف مذکور ارتباطی واقعی و تکوینی دارد. همان‌گونه که در زندگی فردی، هر فعل اختیاری - خواه ناخواه - با هدفی که از حیات انفرادی مطلوب است ارتباطی مثبت یا منفی دارد - و چنین نیست که هر فعلی موجب تامین هدف مطلوب شود بلکه بعضی از افعال انسان را به هدف نزدیک می‌کنند و بعضی دیگر را از آن دور می‌سازند - در زندگی اجتماعی هم، هر فعل اختیاری یا هماهنگی و همسو با هدف مطلوب از حیات جمعی است یا چنین نیست، اگر هست رفتاری مطلوب و مجاز خواهد بود و در غیر این صورت نامطلوب و ممنوع است. در واقع هر یک از راه‌ها و کارهای انسان در حوزه زیست اجتماعی او اگر در جهت موافق هدف زندگی باشد، خوب و شایسته است و اگر در جهت مخالف آن باشد، بد و ناشایست خواهد بود، چون افعال اجتماعی انسان هم، بخشی از افعال اختیاری اوست و میزان خوبی هر فعل اختیاری، متناسب با میزان نزدیک‌کنندگی آن به کمال غایی است و مقدار بدی هر فعل اختیاری نیز با مقدار دورکنندگی آن از کمال نهایی تناسب دارد.

به دیگر سخن، انسان دو زندگی مستقل و دارای هدف‌های جداگانه ندارد، بلکه زندگی اجتماعی جزئی از حیات انسان است. بنابراین، همان هدف کل حیات باید هدف زندگی اجتماعی هم باشد. (۱)

پس میزان و نحوه استفاده از حقوق شهروندی مانند حقوق فردی و جنبه‌های دیگر حقوق، هم متصف به خوب و شایسته و بد و ناشایست است و هم نیازمند حراست و آسیب‌شناسی و آفت‌زدایی.

برای رسیدن به سعادت، نیازمند توجه به جنبه‌های فردی و اجتماعی هستیم. زندگی بشر نیاز به نظم و قانون دارد. انسانی که در یک جامعه فاسد زندگی کند دچار بدبختی و هلاکت می‌شود. یعنی سعادت فرد و جامعه از هم جدا نیست. دین اسلام برای سعادت بشر و جامعه برنامه و دستور و احکام دارد. از جمله امر به معروف و نهی از منکر که سرنوشت



هستند:

الف: تشابه و سنخیت، جوامع مختلف ضمن داشتن وجوه تمایز در ابعاد جغرافیایی، نژاد، ملیت و ... شباهت‌های عام در مسیر حرکت تاریخی دارند. این ویژگی عام در نامه علی (ع) به فرزندش امام حسن مجتبی (ع) چنین آمده است: در اموری که هنوز تحقق نیافته‌اند به اموری که در گذشته محقق شده‌اند، استدلال کن، زیرا امور و حوادث مشابهند. (۴)

ب. فشار و جبر پدیده‌ها و واقعیت‌های اجتماعی خود را بر افراد تحمیل می‌کنند که سایر ویژگی‌های زندگی افراد را تحت تاثیر قرار می‌دهد. «به درستی که فتنه‌پذیری چندی است پرده‌های خود را آویخته و تاریکی‌اش دیده‌ها را تاریک و نابینا کرده است.» (۵)

البته انسان موجودی مختار است و ابزار هدایت و رستگاری برایش وجود دارد و می‌تواند ورای جبر، مسیر خود را طی کند و از ابزار عقل درونی و بیرونی استفاده نموده و مسیر خود را خودش تعیین نماید. اراده بالاتر از جبر است که نه مقهور ظلم شده و نه اختیاری بی‌حد و حصر دارد که بدون ضابطه عمل کند. اسلام دین اعتدال است و نه جبر و نه تفویض صدورصد. همان‌گونه که فطرت و دیگر ویژگی‌های انسان بر اعتدال هستند که: فرمود: لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم. (۶)

با توجه به آن چه بیان شد امر به معروف و نهی از منکر برای اصلاح جامعه و پیروزی بر مشکلات قرار داده شده و بهترین راه برای سعادت جامعه و فرد است. (۷)

فرضیه امر به معروف و نهی از منکر، مصداق دقیق و اساسی نظارت اجتماعی و بهترین راه و ضامن اجرایی قوانین الهی، عرفی و مصوبه است. مکانیسم‌های نظارت اجتماعی به دو شکل رسمی

داشتن از شر و بدی است و سکوت در این امر و بی‌تفاوتی نسبت به آن موجب مؤاخذه خواهد بود. اگر افراد در برابر مفاسد بی‌تفاوت باشند بار سنگین آن بر دوش دولت و حکومت قرار می‌گیرد و دولت اگر اسلامی هم باشد، ضمن ناتوانی از انجام آن، صرفاً جنبه صوری و دستوری و نظامی به آن خواهد داد که ممکن است روح عمل را از بین ببرد. پس لازم است همه آحاد جامعه ابتدا ناظر اعمال خود و سپس دیگران باشند.

در حکومت اسلامی نظارت عمومی و همگانی ضامن دوام و بقاء جامعه و نیروی عظیمی برای مبارزه با مفاسد است و اگر همه مسلمانان با انجام آن، جامعه را سالم سازند، می‌توانند بزرگ‌ترین مشکلات را حل و دشمن را منکوب کنند.

رمز بقای تمدن‌ها و حکومت‌ها و اقوام ادای این وظیفه مهم است. کما این که در احادیث علت نابودی و هلاکت برخی اقوام ترک امر به معروف و نهی از منکر دانسته شده است.

از سوی دیگر اگر حکومت نقش نظارتی و امر و مهمی خود را از دست بدهد، ضمن این که عمر خود را کوتاه می‌کند، جامعه به سمت تباهی و گرفتاری در انبوه بحران‌ها و مفاسد عدیده سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی می‌رود. دین در بین مردم کمرنگ می‌شود و زمینه برای هجوم اشرار و تسلط بیگانگان فراهم می‌آید.

دیگران را به کار نیک دعوت کردن و از کار بد باز داشتن از مسئولیت‌پذیری انسان سرچشمه می‌گیرد. زیرا در اسلام هیچ کس بدون مسئولیت نیست، چرا که راه فرد از درون جامعه می‌گذرد.

در جامعه اسلامی، یکی از وسایل مهم کنترل اجتماعی و جامعه‌پذیری، اصل امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد که به صورت یک حکم شرعی از کارایی مؤثری برخوردار است. به طوری که مردم با احساس تکلیف شرعی، حضور و شرکت فعال خود را در مقابل، با انحرافات و ناهنجاری و قانون‌شکنی وظیفه دینی می‌دانند.

لذا امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یک هنجار دینی و یک امر واجب افراد را با نقش خود در رابطه با تکلیف نقش و حقوق آشنا کرده و آنها را موظف به رعایت انتظارات نقش می‌کند و همین رعایت انتظارات نقش (تکالیف و حقوق) موجب می‌شود تا افراد وظیفه و تکلیف خود را انجام داده و باعث پیدایش یک جامعه سالم شوند. زیرا جامعه‌ای سالم است که در آن بین تکالیف و حقوق یک رابطه و همبستگی متقابل وجود داشته باشد و انجام این فریضه تا حدود زیادی این همبستگی را ایجاد می‌نماید.

از نظر جامعه‌شناسان پدیده‌ها و امور اجتماعی واقعیاتی هستند که خارج از انسان و در پیرامون وی وجود دارند و بر او نقش تحمیلی و تاثیرگذار دارند و انسان علی‌رغم مختار بودن ناگزیر از تاثیرپذیری آنهاست.

از نظر اسلام امور اجتماعی دارای دو نوع ویژگی

شکل میمون درآیند و طرد شوند.»

کمال جو بودن انسان به حکم فطرتش یک معنای دیگر هم دارد، این که انسان زیاده‌طلب و زیاده‌خواه است؛ زیادتیی در لذت، زیبایی، حیات، قدرت، تفوق، آزادی و اختیار و هر امر دیگری که از شئون انسانی است. لکن این زیاده‌خواهی همچون دیگر موارد اگر کنترل نشده و بی‌حد و اندازه‌گیری باشد، به ضد خود تبدیل می‌گردد. در نظام آفرینش الهی هم چنین است که هر فضایی مبتنی بر قدری است، چه رسد به شئون و امورات انسانی که بی‌توزین و تقدیر به عدالت و کمال نمی‌انجامند. زیادی در نور چشم را می‌زند و زیادی در تیرگی سوی آن را می‌برد. چون همه طالب قدرتند. اگر مرزی نباشد تداخل و تعارض قدرت به ویرانی جامعه می‌انجامد. همین گونه است آزادی، که هر کس طالب آزادی بی‌اندازه باشد یعنی نفی آزادی دیگری و در نتیجه نفی آزادی خود را رقم می‌زند.

امر به معروف و نهی از منکر در ساحت زندگی فردی و جمعی

شکی نیست که ما برای رسیدن به سعادت، نیازمند توجه به جنبه‌های فردی و اجتماعی هستیم. زندگی بشر نیاز به نظم و قانون دارد. انسانی که در یک جامعه فاسد زندگی می‌کند دچار بدبختی و هلاکت می‌شود. یعنی سعادت فرد و جامعه از هم جدا نیست و دین اسلام همان‌گونه که برای سعادت فرد دستور و برنامه دارد برای سعادت جامعه نیز طرح و برنامه دارد. از جمله امر به معروف و نهی از منکر که سرنوشت هر مسلمانی با مسلمان دیگر در ارتباط است و هیچ کس چشم خود را بر اعمال دیگران نمی‌بندد و تنها در پی کشیدن گلیم خود از آب نیست.

اگر نبود ارزش نجات دیگران، جهاد در اسلام وجود نداشت خداوند مجاهدین را بر نشسته‌گان برتری داده و عبادت به جماعت را نسبت به عبادت افراد برتر اعلام داشته، نشان از اهمیت و ارزش اجتماع و سعادت جامعه دارد. عبادت دارای یک بعد فردی و ثبت شخصی است و یک بعد اجتماعی که متوجه جامعه است. امر به معروف و نهی از منکر دعوت دیگری به بر و نیکی و برحذر

- در حکومت اسلامی نظارت عمومی و همگانی ضامن دوام و بقاء جامعه و نیروی عظیمی برای مبارزه با مفاسد است و اگر همه مسلمانان با انجام آن، جامعه را سالم سازند، می‌توانند بزرگ‌ترین مشکلات را حل و دشمن را منکوب کنند.

دچار انانیت و نحنانیت خود شدند و این سرنوشت دیر یا زود در انتظار هر فرد و گروه و جامعه دیگری است که مرتکب زیانکاری و بی‌عدالتی و بیدادگری و فسق و فجور شوند. این وعده الهی است و وعده خداوند حق است.

تشکیل اجماع تجلی یکی از فطریات انسان است و هدف از آن تعالی و رشد و کمال جوی و رسیدن به فضائل انسانی، بهره‌ها و نعمت‌ها و فرآورده‌های طبیعت و لذایذ و خوشی‌ها و زیبایی‌ها آن شمشیر دو دمی هستند که در صورت درست استفاده کردن و دچار افراط و تفریط نشدن انسان را به هدف می‌رسانند و در غیر این صورت جز خسران و نکبت و شقاوت در آخرت و سرگردانی و بی‌هویتی و بحران‌های روحی، روانی و دردهای جانکاه و پلشتی‌های چندی‌آور عقل سوز خردستیز میراننده روح، چیز دیگری نیست. هر چند برخی نام زندگی بر آن نهند و شعار آزادی سر دهند. با عقل و خرد و وجدان و احساس می‌توان پذیرفت و باور کرد که آزادی انسان مشروط و محدود است و آن اموری که محدودکننده آزادی انسان هستند عبارتند از:

الف. عوامل خارج از وجود انسان: محیط طبیعی و جغرافیایی، محیط اجتماعی، تاریخ و زمان، قوانین الهی، قوانین بشری
ب. عوامل درون انسان: وراثت، محدودیت در قدرت، فطرت اجتماعی بودن انسان، فطرت کمال‌طلبی و سعادت‌خواهی، فطرت حق‌طلبی و حقیقت‌جویی، مسئولیت انسان نسبت به جهان.

ابزارهای توزین حقوق

در سطور پیش اشاره شد که همه شئون بشری نیازمند توزین و تقدیر می‌باشند. از جمله این شئون حقوق به معنای کلی از جمله حقوق شهروندی هستند. در نظام کامل و تمام اسلام ابزارهای توزین متنوعند که هر کدام بخشی از وظیفه سالم‌سازی و اندازه‌گیری را برعهده دارند. علاوه بر این که ترازوهای شریعت نهاد و خدا آفرین برخلاف ترازوهای بشری که تنها یک وظیفه و کارکرد دارند و آن هم توزین بی‌احساس و درمان است، علاوه بر توزین، ابزار کنترل و جبران نیز هستند. به تعبیر دیگر

اکثر مردم در چارچوب اندیشه‌ها و قوانین ضد بشری تخدیر و مسخ شده‌اند و در کشمکش این که آیا آزادی مطلق خود را طلب کنند و به دنبال رهایی مطلق باشند یا سر بر آستان قانون بگذارند، می‌باشند. امروزه هزاران جرم و جنایت و بی‌عدالتی و ظلم و تجاوز و تعدی هر روزه در گوشه و کنار جهان اتفاق می‌افتد.

عمل به هر چه مورد میل و رغبت او بود می‌داد، به جز تراحم و پایمال کردن حقوق زندگی طبیعی انسان‌ها، آگاهانه یا ناآگاهانه، آن آزادی انسانی را که همه ادیان و علوم عالی انسانی و حکمت و اخلاق فاضله برای تکامل مطرح کرده بودند، از افق ارواح ناپدید کرد. اگر نتیجه ناروای طرح آزادی به معنای بی‌بند و باری نبود، نمی‌شد آزادی روحی را که با عظمت‌ترین امتیاز روحی انسان‌ها است از دست آنان گرفت و آنان را به تاریخ حیوانی که در پشت سر گذاشته بودند، برگرداند. و همین برای شکست بشری در مسیر تکامل کافی بود و همه ما می‌دانیم که ترویج بی‌بند و باری به نام آزادی مردم را از نعمت عظمای استقلال شخصیت و اختیاری که فقط آدمی در حال احساس آن خود را موجودی پابرجای در عالم هستی می‌بیند کاملاً محروم نمود. (۹)

بدون شک تقریباً تمام جوامع انسانی دارای قانون هستند و البته قوانین جوامع نیز در ظاهر مخالف با خواسته‌های کثیر مردم نیست؛ لیکن در این مورد چند نکته را بایستی مورد توجه قرار داد.

این همه کز رفتاری‌های حاصله در جوامع غربی به ویژه بعد از جنگ جهانی اول و دوم نیست مگر در اثر این که سیستم قانون‌گذاری جهان متمدن توجه لازم را به عاملی که می‌تواند اراده ملت‌ها و قوت و سیطره آن را حفظ کند، ننموده است و این عامل عبارت از اخلاق عالیه است.

محرز شد که استفاده نامشروع یا تفسیر نامعقول یا برداشت نامربوط از آزادی و عدم رعایت حد و حدود آن عامل اصلی سقوط جوامع انسانی است. مهم‌ترین عامل از بین رفتن اقوام و ملل گوناگونی که در قرآن به آنها اشاره شده است همین سوءاستفاده از قدرت و نعمت آزادی است، که در اوج ناز و نعمت از فرمان الهی سرپیچی نموده و قانون خداوند را نادیده گرفته و

و غیررسمی تقسیم می‌شود. در شکل رسمی نهادها و افرادی به صورت مستقیم رفتار دیگران را کنترل می‌کنند که تا حدودی جنبه اجبار دارد، مثل قوانین انضباطی در مدارس، دانشگاه‌ها و یا قوانین راهنمایی و رانندگی در جامعه. اما مکانیسم غیر رسمی به عوامل تأثیرگذار به صورت غیر مستقیم گفته می‌شود. اصلاح زمینه‌های فساد در جامعه مثل حجاب و یا نبود مواد مخدر می‌تواند غیر مستقیم از کشیده شدن به فساد و اعتیاد جلوگیری کند.

امر به معروف و نهی از منکر توسط همه افراد واجد شرایط و مسلمان، بهترین راه پیشگیری و درمان آسیب‌ها و انحرافات اجتماعی است که گاهی با انواع مکانیسم‌های رسمی مثل اقامه نماز، دایره مبارزه با منکرات و ... همچنین توسط هر مسلمانی و برخورد با منکر اجرا می‌شود. (۸)

امر به معروف و نهی از منکر و آزادی انسان

آزادی اجتماعی یعنی این که انسان در اجتماع از طرف سایر افراد و اجتماع، آزادی داشته باشد و دیگران مانع و رادعی در راه رشد و تکامل او نباشند و جلو فعالیت سازنده او را نگیرند. نه مورد استثمار قرار گیرد و نه به دیده تحقیر و شهروند درجه ۲ و ۳ و بلکه پائین‌تر به او نگریسته شود و نه صاحبان قدرت و مقام و طالبان شهرت و منال او را وسیله و ابزاری برای رسیدن به مطامع خود کنند.

اگر در گذشته تلاش‌های زیادی برای توجیه غیر منطقی استبداد و بردگی می‌شد، امروزه تلاش‌های گسترده‌ای حتی در قالب قوانین برای توجیه غیر منطقی، آزادی‌های طبیعی صورت می‌گیرد. هر چند در پنهان قلدران کار خود را می‌کنند. انباشت سرمایه‌ها از یک سو و انباشت انواع سلاح‌های نابودکننده و ویرانگر از سوی دیگر، درحالی که اکثر مردم در چارچوب اندیشه‌ها و قوانین ضد بشری تخدیر و مسخ شده‌اند و در کشمکش این که آیا آزادی مطلق خود را طلب کنند و به دنبال رهایی مطلق باشند یا سر بر آستان قانون بگذارند، هزاران جرم و جنایت و بی‌عدالتی و ظلم و تجاوز و تعدی هر روزه در گوشه و کنار جهان اتفاق می‌افتد، همه گویای آن است که قوانین بشری قدرت و توان برپایی عدالت و امنیت را که لازمه آزادی است، ندارند و تضمینی برای پاسداری از آزادی انسان‌ها نمی‌توانند داشته باشند که هیچ، حتی برخی قوانین سرپوش زیاده‌طلبی و شیطان‌منشی و هواپرستی برخی زورمداران است. امروزه پرستش بت قدرت، ثروت و لذت در پوشش آزادی تبلیغ می‌شود و عجیب آن که برای آن قانون نیز نوشته و وضع می‌گردد.

«به طور کلی پس از گرایش‌های مادی محض درباره تفسیر حیات و شئون حیاتی در علوم انسانی در دوران اخیر، آزادی فقط به معنای خواستن به طور کلی، بدون کمترین قید و شرطی به عنوان مطلوب‌ترین آرمان بشری وارد صحنه تفسیر حیات انسان‌ها گشت، آزادی به این معنی که به کلی فارغ از منطقه ارزش‌ها مطرح شده و به هر انسانی اجازه





الهی می‌کند که هم تکلیف انسان و هم مهم‌ترین راه سلامت جامعه و افراد آن است. مسلم است که برخورداری از حقوق مستلزم دو چیز است: اولاً رعایت حقوق دیگران و ثانیاً انجام درست تکالیف. اما همیشه بوده و هستند انسان‌هایی که یا از انجام تکالیف خود سر باز می‌زنند و یا حقوق دیگران را محترم نشمرده و به آن تعرض می‌نمایند. ایستادگی در برابر حق چه از روی شبهه باشد یا از روی جهل یا عناد در هر صورت به دیگران ضرر می‌زند در چنین حالی است که امر به معروف و نهی از منکر عاملی است برای سامان بخشی به جامعه. امام علی (ع) فرمود: خداوند، امر به معروف را برای اصلاح توده‌های ناآگاه و نهی از منکر را برای بازداشتن بی‌خردان از زشتی‌ها واجب نمود. (۱۱)

با توجه به آن چه بیان شد امر به معروف و نهی از منکر ضمن این که خود یکی از حقوق شهروندی است، برای اصلاح جامعه و پیروزی بر مشکلات قرار داده شده و بهترین راه برای سعادت جامعه و فرد (۱۲) و عالی‌ترین امکان برای حفظ و پاسداری از حقوق شهروندی است. ■

پانویس:

- ۱- مصباح یزدی، حقوق و سیاست در قرآن صص ۱۴۷، ۱۴۸.
- ۲- آل عمران / ۱۰۴.
- ۳- اعراف / ۱۶۳ تا ۱۶۶.
- ۴- نهج البلاغه، نامه ۳۱.
- ۵- همان، نامه ۶۵.
- ۶- تین / ۴.
- ۷- رک. نظارت نخبگان. ص ۲۸۸.
- ۸- همان، ص ۱۰۱.
- ۹- جعفری، محمد تقی، نظام حقوق جهانی بشر از دیدگاه اسلام و غرب، ص ۱۰۹.
- ۱۰- مسائل جامعه‌شناسی از دیدگاه امام علی (ع)، ص ۲۴۹.
- ۱۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۵۲.
- ۱۲- بسیج، احمد رضا، نظارت نخبگان، ص ۲۸۸.

بهترین راه پیشگیری و درمان آسیب‌ها و انحرافات اجتماعی است.

قوانین اجتماعی

هر جامعه‌ای باید قوانینی برای اداره امور مردم وضع کند که ممکن است عرفی یا رسمی باشد. قانون تعبیر دیگر هنجار است که مطابق ارزش‌ها وضع می‌گردد. هرگاه قانون صرفاً جنبه فردی و شخصی نداشته و برای اجرای اهداف نظام حاکم در جامعه باشد قوانین اجتماعی گفته می‌شود که عامل ایجاد نظم و انضباط در جامعه است.

«قانون اجتماعی یک رابطه عینی منظم و نظام‌داری است که بین یک رفتار جمعی با یک پدیده دیگر اعم از اجتماعی و غیر اجتماعی مشاهده می‌شود و سنت اجتماعی هم به همین معنا گرفته می‌شود و «سنة الله» یعنی مجموعه روابطی عینی و خارجی که از ناحیه خداوند و در منظومه‌های طبیعی، انسانی، اجتماعی و تاریخی ترسیم و طراحی شده است و توسط دانشمندان و محققان عرصه‌های فوق کشف و شناخته می‌شود.» (۱۰)

قوانین اجتماعی نیز منشاء الهی، عرفی و قانونی

همیشه بوده و هستند انسان‌هایی که یا از انجام تکالیف خود سر باز می‌زنند و یا حقوق دیگران را محترم نشمرده و به آن تعرض می‌نمایند. ایستادگی در برابر حق چه از روی شبهه باشد یا از روی جهل یا عناد در هر صورت، به دیگران ضرر می‌زند. در چنین حالی است که امر به معروف و نهی از منکر عاملی است برای سامان بخشی به جامعه.

و مصوبه دارد و اگر افراد جامعه قوانین الهی و دستورات دینی را انجام دهند، سعادت فرد و جامعه در آن لحاظ شده و به سبب جامعه و منافع جمعی و دوراندیشی این قوانین، صلاح و رستگاری بشر در آن وجود دارد. جالب این که تقوا و امر به معروف و نهی از منکر نیز افراد را دعوت به اطاعت از قوانین



ترازوهایی که توسط شریعت معرفی می‌گردند هم کاستی و افزونی را می‌نمایانند و هم علت کاهش و افزایش را و هم عامل و دارو و راهکار جبران و رفع نقیصه و مشکل را معرفی می‌کنند.

به طور خلاصه در فرهنگ دینی، عوامل و ابزار کنترل و توزین حقوق چند امر است: الف. تقوای درونی تا هم در مرحله شناخت و هم در مرتبه استفاده مانع دخالت هوا و هوس و وساوس نفسانی شود.

ب. امر به معروف و نهی از منکر تا ضمن نشان دادن وجود میکروب و مشکل بیماری‌زا در جامعه، موجب برپایی نظام نظارت همگانی و جنبه مسئولیت‌پذیری در قبال اجتماع و هموعان گردد و مانع سقوط تدریجی جامعه و افول ارزش‌ها گردد. ج. قانون تا اولاً سهم هر فرد از محصول زندگی اجتماعی معلوم شود و ثانیاً مانع دست درازی دیگران به سهم و حقوق دیگران گردد و ثالثاً در صورت ترمد برخی از نظام عادلانه و تضییع حقوق دیگران، مجازات مناسب به منظور جبران حقوق ضایع شده یا عبرت‌آموزی دیگران، تجویز و اعمال گردد.

نظارت اجتماعی

این بحث در جامعه‌شناسی با این سؤال آغاز می‌شود که اصولاً آیا نظارت اجتماعی بر رفتار افراد لازم است و چرا؟ در پاسخ باید گفت: آری زیرا خواست‌های انسان نامحدود و امکانات جامعه محدود بوده و انسان اگر حد و مرزی نداشته باشد ممکن است به حقوق دیگران تجاوز نماید. که این مساله در جهان نشان می‌دهد با وجود نیروهای بازدارنده در همه جوامع، چگونه جنگ و ستیز در سطح کشورها و حتی گروه‌ها و حتی بین دو نفر در یک خانواده وجود دارد. وقتی زن و شوهر دارای حقوق و وظایف‌اند و ممکن است به اختلاف بینجامد پس چگونه جامعه نیاز به نظارت ندارد. فریضه امر به معروف و نهی از منکر مصداق دقیق و اساسی نظارت اجتماعی است و بهترین راه و ضامن. اجرایی قوانین الهی، عرفی و مصوبه است. مکانیسم‌های نظارت اجتماعی به دو شکل رسمی و غیر رسمی تقسیم می‌شود. در شکل رسمی نهادها و افرادی به صورت مستقیم رفتار دیگران را کنترل می‌کنند که تا حدودی جنبه اجبار دارد، مثل قوانین انضباطی در مدرسه و یا قوانین راهنمایی و رانندگی در جامعه. اما مکانیسم غیر رسمی به عوامل تاثیرگذار به صورت غیر مستقیم گفته می‌شود. نحوه بخش برنامه‌های رسانه‌ها و یا اصلاح زمینه‌های فساد در جامعه مثل حجاب و یا نبود مواد مخدر می‌تواند غیر مستقیم از کشیده شدن به فساد و اعتیاد جلوگیری کند. امر به معروف و نهی از منکر توسط همه افراد واجد شرایط و مسلمانان،

امر به معروف و نهی از منکر و آزادی‌های اجتماعی

جمشید معصومی

و پوشش و غیره دخالت می‌کند و دغدغه‌ای جدی را برای افراد ایجاد می‌کند که پس حق آزادی چه می‌شود؟

بر این اساس، آنچه در این دو قرن اخیر مورد اهتمام دین‌پژوهان و فیلسوفان دین و سیاست است، نسبت آزادی با حکومت است که منظور از حکومت اسلامی در اینجا همین دخالت‌هایی است که در زندگی فردی و اجتماعی افراد دارد. یعنی اگر حکومت دینی عبارت باشد از حاکمیت ارزش‌های دینی و اجرای احکام فقهی و منظور از آزادی، آزادی‌های سیاسی و اجتماعی باشد، جمع و سازگاری این دو چگونه است؟ (۵)

متأسفانه علی‌رغم وجود چنین دغدغه‌ای، اقدامی اساسی در این خصوص صورت نگرفته و به خصوص به این موضوع از نظر فقهی و کلامی چندان پرداخته نشده است که البته برای خود دلایلی دارد که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود. (۶)

۱- آزادی در اسلام مبنای تکلیف است و تکلیف از آن موجودی است که حر و آزاد باشد. بر اساس این اعتقاد، مسئله آزادی آن چنان مفروض گرفته شده است که فقها و متکلمین نیازی به تبیین و تشریح آن ندیده‌اند و آن را در مباحث اجتهادی خود وارد نساخته‌اند.

۲- حکومت دینی و یا حاکمیت سیاسی پس از عصر غیبت در گردابی از اختلاف قرار داشته است. برخی، حاکمان زمان خود را غاصب فرض کرده و همکاری با آنان را در ردیف مکاسب مجرمه می‌شمردند و به دلیل انتظار فرج، حکومت‌ها را دولت مستعجل می‌دیدند. بنابراین، نیازی به حل



یکی از دلایل به سامان نیامدن این تفکر اصطلاحی در جوامع اسلامی در سده اخیر، نامفهوم ماندن آزادی در برابر آن است. فریضه «امر به معروف و نهی از منکر» به عنوان اصل اصلاح اجتماعی در حالی به جامعه عرضه شد که هنوز نسبت آن با حقوق انسانی از جمله حق آزادی روشن نگردیده بود. شاید به جهت چنین ابهامی این تکلیف با آزادی در اذهان برخی در تقابل و چالش قرار داشته و یکی را نافی دیگری دانسته‌اند و شاید یکی از سبب‌های مهم گریز این افراد از انجام این وظیفه مهم شرعی و اجتماعی هم همین باشد که احساس می‌کنند با ورود به این موضوع، حق آزادی انسان‌ها را نادیده گرفته‌اند. ترس پنهانی را که در مفاد این مضمون نهفته است، نباید تقبیح کرد؛ زیرا مردم مارگزیده حق دارند که از هر ریسمان سیاه و سپیدی بترسند. مفهوم «امر به معروف و نهی از منکر» برای بسیاری از مردم به ویژه جوانان ناشناخته است. کلمه «نهی» و «امر» نیز در زبان و فهم عرف، اجبار، تقطیس عقیده و تعقیب را همراه دارد و سابقه تاریخی امر و نهی‌ها در دوران گذشته به این تبادر عرفی کمک می‌کند. (۴)

از سوی دیگر مسئله «امر به معروف و نهی از منکر» از جمله مسائلی است که در حکومت اسلامی بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد و گاه به عنوان دستاویزی یا وسیله‌ای برای توجیه شرعی بسیاری از عملکردهای حکومت لحاظ می‌گردد. دولت بر این مبنا در زندگی افراد و نوع آمد و شد

امر به خوبی‌ها و نهی از بدی‌ها دو اصل پذیرفته شده همه ملل و اقوام در طول تاریخ زندگی انسان بوده است؛ زیرا این دو اصل در بردارنده منافع انسان‌ها و منطبق با عقل و فطرت‌اند. البته خوبی‌ها و بدی‌ها در نزد اقوام گوناگون متفاوت است و معیار ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها در نزد ملت‌های معتقد به ادیان الهی، به ویژه اسلام، با کسانی که از چنین عقایدی محرومند، تفاوت‌های چشمگیری دارد، اما این اصل مشترک بین‌المللی است که اگر عملی را خوب یا بد بدانند، امر به معروف و نهی آن را یک ارزش به حساب می‌آورند.

این اصل در اسلام از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، به گونه‌ای که اگر اسلام را دارای اصول اعتقادی و عملی بدانیم، مهم‌ترین اصل اعتقادی آن توحید و مهم‌ترین اصل عملی آن «امر به معروف و نهی از منکر» (۱) است؛ زیرا با عمل به چنین فریضه‌ای است که سایر احکام الهی احیاء و اجرا می‌گردد و زشتی‌ها از چهره جامعه و زندگی مسلمانان زدوده می‌شود و حضور ضروری صالحان در جامعه تثبیت می‌گردد. (۲)

فلسفه «امر به معروف و نهی از منکر» هدایت و صیانت شخص و جامعه از بدی‌ها، گرایش به نیکی‌ها و در نتیجه پایداری حاکمیت دین و ارزش‌های انسانی بر جامعه اسلامی است. (۳) اما چرا این دو اصل مهم و بسیار تاثیرگذار، نتوانسته‌اند جایگاه واقعی خویش را در جامعه پیدا کنند و نقش بی‌بدیل خود را ایفاء نمایند؟

● فریضه «امر به معروف و نهی از منکر» به عنوان اصل اصلاح اجتماعی در حالی به جامعه عرضه شد که هنوز نسبت آن با حقوق انسانی از جمله حق آزادی روشن نگردیده بود. شاید به جهت چنین ابهامی این تکلیف با آزادی در اذهان برخی در تقابل و چالش قرار داشته و یکی را نافی دیگری دانسته‌اند و شاید یکی از سبب‌های مهم گریز این افراد از انجام این وظیفه مهم شرعی و اجتماعی هم همین باشد که احساس می‌کنند با ورود به این موضوع، حق آزادی انسان‌ها را نادیده گرفته‌اند.



بلکه تنها به معنای لغوی این عنوان و برخی معانی اصطلاحی مشهور آن می‌پردازیم و سپس تحلیلی کوتاه در خصوص آنها ارائه خواهیم کرد. آزاد در زبان فارسی غالباً در مقابل بنده به کار می‌رود. در لغت‌نامه دهخدا آمده است: آزاد آنکه بنده نباشد، و حر ضد بنده است. البته معنای لغوی آزاد گسترده‌تر از آن است که در بیان فوق آمده است و آزاد در مقابل بنده، یکی از مصادیق آن معنای گسترده است و لذا افرادی را که به نظام و قیود و آداب سپاهیان و سایر ارباب مقید نباشند، آزاد می‌نامند. (۱۲)

مهم‌تر از معنای لغوی، برخی از معانی اصطلاحی آزاد ارتباط وثیقی با موضوع مقاله دارند. این

● گروهی از لغت‌شناسان معروف را
● به آن چه شرع و عقل پسندیده و
● به رسمیت شناخته است، تعریف کرده‌اند. گروهی دیگر معروف را آن دانسته‌اند که بسیاری از مردم نیکو می‌شمارند. و برخی دیگر گفته‌اند معروف چیزی است که انسان با فطرت پاک الهی‌اش آن را می‌شناسد و می‌پسندد. منکر در برابر معروف جای دارد و همه محققان آن را ضد معروف شمرده‌اند.

معانی اصطلاحی عبارتند: از آزادی فلسفی، آزادی اخلاقی، آزادی عرفانی و آزادی حقوقی. با توجه به کم بودن فضای بحث در مقاله، این معانی به اختصار و اجمال، بررسی می‌گردد.

۱. آزادی فلسفی: آزادی فلسفی به معنای اختیار در برابر جبر است، حکماء و فلاسفه بسیاری از دیرباز در مفهوم آزادی (اختیار) بحث کرده و اختلاف‌نظر فراوان داشته‌اند. گروهی معتقدند که انسان در افعال و سرنوشت خودش آزاد آفریده شده است و بر

«امر به معروف و نهی از منکر» عناوین دیگری چون ارشاد، هدایت، تبلیغ و نصیحت را نیز در بر می‌گیرد که برخی مستحب و برخی واجب‌اند. گروهی از لغت‌شناسان معروف را به آن چه شرع و عقل پسندیده و به رسمیت شناخته است، تعریف کرده‌اند. (۷) گروهی دیگر معروف را آن دانسته‌اند که بسیاری از مردم نیکو می‌شمارند. (۸) و برخی دیگر گفته‌اند معروف چیزی است که انسان با فطرت پاک الهی‌اش آن را می‌شناسد و می‌پسندد. (۹) منکر در برابر معروف جای دارد و همه محققان آن را ضد معروف شمرده‌اند.

ب) مفهوم‌شناسی آزادی

پرسش از آزادی و ماهیت آن همواره در طول تاریخ موضوع تأمل اندیشمندان و متفکران بوده است. یکی از راه‌های حصول معرفت در خصوص چیستی امری، ارائه تعریفی جامع و مانع از آن موضوع است. اما آیا از موضوع آزادی همچون امور دیگر، می‌توان تعریفی ارائه نمود یا نه؟ بسیاری از اندیشمندان امروزی معتقدند به دلیل ماهیت خاص آزادی، ارایه تعریفی از آن امکان‌پذیر نیست. از جمله فرانس روزنتال معتقد است هرچند تعاریف متعددی از آزادی عرضه شده و مفهوم آزادی، موضوع آثار ادبی بزرگی قرار گرفته است، اما ارائه تعریفی عینی از آزادی امکان ندارد، کوشش‌ها برای تعریف آزادی انسان از لحاظ فنی ناموفق بوده است و همیشه ناموفق خواهد بود.

(۱۰) با این حال در غالب کتاب‌هایی که به گونه‌ای به آزادی مربوط می‌شوند و در آن به تعریف آزادی پرداخته‌اند، این جمله مشاهده می‌شود: در فرهنگ سیاسی و فلسفی کمتر واژه‌ای به اندازه «آزادی» به بازی گرفته شده است. یا این جمله را از قول آیزابا برلین نقل می‌کنند که ایشان گفته است: «نویسندگان تاریخ عقاید بیش از دویست معنا برای آزادی ضبط کرده‌اند. (۱۱)

ما در اینجا قصد نداریم همه این معانی ذکر نماییم؛

تعارض دخالت حکومت و حقوق انسانی مثل آزادی احساس نمی‌کرده‌اند.

۳- شاید بتوان این دلیل را هم اضافه نمود که علمای شیعه به دلیل عدم دستیابی به حکومتی دینی به هر دلیل و نگرانی از بی‌ثمر ماندن بحث‌های اجتماعی و سیاسی، آنها را رها کرده و عمدتاً به مباحثی چون احکام عبادی، قضایی و جزائی پرداخته‌اند و اگر در مباحث «امر به معروف و نهی از منکر»، «جهاد»، «دیات»، «قصاص» و غیره امور مربوط به حکومت را به بحث گذاشته، از سطح امور حسبه فراتر نرفته است.

با توجه به این دلایل بحث‌های حقوق انسانی به ویژه حق آزادی به معنای امروزی، در شریعت شیعی در دایره اجتهاد قرار نگرفته است و جای آن را بیشتر مباحث فردی و عبادی گرفته است.

حال که پس از قرن‌ها حکومتی اسلامی شکل گرفته است و تقریباً علمای بزرگ در خصوص ضرورت آن به اتفاق نظر رسیده‌اند، ضروری است پرسش‌های بنیادینی در این عرصه مطرح و با تکیه بر منابع اصیل اسلامی پاسخی درخور، به آنان داده شود و بدین وسیله راه برای تحقق اصول و ارزش‌های اسلامی هموار گردد. یکی از پرسش‌های مهم و اساسی نسبت و رابطه «امر به معروف و نهی از منکر» با یکی از مصادیق بارز حقوق انسانی یعنی حق آزادی است که در این مقاله سعی بر تبیین این نسبت و رابطه داریم، باشد که خود گامی در راستای تحقق عملی ارزش‌های دینی باشد.

مفهوم‌شناسی و ارکان کلیدی

الف) امر به معروف و نهی از منکر

در تعاریف فقهی، «امر به معروف و نهی از منکر» به فرمان واجبات و بازداشت محرمات محدود می‌شود، ولی در گستره معارف اسلامی و روایات،



به هیچ روش و ارزشی نیست. مهم برایش همین موفقیت‌های ظاهری است و فرق نمی‌کند که آن را از چه راهی به دست بیاورد. حاضر است هر جنایتی انجام دهد، از هر شگردی استفاده کند تا به پیروزی نایل شود، اما حق‌طلبان چنین اجازه‌ای را ندارند. در نزد آنان هدف، وسیله را توجیه نمی‌کند، تعهدات اخلاقی و انسانی محدودکننده آنهاست.

● **بررسی حوادث تاریخی بیانگر**
● **این امر است که در جدال حق**
● **و باطل، باطل عمدتاً میدان‌ها را**
تصاحب کرده و عرصه را بر حق
و حق‌طلبان تنگ نموده است.
دلیل عمده آن هم میدان وسیعی
است که جریان باطل در اختیار
دارد. باطل متعهد به هیچ روش و
ارزشی نیست. مهم برایش همین
موفقیت‌های ظاهری است و فرق
نمی‌کند که آن را از چه راهی به
دست بیاورد.

برخورد حضرت علی (ع) با دشمنانی چون معاویه و خوارج نمونه روشنی از این تعهدات اخلاقی و انسانی است.

به هر حال دلیل هرچه باشد، ظاهر حوادث گذشته نشان از آن دارد که باطل قدرتمند و حق ضعیف بوده است. اگر این‌گونه تحلیلی از وضعیت حق و باطل داشته باشیم، نتیجه آن خواهد شد که ما آزادی را طرد کنیم. یعنی آنگاه که حق‌طلبان به قدرت رسیدند. قدرت خود را ضعیف و آسیب‌پذیر بدانند و از ترس آنکه مبدا باطلی برقرار شود و یا حق زیان بیند، عرصه را بسیار تنگ می‌کنند و به آزادی انسان‌ها حرمتی نمی‌نهند، کمترین فریاد یا انتقادی را در نطفه خفه می‌کنند. در اینجا «امر به معروف و نهی از منکر» به عنوان ابزاری محسوب می‌شود که قدرت به دست آمده حق را به هر قیمت ممکن حفظ نماید. اما این فرضیه که حق ضعیف است و باید نگران آسیب دیدنش بود، به کلی مردود است. این ناشی از یک نگاه کاملاً سطحی است که با آموزه‌های دین هرگز سازگار نیست. در نگاهی عمیق، این حق است که اصل و قدرتمند است.

داستان نابود شدن فیل‌ها در سوره فیل و داستان موسی و قومش و نحوه عبور از رود نیل و غرق شدن قوم فرعون و نیز داستان پیروزی سپاهیان اسلام در جنگ بدر با خاکی که پیامبر به سوی دشمن پاشید، همه نشان از آن دارد که تمام امکانات عالم در اختیار جبهه حق است. خدای هستی که قدرت مطلق است و مالک همه چیز، خود حق است و مدافع و پشتیبان جبهه حق و همه حق‌طلبان تاریخ و حتی باطل به دلیل وجود حق، وجود دارند. با اراده حضرت حق دوام ظاهری

انسان جاننداری برخوردار از قدرت اندیشه است که روی دریافت‌های حسی و درونی‌اش محاسبه، مطالعه، تجزیه و تحلیل و جمع‌بندی می‌کند که باید به آن ابتکار، خلاقیت و نوآوری را اضافه کرد. اما این ویژگی به تنهایی نمی‌تواند انسان را تافته‌ای جدا بافته کند و بدین وسیله بتواند ادعای خلیفه الهی کند.

دوم: آزادی و انتخابگری

بعد دیگری که کمک می‌کند انسان در جایگاه رفیع خویش قرار گیرد، عبارت است از آزاد بودن و انتخابگر بودن. خداوندی که خود فعال لما یرید است، موجودی به نام انسان آفریده است و خودش به او اختیار داده است تا در پهنه گیتی، آزاد زندگی کند و آن گونه که خود می‌خواهد، سرنوشتش را رقم زند. او را بر هیچ تصمیمی مجبور نساخت و تنها نیروها و قدرت‌ها و امکانات فراوان محیطی در اختیارش نهاد.

چراغ هدایت را در درونش روشن ساخت و فراتر از آن، مشعل هدایت وحی و رسولان و پیشوایان و امامان و عالمانی که علم خود را از آنها گرفته‌اند، فرا راهش قرار داد. «انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً»

اراده او بر این تعلق نگرفت که انسان را بالاجبار به عبودیت وا دارد. او اگر می‌خواست می‌توانست کاری کند که مشرکین، مؤحد شوند ولی قرار بر این بود که این‌ها بتوانند مشرک شوند.

ب) حق اصیل و قدرتمند است

بررسی حوادث تاریخی بیانگر این امر است که در جدال حق و باطل، باطل عمدتاً میدان‌ها را تصاحب کرده و عرصه را بر حق و حق‌طلبان تنگ نموده است. دلیل عمده آن هم میدان وسیعی است که جریان باطل در اختیار دارد. باطل متعهد



اساس اراده خود می‌تواند آینده خود را بسازد و تحولات مطلوب در اوضاع فردی و اجتماعی پدید آورد و گروهی دیگر معتقدند انسان هرچند به ظاهر آزاد است و خود نیز چنین می‌پندارد، لیکن به حقیقت هیچ کار و عملی در اختیار او نیست و همه کارهایش به صورت جبری انجام می‌پذیرد. (۱۳)

۲. **آزادی اخلاقی:** وقتی در مباحث اخلاقی صحبت از آزادی می‌شود. منظور رهایی عقل از سلطه غرایز و شهوات یا به معنای آزادمنشی و داشتن اخلاق راد مردان است. (۱۴)

۳. **آزادی حقوقی:** منظور از آزادی حقوقی، عدم دخالت حکومت و جامعه در زندگی شخصی افراد است. در این قسم از آزادی بحث از این است که هیأت حاکمه یا قانون و اجراکننده قانون تا چه حدی می‌تواند افراد را محدود نماید و آنان را به مراعات مقرراتی در روابط اجتماعی خود موظف کند یا به انجام اوامر و خواسته‌های دولت متعهد سازند. (۱۵)

در این جا این معنا از آزادی بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد (یعنی آزادی حقوقی)؛ زیرا امر به معروف و نهی از منکر از جهتی نوعی دخالت حکومت در زندگی افراد محسوب می‌شود که باید نسبت آن با آزادی انسان سنجیده شود. بر اساس عموماًتی از قرآن و سنت، انسان دارای اراده است و می‌تواند نیک و بد را بشناسد و هم اوست که باید درباره سرنوشت خود تصمیم بگیرد و آن را اداره کند. اصل این است که هیچ‌کس بر دیگری ولایت ندارد و تنها محدودیتی که وجود دارد، عبارت است از چارچوب شرع. یعنی مردم وقتی درباره خود و زندگی‌شان تصمیم می‌گیرند، از آن چارچوب قواعد شرعی نباید تجاوز کنند. (۱۶)

پیش فرض‌ها

قبل از ورود به بحث در رابطه «امر به معروف و نهی از منکر» لازم است به بررسی چند پیش فرض بهر دایره که قبول یا رد هر کدام از آنها در قضاوت ما تأثیر به سزایی خواهد داشت. پذیرش هر کدام از آنها رابطه این دو را به گونه‌ای نزد ما آشکار می‌سازد و عدم پذیرش به گونه دیگر. این پیش فرض‌ها عبارتند از:

الف) انسان موجودی مختار و آزاد است

خداوند تبارک و تعالی موجودات فراوانی را در این جهان آفریده است که هر کدام خصوصیات و ویژگی‌هایی دارند در میان این موجودات، انسان دارای دو ویژگی منحصر به فرد است و همین دو ویژگی، عاملی شده‌اند تا او را در جایگاه سروری موجودات بنشانند؛ نزدیک‌ترین و شبیه‌ترین موجود به خداوند شود. (۱۷) خلیفه و جانشین او در زمین گردد (۱۸) و امکان رسیدن به نوعی خداگونگی از طریق عبودیت برایش فراهم گردد. (۱۹)

این دو ویژگی عبارتند از: (۲۰)

اول: قدرت تجزیه و تحلیل و جمع‌بندی



طبیعت، اراده و عمل او را محدود و خودمختاری ابتدایی و حریت اولی را مقید می‌سازد. (۲۱) تحلیل دیگر این است که خداوند به موازات موهبت اراده و اختیار، نیروی دیگری که از آن به وجدان و خمیر تعبیر می‌شود، در نهاد آدمی قرار داده است تا بدان وسیله احساس مسئولیت کرده و اعمال خویش را به طور شایسته تحت مراقبت و انتظام در آورد. هر فرد بشری به میزان ادراک و اختیار و توانایی خود، مسئول اعمال خویش است و به قانون ملزم. هر موقعی که از او سلب اختیار شود، مسئولیت هم از میان می‌رود. چه افعال غیر اختیاری مانند اعمال طبیعی است که نه قابل بازخواست است و نه لایق تشویق، نه کیفری می‌تواند داشته باشد و نه پاداشی.

بر این اساس، همان طبیعتی که منشأ آزادی و اختیار انسان محسوب می‌شود، می‌تواند منشأ یک نوع مسئولیت هم برایش باشد و از آنجا که مسئول است، می‌توان او را نسبت به مسئولیتش هشدار داد. او را وادار به انجام مسئولیت نمود و از ترک آن وی را نهی کرد. در هر دو تحلیل می‌توان به منشأ واحدی رسید و آن طبیعت انسان است؛ چون اگر تحلیل علامه را بپذیریم، انسان مطابق طبیعتش مجبور به زندگی اجتماعی است و زندگی اجتماعی اقتضائاتی دارد که مهم‌ترین آن مسئولیت است و اگر تحلیل دوم را بپذیریم، این مسئولیت ناشی از وجدانی است که در طبیعت انسان تعبیه شده است.

ب) آزادی موضوع «امر به معروف و نهی از منکر» است

کسی می‌تواند به «امر به معروف و نهی از منکر» بپردازد که از مفهوم آنها آگاه باشد. در لزوم آگاهی از خیر و شر و تقدم آن بر هرگونه اقدامی در این باره، نباید تردید کرد؛ زیرا چگونه از جاهل به نیک و بد می‌توان انتظار اطاعت و اقدام داشت. به عبارت دیگر، تکلیف اجرای حکم تنها بر کسی سزاوار است که هم از مفاد حکم آگاه باشد و هم

دارند و با شعارهای حق طلبانه امکان حضور در عرصه‌های مختلف را پیدا می‌کنند.

تعامل و ارتباط امر به معروف و نهی از منکر با آزادی انسان

با توجه به اینکه موضوع مقاله تبیین ارتباط «امر به معروف و نهی از منکر» با آزادی انسان است، در اینجا برخی ابعاد مختلف این ارتباط بررسی می‌گردد. برخی از این نسبت‌ها و ارتباط‌ها به شرح ذیل است:

الف) اتحاد در منشأ

آزادی از یک اصل طبیعی و تکوینی نشأت می‌گیرد و آن این است که آدمی در وجود خود مجهز به اراده است، اراده آدمی را وادار به عمل می‌کند و حالتی نفسانی است که از بین رفتن آن مساوی با از بین رفتن حس و شعور و از بین رفتن اصل انسانیت است. اگر فقط همین اصل یعنی آزادی را لحاظ کنیم، نتیجه‌ای که به دست می‌آید، آن است که ما حق امر و نهی انسان‌ها را نداریم. باید آزادشان بگذاریم که هر چه می‌خواهند، انجام دهند، اما از سوی دیگر ما مکلف به انجام یک وظیفه بزرگ یعنی امر و نهی جامعه هستیم. این دو یعنی حق آزادی و تکلیف به امر و نهی دیگران در ظاهر با هم تعارض دارند. ناچار باید راهی برای حل این تعارض پیدا کرد. در خصوص حل تعارض مذکور راه‌حلی ارائه شده که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود. علامه طباطبائی (ره) در این خصوص می‌گوید:

– چون انسان موجودی اجتماعی است، طبیعت او، او را به زندگی در اجتماع سوق می‌دهد و ملزم است (به قول عرب‌ها) دلو خود را در میان دلوهای دیگران بیندازد یعنی اراده و کارش را در کار و اراده دیگران دخالت دهد. وقتی چنین کرد، باید در برابر قانونی که حدودی برای اراده‌ها و افعال معین کرده و آن را تعدیل کرده است خضوع کند.

پس همان طبیعتی که به یک فرد انسانی آزادی مطلق داده که هر چه بخواهد و هر چه بکند، عینا همان

- امر به معروف و نهی از منکر خود
- یک نوع انتقاد از رفتار دیگران
- است یا رفتار حاکمان که توسط افراد جامعه مورد نصیحت و انتقاد قرار می‌گیرد و یا رفتار شهروندان که توسط حکومت مورد منع و نصیحت واقع می‌شود. پر واضح است که لازمه انتقاد و نصیحت آن است که در جامعه آزادی بیان وجود داشته باشد؛ زیرا اگر انسان نتواند نظر خود را ابراز کند. امر به معروف و نهی از منکر تحقق نخواهد یافت.

مصدق خارجی آن را بشناسد. (۲۲)

یکی از معروف‌ها که نقش اساسی و کلیدی در نظام اخلاقی و تربیتی اسلام دارد، مسئله آزادی است. بشر در زندگی اجتماعی خود به دنبال تأمین بهتر نیازهای زندگی‌اش است و رشد او هم در همین بستر اجتماع صورت می‌گیرد. پس اجتماع باید در جهت رسیدن به هدف رشد و تکامل، انسان را مدد رساننده و ارزش‌های عالی انسانی را گسترش دهد. یکی از شروط رسیدن به تکامل، آزاد بودن انسان در مسیر پرپیچ و خم زندگی است. انسان باید آزاد باشد تا با تعقل و آگاهی فطرت خویش را مرور نموده و بندگی خدا را به عنوان بهترین راه زندگی در این دنیا بیابد و جامعه نیز باید در جهت دستیابی به این آگاهی و سپس پرورش استعدادهای عالی انسانی قدم بردارد. (۲۳)

ج) آزادی لازمه امر به معروف و نهی از منکر است

شاید در وهله اول نتوان بین امر به معروف و نهی از منکر و آزادی رابطه‌ای برقرار کرد و آزادی را لازمه امر به معروف و نهی از منکر دانست؛ چون احساس عمومی این است که آزادی یکی از مسائلی است که باید با امر به معروف و نهی از منکر محدود و جلوی عوارض زیانبار برخی آزادی‌ها گرفته شود. از سوی دیگر آزادی یک حق است و امر به معروف و نهی از منکر یک تکلیف. در تکلیف سخن از اجبار است و در دیگری اندیشه آزاد که با هرگونه قید و تکلیفی در تعارض است. حال چگونه می‌توان بین حق و تکلیف ارتباطی برقرار کرد و آزادی را لازمه تحقق این تکلیف به شمار آورد؟

در پاسخ باید گفت: امر به معروف و نهی از منکر خود یک نوع انتقاد از رفتار دیگران است یا رفتار حاکمان که توسط افراد جامعه مورد نصیحت و انتقاد قرار می‌گیرد و یا رفتار شهروندان که توسط حکومت مورد منع و نصیحت واقع می‌شود. پر واضح است که لازمه انتقاد و نصیحت آن است که در جامعه آزادی بیان وجود داشته باشد؛ زیرا اگر انسان نتواند نظر خود را ابراز کند. امر به معروف و نهی از منکر تحقق نخواهد یافت.

به همین جهت ماده ۲۲ اعلامیه اسلامی حقوق

بشر- قاهره (مصوب اوت/۱۹۹) امر به معروف و نهی از منکر را در کنار آزادی بیان آورده است به این بیان که:

الف) هر انسانی حق دارد نظر خود را به هر شکل که مغایر با اصول شرعی نباشد، آزادانه بیان کند.
ب) هر انسانی حق دارد بر طبق ضوابط شریعت اسلامی، دیگری را به خیر فرا خواند و از کار زشت باز دارد. (۲۴)

به دیگر معنا وقتی خداوند از انسان می‌خواهد که دیگران را به خیر و نیکی دعوت و از زشتی‌ها منع کند؛ یعنی اختیار و آزادی را در بیان و گفتن تأیید نموده است؛ چرا که بین این امر که کسی مکلف به انجام کاری باشد که لازمه‌اش آزادی در گفتار و اظهار نظر است، ولی آزادیش تأیید نشده باشد، تناقض وجود دارد. این لازمه آن قدر روشن و واضح است که چندان جای بحث و نظر باقی نمی‌گذارد.

نحوه دیگر این لزوم، آن است که تحقق بسیاری از معروف‌ها نیاز به آزادی دارد. یعنی تنها در فضای آزاد است که بسیاری از معروف‌ها عملاً محقق می‌شوند. مثلاً یکی از آنها، کشف حقیقت است. انسان موجودی است حقیقت‌جو، باید آن را به دست آورده و معتقد به آن گردد و بدین گونه ایمان که منشأ و اساس تمام نیکی‌ها، خیرها و معروف‌هاست، محقق شود. ایمان نمی‌تواند تقلیدی مولود فرهنگی باشد که در آن خدا یک ابر انسان جبار و قهار است و انسان قدرت انتخابگری ندارد. ایمان به معنای واقعی و ارزشمندی خویش آنگاه پدید می‌آید که اندیشه آدمی از اسارت هرگونه قید و بند آزاد شده باشد و در فضای بحث و گفتگو آزاد به کشف حقیقت نایل شده باشد.

د) امر به معروف و نهی از منکر تعدیل‌کننده آزادی

دو اصل پر برکت امر به معروف و نهی از منکر با مبارزه با هوی و هوس و وسوسه‌های شیطان، انسان را از آزادی درونی که همان آزادی معنوی است، برخوردار می‌کند که اگر این‌گونه شد، چنین شخصی در تصمیم‌گیری‌های زندگی‌اش، عاقلانه عمل می‌کند و به حقوق دیگران تجاوز نمی‌کند و از سوی دیگر این دو اصل با دفاع از حق آزادی به عنوان لازمه رشد و کمال انسانی، بستر را برای بهره‌گیری از این موهبت الهی فراهم می‌سازد. ولی باید اذعان کرد که برخی آزادی‌ها موجب تمردها و سرکشی‌ها از دستورات عقل و وحی می‌گردد که امر به معروف و نهی از منکر آن را محدود می‌سازد. در خصوص محدود و مقید کردن آزادی همه اندیشمندان اتفاق نظر دارند، اما اینکه آزادی با چه چیز تخصیص بخورد و مقید شود، اختلاف نظر دارند که می‌توان در بیان ریشه محدودیت‌های آزادی به دو مسئله اشاره کرد: اول اینکه آزادی یک فرد تا آنجا اعمال شود که به آزادی دیگران ضربه نزند و دوم آزادی‌هایی که محیط را فاسد می‌کند

دو اصل پر برکت امر به معروف و نهی از منکر با مبارزه با هوی و هوس و وسوسه‌های شیطان، انسان را از آزادی درونی که همان آزادی معنوی است، برخوردار می‌کند که اگر این‌گونه شد، چنین شخصی در تصمیم‌گیری‌های زندگی‌اش، عاقلانه عمل می‌کند و به حقوق دیگران تجاوز نمی‌کند.

و زمینه را برای رشد فساد در جامعه آماده می‌کند، باید محدود گردد. محدودیت اول در اسلام و لیبرالیسم مشترک است، اما محدودیت دوم مختص یک جامعه اسلامی و ریشه در تعالیم و آموزه‌های اسلامی دارد و سلیقه‌ای هم نیست. از این رو به انسان‌ها اجازه داده نمی‌شود که مطابق میل و هوی و هوس خود و بر اساس خواسته‌های خود زندگی کنند.

نتیجه‌گیری

امر به معروف و نهی از منکر از آموزه‌های مسلم دینی و فقهی به شمار می‌رود و فقها در فصل جداگانه‌ای در کتاب‌های فقهی به تفصیل به آن پرداخته‌اند. بر اساس چنین آموزه‌ای است که مسلمانان حق نظارت بر حکومت و جامعه پیدا می‌کنند و می‌توانند در مقابل تخلفات، واکنش نشان دهند. چنین حقی در صورتی تحقق می‌یابد که حق دیگر انسان، یعنی آزادی به رسمیت شناخته شود. در نگاه اول چنین به نظر می‌رسد که امر به معروف و نهی از منکر در تضاد با آزادی است و هرگز با آن سر سازش ندارد، اما در نگاهی عمیق‌تر در می‌یابیم که ارتباط و تعامل فراگیری بین این دو مؤلفه وجود دارد. این ارتباط به گونه‌ای است که لازمه امر به معروف و نهی از منکر وجود آزادی است. این امر به ویژه در موقعیتی که فرد قصد دارد تا برای انجام وظیفه خود در برابر اندیشه رایج و متکی به قدرت‌های اجتماعی و دولتی سخن بگوید و از وضع موجود انتقاد کند، بیشتر نمود می‌یابد.

از سوی دیگر آزادی خود معروفی است که باید از آن حمایت شود و حقی است که اگر از انسان سلب شود، بزرگترین خسارت بر زندگی او وارد می‌آید. به عبارت دیگر، اگر انسان بدون آزادی به فردی به ظاهر دینداری تبدیل شود، چون اعمال وی مقدم بر آزادی و انتخاب نیست، در خور هیچگونه پاداشی نخواهد بود. بنابراین، باید به آن امر شود و همه کسانی که می‌خواهند آن را سلب کنند، مورد نهی قرار گیرند. هم‌چنین با توجه به آسیب‌های زیادی که ممکن است بر اثر آزادی مطلق متوجه افراد شود، امر به معروف و نهی از منکر می‌تواند آن را تعدیل کند و فرد و جامعه را از آسیب‌های آن در امان دارد. شایان ذکر است که رابطه و تعاملی

که میان این دو فريضة مهم و اصلاحگر، یعنی امر به معروف و نهی از منکر، با حق اساسی انسان‌ها، یعنی آزادی برقرار است، آن چنان حیاتی و گسترده است که نفی هرکدام به نفی دیگری می‌انجامد و بی‌توجهی به هر یک از آنها منجر به از دست رفتن ارزش و اعتبار دیگری می‌گردد. ■

پانوش:

۱- امر به معروف و نهی از منکر در زمان حاضر، قابل دستیابی در آدرس:

<http://maroofyaran.net/Ketabkhane/ketabha/asrehazer/fehrest.aspx>

۲- علی(ع)، یک دوم پایداری دین به امر به معروف و نهی از منکر و اقامه حدود است.

۳- تمام اعمال خیر حتی جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر چون قطره‌ای در مقابل دریای پهناور است.

۴- کاتوزیان، ناصر، گامی به سوی عدالت، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۵۰۲.

۵- رجوع شود به مقدمه کتاب دینداری و آزادی به اهتمام فاضل میبدی، مؤسسه انتشاراتی آفرینه، ۱۳۷۸.

۶- همان، ص

۷- راغب اصفهانی، مفردات، ص ۳۲۱.

۸- ابن اثیر، النهایه، ج ۳ ص ۲۱۶.

۹- لسان العرب، ص ۲۳۹.

۱۰- بررسی مفهوم آزادی و قانون در اندیشه‌های امام خمینی و جان لاک منتسکیو، مؤسسه چاپ و نشر عروج، ص ۷۷.

۱۱- آیزایا برلین.

۱۲- سبحانی، جعفر، آزادی و دین‌سالاری، مؤسسه امام صادق، ج ۱، ۱۳۸۴، ص ۱۴.

۱۳- درآمدی بر حقوق اسلامی، دفتر همکاری حوزه دانشگاه، چاپ اول، بحث معانی آزادی.

۱۴- درآمدی بر حقوق اسلامی، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه بحث آزادی

۱۵- همان.

۱۶- دکتر ناصر کاتوزیان. گامی به سوی عدالت، ص ۶۴.

۱۷- خلقتک مثلی.

۱۸- انما جاعل فی الارض خلیفه

۱۹- العبودیه جوهره کنهها الربوبیه.

۲۰- رجوع شود به کتاب نقش آزادی در تربیت کودکان، نوشته شهید دکتر بهشتی - مقاله اول.

۲۱- طباطبائی، محمد حسین، معنای آزادی در اسلام چیست؟ کتاب بررسی‌های اسلامی.

۲۲- ناصر کاتوزیان، آزادی اندیشه و بیان، ص ۲۵.

۲۳- رجوع شود به مقاله امر به معروف و نهی از منکر در تعامل با آزادی فردی و اجتماعی، قابل دستیابی در آدرس:

<http://maroofyaran.net>

۲۴- رجوع شود به کتاب آزادی اندیشه و بیان، مقاله دکتر حبیب‌الله رحیمی.

● معروف اسم جامعی است برای
● هر چیزی که بیان می‌کند
● کارهایی را که طاعت خدا را در
برداشته و انسان را به خداوند
نزدیک کند و نیز برای مردم
نیکی و احسان در بر داشته
باشد. به عبارت دیگر هر
کاری که انسان را به خداوند
نزدیک کند و حاکمی از مطیع
بودن در برابر خدا و نیز احسان
به مردم باشد، معروف است.

دارید...».

«... و احسنوا ان الله يحب المحسنين» (۴): و نیکی
کنید که خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.
همچنین خداوند در مذمت دروغ‌گویی و فحشا
می‌فرماید:

«ان الله لا يهدي من هو كاذب كفار» (۵): همانا
خداوند کسی را که دروغ می‌گوید و کفران نعمت
می‌کند، هدایت نخواهد کرد.

«ان الله يامر بالعدل والاحسان و ايتى ذى القربى و
ينهى عن الفحشا و المنكر و البغى يعظكم لعلمكم
تذكرون» (۶): همانا خداوند فرمان به عدل و احسان
می‌دهد و به بذل و عطای خویشاوندان امر و از
کارهای زشت و ظلم نهی می‌کند و شما را از روی
مهربانی موعظه می‌کند، باشد که بپذیرید.

از نمونه‌های دیگر معروف می‌توان اعتدال،
امانتداری، انفاق، ایثار، نیکی، تقوی، تواضع، خضوع
و خشوع، خلوص، زهد، عفت، عفو و بخشش،
وفای به عهد و کظم غیظ (خشم خود را فرو دادن)
را نام برد و در مورد منکرات می‌توان به بداخلاقی،
ستمگری، اسراف، تبذیر، دروغ، خست، تهمت،
غیبت، تکبر، حسد، تمسخر دیگران، سوءظن،
طمع، عجب، غرور، غضب، فساد، فسق، مکر و
حیله و سخن‌چینی اشاره کرد.

با توجه به مطالب فوق، نمی‌توان ادعای جهل
نسبت به موارد یاد شده را از کسی پذیرفت، مگر
اینکه واقعا خیلی بی‌سواد و دور از جامعه باشد.
البته ناگفته پیداست که شناخت بعضی از مصادیق
معروف و منکر، قدری مشکل و پیچیده است، ولی
آنها به هیچ وجه مورد بحث ما نیستند.

۲- معروف و منکر عرفی:

دسته دوم از معروف و منکرها، عرفی هستند که

هر کاری که عقل سالم آن را قبیح و زشت بشمارد،
منکر است.» و «مجمع البحرین» در این باره می‌گوید:
«المنكر الشئ القبيح اعنى الحرام: منكر عمل یا قول
زشتی است که دین از آن به حرام تعبیر می‌کند.»
و در جای دیگری می‌نویسد: «كل ما قبحه الشارع
و حرمه فهو منكر: هر چیزی که شارع آن را زشت
بداند و حرام کند، منکر است.»

بنابراین می‌توان گفت هر کاری که انسان را از خدا
و اخلاق و معارف دور کند، منکر و برعکس، هر
کاری که انسان را به خدا و انسانیت و معنویت
نزدیک سازد، معروف است.

اقسام معروف و منکر

۱- معروف و منکر شرعی:

معروف و منکر شرعی آنهایی هستند که از سوی
شارع مقدس بیان شده‌اند. در شناخت این نوع
معروف و منکر، مشکل‌چندانی وجود ندارد،
زیرا در آیات و احادیث زیادی بیان و مشخص
شده‌اند.

در اینجا به چند نمونه از آیات قرآن اشاره می‌کنیم.
قرآن مجید راجع به صداقت، عدالت و احسان
چنین می‌فرماید:

«يا ايها الذين امنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين» (۲):
ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید و از
راستگویان باشید.

«يا ايها الذين امنوا كونوا قوامين بالقسط...» (۳):
ای کسانی که ایمان آورده‌اید، عدالت را بر پای

در ابتدای سخن به معنای معروف و منکر و سپس
به قسمت اصلی بحث یعنی انواع معروف و منکر
می‌پردازیم:

«مفردات راغب» که یکی از کتب معتبر لغت است،
درباره معروف می‌گوید: «المعروف اسم لكل فعل
يعرف بالعقل او الشرع حسنه» (۱): معروف اسمی
است که برای هر عملی که خوبی آن از نظر عقل
و یا شرع مسلم باشد، به کار می‌رود. به عبارت
دیگر هر عملی که عقل و یا شرع آن را خوب بداند
معروف است.

«قاموس قرآن» نیز که یکی دیگر از کتب لغت
است، درباره معروف می‌گوید: «هر عملی یا قولی
که مطابق عقل و فطرت سلیم باشد و شریعت آن
را تصدیق کند، معروف است.»

در کتاب «مجمع البحرین» راجع به معروف چنین
آمده است: «المعروف اسم جامع لكل ما عرف
من طاعه الله و التقرب اليه و الاحسان الى الناس:
معروف اسم جامعی است برای هر چیزی که بیان
می‌کند کارهایی را که طاعت خدا را در برداشته و
انسان را به خداوند نزدیک کند و نیز برای مردم
نیکی و احسان در بر داشته باشد.» به عبارت دیگر
هر کاری که انسان را به خداوند نزدیک کند و
حاکمی از مطیع بودن در برابر خدا و نیز احسان به
مردم باشد، معروف است.

و اما در مورد معنای منکر «مفردات راغب» می‌گوید:
«و المنكر كل فعل تحكم العقول الصحيحه بقبحه:



حسین احمدی ■

«معروف» و «منکر» شرعی و عرفی



کردن بسته‌ها، در یکی از چمدان‌ها بسته کوچکی دیدند. آن را باز کردند و متوجه شدند آیةالکرسی است. یکی از دزدها گفت: «من صاحبخانه را می‌شناسم. او معتقد است که اگر آیةالکرسی را بنویسند و داخل اموال خود بگذارند، از سرقت مصون خواهند بود.» سردسته دزدان قدری به فکر فرو رفت و سپس دستور داد تمام اموال را بر سر جایش

برگردانند. وقتی مورد اعتراض دیگر سارقین واقع شد، گفت: «من سارق اموال مردم هستم، ولی دین و ایمان و عقاید مردم را سرقت نمی‌کنم. اگر اموال را برنگردانیم ایمان و اعتقاد صاحب مال نسبت به دین و کتاب خدا سست خواهد شد.»

افرادی که در لباس مذهبی هستند باید متوجه این موضوع باشند که بعضی از کارها ممکن است منکر شرعی نباشند، ولی ارتکابشان سبب از دست رفتن ایمان افراد می‌شود، لذا باید از انجام آنها خودداری کنند. همچنین معروف‌هایی وجود دارند که شرع با آنها کاری ندارد، اما از نظر عرف خوب و به محاسن اخلاقی معروفند. اگر عمل به اینها با شرع تعارض پیدا نکند، مانعی نخواهد داشت. گرچه در اخلاق اسلامی ممکن است به‌طور غیرمستقیم بدان‌ها اشاره شده باشد.

۳- اعمالی که نه منکر شرعی و نه منکر عرفی، اما «منکرزا» هستند:

سومین دسته اعمالی هستند که نه منکر شرعی هستند و نه منکر عرفی و به همین علت نسبت به آنها بی‌اعتنا هستیم. این گونه اعمال اگر جهت داده نشوند، منکرزا خواهند شد. مشکل اجتماعی ما نیز همین قسم رفتارها هستند، زیرا ظاهرًا منکر نیستند و اگر انسان بخواهد ضررهای آنها را بازگو کند، دلیلی شرعی بر حرمتشان نیست. به بعضی از مصادیق این اعمال اشاره می‌کنیم:

یکی از این اعمال، ورزش است. ورزش نه منکر شرعی است و نه عرفی، ولی اگر خودش هدف و مقصد تلقی شود، کم‌کم با افرادی مواجه می‌شویم که از معنویت جدا و تمام افکارشان روی ورزش متمرکز می‌شود. البته ناگفته پیداست که وجود ورزش در جامعه امری ضروری است، ولی باید به آن جهت داده شود. به یک ورزشکار باید تفهیم کرد که به موازات تقویت جسم، باید به رشد روحی و معنوی خود نیز بپردازد و قوی بودن جسم بدون معنویات نه برای ورزشکار و نه برای جامعه نفع و سودی نخواهد داشت. هرگاه نیرومندی جسم با تقویت روحی توأم شود، ورزش به یک معروف تبدیل خواهد شد. در ورزش اگر انسان فقط به فکر

در مورد آنها باید کمی دقت کرد. به عنوان مثال می‌توان گفت اگر یک روحانی در خیابانی شلوغ، به مغازه ساندویچ فروشی که همه نوع افراد در آن رفت و آمد می‌کنند، برود و در حالی که مردم نظاره‌گر او هستند، ساندویچ و نوشابه‌ای را با حالت خاصی بخورد که دون شأن روحانیت است، این عمل، منکر شرعی نیست، لیکن منکر عرفی است و به شخصیت وی لطمه وارد می‌سازد. یا اگر یک شخص مذهبی سرشناس، در خیابان‌ها و بازار شهر، دوشادوش عیال راه برود و شوخی کند و بخندد، گرچه ظواهر اسلامی را هم رعایت کنند، اما این اعمال از نظر عرف صحیح نیستند و به وجهه دینی آنان لطمه می‌زند؛ از همین رو برای یک فرد متدین که در جامعه نقش و قیافه مذهبی دارد و به این عنوان شناخته شده است لازم است بعضی از اعمال را که حتی منکر شرعی هم نیستند، انجام ندهد، زیرا ممکن است دیگران از آن عمل او سوژه‌ای علیه دین و مذهب درست کنند.

گاهی عملی سالم و درست سبب به غارت رفتن دین اشخاص می‌شود. در مورد سرقت دین، شنیدن این حکایت خالی از لطف نیست. آورده‌اند که چند سارق به منزلی وارد شدند و پس از سرقت برای تقسیم غنائم به نقطه‌ای رفتند. ضمن باز

- افرادی که در لباس مذهبی هستند باید متوجه این موضوع باشند که بعضی از کارها ممکن است منکر شرعی نباشند، ولی ارتکابشان سبب از دست رفتن ایمان افراد می‌شود، لذا باید از انجام آنها خودداری کنند.



گرفتن مدال قهرمانی باشد و از نظر اخلاقی سقوط کند، آنگاه برای جامعه مضر می‌شود؛ پس ملاحظه می‌کنیم که ظاهر ورزش نه منکر شرعی است و نه منکر عرفی، ولی اگر از معنویت‌ها تهی شود، حتی ممکن است روزی عامل دست استعمار شود که نمونه آن را در رژیم طاغوت شاهد بودیم.

تجمل‌گرایی یکی دیگر از مسائلی است که ذاتاً نه منکر شرعی است و نه عرفی، ولی اگر از کانال صحیح خارج و بر جامعه حاکم شود، زیان‌های اخلاقی و اقتصادی فراوانی را به دنبال خواهد داشت.

مسئله دیگر تبعات ازدواج است. بسیاری از امور مربوط به ازدواج، شرعی و جایزند، لیکن آثار و عواقب خلاف شرعی را به دنبال دارند. مثلاً بالا بودن نرخ مهریه و سنگین بودن مخارج ازدواج، سبب کاهش سطح ازدواج می‌شود، به همین دلیل خانواده‌هایی که قدرت تحمل این هزینه‌ها را ندارند، عقده‌های فراوانی پیدا می‌کنند و دختران و پسرانشان ممکن است برای ارضای غریزه جنسی، به روش‌های نامشروع روی بیاورند.

چندی پیش در جلسه عقدی، مهریه را یک جلد کلام‌الله مجید و ۱۲۴ سکه بهار آزادی تعیین کرده بودند. بنده پرسیدم: «چرا ۱۲۴ سکه قرار داده‌اید؟» در جواب گفتند: «به نام ۱۲۴ هزار پیغمبر!» گفتم: «پس معلوم می‌شود که رشد ایمان در جامعه ما زیاد شده است، زیرا قبلاً تعداد سکه مهریه را به نام پنج تن و بعد به تعداد دوازده امام و به دنبال آن چهارده معصوم قرار می‌دادند، ولی هم اکنون به تمامی پیغمبران معتقد شده‌اند.» بعد گفتم: «چه اشکالی دارد که به جای ۱۲۴ عدد سکه، ۱۲۴ هزار تومان مهریه تعیین شود که علاوه بر حاصل شدن منظور فوق، هزارها نیز حذف نگردند؟» مسائل فوق نه منکر شرعی هستند، نه منکر عرفی، لیکن منکرزا هستند.

مسئله دیگر طرز پوشش و نوع لباس است. ممکن است لباس پوشیدن جوانان یا زنان، نه منکر شرعی باشد و نه منکر عرفی، ولی سبب تحریک دیگران شود و انسان را به سوی منکرات سوق دهد. مادری که در خانه در حضور شوهر و فرزندانش



جناب شیخ به حضور ایشان رسید و عرض کرد: «من با صرفه‌جویی در مخارج روزانه، مبلغی را پس‌انداز کرده و لباس را خریده‌ام.» آقا شروع به گریه کرد. زن بسیار ناراحت شد و پرسید: «آیا از خرید لباس ناراحت شدید؟» آن بزرگوار پاسخ داد: «خیر، از این مسئله بسیار خوشحال هم هستم، ولی ناراحتی من از این است که در این مدتی که شما صرفه‌جویی می‌کردید،

ما توانستیم به طور عادی زندگی کرده و الحمدلله سالم نیز باشیم، پس معلوم می‌شود که ما از همان ابتدا نیز می‌توانستیم در مخارج روزانه صرفه‌جویی کنیم، ولی اضافه‌مصرف می‌کردیم، حال جواب خدا را چگونه بدهم؟»

ملاحظه می‌شود که برای مقداری ناچیز اضافه خرج کردن، یک عالم به مقام و عظمت خدا، به خاطر ترس از او گریه می‌کند. دین را چنین اشخاصی حفظ کرده‌اند و لذا از یک مسیحی که تاره مسلمان شده بود، می‌پرسند: «علت روی آوردن شما به اسلام چیست؟» ایشان جواب می‌دهد: «من معنای اسلام و حجت اسلامی را نفهمیده بودم. رفتار و کردار جناب شیخ مرتضی انصاری بود که سبب اسلام آوردن من شد.»

رعایت این مسائل یعنی کیفیت خانه، نحوه پوشیدن لباس، معاشرت، رفتار و گفتار ما همگی می‌تواند مسلمان‌ساز باشد، پس تنها نباید به منکراتی که در اسلام بیان شده اکتفا کرد. ما باید در مبارزه با منکرات مقداری حساب شده و ریشه‌ای و در ابعاد مختلف و از کانال‌های گوناگون برنامه‌ریزی و آنها را اجرا کنیم. اسلام هیچ‌گاه برای مبارزه با گناه و منکر، از یک راه وارد نمی‌شود.

با لباس‌های نیمه عریان ظاهر می‌شود، مرتکب منکر شرعی نمی‌شود، ولی ممکن است آثار سوئی در فرزندان به جای گذارد. خوابیدن دو دختر در کنار هم و در زیر یک لحاف، اگر چه از نظر شرع اشکالی ندارد، لیکن به خاطر نتایج ناگوار بعدی، ممنوع شده است.

«حرص» نیز از مسائلی است که ذاتاً بد نیست. حرص یک نیاز روانی است و بدون آن، فرد نمی‌تواند حرکتی داشته باشد. علم نیز زاییده همین حس و حرکت ناشی از آن است، ولی اگر به حرص جهت ندهیم، ممکن است حرص در علم و در نزدیکی به خدا، به حرص در مال و حب جاه و مقام تبدیل شود که منکر است.

فروش لباس زیر زنانه توسط یک جوان ذاتاً حرام نیست، لیکن به علت پیامدهایی که ممکن است داشته باشد، باید منع گردد. مثلاً دخترخانمی برای خرید به چنین مغازه‌ای مراجعه می‌کند و صحبت‌هایی که بین او و فروشنده برای خرید پیش می‌آید، ممکن است زمینه‌ساز ارتباط نادرست بین آنها شود و نتیجتاً به وقوع منکری بینجامد و همان سؤال و جواب برای هر دو، تحریک‌آمیز و خطرناک است.

یکی دیگر از این اعمال برپا کردن مراسم و میهمانی‌های سنگین است. مثلاً چندی پیش در روزنامه‌های درج شده بود که مخارج ولیمه یک حاجی که از بیت‌الله الحرام برگشته بود، چند میلیون تومان شده است. گرچه ممکن است این پول‌ها از راه حلال به دست آمده باشند، ولی با توجه به اوضاع و احوال مملکت و کمبود مواد غذایی، ممکن است مردم نسبت به او و حتی نسبت به دین و حج بدبین شوند.

در خصوص زندگی شخصیت بزرگوار جناب شیخ مرتضی انصاری رحمه‌الله علیه‌آله است که عیال آن بزرگوار از ایشان لباسی را تقاضا کرد، ولی به علت نداشتن پول، درخواست او رد شد. پس از اینکه مدتی از این قضیه گذشت، همسر

● بحث اسلام راجع به معروف و منکر و یا زشتی و زیبایی امری قراردادی نیست، بلکه فطرت پاک هر شخصی به حکم انسان بودن و نه مسلمان بودن، زشتی‌های اخلاقی را نمی‌پذیرد، یعنی فرد از هر نژاد و ملیت و تابع هر آئین و مسلکی که باشد، منکراتی را که اسلام معرفی می‌کند، نخواهد پذیرفت

به هر حال در باره این موضوعات باید تحقیق و بررسی بیشتری صورت گیرد و آنها را باید به جامعه معرفی کرد، زیرا این اعمال در صورت مجهول بودن ممکن است مشکلاتی را برای جامعه ایجاد کنند.

منزلت انسان و عدم پذیرش منکر از سوی فطرت

بحث اسلام راجع به معروف و منکر و یا زشتی و زیبایی امری قراردادی نیست، بلکه فطرت پاک هر شخصی به حکم انسان بودن و نه مسلمان بودن، زشتی‌های اخلاقی را نمی‌پذیرد، یعنی فرد از هر نژاد و ملیت و تابع هر آئین و مسلکی که باشد، منکراتی را که اسلام معرفی می‌کند، نخواهد پذیرفت؛ به همین دلیل قوانین اسلام و از جمله بحث معروف و منکر برای تمامی بشر وضع شده‌اند و این طور نیست که یک یهودی که تا دیروز مشروب می‌خورد، شراب برای وی مضر نبود، ولی امروز که مسلمان شده و اسلام هم شرب خمر را حرام می‌داند، برایش ضرر دارد. ■

پانوش:

۱. مفردات راغب، ماده عرف.
۲. سوره توبه، آیه ۱۱۹.
۳. سوره بقره، آیه ۱۱۹.
۴. سوره نساء، آیه ۱۳۵.
- ۵- سوره زمر، آیه ۳.
- ۶- سوره نحل، آیه ۹۰.



وہنا ازمنہ شہد المرعہ جوف



امر به معروف و نهی از منکر کار ساز ترین مدل تعامل اجتماعی

■ علی توفیقیان (برادر شهید محمد توفیقیان)



(۱) نامگذاری هفته اول ماه محرم الحرام به عنوان هفته امر به معروف و نهی از منکر، یک نامگذاری بامسما و دارای آثار ماندگاری در عرصه اجتماعی است. چرا که این اقدام فی الواقع از این حقیقت ناشی می شود که در تفکر شیعی، قیام عاشورا و نهضت خونین حسینی با دو فریضه امر به معروف و نهی از منکر به گونه ای عجین شده که هر کدام دیگری را در اذهان تداعی می کند. امر به معروف و نهی از منکر روش پیامبران و شیوه صالحان و فریضه بزرگ الهی است که سایر فرایض به وسیله آن به پا داشته می شود و در پرتو آن راهها امن، کسبها حلال، حقوق افراد تأمین و زمین ها آباد می گردد، از دشمنان انتقام گرفته می شود و کارها در مسیر صحیح قرار می گیرد. هدف خلقت، رسیدن به کمال در سایه سار عبودیت و عروج از نردبان معرفت در راستای لقای خالق هستی است، اما این طی طریق بدان معنا نیست که خداوند سبحان رفع موانع و هموار ساختن راه بندگان به سوی او را وظیفه سالکان طریق حق برنشمارد.

(۲) امر به معروف و نهی از منکر از زاویه دیگر ارزشمندی خود را به ظهور می رساند، آنجا که وجوب، دیگر شرایط خاص خود را داراست، بلوغ، استطاعت، نصاب، توانایی؛ اما امر به معروف و نهی از منکر نه محصور در مکانی خاص است و نه در زمان خاص و در اجرای آن سن و استطاعت شرط نیست. نه فقر، نه سن، نه مریضی، هیچ یک او را به تعطیلی نمی کشاند و قضاشدنی نیست. شاید اهمیت امر به معروف و نهی از منکر بدان جهت است که منکر هر روز در هیئت و شکلی خاص با لباس نو، در کلام و سخنی بدیع جلوه می کند.

تأکید به امر به معروف بر این اساس است که منکری، معروف جلوه می کند. تأکید به امر به معروف بر این اساس است که منکری معروف جلوه نکند. از این رو امر به معروف، تکرار نیست، دور نگه داشتن معروف از هر گونه تحریف و تصحیف است.

معروف و منکر هر یک نسبت به مخاطب خود درجات و شدت و ضعف دارد همان گونه که معروف به انواع فردی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی تقسیم می شود، منکر نیز به فردی، اجتماعی و ... تقسیم شدنی است.

(۳) بی شک کارآمدی هر نهاد اجتماعی و هر نهاد دینی به این مسئله منوط است که به نهادی قانونمند تبدیل شود. بحث قانون در مورد امر به معروف و نهی از منکر اولین سابقه اش به بعد از انقلاب اسلامی هنگام تدوین قانون اساسی برمی گردد. اصل هشتم قانون

متعددی دخالت داشته است که مهمترین آنها اقامه دو فریضه امر به معروف و نهی از منکر می باشد. یعنی اگر مردم کوفه امام حسین (ع) را به کوفه دعوت نمی کردند و با یزید به بیعت امام با خود اصرار نمی کردند، باز امام حسین (ع) نهضت و قیام خود را دنبال می کرد. امام حسین (ع) برای اجرای امر به معروف و نهی از منکر قیام کرد. این نص کلام خود امام است: «إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشِيرًا وَلَا بَطَرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لَطَلَبِ الْأَصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدَى (صَلِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُسِيرَ بِسِرَّةٍ جَدَى وَ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ» (مقتل خوارزمی - ۱/۱۸۸). امام حسین (ع) یک شخص مصلح بود، روح اصلاح و امر به معروف و نهی از منکر تا لحظه آخر در وجود ایشان متجلی بود. به قول خودش امر به معروف و نهی از منکر جزء خون و حیاتش شده بود و امکان نداشت از حسین (ع) جدا شود. بنابراین عنصر امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یک اصل مستقل و یک عامل اساسی در نهضت امام حسین (ع) مطرح می باشد.

برای درک بهتر هدف امام حسین (ع) در اجرا و احیای عنصر امر به معروف و نهی از منکر باید به شرایط و اوضاع و احوال آن دوران اشاره شود. شرایط با توجه به سخن امام حسین (ع) در اصلاح امت جدش به نظر می رسد که به گونه ای جامعه از اسلام راستین فاصله گرفته بود که صرفا از اسلام جز نام چیز دیگری باقی

اساسی نهاد جدیدی تأسیس کرد که در تاریخ کشور در بعد قانونگذاری بی سابقه است.

این اصل مقرر کرد که «در جمهوری اسلامی ایران دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر وظیفه ای است همگانی و متقابل برعهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت». تعیین کیفیت امر به معروف و نهی از منکر در این اصل یعنی اینکه سازمان و نهادی متکفل این دو فریضه بشود. در بین قوانین موجود در کشور جز این اصل قانون اساسی هیچ بحث تصریح شده ای راجع به نهاد متولی این دو فریضه وجود ندارد که لازم است برای آن چاره اندیشی شود.

(۴) در نهضت امام حسین (ع) و قیام عاشورا عوامل

- هر چند امر به معروف و نهی از منکر به عنوان هفتمین و هشتمین فرع از فروع دین مطرح شده است، اما وقتی به روایات مراجعه می کنیم، میزان وسیع روایت های اهل بیت پیرامون آثار آن، ما را به شگفتی وادار می دارد، گویی امر به معروف و نهی از منکر نسبت به واجبات دیگر، ویژگی های منحصر به فردی دارد.

● **امر به معروف و نهی از منکر نوعی قرنطینه، روحی در برابر عیبها و گناهان سرایت کننده است. امر به معروف و نهی از منکر نوعی انضباط اجتماعی است. یعنی محدود به تمایلات اشخاص در برابر مصالح جامعه با منکراتی چون غیبت کردن تا دروغ پردازی و بدرفتاری با دیگران که همگی جزو منکرات بسیار مذموم هستند، نمی شود.**

مردم را مشکلات خویش دانستن است. امر به معروف و نهی از منکر نوعی قرنطینه، روحی در برابر عیبها و گناهان سرایت کننده است. امر به معروف و نهی از منکر نوعی انضباط اجتماعی است. یعنی محدود به تمایلات اشخاص در برابر مصالح جامعه با منکراتی چون غیبت کردن تا دروغ پردازی و بدرفتاری با دیگران که همگی جزو منکرات بسیار مذموم هستند. گرفته تا سوء ظن به دیگران و پارتی بازی و گران فروشی و ... باید مبارزه کرد. همه ما موظفیم که در مقابل چنین منکراتی با رعایت اصول وارد عمل شویم.

(۷) هر چند امر به معروف و نهی از منکر به عنوان هفتمین و هشتمین فرع از فروع دین مطرح شده است، اما وقتی به روایات مراجعه می کنیم، میزان وسیع روایت های اهل بیت پیرامون آثار آن، ما را به شگفتی و می دارد، گویی امر به معروف و نهی از منکر نسبت به واجبات دیگر، ویژگی های منحصر به فردی دارد.

حقیقت نیز همین است و این دو فریضه به دلیل نوع کارکرد و تأثیرات شگرفی که از خود بر جای می گذارند، از مقام ممتازی نسبت به دیگر فرائض برخوردارند و از این رو امر مؤمنان علی (ع) از آن به عنوان «فضل الاسال» یاد می کنند. فریضه امر به معروف و نهی از منکر در واقع راهکاری برای تضمین اجرای قوانین و فرائض است. اما پیامبر اکرم که قوانین و احکام جدیدی برای بشر آورد، در کنار آن موظف به امر به معروف و نهی از منکر شد و در برابر کسانی که در پس تخلف از این قوانین با تحریف آن برمی آمدند، با ابزار امر و نهی ظاهر شد.

همین طور معصومان تمام همت خود را صرف اجرای این دو کرده اند. بنا به تعبیر ائمه معصومین (ع) هدف اصلی از اجرای امر به معروف و نهی از منکر برپایی واجبات است که در سایه دعوت به اسلام با کمک برگرداندن حقوق از دست رفته و ... ممکن است انتظار می رود در هفته احیای امر به معروف و نهی از منکر و به برکت و حرمت ایام ماه محرم الحرام بتوانیم در ریشه کنی مظاهر فساد و آسیب های اخلاقی اقداماتی مؤثر به انجام رسانیم. ■

(۵) حرکت سید الشهداء یک اقدام کاملاً سیاسی بود که حضرت (ع) شرعاً خود را مکلف به آن می دانست. هدف نهایی و فلسفه وجود این قیام، تلاش برای تشکیل حکومت اسلامی بود و فهم این فلسفه و درک علل قیام، دور از دسترس و خارج از توان ما نیست. این حرکت یک اقدام کاملاً انتخابی و به تشخیص خود امام (ره) بود و عملاً راه برای سازش با دشمن نیز برای او باز بود. سید الشهداء (ع) در هر حال خود را پیروز می دانست چرا که ملاک پیروزی، انجام تکلیف، مبارزه با ظلم و تلاش برای برپایی حکومت عدل بود.

(۶) به دلیل عدم شناخت معروف ها و منکرها در جامعه، مثلاً تا وقتی از امر به معروف و نهی از منکر سخن به میان می آید، بیشتر ذهن ها فقط به سمت این منکر می رود که باید نسبت به افرادی که شئون اسلامی را در اماکن عمومی رعایت نمی کنند واکنش تند نشان داد!!

واقعیت این است که باید افکار عمومی و جامعه دینی و اخلاقیان را نسبت به تمام مظاهر معروف و منکر آشنا سازیم و حقیقت و حقانیت این دو فریضه الهی را به نحوی مؤثر به همگان آموزش دهیم. در این بین ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر مهمترین کارکردش باید حول این مسئله متمرکز شود که به نسل های جوان و سایر مومنین و مؤمنات تفهیم نماید که سیمای فریضه امر به معروف و نهی از منکر چیزی جز تعهد و علاقه اشخاص به سلامتی جامعه نیست. بدیهی است

که هدف والای سلامتی جامعه تحقق نمی یابد مگر با اقدام فایده مند، سنجیده منطقی و منطبق با حقایق شریعت اسلام. فریضه امر به معروف و نهی از منکر نه به دنبال خشنود و رزوی است و نه خواهان تذکری است که موجب رنجش خاطر و کینه ورزی اشخاص نسبت به یکدیگر شود. امر به معروف و نهی از منکر نشانه عشق انسان به هم نوع است. واضح است که عشق، خشنود و زد و خورد و ضرب و جرح و ... بر نمی تابد. بنابراین همه موظفند حقیقت شرعی و مطلوب این دو زمینه را با فرهنگ سازی و جریان سازی به جامعه منتقل کنند. واقعیت آن است که امر به معروف سبب دلگرمی و تقویت افراد کم اراده می شود و در برابر نهی از منکر جبران کننده کمبود تقوای برخی از افراد جامعه است. امر به معروف حافظ مرزها و حقوق افراد است و نشانه غیرت دینی، احساس مسئولیت و مشکلات

نمانده بود و لحن علی (ع) بر روی منابر به عنوان یک عمل عبادی محسوب می شد.

در این شرایط بود که امام حسین (ع) ندا در می دهد که اگر دین اسلام و دین جدم به جز با کشته شدن من برپا نمی ماند پس ای شمشیرها مرا در یابید. در حالی که رواج بیش از حد منکرات در عهد خلافت امویان، احیای سنن و ارزش های جاهلی، مهجور ماندن اسلام و در یک کلام استحاله دین رسول الله (ص) به دست خاندان اموی عامل زمینه ساز شکل گیری نهضت عاشورا بود، امام حسین (ع) با هدف وانگیزه اصلاح امت و امر به معروف و نهی از منکر و زنده نگه داشتن و پاسداری از سیره رسول الله برای مقابله با ستم و استبداد یزید پیا خاست.

بر این اساس ماهیت نهضت عاشورا احیای اسلام و خط مشی امام حسین (ع) برای تحقق دین و اصلاح است. شهادت بود، چرا که خون امام حسین (ع) و یارانش استمرار و تداوم و بقای اسلام را موجب گردید آثار انقلاب بزرگ امام حسین (ع) فقط محدود به زمین کربلا و مختص به روز عاشورا نشد بلکه اسوه و الگویی برای تمام حرکت های حق طلبانه در تمام اعصار و برای تمام نسل ها گردید و به عنوان میزان، عذر و بهانه را از همه ساقط نمود. امام حسین (ع) نه فقط قیام کرد بلکه چگونه رفتن و زیستن را نیز آموخت، نهضت مردم انقلابی و مسلمان ایران نیز در شرایطی آغاز شد که زمینه های تزلزل در ساختار نظام سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی فراهم گردیده بود.





شهید محمود توفیق‌یان در سال ۱۳۶۴ در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمد و از همان دوران کودکی، مکبر نماز جماعت‌ها و پای ثابت جلسات قرآن بود. او همواره از فعالان جریان حزب‌الله کرج بود و به خاطر عشقی که به ائمه اطهار داشت، «هیئت محبان‌الرقیه» را تأسیس کرد.

شهید در عرصه کار هم بسیار مبتکر و خلاق و همواره در دستگیری از ضعیفان، پیشگام بود. شهادت وی به عنوان یک جوان بسیجی متعهد در راستای احیاء امر به معروف و موعی از ناثر و نگرانی را در مردم کرج پدید آورد.

ساعت ۷:۴۵ دقیقه صبح روز شنبه ۸۷/۳/۴ بود که مهندس محمود توفیق‌یان به هنگام عزیمت به محل کار خود، به خاطر تذکر برای رعایت شئون اخلاقی درانظار عمومی جان خود را از دست داد. او در حال مراجعه به محل کارش، در حاشیه نیروگاه منتظر قائم، با دختر و پسری که با وضع زننده در خودرو بودند روبرو می‌شود و بامشاهده این وضعیت وی به آنها تذکر می‌دهد. راننده، خودرو را بادننده عقب به حرکت درمی‌آورد و شهید را چند صد متر به دنبال خود می‌کشد و نهایتاً او را به دیوار می‌کوبد. شدت ضربه به‌حدی است که مهندس توفیق‌یان دچار ضربه مغزی می‌شود و قبل از رسیدن به بیمارستان در می‌گذرد. وی سال‌ها سابقه فعالیت در بسیج حوزه ۱۶ شهید دستواره را داشت.



شهید محمود توفیق‌یان



■ درآمد

حاج محمد توفیق‌یان خود از جامانده‌گان غافله عاشورائیان امام (ره) است. دفاع دو برادر شهیدش علی و حسن او را آموخته تا واژه تبریک را جای تسلیم برای خود خریداری نماید. دستان پینه بسته‌اش حکایت از مجاهدت دیگری از او دارد و آن مجاهدت در کسب رزق حلالی است که فرزندی چون محمود را می‌پروراند.

از کودکی فرزندان خاطراتی را نقل کنید.

محمود ضمن فعالیت‌های فکری در بسیج در کلاس‌های رزمی بسیج هم کار می‌کرد. ورزشکار بود و در رشته کاراته کار و در چندین مسابقه شهری داخل کرج شرکت کرده بود. تقدیرنامه‌هایی هم گرفته بود. بدنی مقاوم و ساخته شده داشت. یکی از خاطرات کودکی محمود این است که در منزل با من و برادرانش کشتی می‌گرفت و تمرین می‌کرد. بیشتر مواقع پیروز بود و با تمام وجود کار می‌کرد. بعضی وقت‌ها با من کشتی می‌گرفت سعی می‌کرد مرا به زمین بزند و من که متوجه غرور او می‌شدم، به خاطر اینکه خوشحال شود و غرورش پیش دیگران جریحه‌دار نشود، خود را به زمین می‌زدم و می‌خوابیدم و می‌گفتم: «آفرین! پسر م قوی است. مرا به زمین زد.» و او خیلی خوشحال می‌شد و احساس غرور و سربلندی می‌کرد.

چه نوع فعالیت‌هایی می‌کرد؟

محمود بنیانگذار هیئت محبان الرقیه (ع) در کرج بود و با کلیه هیئت‌های کرج از نزدیک در ارتباط بود و بزرگان هیئت و بیشتر روحانیون کرج و تهران را می‌شناخت و جزء حزب‌الله کرج بود و در میدان ارگ و مسجد ارگ در جلسات حاج منصور ارضی و دوستانش شرکت می‌کرد. بعضی از شب‌ها در هوای سرد و گرم با موتور به چند هیئت سر می‌زد.

یکی از دوستان محمود، سید مهیار حسینی ۴ ماه بعد از شهادتش می‌گفت بعد از جلسه هیئت که با هم بودیم خواستیم با او صحبت کنیم. به من گفت وقت تنگ است بایستی برسم. تازه بعد از شهادت محمود بود که فهمیدم وقت تنگ است یعنی چه؟ محمود در دانشگاه شهر ری که نزدیک مرقد امام خمینی است می‌رفت و درس می‌خواند و هر هفته ۲ یا ۳ بار به تشییع اموات در بهشت زهرا می‌رفت و به غسل‌خانه سر می‌زد و از نزدیک با مردن و

شهادت آشنایی تنگاتنگ داشت. به من می‌گفت مسئله مردن و ماندن برایم حل شده است.

بیشتر کتاب‌هایی را که درباره فرماندهان جنگ تحمیلی نوشته شده بود، می‌خواند و نکته‌های جالب آن را برایم می‌گفت. بعضی از کتاب‌ها را هم به من می‌داد و توصیه می‌کرد که بخوانم.

محمود در کرج از دیدار با خانواده شهدا و هم‌صحبتی با آنها لذت می‌برد. هر هفته سر مزار شهدای سرحد آباد بخصوص سر مزار شهید مطهر شهید طباطبایی می‌رفت. محل قرار او با یاران و دوستانش همیشه سر مزار شهدا بود. موقعی که مراسمی در مزار شهدا داشتند، محمود اولین نفری بود که به آنجا می‌رفت. چندین بار دوستانش را پیش حاجی بخشی برد و عکس گرفت. به این پیرمرد پدر شهیدان و رزمنده ارادت خاصی داشت و از اخلاصش صحبت می‌کرد.

از ویژگی‌های پسران بگوئید.

محمود شهادت را خیلی دوست داشت و روز شهادت در نزد او از روز عروسی نیز بهتر بود. داغ جگر گوشه برای پدر سخت است. تنها از این بابت خوشحالم که چون مولایش در راه اصلاح جامعه رفته است.

محمود با دوستانش بسیار رفیق و صمیمی بود. آنها را به منزلمان می‌آورد و یا خودش به خانواده آنها سر می‌زد. خیلی خودمانی بود. اگر در مجلسی خدای نکرده غیبتی می‌شد، فوری حرف را عوض می‌کرد. اگر همسرن و سال او بودند، تذکر می‌داد که غیبت نکنید. محمود بجز خدا از احدی نمی‌ترسید و آنچه را تشخیص می‌داد که درست است، انجام می‌داد و هر چه را تشخیص می‌داد نادرست است، از جانب هر کسی که بود، با شجاعت رد می‌کرد و به همین دلیل با خیلی‌ها بحث‌های جالبی داشت تا آنها را قانع کند. این بحث‌ها شاید چندین روز هم طول می‌کشید، ولی تا قانع نمی‌شد یا طرف را قانع نمی‌کرد، کوتاه نمی‌آمد.

نکته‌ای که در طی این سال‌ها خیلی دلم را به درد آورده و دوست دارم به عنوان درد دل بگویم

این است که جشن سرور و پایکوبی منافقین کوردل که در سایت اینترنتی آنان در پی شهادت فرزندم برپا شد، هر چند بسیار آزارم داد، اما از سوی دیگر آن را باعث خرسندی و قبولی قربانی خود می‌دانم و از قول امام (ره) می‌گویم اگر دیدید دشمنان شما و

به‌ویژه آمریکا و انگلیس از شما تعریف می‌کنند، بروید و ببینید کجای کارتان اشکال داشته است. کینه عمیق منافقین از محمود نشان می‌دهد که فرزندم یک عنصر حزب‌اللهی کارآمد بود. شهادت درجه دارد و شهدا دارای مدارج متفاوتی هستند. شهدای جنگ دارای مرتبه‌ای و شهدای بعد از جنگ که حسرت ناشی از جاماندگی از قافله شهدا همواره در دل آنان بود، درجه دیگری دارند. سن و سال محمود اقتضای جنگ و جبهه را نمی‌کرد،

● می‌گفت: «بچه‌های حزب‌اللهی نباید خدای ناکرده، با رفتار زشت و زننده، دیگران را دشمن اسلام و مسلمین کنند. باید به حقوق دیگران احترام بگذارند. اگر این طور نباشیم، پس با یزید و معاویه و امثال آنها چه تفاوتی داریم؟»

ولی یک جبهه‌ای تمام عیار بود. خوشا به حال شهدای جنگ که در آن دوران، تنها و در غربت و مظلومیت نبودند و دیگر شهدا و رزمندگان نیز آنها را احاطه کرده بودند، اما امروز که از شهادت جز معبری تنگ باقی نمانده، گشودن این راه در مبارزه با منافقین داخلی بسی سخت‌تر از مقابله با دشمنان شناخته شده است.

محمود همیشه می‌گفت: «چرا خیلی‌ها فکر می‌کنند که خودشان انتهای بچه حزب‌اللهی هستند و بقیه نیستند؟ مشخصه یک شخص حزب‌اللهی یا یک فرد بسیجی چیست که بشود تشخیص داد این گونه هست یا نیست؟ بعضی‌ها در صورتی که برای خودشان پست و مقام و موتور و ماشین می‌خواهند، می‌گویند باید در یک پایگاه بسیج نیروهایی باشند که به هیچ یک از کارهای خود نرسند و

در عوض بیایند برای رضای خدا و خلق خدا برای یک عده اهل حب دنیا رایگان کار انجام دهند و لابد اینها هم باید از این پاک‌دلان



■ «شهید محمد توفیق‌یان در قامت یک فرزند» در گفت و شنود

با حاج محمود توفیق‌یان

بسیجی مخلصی که وابسته به دنیا نبود

آخرین خاطره‌ای که قبل از شهادت پسران دارید، بر ایمان بیان کنید؟

ده ساعت قبل از شهادت محمود، قرارمان این بود که صبح با محمود برویم برای خواستگاری، ولی چون همکاریش نیامده بود، شب را در کارخانه ماند. او به یکی از دوستانش می‌گوید فعلا قصد ازدواج ندارم، ولی نمی‌دانم به پدرم چه بگویم. به احترام ایشان می‌روم، ولی بعدا تنها می‌روم و به آن خانواده راستش را می‌گویم که فعلا فقط به احترام پدر آمده‌ام تا بعدا خدا چه بخواهد. وقتی صبح شهید نیامد، رفتم تهران که به این خانواده بگویم

● نظر من این است که با یک گل بهار نمی‌شود. امر به معروف و نهی از منکر باید همگانی و همه‌گیر باشد. علما باید فتوا بدهند تا در ادارات و دانشگاه‌ها و بقیه جاها جلوی این بی‌حجابی و بی‌عفتی و بی‌بندوباری گرفته شود.

امروز نمی‌توانیم تا وقت دیگر و در تمام طول راه در فکر بودم که چه بگویم. هنوز به منزل نرسیده بودم که دخترم زنگ زد که محمود تصادف کرده و حالش خوب نیست. دور زدم و برگشتم. وقتی بالای سر محمود رسیدم، دیدم سر و صورت و سینه محمود مثل مادرش حضرت زهرا بین در و دیوار له شده است.

آیا دلتان می‌خواهد او را در خواب ببینید؟
بیشتر دوست دارم حضرت امام(ره) را در خواب ببینم و بگویم این قربانی هدیه‌ای بود به راه شما که نثارتان شد.

از مسئولین چه انتظاری دارید؟
انتظار ما این بود که در جامعه اسلامی قوانین و حدود الهی اجرا شود، فکر نمی‌کردم در روند انقلاب، شاهد چنین بی‌حجابی‌ها و فساد اجتماعی باشیم. از مسئولین گله دارم که چرا اجازه دادند جامعه برخلاف ارزش‌های انقلاب و سیره شهدا پیش برود؟

به نظر شما دلیل شیوع فساد اجتماعی و منکرات چیست؟

زیر بنایش فساد اقتصادی و رانت‌خواری است.

سخن آخر؟

سرنوشت مقلدان خمینی جز شهادت نیست و ما تا پای جان ایستاده‌ایم. اسلام با خون شهیدان آبیاری شده و پایدار مانده است. به قول دکتر علی شریعتی: «آنها که رفتند کاری حسینی کردند، آنهایی که هستند باید کاری زینبی کنند، و گر نه یزیدی هستند». ما باید پیام شهیدان را به گوش جهانیان برسانیم و تا ظهور آقا امام زمان (عج)، راه امام حسین(ع) و شهدا را ادامه دهیم. ■



منکر اهمیت می‌داد که حتی در پیامک‌هایی هم که برای دوستانش می‌فرستاد، از این مسئله غافل نبود. نمونه‌ای از این پیامک‌ها را که از فرمایشات امام علی(ع) است، یادداشت کرده‌ام که برایتان می‌خوانم:

مراقب افکار باش که گفتارت می‌شود / مراقب گفتارت باش که رفتارت می‌شود / مراقب رفتارت باش که عادتت می‌شود / مراقب عادتت باش که شخصیتت می‌شود /

مراقب شخصیتت باش که سرنوشتت می‌شود



سوءاستفاده کنند! اینها هر جا که می‌رسند نام خدا و پیغمبر(ص) و ائمه اطهار(ع) را می‌آورند و ادعای پاکی می‌کنند، ولی به گرد پای این بیجه‌های پاک‌نهاد هم نمی‌رسند.

از نظر من یک بسیجی اول از همه باید پدر و مادرش را از خود راضی کند. درسش را خوب و عالی بخواند، مردم از دست او در آسایش باشند، در صورت دیدن منکر خودش را به بی‌خیالی نزنند، اصلا ریا نکند و جانماز آب نکشد، به کسی توهین نکند و در کل، هدفش راه انداختن کار مردم باشد.

کار برای رضای خدا، کار برای رضای مردم طبق مقررات دین است. پس چرا باید برای اینکه در جایی پرستیز ما به هم نخورد و خراب و ضایع نشویم، پا بر حقوق دیگران بگذاریم؟ نه تنها در اسلام که در غیر اسلام هم کسی موافق این رفتار نیست. بیجه‌های حزب‌اللهی نباید خدای ناکرده، با رفتار زشت و زننده، دیگران را دشمن اسلام و مسلمین کنند. باید به حقوق دیگران احترام بگذارند. اگر این طور نباشیم، پس با یزید و معاویه و امثال آنها چه تفاوتی داریم؟

آیا این شیوه امر به معروف و نهی از منکر را درست می‌دانید؟
نظر من این است که با یک گل بهار نمی‌شود. امر به معروف و نهی از منکر باید همگانی و همه‌گیر باشد. علما باید فتوا بدهند تا در ادارات و دانشگاه‌ها و بقیه جاها جلوی این بی‌حجابی و بی‌عفتی و بی‌بندوباری گرفته شود. یکی از دوستان به محمود گفته بود: «گفته باشم که اگر اتفاقی افتاد، ما جوابگو نیستیم». و چند نمونه آورده بود که در متروی کرج اتفاق افتاده بود. شهید محمود به او گفته بود: «اگر همه مثل تو فکر کنند که بدتر از زمان شاه می‌شود. من همین الان به تو می‌گویم که من همیشه امر به معروف می‌کنم و می‌دانم که راه من درست است و هر اتفاقی برایم افتاد، عواقب و مسئولیت آن به عهده خودم است.»

محمود به قدری به مسئله امر به معروف و نهی از

پسر م شهید غیرت و همتش شد

■ «شهید محمود توفیقیان در قامت یک فرزند» در گفت و شنود شاهد یاران با زهرا طاهرزاده



عموی دیگرش در جنگ شهید شدند. دایی او هم شهید شد. محمود نهمین شهید خانواده ماست. پسر عمه و پسردائیش شهید شدند. خیلی به شهدا علاقه داشت. روزی که به دنیا آمد، دایش به جبهه رفت و شب محمود به دنیا آمد و فکر می‌کنم همین باعث شد که عشق و علاقه محمود به شهدا خیلی زیاد شود. در فرصت‌های مناسب به بهشت‌زهرها می‌رفت. سر حد آباد را نمی‌شد که پنجشنبه جمعه‌ها عبور کند و سر خاک شهدا نرود. علاقه شدیدی به شهدا داشت.

چه شد که به قسمت امر به معروف و نهی از منکر رفت؟

خیلی معتقد به دین و اسلام و ائمه اطهار (ع) بود، مخصوصاً امام حسین (ع) و همین علاقه شدید بود که او را به این راه کشاند و منجر به شهادتش شد. تحقیق هم زیاد می‌کرد و کتاب می‌خواند و به پیروی از امام حسین (ع) وارد این کار شد.

در چه سنی به این قسمت رفت؟

تقریباً پنج شش سال قبل از شهادت، شاید ۱۶، ۱۷ ساله بود. از همان پایگاه شروع کرد و خیلی علاقه داشت که بچه‌های نوجوان و جوان را هدایت کند. خیلی هم اتفاق افتاد که با آنها چه حضوری و چه تلفنی با آنها صحبت و آنها را با احکام و واقعیت اسلام آشنا کند. چون درس می‌خواند، هنوز سر کار نمی‌رفت، ولی همان پول توجیبی‌هایش را جمع می‌کرد و برای بچه‌ها کتاب می‌خرید. سعی می‌کرد برای دخترها چادر و مقنعه بخرد. بارها شده بود که به من می‌گفت: «امامان! چند تا چادر و مقنعه بروز

● **شهادتش خیلی تاثیر داشت.**
● **موقعی که زنده بود هم خیلی**
● **تلاش می‌کرد. شهادتش هم روی**
● **دوستانش تاثیر زیادی گذاشت.**
بعضی از دوستانش که قبل از
شهادت او لباس‌های آن‌چنانی
می‌پوشیدند و رفتارهای درستی
نداشتند، بعد از شهادت او عوض
شدند.

درآمد

شیخون فرهنگی وارد خانه‌ها یمن شده، دشمن توانسته وارد عقاید و دین و ایمان ما شود و اوضاع و احوال فرهنگی کشورمان را هدف قرار دهد. مادر شهید معتقد است در چنین شرایطی جوانانی چون پسر برومند او نباید بیهوده قربانی شوند و نیاز به حمایت دارند. در این گفتگوی صمیمی، سخنان بسیار پندآموزی وجود دارد. از این مادر گرامی بسیار سپاسگزاریم.

از کودکی فرزندان خاطراتی را بیان کنید.

از همان کودکی، چهار پنج ساله بود او را با خودم به مسجد می‌بردم. پنج شش ساله هم شد با برادرهایش در کلاس‌های قرآن مسجد شرکت می‌کرد و قرآن را یاد گرفته بود و از دست مربیش جایزه گرفت.

مربیش چه کسی بود؟

آقای کاوین. از آنجا جذب مسجد و کلاس‌های مسجد شد و کلاس‌های نقاشی آنجا را می‌رفت. مدرسه هم که رفت همین کلاس‌ها را ادامه داد تا وقتی که بزرگ‌تر شد و کلاس‌های بسیج مسجد را می‌رفت.

تقریباً چه سنی؟

تقریباً ۹، ۸ ساله بود که وارد بسیج شد و فعالیت خود را شروع کرد و تا موقع شهادتش در پایگاه بسیج شهید عباسی منظره کار می‌کرد.

چه جور بچه‌ای بود؟ شلوغ بود؟ آرام بود؟

معمولی بود. نه خیلی شلوغ بود که خانواده و اطرافیان از دستش ناراحت باشند و نه گوشه‌گیر بود. بی‌قرار و عصبی نبود. رابطه‌اش با خواهر و برادرهایش خیلی خوب بود. اولین خاطره شیرینی که از او یاد می‌آید این است که نمازش را خیلی زود یاد گرفت و از ۵، ۶ سالگی شروع به نماز خواندن کرد. اولین سوره‌ای را که حفظ کرد، سوره واقعه بود که از همان بچگی می‌خواند. توی مدرسه بچه سر به راهی بود و اذیتی نداشت.

از برنامه‌هایی که در بسیج داشت، برای شما صحبت می‌کرد؟

بله می‌آمد و تعریف می‌کرد. یک دفتر خاطرات هم دارد که در آن صحبت‌هایی را که در پایگاه می‌شد و کارهایی را که می‌کردند، در آن یادداشت می‌کرد. الان دفتر خاطراتش هست. از اول بچگی چون دو تا عموهایش هم شهید شده بودند...

در جنگ؟

نه، یکی از عموهایش در ۱۷ شهریور سال ۵۷ و

بدهم به دخترهایی که به راه می‌آیند و می‌خواهند حجاب داشته باشند که به آنها جایزه بدهم.» توی این جور راه‌ها بود و دلش می‌خواست بچه‌ها هدایت بشوند، خیلی هم آدم با گذشتی بود. زود دلخور و ناراحت نمی‌شد. خیلی صبر داشت.

از ویژگی‌های اخلاقی او بیشتر برایمان بگوئید.

هرگز نوار یا فیلمی که در ایمانش سستی ایجاد کند نمی‌دید و گوش نمی‌کرد و ما را نیز از این کار منع می‌کرد و می‌گفت: در شأن خانواده با ایمان و شهدا نیست، چون در خانواده ما هشت شهید داده‌ایم. واقعا پیرو آنها بود.

همیشه یاد خدا و ائمه اطهار را زنده نگه می‌داشت و به خانواده نیز توصیه می‌کرد که ما باید یاد ائمه و شهدا را در دل‌هایمان زنده نگه داریم بخاطر همین عشق، محمود مداح اهل بیت شد از در خانه که وارد می‌شد ما با صدای حسین حسین او متوجه آمدنش به منزل می‌شدیم.

تا آنجائی که می‌توانست لفظی یا تشویق کردن جوان‌ها را ارشاد می‌کرد. بارها از من خواست که چند چادر یا مقنعه برای دخترانی که هدایت شده بودند می‌خرید مقدار پولی که به دست می‌آورد صرف خرید کتاب و مقنعه می‌کرد. سعی می‌کرد جوان‌ها و نوجوان‌ها را با خرج خود به هیئت‌های مذهبی و حتی اگر می‌شد به تهران و به هیئت‌های مذهبی بزرگ می‌برد. و با روی خوش و اخلاق نیکو با آنها رفتار می‌کرد. صبور و با گذشت بود. رفتاری خداپسندانه داشت اگر مشکلی برای کسی پیش می‌آمد، سعی می‌کرد به آنها کمک کند چه از نظر فکری یا هر کاری که از عهده‌اش بر می‌آمد کوتاهی نمی‌کرد.

تولد محمود ایام فاطمیه و شهادتش نیز ایام فاطمیه بود و مانند زهرای اطهر (س) بین در و دیوار و با پهلوی شکسته و مانند امام حسین (ع) با محاسن به خون خضاب شده، به دیدار معبودش شتافت.

محمود درباره همه چیز تحقیق می کرد کتاب می خواند نوارهای مذهبی و سخنرانی گوش می کرد شب ها بعد از اینکه از سرکار یا هیئت می آمد، چنان آهسته در را باز و بسته می کرد که کسی متوجه آمدنش نمی شد صبح که برای نماز بیدار می شدم، می دیدم چراغ اتاقش روشن و کتابی کنارش باز است و او در حال مطالعه به خواب رفته است. محمود با تمام وجود امر به معروف و نهی از منکر را درک کرده بود و درباره آن مطالعه کرده بود و فهمیده بود. بارها به محمود تذکر می دادیم که دست از این کارهایش بردارد و سرش به کار خودش باشد، اما او در جواب می گفت من غیرتم اجازه نمی دهم که این همه شهید دادیم و کشور ما رو به فساد و تباهی برود. من کار خود را انجام می دهم و شما کار خود را انجام دهید و راهی را که انتخاب کرده ام می روم.

زیاد به زیارت شهدا می رفت تا فرصتی پیش می آمد به زیارت آقا امام رضا (ع) می رفت که در سال ۸۶ سه بار به زیارت رفت. در شب های چهارشنبه فرصتی پیش می آمد به قم و جمکران می رفت و دوستانش را نیز با خود می برد. یک هفته به شهادتش مانده بود دیدم خیلی گرفته است. گفتم: «محمود! چی شده ناراحتی؟» گفت: «خیلی دلم می خواهد بروم قم، ولی نمی دانم چرا به هر دری می زنم، نمی شود.» ناگهان یکی از دوستانش زنگ زد و گفت: «ما داریم به قم می رویم و یک نفر جا داریم. می آیی برویم؟» ناگهان از جایش پرید و گفت: «مامان! خدا را شکر! درست شد.» و رفت.

آیا هیچ وقت در باره شهادت با شما حرف می زد؟

دو هفته قبل از شهادتش آمد و گفت: «مامان! دوستم محمد را کشتند. می خواهم سؤالی بپرسم. جدی جواب بدهید. اگر من شهید شوم چه می کنید؟» بارها به من و دوستانش گفته بود که من شهید زنده هستم در ایام فاطمیه یا دهه عاشورا از بین شما می روم. من خندیدم. گفت: «مامان! جوابم را جدی بدهید.» در جواب گفتم: «مادران دیگر شهدا چه کردند؟ جز صبر کردن کار دیگری نمی توانند بکنند. من هم یکی مثل آنها.» خنده شادی کرد و گفت: «من همین را می خواستم بدانم که بعد از من چه می کنید.»

بعد از شهادتش از دوستانش که با هم به کربلا

رفته بودند شنیدم که در کربلا با هم قرار گذاشتند بودند که برای خودشان کفن بخرند با محمود در میان گذاشتند در جواب به آنها گفته بود: «در جایی که اربابمان بی کفن است، چگونه می توانیم برای خودمان کفن تهیه کنیم؟» در روز شهادتش، یکی از خواهران یکی از شهیدان مفقودالثر در بیمارستان حضور داشت. همین که شنید محمود به کربلا مشرف شده، گفت: «امسال در شب نوزدهم ماه رمضان در بین الحرمین کربلا کفن خریدم. می دهم برای محمود. امام حسین (ع) هدیه خود را برایش فرستاده بود.»

چگونه از جریان شهادت ایشان خبردار شدید و ماجرای چه قرار بود؟

چهار سال می شد که سر کار می رفتم. شب قبلش از سر کار زنگ زد و گفت: «مامان! خیلی دلم گرفته. امشب نمی آیم خانه. اگر هم بیایم دیروقت می آمد. آن شب نیامد. حالات عجیبی به من دست داده بود. انگار منتظر خبری بودم. آن شب حالم یک جوری بود. صبح هم دلم می خواست بلند شوم به او زنگ بزنم و با او صحبت کنم، ولی فرصتی پیش نیامد. ساعت ۸ صبح بود که دوستانش زنگ زدند و گفتند محمود تصادف کرده، ولی بعد کم کم به ما فهمانند که شهید شده است. تولد محمود ایام فاطمیه و شهادتش نیز ایام فاطمیه بود و مانند زهرای اطهر (س) بین در و دیوار و با پهلوی شکسته و مانند امام حسین (ع) با محاسن به خون خضاب شده به دیدار معبودش شتافت.

از نحوه شهادت ایشان چه گفتند؟

در یکی از دستنوشته هایی که روی میزش پیدا کردند نوشته بود دو روز است که منتظر هستم. بچه ها نمی دانستند منظورش چیست. ظاهراً ماشین پرایدی کنار کارگاهی که محمود کار می کرده ایستاده بود. محمود جلو می رود و دختر و پسری را می بیند که وضعیت درستی نداشتند. به شیشه ماشین می زند و به پسر می گوید بیا بیرون. پسر بیرون نمی آید و محمود دستگیره در را می گیرد. راننده، ماشین را دنده عقب می گیرد و به سرعت او را به دیوار می کوبد. شدت ضربه به حدی بود که دنده ها و استخوان های بدنش شکسته و طحالش ضربه خورده بود.

با ضارب چه کردند و عاقبت او چه شد؟

الان مشکل ما همین است. دوستان محمود، آن پسر را می گیرند و می برند تحویل می دهند، منتهی باز پرس پرونده متأسفانه حکم تصادف و قتل غیر عمد را صادر می کند. دادگاه رأی داده که قتل غیر عمد است و باید دیه بگیرد و ضارب هم باید شلاق بخورد، ولی ما اعتراض کردیم و گفتیم این

حکم را قبول نداریم، دیه نمی خواهیم، باید قصاص شود. گفتیم او در حال فساد بود، بعد هم زد یک نفر را کشته، حالا دولت بیاید دیه او را هم بدهد؟ باید مجرم مجازات شود تا عبرت دیگران شود. در مورد قتل باید شاهد وجود داشته باشد. آیا دختری که همراه ضارب بوده، اعتراف کرده که او فرزند شما را به قتل رسانده است؟

او که خودش مجرم بوده، گفته که محمود را از قبل می شناخته، چون مثل اینکه محمود با پدر دختر صحبت کرده بود، ولی آنها پیگیر نشده بودند. دوستان محمود هم که همراهش بودند، شهادت داده بودند که ضارب عمداً ماشین را به طرف محمود برده و او را له کرده، چون اگر می خواست فرار کند، راه فرار داشته، ولی متأسفانه حکمی که داده اند، قتل غیر عمد است. اگر دیه بگیریم که یک سال حبسش می شود، اگر نگیریم ده سال.

شما می خواهید چه کنید؟

ما اعتراض کردیم و گفتیم حکمی را که از طرف دادگاه صادر شده، قبول نداریم و به رئیس قوه قضائیه و دفتر رهبری هم نامه داده ایم. سؤال ما این است جوان با غیرت و پاکی که می خواسته جلوی فساد را بگیرد و امر به معروف و نهی از منکر کرده، باید این طور از بین برود و کسی که فساد کرده، راحت برای خودش بگردد؟ معلوم است که او جسورتر می شود و دنبال خلاف دیگری می رود. دوستان محمود که آنجا بودند، می گویند ضارب با چنان سرعت و شدتی محمود را به دیوار کوبیده بود که همین که او را در ماشین می گذارند تا به بیمارستان ببرند، تمام می کند.

آیا این شیوه برخورد با امر به معروف و نهی از منکر تأثیرگذار هست؟ چون جوانانی نظیر پسر شما آسان که بزرگ نمی شوند. هم خودش و هم خانواده اش باید خیلی زحمت بکشند تا چنین جوان مسئول و با غیرتی بار بیاید و بعد هم در اوج جوانی به این شکل از بین می رود. آیا رفتن او تأثیری بر جامعه دارد و آیا شهادت او مانع از منکر می شود؟ آیا شما این تأثیر را دیدید؟

خیلی تأثیر داشت. موقعی که زنده بود که خیلی





آن معرکه چقدر حواسش جمع بوده! اینها بیشتر به صورت بانند عمل می‌کنند و کاملاً کار کشته هستند. خدا عاقبت همه جوان‌های ما را بخیر کند. به هر حال این داغ به دل من و بسیاری از مادران دیگر مانده و تا در این زمینه یک کار اساسی و با برنامه نشود، متأسفانه ما این جوان‌های با غیرت را این طور از دست می‌دهیم.

از این جوانان غیور دینی و اسلامی باید حمایت شود تا سنت امر به معروف و نهی از منکر در جامعه رواج پیدا کند. اگر به همین نحو بگذرد، کسی بیاید در جامعه علنی فساد کند و کسی را که به او تذکر می‌دهد را از بین ببرد، بعد هم دولت و بیمه دیه او را بدهند و آنها اصلاً به گوشه قبايشان هم برنخورند، فردا جسورتر به میدان بیاید. اگر امروز محمود را بکشد و فردا فرد دیگری را که در جامعه امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، از بین ببرد و هیچ کس هم عکس‌العملی انجام ندهد، باید منتظر فروپاشی جامعه اسلامی باشیم.

از دهه ۷۰ حضرت آقا بارها هشدار داده‌اند که باید در برابر تهاجم فرهنگی هشیار باشیم، ولی متأسفانه دولتمردان ما فقط به فکر اقتصاد کشورند. مسلمانان خالی می‌خورند، ولی باید دینش در جامعه پایدار بماند. اگر دین از بین برود باید فاتحه جامعه را خواند. دیگر نه جوانی می‌ماند که امر به معروف کند و نه جامعه‌ای. آنگاه می‌شود سرزمین سبا که با چشم‌پوشی از فساد و فحشا و امر به معروف و نهی از منکر را رواج دادن به جایی می‌رسد که دیگر نه کشوری می‌ماند و نه دین و اسلامی.

باید از طرف دولت و مجلس عمل امر به معروف و نهی از منکر با قدرت تمام انجام گیرد و مقابله با تهاجم فرهنگی کنند. چرا یک جوان فداکار بسیجی که درد دین دارد باید از بین برود و شهید شود، ولی فردی که فساد و فحشا می‌کند باید آزاد باشد و جسورتر از قبل حمایت شود. ■

مداح اهل بیت بود و صدا و فیلمش هست. می‌گذارم و تماشا می‌کنم یا سر خاکش می‌روم و یک کمی آرام می‌گیرم، ولی محمود پسری نبود که بشود رفتنش را آسان تحمل کرد. متأسفانه همه مردم هم بی‌تفاوت شده‌اند و خیلی راحت می‌ایستند که این جور بچه‌ها از بین بروند. قرآن از اقوام زیادی یاد می‌کند که نسبت به منکرات عکس‌العملی نشان نمی‌دادند و امر به معروف و نهی از منکر در میان آنها تعطیل شده بود و بلا نازل شد و همه را از بین برد. اگر این بی‌تفاوتی مردم نسبت به منکرات و کسانانی که در این مورد حساس هستند، ادامه پیدا کند، نه دین می‌ماند و نه جامعه، چون همه ائمه ما به خاطر احیای امر به معروف و نهی از منکر به شهادت رسیدند. خانواده‌ها به هم ریخته‌اند. می‌بینی مادر با حجاب است و دخترش که همراه او از خانه بیرون آمده، صدجور آرایش کرده. این نشان می‌دهد که

**به این شکل و تک تک نمی‌شود
کاری را از پیش برد و این جوانان
مسئول را نباید این‌طور در معرض
خطر قرار داد. باید افرادی که امر
به معروف و نهی از منکر می‌کنند،
پشتیبانی بشوند و تنها نمانند.
مسئولین ما باید اول خود و
خانواده‌هایشان نمونه و الگوی امر
به معروف باشند تا بشود منکر را
از جامعه جمع کرد.**

در آن خانواده از بچگی به موضوع اهمیت نداده‌اند. پدر و مادر هر دو می‌روند سر کار و معلوم نیست بچه توی این مهدکودک‌ها و این طرف و آن طرف چه جوری بار می‌آید. به خاطر اینکه همه چیز مادی شده و ما تصور می‌کنیم اگر ماشین و موبایل و خانه ده طبقه داشتیم، یعنی احترام و شأن داریم. متأسفانه وضع بدی شده است.

**خداوند به شما صبر بدهد و فرزندان‌تان راه شهید
بزرگواران را دنبال کنند. سخن و حرف دیگری
دارید بفرمائید.**

الان خانواده‌هایی از شهدای امر به معروف و نهی از منکر هستند که چند بار با هم سفر زیارتی رفته‌ایم و می‌گویند پرونده ضارب بچه ما شش هفت سال است که باز مانده و هنوز به نتیجه نرسیده. حکمی صادر می‌کنند که قابل قبول نیست. تصورش را بکنید. کسی که پسر مرا به این شکل کشته، در همان فاصله به خواهرش زنگ زده که سریع خود را برسان و بگو من داشتم با برادرم تمرین رانندگی می‌کردم. ببیند حساب کار را تا کجا کرده و توی

تلاش می‌کرد. شهادتش هم روی دوستانش تأثیر زیادی گذاشت. بعضی از دوستانش که قبل از شهادت او لباس‌های آن‌چنانی می‌پوشیدند و رفتارهای درستی نداشتند، بعد از شهادت او عوض شدند.

و همان‌طور هم ماندند؟

بله، همان‌طور باقی ماندند.

پس جای شکرش باقی است.

ولی این نکته را هم نباید از یاد برد که به این شکل و تک تک نمی‌شود کاری را از پیش برد و این جوانان مسئول را نباید این‌طور در معرض خطر قرار داد. باید افرادی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، پشتیبانی بشوند و تنها نمانند. مثلاً همین قاتل پسر من باید اعدام بشود که دیگران عبرت بگیرند. سه ماه بعد از شهادت پسر من، در اسلامشهر دوباره اتفاقی نظیر همین پیش آمد. او هم رفته بود تذکر بدهد و زده بودند و با ماشین او را کشته بودند. این شیوه جواب نمی‌دهد. مسئولین ما باید به فکر باشند. اول باید خود آنها و خانواده‌هایشان نمونه و الگوی امر به معروف باشند تا بشود منکر را از جامعه جمع کرد.

**از حضور شهید بزرگواران در زندگی خود و
اطرافیان‌شان خاطراتی را بیان کنید.**

یک بار خوابش را دیدم. پرسیدم چطوری؟ آنجا چه می‌کنی؟

**لایذ جواب داد من وضعم خوب است، شما به
فکر خودتان باشید.**

[می‌خندد] گفت از صبح که بلند می‌شویم، دائماً سخنرانی‌های مذهبی داریم. یک بار دیگر که خوابش را دیدم، گفت دارم کتاب تفسیر قرآن می‌نویسم. یک بار هم نیمه شعبان بود و ما در خانه‌مان جشن گرفته بودیم. شب قبلش خوابش را دیدم و پرسیدم محمود! تو از کجا می‌دانستی که شهید می‌شوی؟ همیشه به من می‌گفت: ماما! من شهید زنده‌ام. من می‌خندیدم. می‌گفت: حالا ببین! اگر یک روز شهید نشدم، به دوستانش هم گفته بود. توی خواب پرسیدم از کجا می‌دانستی که شهید می‌شوی؟ گفت قبلاً به من خبر داده بودند که شهید می‌شوی. خیلی خوابش را می‌بینم.

وقتی برایش دل‌تنگ می‌شوید، چه می‌کنید؟

شماره: ۱۳۳۵/۱۵-۵۲		تاریخ: ۱۳۸۵/۳/۳		منطقه: استان تهران		تاجیه: کرج	
گواهینامه دوره آموزشی بسیج نوع دوره آموزشی تخصصی فرماندهان دسته های ویژه							
گواهی می‌شود برادر/خواهر/همسر/فرزند/...		نام و نام خانوادگی: ...		شماره کارت ملی: ...		تاریخ تولد: ...	
سازمان: ...		با شماره بسیج: ...		به مدت: ۳ روز (۱۵ تیر ۱۳۸۵)		مکان: ...	
محل آموزش		مدت آموزش (ساعت)		تاریخ پایان		تاریخ شروع	
مركز آموزش بدر منطقه استان تهران	۴۰۰	۳	۸۲/۹/۲۲	۸۲/۹/۲۲	آموزش تخصصی فرماندهان		۱
دسته های ویژه گردان عاشورا							
رده اجرا کننده فرمانده مسئول آموزش: ...				رده تایید کننده مسئول آموزش: ...			

می گفت نمی توانم در برابر منکر ساکت بنشینم

■ «شهید محمود توفیقیان در قامت یک برادر» در
گفت و شنود شاهد یاران با مرضیه توفیقیان

می ایستادم. گاهی که کار داشتم و می گفتم محمود بیا جای ما و استا. بعد به من می گفت: دخترخانمی دارد می آید که فلان کار را کرده. تو می توانی او را ارشاد کنی؟ من جرئت نمی کردم، چون از این کار شناخت نداشت. امر به معروف و نهی از منکر به نظر من تخصص می خواهد. شرایط خاصی می خواهد که آدم بتواند این کار را بکند، ولی خودش پیش می رفت. من اگر خود او و خانواده اش را نشانسم، هیچ تاثیری نمی توانم داشته باشم و شاید اگر جلو بروم، مشکل حادثر شود، ولی او جسارتش را داشت و جلو می رفت. چندین دفعه به من گفت برو به فلان دختر تذکر بده، ولی من جرئت نکردم، اما او می رفت و تذکر می داد.

تذکر که می داد درست می شد؟

● از آن موقع که بچه بودیم، در
● مسجد و پایگاه بودند. خود
● من هم همراهشان می رفتم،
چون مادرم دائماً تاکید
می کرد بروید و همگی با هم
می رفتیم.

شاید همان لحظه تأثیر نمی گذاشت، ولی او چون روی کارش مصر بود، فکر می کنم تأثیرش را داشت. بعد از شهادتش هم خیلی ها او را می شناختند و می گفتند در زندگی آنها خیلی تأثیر دارد. پریروز بود که کسی توی مغازه آمده بود و می گفت این شهید با پسر ما دوست بوده. از آنجا فهمیدم که محمود همه جا رسوخ داشته و تا هر جا که دستش می رسید، سعی می کرده جوان ها را از راه خطا برگرداند و آنها را نصیحت و راهنمایی کند. برای خودش محدودیتی قائل نبود که مثلاً بگوید این آدم چون کوچک یا خیلی

آیا رابطه اش با پدر و مادران شکل خاصی بود؟

داداش های من همگی از لحاظ فنی نمی گذارند کاری زمین بماند و داداش هم همین طور بود. یادم می آید حاج آقای ما موتوری داشت و خیلی سنگین بود و گفته بودند چهار پنج جای آن خراب است و اگر می خواست برای تعمیر بدهد، خیلی خرج برمی داشت. داداش تنهائی آن موتور را باز کرد و از بس از این طرف و آن طرف سؤال کرده بود، قلق آن را یاد گرفت و همه را سر هم کرد و موتور را راه انداخت. از لحاظ فنی خیلی مهارت داشت. خوشبختانه از نظر مالی نیازی نداشتیم، برای همین ضرورتی پیش نیامد که از لحاظ مالی زیر بال و پر پدر و مادرم را بگیرد.

از چه سنی وارد بسیج و بعد هم بخش امر به معروف و نهی از شد؟

از آن موقع که بچه بودیم، در مسجد و پایگاه بودند. خود من هم همراهشان می رفتم، چون مادرم دائماً تاکید می کرد بروید و همگی با هم می رفتیم. داداش هم حضور داشت تا وقتی که دیگر عقلش می رسید و خودش می توانست تنهائی برود و اگر ما هم نمی رفتیم، او خودش پیشقدم می شد و می رفت.

چه ویژگی هائی داشت؟

قرآن را خیلی خوب حفظ کرده بود و من همیشه از او عقب می ماندم. چون مسجد مسابقه قرآن می گذاشت و همیشه با برادر وسطی رقابت داشت. آنها با هم رقابت می کردند و من از آنها جا می ماندم. موقعی که به پایگاه رفت، از لحاظ فکری ارتقا پیدا کرد. اولش آن طور نبود که بخواهیم بگوئیم اول شهیدمان از اول همین طور بود. رفته رفته در اثر رفت و آمدی که به مجامع و مدرسه داشت، بر علم و معرفتش افزوده می شد، آن روزها من در مغازه پشت پیشخوان



■ درآمد

تنها خواهر شهید همواره از محبت و یاری های برادر برخوردار بوده و از او خاطرات شیرینی دارد که با نگاه دیگران به عملکرد شهید و نتایج شهادت وی تفاوت دارد و نکات جالبی را در این زمینه روشن می سازد.

موقعی که برادران شهید شدند، شما چند سال داشتید؟

۲۷، ۲۸ سال داشتم.

از دوران کودکی و خاطرات مشترکی که با برادران دارید برایمان بگوئید.

داداش بچه ها را خیلی دوست داشت، به همین خاطر پسر، محمد جواد را خیلی نوازش می کرد. بچه هنوز نوزاد بود که او را برد و به همه دوستانش نشان داد. هر چیزی که می خرید، اول برای محمد جواد می آورد.

رابطه اش با برادرها و شما چگونه بود؟

خیلی نسبت به من محبت داشت. اول ازدواج ۴ سال خانه پدری می نشستیم و داداش دائماً خانه ما بود. هر وقت از بیرون می آمد، اول در می زد و با من سلام و علیک می کرد بعد به خانه بابا می رفت. با حاج آقای ما خیلی رفیق بود، با همدیگر بسیج می رفتند و می آمدند و هر کاری داشتند با همدیگر انجام می دادند. در هیئت خیلی فعال بود با حاج آقای ما هماهنگ می کرد.



خواهیید، پدرم برای ریاست جمهوری نامه داده و آنها هم نامه را به دادگستری داده‌اند تا پیگیری کنند، تا به حال که موفقیتی به دست نیامده.

شما چنین موجود عزیزی را از دست داده‌اید. آیا این شیوه در جلوگیری از منکرات، مؤثر است یا نه؟

اگر دولت حمایت کند، فکر کنم جواب بدهد، ولی تا زمانی که از بسیج و امر به معروف و نهی از منکر حمایت نشود، هیچ وقت جواب

● تا زمانی که از بسیج و امر به
● معروف و نهی از منکر حمایت
● نشود، هیچ وقت جواب
● نمی‌دهد. البته به نظر من
ساکت نشستن هم نوعی گناه
است. نهی از منکر و امر به
معروف جزو واجبات است.

نمی‌دهد. البته به نظر من ساکت نشستن هم نوعی گناه است. نهی از منکر و امر به معروف جزو واجبات است.

آیا شهادت این جوانان که هر کدام نمونه کامل غیرت و تدین هستند، روی روند کلی جامعه از نظر امر به معروف و نهی از منکر تأثیر گذاشته یا باید روش دیگری را در پیش بگیریم؟ شهادت برادر شما روی دوستان، فامیل‌ها، همسایه‌ها تأثیر داشت؟

من به عینه دیدم که بعد از شهادت برادرم عده‌ای راهشان را تغییر دادند، البته محدود بودند و آن قدرها وسعت نداشته است. ■

بزرگم زنگ زدم و پرسیدم چه شده؟ به گریه افتاد و گفت محمود شهید شده [از شدت تأثر به گریه می‌افتد]

دیگر نفهمیدم چه کار کردم. در خانه را بستم و در حالی که حق می‌کردم، از آپارتمان آمدم بیرون. همسایه‌ها متوجه شدند، قرار بود داداشم از تهران بیاید اینجا. نمی‌دانستم چه کار باید بکنم؟ فاصله خانه ما تا خانه مادرم سه چهار کیلومتر بود و من همه راه را پیاده رفتم. وقتی رسیدم دیدم مادر بزرگم و همسایه‌ها همه آنجا هستند و دارند توی سر و صورتشان می‌زنند. دوباره زنگ زدم به حاج آقا و ایشان گفت من و پدرت در بیمارستان هستیم. محمود را کشتند. احساس کردم که این یک کشتن معمولی نیست و بالاخره از افرادی که به آنها تذکر می‌داد، کار خودشان را کرده‌اند، برایش کوچک و بزرگ، پسر و دختر فرق نمی‌کرد و تذکرش را می‌داد.

آیا شما هیچ وقت کسی را که این کار را کرده بود، دیدید؟

نه، عکسش را دیدم

آیا مجازات شد؟

حکمی که برایش بریدند، حکم دیه و شلاق بود و آن را قتل غیر عمد دانستند. بابا خیلی پیگیری کرد، ولی عملاً به نتیجه نرسید.

الان کجاست؟

هم او و هم آن دختر از طرف دولت دستگیر شده‌اند تا یک سال حبس خود را بگذرانند با شلاق و دیه. به ما هم زنگ زدند که بیایید دیه را بگیرید. فعلاً پرونده را که مانده و

پیر است، تذکر ندهد و راهنمایی نکند. برای اینکه کسی بتواند این کار را بکند باید تسلط کامل به قرآن و احادیث و روایات داشته باشد. برادر شما این گونه بود؟

بله، از مادرم می‌شنیدم و خود من هم می‌دیدم که شب‌ها همیشه مطالعه می‌کرد. شوهر من روحانی هستند. محمود همیشه می‌آمد و از ایشان کتاب می‌گرفت و می‌برد و شب‌ها مطالعه می‌کرد.

پس به موضوعات مسلط بوده و وقتی از او سئوالی را می‌پرسیدند، می‌توانست جواب بدهد.

بله، جسارت هم داشت. چندین دفعه من به او گفتم این کار را نکن، این حرف را نزن، ولی او گفت من کار خودم را می‌کنم. هر کس خواست گوش می‌دهد، نخواست گوش نمی‌دهد.

خبر شهادت ایشان را چگونه شنیدید؟

با حاج آقایان یک ماشین وانت خریده بودیم و داشتیم می‌رفتیم به نام بزنیج یا برای معاینه فنی می‌رفتیم که وسط راه داداش وسطی من زنگ زد که با عجله بیایید کار پیش آمده. حاج آقا به من چیزی نگفت. سریع برگشتیم و مرا به خانه رساند. من پسر را مهد کودک گذاشته بودم. به خانه که برگشتم دلواپس شدم و گفتم یعنی چه، چرا یکمرتبه زنگ زدند؟ دلشوره عجیبی گرفتم. داداش بزرگم زنگ زد و پرسید: «مرضیه! حالت خوب است؟» گفتم: «آره، خوبم» و دلشوره‌ام بیشتر شد و با خودم گفتم: خدایا! وسط روز، این چرا زنگ زده؟ چرا این قدر احوال مرا می‌پرسند؟ دیگر نتوانستم تاب بیاورم و به داداش





درآمد

برادر شهید که خود بسی آگاه، تحصیلکرده و دلسوخته‌ای است، از ویژگی‌های برادر، فداکاری او و وضعیت کسانی که می‌خواهند راه شهید را طی کنند، حرف‌های دقیق و گلایه‌های بجائی دارد که می‌تواند بسیاری از نقاط کور این مسئله را باز کند.

«شهید محمود توفیقیان در قامت یک برادر» در گفت و

شنود شاهد یاران با علی توفیقیان

۲

کسی از آمر به معروف حمایت نمی‌کند

از نخستین خاطراتی که از برادران دارید برایمان بگوئید.

ایشان بچه کوچک خانواده و بسیار مورد مهر و علاقه پدر بود. تفاوت سنی من و ایشان تقریباً یک سال و یک ماه است و تقریباً ما را به حالت دوقلو می‌شناختند. در کودکی پدرم برای برادرم شعری سروده بود. یک شب زمستانی و هوا خیلی سرد بود و پدرم گفت بچه‌ها بیائید زیر کرسی بنشینیم و این شعر را خواند و ما هم ضبط کوچکی داشتیم و روی کرسی گذاشتیم و پدرم گفت من هرچه گفتم، شما تکرار کنید. مادرم مشغول بافتنی کردن بود و زیاد در خواندن شعر همراهی نکرد، ولی می‌خندید. پدرم برای اینکه محمود و ماها را به نماز خواندن ترغیب کند، این شعر را خواند: «محمود گل سر سبد شده / نماز رو خوب بلد شده و ما هم با پدرم می‌خواندیم. در دوران خردسالی همه برادرها اکثراً با هم بودیم و بازی می‌کردیم. حیاط خانه‌مان بزرگ بود و اقوام می‌آمدند و همیشه منزل ما شلوغ و پرشور و احساس بود. محمود مورد مهر همه بود و دوست داشت توی بازی‌ها جرزنی کند و ما هم با او می‌ساختیم. مثلاً آتاری که داشتیم، محمود می‌گفت فقط من بازی کنم و دیگران بازی نکنند. ته تغاری و بازیگوش و شیطان و شاد بود.

در دوران نوجوانی به مدرسه بهار آزادی در شهرک منظریه می‌رفتیم. برادر بزرگترم حسن، یک کلاس از من و محمود بالاتر بود. روز اول مدرسه برای ما خیلی شیرین بود، ولی محمود خیلی بی‌تابی و داد و بیداد کرد، چون نمی‌خواست از مادرم جدا شود و ما همیشه این را برایش مثال می‌زدیم و می‌گفتم تو از همان اول، درس خواندن را دوست نداشتی، درحالی که محمود خیلی به مطالعه علاقه داشت.

معلم‌های من و محمود هم تقریباً یکی بودند. فکر می‌کنم کلاس دوم بودم که معلم کلاس اول من یک ماه به محمود درس داد و بعد معلمشان

عوض شد. سال دوم و سوم و پنجم معلم‌های ما یکی بود و سال چهارم فرق کرد. من سال اول راهنمایی که بودم، معلم پنجم محمود همان معلم سال قبل من بود. درسش متوسط بود، نه خیلی درس می‌خواند و نه تنبل بود. همیشه سر کلاس که جایزه می‌دادند، من اولین نفر بودم و محمود آخرین نفر بود!

در چه کاری زرنگ بود؟

در همه کارها زبر و زرنگ بود،

ولی خیلی شلوغ بود، یعنی همیشه سر کلاس شلوغی می‌کرد. دوران راهنمایی به همین طریق طی شد و دائماً مشغول بازیگوشی بودیم، مخصوصاً محمود در بازی‌هایی که تحرک زیاد می‌خواست، چون ریزه میزه بود. سرعت بالائی داشت و هیچ کس حریفش نمی‌شد. همیشه دلش می‌خواست با بچه‌های بزرگ‌تر از خودش

یکی از اعتراضات ما این است که چرا بودجه‌ها را صرف کارهای ارزشی و موارد فرهنگی نمی‌کنید؟ چها تا بتر زدن که کار فرهنگی نیست. کار فرهنگی باید ریشه‌ای باشد.

دوست شود که یک چیزهایی یاد بگیرد.

کی وارد بسیج شد؟

ما از همان خردسالی به مسجد می‌رفتیم. مؤذنی داشتیم که خدا رحمتش کند و یکی دو بار با محمود دعوا کرده بود، ولی محمود کسی نبود که زود از میدان به در برود و باز هم به مسجد می‌رفت. مکبری را یاد گرفت و در آنجا مسجد می‌رفت و می‌آمد. اتفاق خاصی افتاد که دو تائی تصمیم گرفتیم به بسیج برویم. یک شب در

حیاط خوابیده بودیم. ما نوبتی سه نفری پشه‌بند می‌زدیم. نمی‌دانم آن شب نوبت چه کسی بود. به هر حال نوبت را رعایت نکردیم و هیچ کس پشه‌بند نزد و همه جداگانه خوابیدیم. نصف شب شد و سرمان را از زیر لحاف بیرون آوردیم و دیدیم آقائی دارد در حیاط بدو بدو می‌کند. برادر بزرگم بلند شد و داد زد: دزد! دزد! همه همسایه‌ها بیدار شدند.

دوران کودکی ما بود و فکر می‌کنم راهنمایی یا پنجم دبستان بودیم. دزدها را که دو نفر بودند، گرفتند. یکی را همان شب، یکی دیگر را فردا شب که از داخل خانه، فرار کرد. ما خیلی ترسیدیم و تصمیم گرفتیم به مسجد برویم و ارتباطمان را با خدا بیشتر کنیم. این هم طریقی بود که خداوند ما را از این مسیر در راه خدائی انداخت. از آن به بعد هر شب به مسجد می‌رفتیم و با بچه‌های پایگاه بسیج آشنا شدیم. یک مربی داشتیم به نام آقای عسگرزاده که با بچه‌ها خیلی خوب تا می‌کردند. به ما مسئولیت می‌داد. آقای کاوین بود که الان در صدا و سیما در قسمت امور بین‌الملل با آقای طالب‌زاده کار می‌کنند. ایشان برنامه کلاس‌های قرآن و اذان و تجوید و فرهنگی و کتابخوانی را راه انداخت و من و محمود اکثر کلاس‌ها را شرکت و در بعضی از آنها مقام کسب کردیم. ماه رمضان‌ها، آقای

فرهنگی نیست. کار فرهنگی باید ریشه‌ای باشد. به هر حال ما درسی خوانده بودیم و در دانشگاه و جامعه بودیم و این مسیر را از کودکی می‌شناسیم. این مسیری که شما دارید می‌روید، مسیر فرهنگی نیست، ولی آنها قبول نکردند. حرف محمود را هم نخواندند. موقع تشیع جنازه محمود هم، بچه‌هایی که با محمود همراه بودند به آنها گفتند چه شد؟ شما که می‌گفتید ما از کار فرهنگی و امر به معروف و نهی از منکر حمایت می‌کنیم، پس چرا هیچ کس جلو نمی‌آید و کاری نمی‌کند؟ همه عقب نشسته بودند و صرفاً نظاره‌گر بودند. به هر حال بگذریم، بعد از آن محمود وارد کارخانه شد که متعلق به یکی از دوستانش بود. اول هم وام آن را خودش جور کرد و چند میلیون وام گرفتند و کارخانه را راه انداختند. کم‌کم مواد اولیه‌اش را هم خودش گرفت، کارش خیلی خوب بود. دستگاه‌های آنجا را خودش داشت می‌ساخت. چند تا از بچه‌های همکلاسی و دوستان و بچه‌های هیئت را سر کار برده بود. کارش روی غلتک افتاده بود که آن اتفاق افتاد و ایشان به شهادت رسید.

جریان شهادت ایشان چگونه بود؟

قبل از بیان جریان شهادت، یک توضیح درباره هیئت و یک توضیح هم درباره ارتباط محمود با شهدا می‌دهم. هیئتی در مسجد داشتیم و محمود همیشه علاقه داشت مداحی کند و ذاکر اهل بیت باشد. در سال ۸۲ با کمک بعضی از بچه‌ها و دامادمان هیئتی به نام هیئت «محبان الرقیه» را راه

● موقع تشیع جنازه محمود،
● بچه‌هایی که با محمود همراه
● بودند به مسئولین گفتند چه
● شد؟ شما که می‌گفتید ما از
● کار فرهنگی و امر به معروف و
● نهی از منکر حمایت می‌کنیم،
● پس چرا هیچ کس جلو نمی‌آید
● و کاری نمی‌کند؟ همه عقب
● نشسته‌اند و صرفاً نظاره‌گرند.

انداختیم که خدا را شکر پس از شهادت ایشان این هیئت مجدداً رونق گرفت. هیئت ساده‌ای بود و مراسم‌های خوبی داشت و بعضی مواقع با هیئت‌های دیگر ادغام می‌شد تا مجالس عزاداری بهتر برگزار شود. محمود هیئت‌های دیگری را هم می‌رفت، از جمله هیئت خودمان که شب‌های پنجشنبه بود. اکثراً مداح‌های دیگر را دعوت می‌کرد یا خودش می‌خواند یک جوری بود که در هیئت هیچ موقع احساس خلاء نمی‌شد و خستگی به بچه‌ها دست نمی‌داد.

خوب شد، به من فوتبال یاد داد. در حیاط منزل ما یک سالن بود که همیشه بعد از مدرسه در آنجا یک شوت یک ضرب بازی می‌کردیم و این کار همیشگی ما بود.

بعد از آن محمود وارد کاراته شد و کیوکوشینگ یا فول کانتاکت را ادامه داد و بدنش کاملاً ورزیده شد. یک بار با هم مسابقه دادیم و چنان ضربه‌ای به پای من زد که هنوز مزه آن زیر دندانم هست! در ورزش بسیار موفق بود و چندین بار مقام آورد. پدرم خیلی تشویقش می‌کرد.

کی وارد فعالیت امر به معروف و نهی از منکر شدند؟

در دوره دبیرستان همیشه در پایگاه بود. اول مسئول امر به معروف و نهی از منکر شد و بعد مسئول فرهنگی شد. درسش را

هم در کار و دانش، رشته فنی خودرو ادامه داد. من در مدرسه دانشمند و او به مدرسه یادگار امام که پشت مدرسه ما بود، می‌رفت. با هم به مدرسه می‌رفتیم. بعد وارد دانشگاه شد و خیلی سعی کرد بچه‌های آنجا را هم تیپ خودش کند.

چه رشته‌ای قبول شدند؟

کاردانی مکانیک خودرو. تا ترم آخر هم رفت و بعد گفت دانشگاه به درد من نمی‌خورد. استادها خوب درس نمی‌دهند و به بچه مسلمان‌ها و بچه حزب‌اللهی‌ها نگاه دیگری می‌کنند و جای خوبی نیست و از دانشگاه آمد بیرون و گفت یک کار فنی یاد بگیرم بهتر از این است که توی دانشگاه بمانم. بعد هم وارد حوزه شد.

کدام حوزه؟

حوزه ۱۸ شهید دستواره که سر شهرک ماست. محمود جانشین عملیات بود. با بچه‌ها خیلی خوب بوده. ایست بازرسی می‌گذاشتند. در پایگاه هم که بود وقتی مسئول عملیات امر به معروف و نهی از منکر بود، ماموریت می‌رفت و مواردی را که می‌دید کنارشان می‌کشید و تذکر می‌داد و معمولاً برخورد شدید نمی‌کرد.

یکی از اعتراضات ما هم همین بوده که چرا بودجه‌ها را صرف کارهای ارزشی و موارد فرهنگی نمی‌کنید؟ چهار تا بَر زدن که کار



کاوین ما را کنار بزرگ‌ترها می‌نشانند و به ما قرآن یاد می‌داد و می‌گفت برویم پشت میکرون قرآن بخوانیم. خیلی دوران خوبی بود. مسئولین پایگاه عوض شدند و مسئولین جدید از ما خواستند که به پایگاه برویم و بیشتر آنجا را حفظ کنیم.

در چه سنی؟

در سال ۷۵. فکر کنم ۱۴، ۱۵ سال داشتیم و راهنمایی را تمام کرده بودیم. مسئولیت من فرهنگی و مسئولیت محمود تدارکات بود. من کم‌کم مسئولیت تبلیغات را هم به محمود دادم. کلاس‌های قرآن را به همراه استاد اداره می‌کردیم. محمود همیشه دوستانش را در کلاس جمع می‌کرد و قرآن می‌خواندند، بعد هم سریع سوار موتور می‌شدند و یا پیاده می‌رفتند و برای آخر کلاس خوراکی تهیه می‌کردند و بچه‌ها در آنجا خوش بودند. دوران خوب و خوشی بود و حالا حسرت آن دوران را می‌خوریم.

بعد با همدیگر وارد تیم فوتبال شدیم. خیلی دوست داشت ورزش کنم، ولی من خیلی دوست داشتم درس بخوانم. جلسه اول که رفتم، اولین تویی که به من رسید، یک سنگ به زانوی من خورد و زانویم آسیب دید. محمود می‌گفت تو اصلاً به درد ورزش نمی‌خوری. گفتم بگذار پایم خوب شود، به تو نشان می‌دهم. بعداً که پایم

● محمود یک بار به سختی و با
● عبور از مناطق صعب‌العبور به
● کربلا مشرف شد که برایش
خیلی لذت‌بخش بود. هر سال
چندین بار به مشهد برای
زیارت می‌رفت. دو بار هم
اردوی راهیان نور رفت. اکثراً
پنجشنبه‌ها به بهشت‌زهره
می‌رفت و بسیار به شهدا علاقه
داشت. غالباً به سرحد آباد
که الان خودش دفن هست،
می‌رفت و زیارت عاشورا
می‌خواند.



وقتی محمود را دید، شواهد از این قرار است که با ماشین با سرعت دنده عقب می‌رود و محمود را بین ماشین و دیوار، در واقع خرد می‌کند. البته در قضاوت گفته‌اند که یک حادثه رانندگی بود که خداوند خودش قاضی است و جواب آنها را می‌دهد.

این حادثه کجا اتفاق افتاد؟

پشت کارخانه، منطقه سپید دشت کرج. محمود دستگیره ماشین را می‌چسبید و حدود ۱۵۰ متر دنبال آن کشیده می‌شود و راننده وقتی می‌بیند نمی‌تواند از دست او رها شود، محمود را بین ماشین و دیوار در واقع له می‌کند. استخوان‌های سینه، دنده‌ها و سر و صورت محمود کاملاً شکسته بود، طوری که حتی سپر سمت محمود به دیوار می‌گیرد. رفقا می‌ریزند و طرف را می‌گیرند

جشن و سرور شد و بعد از آن برادران همسر من و برادران خود من به این صورت مجلس گرفتند و خدا را شکر که این‌گونه شد.

خود ایشان هم ازدواج کرده بود؟

نه متأسفانه، در شرف ازدواج بود و دنبال مورد مناسب می‌گشت، ولی هنوز پیش نیامده بود. در مورد شهادت ایشان، دختر و پسری با هم رابطه داشتند و محمود چندین بار به آنها تذکر داده بود. اینها به قدری وقیح بودند که در ملاء عام اعمال زشتی را مرتکب می‌شدند. محمود متوجه شد و رفت به آنها تذکر بدهد که راننده

به هر حال می‌گفتم که محمود به هیئت‌ها می‌رفت و با همه مداح‌ها در ارتباط بود و به همه هیئت‌ها سر می‌زد و می‌گفت چون در هیئت‌ها ذکر اهل بیت (ع) گفته می‌شود، باید به همه آنها سر زد و احترام قائل بود. در مورد مطالعه قرآن هم بسیار پیگیر بود. شب‌ها یک چراغ کوچک در اتاقش همیشه روشن بود و تا صبح قرآن مطالعه می‌کرد. **در کلاس‌های قرآنی و معارفی که می‌رفتید، اساتید شما چه کسانی بودند؟**

دکتر نظریان که الان در جهاد دانشگاهی - مجتمع امام خمینی جزو هیئت علمی هستند. استاد اصلانی که قبلاً در وزارت دفاع بودند و الان نمی‌دانم در کجای منطقه فردیس هستند. ایشان استاد قرآن بودند. آقای کاوین را که اشاره کردم.

محمود یک بار به سختی و با عبور از مناطق صعب‌العبور به کربلا مشرف شد که برایش خیلی لذت‌بخش بود. هر سال چندین بار به مشهد برای زیارت می‌رفت. دو بار هم اردوی راهیان نور رفت. اکثراً پنجشنبه‌ها به بهشت‌زهره می‌رفت و بسیار به شهدا علاقه داشت. غالباً به سرحد آباد که الان خودش دفن هست، می‌رفت و زیارت عاشورا می‌خواند. از صحبت‌های شهدای بزرگی مثل شهید همت، شهید باکری، شهید دستواره، شهید پلارک همواره یاد می‌کرد و برچسب‌هایی از حرف‌هایشان را توی تقویمش می‌چسباند و مرور می‌کرد.

ایشان برای من هم خیلی زحمت کشید، از جمله ازدواج من که واسطه آن بود. مراسمی که برای من گرفت، مداح دعوت کرد و در آن عروسی ذکر امام علی (ع) گفته شد و جالب‌ترین مجلس





می خورد. جای تاسف برای ماست.

شهادت ایشان روی زندگی شخص شما چه تاثیری گذاشت؟ آیا شما همان راه را می روید یا نه؟

ما همیشه امر به معروف و نهی از منکر می کنیم و این عادت همیشه در زندگی ما هست و در خون و رگ های ما جاری است. دو تا از عموهای من و پسرعمه ام شهید شدند. ما الگوبرداریمان از شهدا و رزمندگان و ایثارگران است. ما که می دانیم راه سعادت همین است. چرا باید راه دیگری را در پیش بگیریم و یا مثل عده ای از جوانان غافل بگوئیم اینها اشتباه کردند که رفتند و جنگیدند؟

من زمانی که در دانشگاه

بودم، همین رفتار را داشتم و به عنوان یک فرد مذهبی شناخته شده بودیم و سعی کردیم این رفتار را تقویت و نقاط ضعف را کم کنیم. الان در محیط کار، دانشگاه و هیئت سعی ما بر این است که رضای خداوند را در نظر بگیریم و بعد هم برنامه ریزی هائی انجام بدهیم که افراد به راه امر به معروف و نهی از منکر کشیده شوند. دوستان محمود هم همین روال را پیش گرفته اند.

انشاءالله خدا کمک کند که این شیطانی که در قلب و وجود ما هست، همیشه خاموش باشد، چون اگر روشن بشود، کنترلش خیلی سخت است.

خیلی ها معتقدند که باید جلوی ماهواره و اینترنت و تهاجم فرهنگی را گرفت که جوانان فاسد نشوند. عده ای هم می گویند تهاجم فرهنگی از روز اول وجود داشته و فقط شکل آن فرق کرده و تنها راه این است که جوانان را قوی کنیم تا بتوانند درباره تهاجمات مقاومت کنند. نظر شما چیست؟

شیطان و اعوان و انصارش که کار خودشان را می کنند. خداوند می فرماید فالحما فحورها و تقواها، یعنی هم بدی را به شما دادیم، هم خوبی را. حالا می خواهی قد افلح من زکیها باشی یا قد خاب من دسیها باشی. می خواهی فلاح و

و محمود در راه بیمارستان شهید می شود.

ضارب چه شد؟

او را برای بازرسی بردند و دادخواستی را تنظیم کردند. بازپرس ابتدا به ما گفت که نگران نباشید و کاملاً مشخص است که عمداً این کار را کرده، ولی بعد که پرونده ها را دیدیم، متوجه شدیم که بازپرس عکس این حرف را نوشته و کل قضیه حادثه رانندگی و قتل غیرعمد تلقی شد.

مجلس ختم محمود آن قدر شلوغ شد که واقعا نمی توانستیم به پذیرائی برسیم. مسجد انبار نفت ظرف ۵ دقیقه پر و خالی می شد. این قدر جمعیت در رفت و آمد بود و دیگر توانی برای پدر و مادرم نمانده بود. تشییع جنازه محمود هم خیلی باشکوه بود، چون دوست و هم هیئتی زیاد داشت. تخمینی که بچه ها زده بودند، حول و حوش ده هزار نفر در تشییع محمود در منطقه فردیس جمع شده بودند.

عاقبت ضارب چه شد؟

یکی دو ماه حبس بود، اما همان افرادی که اشاره کردم با چه توطئه هائی وارد سازمان ها و نهادها شده اند، آمدند و پا در میانی کردند و او را بدون اجازه ما با وثیقه ۴۰ میلیون تومانی آزاد کردند تا یکی دو هفته قبل که اعلام کردند که می خواهیم طرف را بگیریم و زندانی و حد را جاری کنیم. ما رضایت ندادیم و گفتیم این رای را قبول نداریم. همان کش و قوس هائی که همیشه برای این نوع پرونده ها هست. شهیدان امر به معروف دیگری هم هستند که پرونده هایشان با همین نوع کش و قوس ها روبروست. ضارب الان آزاد است و

- محمود به هیئت ها می رفت
- و با همه مداح ها در ارتباط بود و به همه هیئت ها سر می زد و می گفت چون در هیئت ها ذکر اهل بیت (ع) گفته می شود، باید به همه آنها سر زد و احترام قائل بود. در مورد مطالعه قرآن هم بسیار پیگیر بود. شب ها یک چراغ کوچک در اتاقش همیشه روشن بود و تا صبح قرآن مطالعه می کرد.

زندانی زیادی هم نکشید و به عنوان تصادف و قتل غیر عمد، با وثیقه آزاد است. واقعا اسباب تاسف است. با این نوع دادخواهی به گمان من همین وضعیتی هم که در زمینه امر به معروف و نهی از منکر وجود دارد، مایه تعجب است. محمود که شهید است و نزد خداوند روزی

رستگاری را پیش بگیرد و تزکیه نفس پیدا کنی یا می خواهی وارد جنود شیطان بشوی. اختیار با توست. پس خداوند هم خوبی و هم بدی را در برابر انسان قرار داده و به او حق انتخاب داده است. ما باید روی خانواده ها و پدر و مادرها کار کنیم. زن و مردی که نمی توانند فرزند صالحی را تربیت کنند، منشاء همه این گرفتاری ها هستند. پدر و مادرها دوران بلوغ بچه ها را نادیده می گیرند، دوران جوانی بچه ها را نادیده می گیرند و فقط به فکر برآوردن خواسته های مادی و سطحی آنها هستند. باید رسانه ملی، مطبوعات و همه رسانه های گروهی باید دست به دست هم بدهند و روی خانواده به عنوان اصلی ترین و کوچک ترین سلول جامعه کار کنند.

من خودم پزشک هستم. باید داروئی را انتخاب کرد که روی سلول های هدف تاثیر بگذارد. اگر هدف فقط این باشد که موجود زنده را فقط زنده نگه داریم، حتی اگر هزار درد و مرض داشته باشد. نتیجه چه می شود؟ باید با بیماری مقابله کرد. اصلی ترین جائی که دارو اثر می گذارد، سلول است و خانواده، سلول اجتماع است تا خانواده ها درست نشوند و برنامه ریزی های ما در جهت تربیت، اصلاح و تقویت خانواده ها نباشد، همین مصائب را داریم. بدون درست کردن خانواده، نمی شود جامعه را درست کرد. ■

برادر م به خاطر غیرتش شهید شد

«شهید محمود توفیقیان در قامت یک برادر» در گفت و شنود شاهد یاران با حسن توفیقیان

داغ فقدان برادر التیام می‌یافت اگر کسی که مرتکب جنایت شد به کیفر خود می‌رسید و نیز این شهادت دست کم تا حدودی مانع از منکر می‌شد، اما او که هر روز شاهد رفتارهای زشت جوانان است، با ناراحتی بسیار در این باره سخن می‌گوید. با این امید که سخنان جوانان غیرتمندی چون او و برادر شهیدش به گوش دلسوزان برسد.

داغ



تا شاهد بودند و همه چیز را دیدند و گفتند. متأسفانه قاضی و بقیه یک چیزی برای خودشان نوشتند که حادثه رانندگی بوده. قاتل همان اول اعتراف کرد و قاضی و همه هم گفتند عمدی بوده، اما بعد چه شد؟ الله اعلم! ورق برگشت. ما قصاص می‌خواهیم، اما اینها می‌گویند قتل غیر عمد بوده. مشکل ما سر همین است. آدم آتش می‌گیرد به خاطر همین کارهاست که این همه مشکلات بوده و پسر هم اعتراف کرده و قاضی و باز پرس هم نوشته‌اند. چند ماه که گذشته یک دفعه همه چی برعکس شد و قضیه شد حادثه رانندگی و شاهد ها هم هیچی به هیچی. به هر حال به علی زنگ زد و گفت علی چه شده؟ یک جمله گفت محمود مرد و دیگر توانست صحبت کند. من زدم توی سر خودم و با پدر خانم رفتم فردیس

تشییع جنازه چگونه بود؟

محمود توی شهرک منظر به و اطراف کرج و توی فردوس دوست و رفیق زیاد داشت و اکثراً او را می‌شناختند، مخصوصاً بچه بسیجی‌ها، چون گاهی اوقات شب‌ها تا ۱۰ تا هیئت را هم می‌رفت. جوری هم برنامه‌ریزی می‌کرد که فقط سینه‌زنی و روضه برسد، برای همین بچه بسیجی‌ها و هیئت‌ها اکثراً او را می‌شناختند. تشییع جنازه‌اش خیلی شلوغ شد. فرمانده سپاه کرج آمد، نماینده مجلس آمد. مراسم خیلی باشکوهی بود.

شهادت برادران چه تأثیری روی اقوام و دوستانش داشت؟

به نظر من این جور از بین رفتن جوان‌ها تک تک تأثیر زیادی ندارد. همه باید این طور باشند، نه یک نفر و دو نفر. تأثیرش فقط روی دوست و رفقای می‌تواند باشد.

در زندگی خود شما چه اثری داشت؟

خودم مثل او شدم.

شما که می‌گوئید فردی فایده ندارد.

باز هم می‌گویم یکی دو نفر فایده ندارد. باید همه دسته جمعی این کار را بکنند. ■

تا سوم راهنمائی معدلش ۱۶،۱۵ بود، اما سوم راهنمائی به بعد درسش خوب شد. بچه‌های بسیج اکثراً بچه‌های ریزه میزه‌ای بودند و همه‌شان زیر دست محمود بودند. اردو که می‌رفتند بچه‌ها را جمع می‌کرد و این طرف و آن طرف می‌برد و با آنها خیلی درس کار می‌کرد. توی مسجد برایشان کلاس می‌گذاشت و به آنها درس یاد می‌داد. درس‌های خودش هم خوب بود.

چه شد که به بخش امر به معروف و نهی از منکر رفت؟

وقتی وضع جامعه را می‌دید، واقعاً حرص می‌خورد. مغازه من توی شهرک غرب است و بغل مغازه هم دانشگاه آزاد است. دیپلمش را تازه گرفته بود، گفتم بیا مغازه کمک من. کار مکانیکی را هم که وارد هستی، هم کمک من کن، هم مشغول کار بشوی. تقریباً یکی دو هفته آمد مغازه. دختر و پسرهای دانشگاه را که می‌دید خیلی حرص می‌خورد. دو سه بار رفت و به آنها تذکر داد که توی خیابان این کارها را نکنید. یکی دو نفرشان می‌خواستند با محمود درگیر شوند که من گفتم اینجا محیط کار است و نمی‌شود این طور برخورد کرد و گفتم: «محمود! من و تو نمی‌توانیم کاری بکنیم.» می‌گفت: «نه، من نمی‌توانم. باید بگویم و تذکر بدهم.» خلاصه به او گفتم دیگر به مغازه نیاید، چون همیشه با اینها مشکل داشت.

آیا این تذکرات فایده هم داشت؟

من خیلی با محمود نبودم، ولی برادرهایم می‌گفتند ۱۷، ۱۸ تا دختر را چادری کرده. خیلی‌ها را می‌شناسم که محمود به آنها تذکر داده بود و این کار را نمی‌کنند.

خبر شهادت برادران را چگونه شنیدید؟

من یک سالی بود که عقد کرده بودم و منزل پدر خانم بودم و داشتم صبحانه می‌خوردم. گفتش برایم خیلی سخت است و گریه‌ام می‌گیرد. داشتم لقمه‌های آخر را می‌خوردم که برادر علی به من زنگ زد و گفت سریع بیا کرج. مادر بزرگم در خانه ما در کرج بود. من فکر کردم برای مادر بزرگم اتفاقی افتاده. خانم پرسید: چه شده؟ بغض گلویم را گرفت و گفتم فکر کنم مادر بزرگم طوری شده. گفت: زنگ بزنی ببین چه شده. دوباره که زنگ زدم، علی نتوانست خیلی حرف بزند.

از دوستان برادران چیزی نشنیدید؟

مثل اینکه محمود با دو سه تا از دوستانش بودند. آن سه

از اولین خاطراتی که از برادران دارید برایمان بگوئید.

من حول و حوش ۸ سال داشتم و برادرم حدود ۵ سال داشت. در خانه ما عکس شهید یعنی دو تا عمو و یک دایم بود. اسم من و داداشم مثل عموهایم علی و حسن هست. محمود کوچک بود و می‌پرسید: «اینها کی هستند؟» می‌گفتم: «یکی شهید علی توفیقیان که عمو علی است، یکی هم حسن توفیقیان که عمو حسن است.» می‌پرسید: «پس عمو محمود کو؟» می‌گفتم: «عمو محمود نداریم.» می‌پرسید: «چرا نداریم.» می‌گفتم: «چون عمو محمود نداشتیم و شهید نشده.»

عشق و علاقه زیادی به ورزش داشت و اکثراً صبح‌ها بلند می‌شدیم و می‌رفتیم می‌دویدیم. بچه آرامی بود و توی مدرسه زیاد دعوا نمی‌کرد. یک بار بچه‌های مدرسه اذیتش کرده بودند. آمد و به من گفت. کسی که اذیتش کرده بود از من بزرگ‌تر بود. رفتم و آن پسر را کشیدم و آوردم بیرون و گفتم چرا برادرم را اذیت کردی؟ گفت دوست داشتم. با محمود و علی هماهنگ کردیم و گفتم سه تائی می‌رویم او را می‌زنیم. سه تائی حسابی پسرک را زدیم که دیگر محمود را اذیت نکند.

از کی متوجه حساسیت‌های او نسبت به مسئله امر و به معروف شدید؟

ما از همان بچگی همیشه در مسجد بودیم. توی مسجد هم همیشه توی مسابقات حفظ قرآن شرکت می‌کردیم. معلمی داشتیم به اسم آقای کاوین که کلاس‌های قرآن و مسابقات‌های قرآن می‌گذاشت. محمود هم توی حفظ قرآن خیلی خوب بود. برای سوره و واقعه جایزه خوبی گذاشته بودند. محمود هم از صبح که بیدار می‌شد، شروع می‌کرد به حفظ کردن سوره و واقعه تا ساعت ۱۰ و ۱۱ شب و در آن مسابقه اول شد. مادرم هم خیلی کمکش می‌کرد. سه ماه تابستان من اغب کمک پدرم می‌رفتم و محمود هم می‌آمد. از نظر مکانیکی و تعمیرات ماشین خیلی بچه باهوش و زیر و زرنگی بود. در سنی که شهید شد، یک موتور ماشین را می‌توانست کامل تعمیر کند. ماشین خودش را که رنو بود هر وقت خراب می‌شد هیچ جا نمی‌برد، خودش باز می‌کرد و می‌بست.

از چه سنی به بسیج رفتند؟

از همان بچگی توی بسیج رفت، ولی کارتش را نمی‌دانم ۸ سالگی گرفت یا ۱۰ سالگی. کلافکر و ذکرش بسیج بود. سه تا رفیق بودند یکی محمد خلیل بخش، یکی محسن منتظری، یکی هم محمود. این سه تا عشقشان بسیج بود. فکر و ذکرشان این بود که توی بسیج بروند. چند نفر هم بودند که توی بسیج کارهای خلاف می‌کردند و محمود رفت و برای آنها پرونده درست کرد و بعد آنها را جمع کرد و آورد و با اسناد گفت که این مشکلات را دارند. مسئول بسیج هم پیگیری کرد و همه خسارت‌ها را از آنها گرفت. بسیج کلاس‌های رزمی داشت که محمود در همه آنها شرکت می‌کرد. همه اردوها را شرکت می‌کرد.

درش چگونه بود؟



شهید ناصر(عباس) ابدام در سال ۱۳۵۴ در محله ابوذر تهران چشم به جهان گشود، دوران کودکی را در میان خانواده‌ای مؤمن و متعهد سپری کرد و در سن ۷ سالگی به مدرسه رفت. با ورود به مدرسه راهنمایی به عضویت بسیج، درآمد و در تمام نمازهای جماعت و مراسم مذهبی شرکت می‌کرد. حضور پدر در عرصه نبرد حق علیه باطل در جنوب کشور، ناصر را علاقمند به دفاع از میهن اسلامی ساخت. او به خاطر اخلاق حسنه‌اش در میان دانش‌آموزان مدرسه و بسیجیان مسجد از محبوبیت خاصی برخوردار بود، اقامه نمازهای شبانه و عشق به امام (ره) و پیروی از سیره ایشان او را به صراط مستقیم رهبری کرد.

ناصر در سال ۱۳۶۹ بعد از انجام فریضه نماز جمعه، در مقابل پارک لاله تهران توسط گروهی از اراذل و اوباش و بر اثر ضربات چاقو به پهلوی و قلب، در سن ۱۵ سالگی و در راه حمایت از نوامیس کشورش به شهادت رسید. ضارب توسط مردم دستگیر و تحویل مقامات قضائی شد. پیکر پاک ناصر را در بهشت زهراى تهران در قطعه ۴۰ ردیف ۷۰ به خاک سپردند.



شهادت ناصرابدام





او را خوب شناختیم

«شهید ناصر ابدام در قامت یک فرزند» در گفت و شنود

شاهد یاران با حبیب ابدام

۱

درآمد

و در آنجا عضو شد.

در آنجا چه کار می کرد؟

در بسیج بود. من تا زمانی که شهید شد، پایگاهش را نمی شناختم و نرفته بودم، چون همیشه در منطقه بودم. پیشنهاد آنجا هم پدر آقای علیرضا پناهیان بود. یک پسر دیگر هم به اسم احمد پناهیان بود که تقریباً همدوره عباس بود - توی شناسنامه اسمش ناصر بود، ولی ما عباس صداش می کردیم - او هم شیخ و روحانی بود، اما از عباس یک خرده بزرگ تر بود. موقعی که عباس شهید شد و ما پایمان در پایگاه باز شد، این پیشنهادشان واقعاً خیلی ناراحت شده بود. آن پایگاه نزدیک ۸۰ تا شهید دارد. گفت این همه شهید داریم، شهادت هیچ کدامشان به اندازه عباس مرا ناراحت نکرده، گفت به من یک حرفهائی گفته که توی دفترم نوشته ام. هر کاری کردم گفت نمی گویم. این طور بچه ای بود.

از اخلاق و رفتارش با مادر و خواهر و برادرهایش برایمان بگوئید.

خانواده که هیچ، بیرون، هم پایگاههایش الان هم دارند می سوزند. از لحاظ رفتار، کردار، اخلاق، نماز شبش هیچ کس مثل او نبود. بچه های ۱۵ ساله کجا نماز شب می خوانند؟ رقتیم پایگاه گفتند اصلاً نمی دانیم این بچه از کجا یاد گرفته بود؟ چه کسی به او یاد داده بود؟ نصف شب وقتی پست کسی تمام می شود قاعداً باید برود بخوابد و استراحت کند، ولی دیده بودند که عباس رفته نماز شب می خواند و دعا می کند. از

بیان توصیف غرور آمیز ویژگی های پسر از زبان پدر، آن هم پدری که ۷ سال بی امان در جبهه های نبرد حق و باطل حضور داشته و امروز نیز رنج جانبازی را بر دوش می کشد، از ارزش والائی برخوردار است، زیرا او بیش از هر کس دیگری به نیکی می داند که پسر نوجوانش در غیاب او چه مردانه بار سنگین مرد خانه بودن را بر دوش کشید و هنوز بسیار جوان بود که به خاطر غیرت دینی و احساس مسئولیت در خون خود غلتید. باشد که روایت این پدر شجاع و دردمند زنگ هشدار باشد برای کسانی که مسئول اجرای حکم واجب امر به معروف و نهی از منکر هستند.

ابتدا از کودکی فرزند بزرگوارتان برایمان بگوئید.

بسم الله الرحمن الرحیم. زمان جنگ بود و من خودم خیلی در خانه نبودم. او در سال ۵۴ به دنیا آمد و موقعی که انقلاب شد سه چهار سال بیشتر نداشت. الان ۲۰ سال از شهادتش می گذرد. من در منطقه بودم و او پیش مادرش بود و پایگاه بسیج می رفت. خیلی بچه آرام و نماز خوانی بود. اخلاق و رفتار خاصی داشت. با دیگران مدارا می کرد. وقتی شهید شد، از این طرف و آن طرف عده زیادی آمدند که ما آنها را نمی شناختیم و می گفتند هر وقت به کمک او نیاز داشتیم، فوری به کمکمان می آمد و کوچک ترین انتظاری هم نداشت. بچه مؤمنی بود و وقتی به پایگاه رفت، دیگر صد درصد عوض شد.

در چه سنی به پایگاه رفت؟

من در سال ۶۹ وقتی به خانه برگشتم، دیدم که ناصر واقعاً دیگر از خیلی از بچه های جبهه هم زده جلو. از نظر چهره و رفتار کاملاً فرق کرده بود. کلاس دوم یا سوم راهنمائی بود که به پایگاه رفت. وقتی رفته بود پایگاه، مسئول آنجا گفته بود سنش کم است و نمی شود که بیاید. بعد آمده بود و شناسنامه اش را کپی کرده و سنش را برده بود بالا. پایگاه فهمیدند این کار را کرده، ولی دلش را نشکستند و گفتند اشکال ندارد و بیا

این خاطرات خیلی می گویند. آن قدر با حجب و حیا بود که رویش نمی شد با ماها صحبت کند. می گفتم بچه جان! این مادرت است. حرفت را به او بزن. سرش را می انداخت پائین. اصلاً چیز دیگری بود. بچه های منطقه بالاخره این طرف و آن طرف خوانده و یاد گرفته بودند، اما من نمی دانم عباس از کجا یاد گرفته بود؟ خیلی باحیا بود.

معلم قرآن و معارفش چه کسی بود؟

فقط مسجد و مدرسه. من هم که پدرش بودم، بی سواد بودم. از همه مهمتر اخلاق و رفتار مادرش بود. خیلی بچه آرامی بود. ما خانواده فقیری بودیم. هیچ شلوغ نمی کرد و چیزی نمی خواست. حتی اگر می گفتم عباس! باید تا صبح پشت دیوار بایستی، همان جا می ایستاد و تکان نمی خورد. یک کلمه نمی گفت آخر برای چه؟ به چه دلیلی بایستیم؟ می گفت باشد می ایستم.

درسش چطور بود؟

درسش خوب بود. سوم راهنمائی بود که شهید شد. ۱۵ سال بیشتر نداشت.

رفتارش در خانه چطور بود؟

کسی که با مردم این طور رفتاری دارد، در خانه معلوم است که چگونه است. توی خانه هر کسی کاری داشت، بلافاصله انجام می داد. در خانه را که می زدند، بلافاصله بلند می شد و منتظر نمی ماند کس دیگری برود. یک جورهای دیگری بود.

جورهای دیگری هستند که شهید می شوند. همه کس شهید نمی شود.

آخر سر که من خودم از جبهه آمده بودم، توی خیابان بودم که عباس است، اگر می دانستم لااقل روبوسی می کردم. گفت بابا! خدا حافظ. من رفتم نماز. من به خودم گفتم: این واقعاً رفتنی است. این آدمی نیست که بماند. که بعد از ظهرش خبر آمد که او باش او را با چاقو زدند.

در تربیت پسر شهیدتان چه کسی یا چه عواملی از همه بیشتر نقش داشتند؟

بیشترش این است که بچه به خانواده و به پدر و مادرش نگاه می کند. من خودم نه اهل داد و فریاد و سروصدا

آن قدر با حجب و حیا بود که

رویش نمی شد با ماها صحبت

کند. می گفتم بچه جان! این

مادرت است. حرفت را به او بزن.

سرش را می انداخت پائین. اصلاً

از جنس دیگری بود. بچه های

منطقه بالاخره این طرف و آن

طرف خوانده و یاد گرفته بودند،

اما من نمی دانم عباس از کجا یاد

گرفته بود؟ خیلی باحیا بود.



حتی اگر کهنه هم باشد برای من بیاور که بپوشم و با آنها بروم. آن موقع هم لباس سبز خیلی حساس بود. گفتم: عباس! نمی‌شود. این لباس نه فروشنده دارد و نه کسی حاضر است لباسش را بدهد. مثل همیشه دیگر حرفی نزد. آنها هم کارهایشان را انجام دادند و رفتند مانور.

دو سال بعد از شهادتش خوابش را دیدم که در بهشت زهرا لباس نو با پوتین‌های نو و یک پیراهن سفید پوشیده و اسلحه هم دستش گرفته. گفتم: عباس اینجا چه کار می‌کنی؟ گفت: بابا! یادت هست لباس خواستم؟ گفتم: این طوری که نمی‌شود. گفت: اینجائی که هستم همه چیز می‌دهند. لباس‌های مرا می‌بینی؟ نو نو است. اینجا دارم نگهداری می‌دهم. در آنجا با او روبوسی کردم.

شما ۷، ۶ سال در جبهه بودید. چگونه که خداوند شهادت را نصیب شما نکرد و پسر ۱۵ ساله‌تان شهید شد؟

من در بدترین جا چه در خاک خودمان چه در خاک عراق بودم، ولی نشد، اما خدا خواست و او را برد. خداوند خواست که شما بمانید، یاد شهیدتان را زنده نگه دارد و به داد بقیه جوان‌ها برسد. آیا به نظر شما که امثال فرزند شما به دست چند نفر اراذل و اوباش از بین بروند، در کاهش منکر در جامعه تأثیر دارد؟

ببینید در جبهه ۱۵ نفر تدارک و پشتیبانی می‌کنند تا یک نفر برود جلو و بجنگد. امر به معروف و نهی از منکر مثل نماز واجب است، نماز راحت‌تر است، اما امر به معروف سخت‌تر است، کتک دارد، گلوله دارد، چاقو دارد، همه چیز دارد، ولی پشتیبان باید باشد. اگر من به شما بگویم برو جلو و بعد شانه خالی کنم، نمی‌شود. آن بابا می‌رود جلو، ولی باید پشتوانه‌اش قوی باشد. آدم باید مطمئن باشد که برود جلو. امام حسین(ع) برای امر به معروف به کربلا آمد. شمر که دیگر اصلاح نمی‌شد. امام حسین(ع) می‌خواست مسلمان‌ها را امر به معروف کند. پشتیبان باید قوی باشد. ■

زندان قصر و رأی را صادر کردند و از دفتر قضایی سپاه، من و مادرش را خواستند که رفتیم.

هیچ وقت در این فاصله به ذهنتان نرسید که او را ببخشید؟

نمی‌شد. او هم کوچک بود، ولی تا آخرین نفس هم که می‌خواست اعدامش کنند، حتی یک ذره هم کوتاه نیامد. ابتدا احساس پشیمانی نمی‌کرد و همان حرف‌هایی را می‌زد که سه سال پیش زده بود. خیلی آدم قُلّی بود. فقط کار خدا بود که به سزای عمل خودش رسید. ابتدا پشیمان نبود.

این اتفاق آخر شهریور سال ۶۹ بود.

۲۰ سال گذشته. حضور شهید را در زندگی خود چگونه حس می‌کنید؟

● در جبهه ۱۵ نفر تدارک و پشتیبانی می‌کنند تا یک نفر برود جلو و بجنگد. امر به معروف و نهی از منکر مثل نماز واجب است، نماز راحت‌تر است، اما امر به معروف سخت‌تر است، کتک دارد، گلوله دارد، چاقو دارد، همه چیز دارد، از این رو برای ناهی باید پشتیبان وجود داشته باشد. اگر من به شما بگویم برو جلو و بعد شانه خالی کنم، نمی‌شود.

چه بگویم؟ من فقط یک بار توی خواب دیدمش، آن هم بعد از دو سه سال بعد از شهادتش. آن موقع من توی سپاه بودم. یک بار عباس به من گفت که می‌خواهند ما را ببرند مانور. یک دست لباس سبز،

هستم و مادرش هم زن مظلوم و ساکتی است. مادرش مثل یک چوپان بالای سر اینها دور می‌زد و مواظب تک تک دختر و پسرهایمان بود. الان هم یکی دیگر از پسرهایمان عضو سپاه است. از برادر شهیدش بالاتر نباشد، پائین‌تر نیست. اصل کار خانواده است. بیرون هم که می‌رود بلد است که به چه کسی برخورد کند، با چه کسی رفیق باشد، با چه کسی رفیق نباشد.

پس شما نقش خانواده را مؤثرتر از جامعه می‌دانید. خیلی. اصل کار خانواده است. چهار تا دختر داشتیم و یک پسر که عباس بود و مادرشان، اگر خانواده درست نبود که من نمی‌توانم بروم منطقه.

شما چند سال در منطقه بودید؟

نزدیک شش هفت سال. از سال ۶۱ تا زمان آتش بس. خودم الان جانباز هستم. اصل کار خانواده است که باید خوب باشد.

جریان شهادت ایشان را تعریف کنید.

عباس خدا حافظی کرد و رفت. من خودم نرفتم مسجد. داشتم ناهار می‌خوردم، یکدفعه پدر رفیقش آمد در خانه ما و گفت فلانی! مثل اینکه عباس تصادف کرده. پرسیدم: کجاست؟ گفت: بیمارستان امام خمینی. بلند شدیم و رفتیم. همین که وارد بیمارستان شدیم و جلوی در اتاق عمل رسیدیم، دکتر آمد بیرون. پرسیدیم: چه شد؟ گفت: تمام شد. ما بلند شدیم و رفتیم کالتری ۵. کار خدا بود. دیدیم طرف را گرفته و به کالتری آورده‌اند.

چند سال داشت؟

همسن پسر من بود. داشت ماجرا را با ذکر جزئیات تعریف می‌کرد. سه سال در دارالتأدیب نگه داشتند تا به سن قانونی رسید بعد اعدامش کردند. خود او کل ماجرا را نوشت.

چه می‌گفت؟

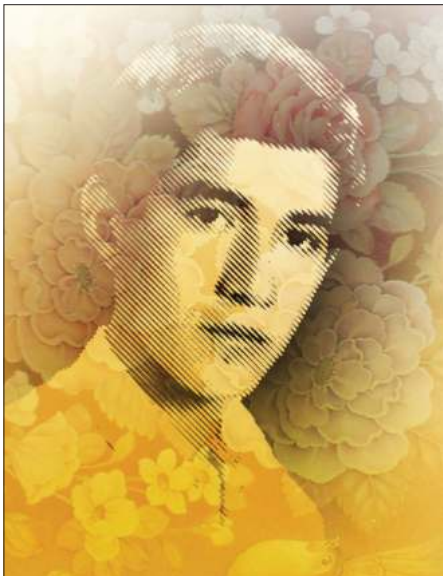
گفت ما دو نفر بودیم، آنها هم دو نفر بودند. یک مادر و دختر داشتند رد می‌شدند و من متلکی انداختم. این بنده خدا آمد جلو و گفت اینجا نجاستی و به زن و بچه مردم متلک می‌گوئی درست نیست. می‌گفت برگشتم گفتم به تو ربطی ندارد. من متلک می‌گویم، نمی‌گویم، هر کاری هم که می‌کنم به تو ربطی ندارد و قبل از اینکه او حرفی بزند با او گلاویز شدم و چاقویی را که داخل جورابم بود بیرون کشیدم و جلوی رفیق او و رفیق خودم سه تا ضربه به او زدم، تا وقتی که آمدند و مرا گرفتند. هم رفیق او فرار کرد، هم رفیق من. مرا هم عابر گرفت و داد دست مامور. همه جزئیات را خودش گفت و نوشت.

چنین حرف و تذکری که به چاقو کشی منجر نمی‌شود. مواد مصرف کرده بود؟

نمی‌دانم. خودش هم گفت که اصلاً طرف با من درگیر نشد. تا آخرین روز هم که می‌خواست حکم اعدام برایش صادر شود، گفت مقصر خود من هستم.

خانواده‌اش نیامدند که از شما تقاضا کنند فرزندشان را ببخشید؟

چرا، دو بار آمدند. گفتم نه خودتان را اذیت کنید نه ما را. من رضایت نمی‌دهم. باید قصاص شود. دو سال در دارالتأدیب بود و بعد او را به زندان اوین و بعد هم



ناصر با همه فرق داشت

■ شهید ناصر ابدام در قامت یک فرزند «در گفت و شنود»
■ شاهد یاران با تحفه خدائی

۲

درآمد

مادر در غیبت پدر که در جبهه‌های جنگ علیه باطل از دین و کشور دفاع می‌کرد، با تهیدستی، اما با ایمانی راسخ و عزمی سترگ، فرزندان خود را تربیت کرد. پسر در غیاب پدر، مرد خانه بود دوشادوش مادر از ارزش‌ها دفاع می‌کرد، ارزش‌هایی که سرانجام نیز در پاسداری از آنان جان خود را نثار کرد و افتخاری ابدی را برای مادر گرانقدر خویش که هنوز سرشار از امید و شکر است به یادگار نهاد.

از خاطراتی که از دوران کودکی شهید بزرگوارتان دارید برایمان نقل کنید.

همه چیزش برایم خاطره است. پدرش یک کارگر ساده بود و ما همگی در یک اتاق زندگی می‌کردیم. مسئولین، از جمله آقای جنتی آمده و دیده‌اند که ما این پسر را کجا بزرگ کردیم، با نان و لقمه حلال بزرگ شد. بچه آرام و خوبی بود. بچه‌ها با هم فرق دارند. الان خدا حفظشان کند بچه‌های دیگر هم دارم. همه‌شان هم الحمدلله رب العالمین بچه‌های خوبی هستند، اما خدائیش ناصر جور دیگری بود. تا ۱۵ سالش شد و شهید شد، هیچ وقت ندیدم توی کوچه برود و با کسی دعوا کند. چهار تا دختر و همین یک پسر را داشتیم. از همان بچگی هر وقت می‌خواستیم بروم مسجد، دنبالم می‌آمد. بعد دیگر کم‌کم خودش می‌خواند. کوچک بود که یک روز خواب افتاد و برای نماز بیدارش نکردم. وقتی بیدار شد گلابه کرد که چرا بیدارش نکرده‌ام. همیشه سر وقت نمازش را می‌خواند.

بالای اتاق ما یک پیرمرد و پیرزن که صاحبخانه‌مان بودند می‌نشستند. عباس همیشه می‌گفت بلند صحبت نکنید، چون همسایه‌ها اذیت می‌شوند و فردا روز قیامت نمی‌توانید جواب بدهید.

از خانه بیرون نمی‌رفت تاروژی که پایگاه اعلام کرد جوان‌ها بروند، آن وقت خودم بردم او را گذاشتم پایگاه، ولی چون کوچک بود قبولش نمی‌کردند. یک نفر بود که خدا پدر و مادرش را بیمارزد. به بقیه گفت اینها دارند می‌آیند. اینها را جذب کنید. نگذارید پراکنده شوند. اسمش یادم رفته. دو سه روز دیگر آمد و گفت: «امان! دوستم می‌گوید اگر مادرت را بیاوری، قبول می‌کند.» گفتم: «من که آمدم، دیدی قبول نکردند. به قرآن کار دارم داداش. بگذار این لباس‌ها را بشورم.» گفت: «امان! این از لباس واجب‌تر است. می‌دانی امام چه می‌گوید؟ می‌گوید یاری کنید. فردای قیامت اینها جلوی ما را می‌گیرند و می‌گویند چرا کمک نکردید؟ بردم و همان آقا گفت: «حالا شما آمدی، عیب ندارد، قبول می‌کنم.» پدرش هفت سال توی جبهه جنگ بود. این بچه پدرش را ندید. من خودم تک بودم. پدرش نه برادر داشت، نه پدر داشت. پدر و مادر و خواهر و برادرهای من هم توی

دهات زندگی می‌کردند و دور بودند. من تنها بودم. حالا دیگر تربیت بچه‌هایم بد بوده، خوب بوده، خدا می‌داند. از خدا ممنونم که الحمدلله بچه‌هایم با آبرو و با عصمت بزرگ شده‌اند. نمازشان به موقع، قرآنشان به موقع و حجابشان درست است. من تا اول و دوم ابتدائی بیشتر نخوانده‌ام که آن هم همه‌اش یادم رفته، ولی الحمدلله بچه‌های خوبی دارم و روزی نیست که نماز شکر نخوانم.

رابطه‌اش با خواهرهایش چگونه بود؟

خیلی خوب بود. خواهرهایش، خودم بعد از شهادتش خیلی غصه خوردیم. همیشه از خودم می‌پرسم این کی بود؟ چی بود؟ خدا چرا این را به من داد؟ یک جوری رفتار می‌کرد که بقیه آن طور نیستند. می‌دید نان یا غذا توی سفره کم است، زود دستش را می‌کشید. می‌گفتم: عباس! چرا نمی‌خوری؟ می‌گفت: خورده‌ام، سیر شدم. نمی‌گذاشت خواهرهایش بروند توی صف نانوائی بایستند و نان بگیرند. همیشه خودش می‌رفت. یک بار همسایه‌مان گفت خدا را خوش نمی‌آید که دائم این بچه را می‌فرستید توی صف. گفتم: به خدا خودم می‌آید و نمی‌گذارد کس دیگری بیاید. اگر کسی توی کوچه می‌نشست، آن قدر بدش می‌آمد و می‌پرسید زن چرا توی کوچه بنشیند؟ دختر چرا توی کوچه بایستد؟ یک روحانی‌ای هم توی مسجد محلمان بود که او را هم زدند. عباس می‌رفت توی آن مسجد تکبیر می‌گفت. بعد هم که به پایگاه یوم‌الغدیر می‌رفت. این زندگیش بود. خدا را هزار مرتبه شکر که با آبرو زندگی کردیم.

خبر شهادت پسران را چگونه شنیدید؟

توی خانه نشسته بودیم که دوست پدرش آمد و گفت: عباس تصادف کرده. پرسیدم: با چی تصادف کرده؟ گفت: با موتور. گفتم: ما موتور نداشتیم. بعضی موقع‌ها شب‌ها با دوستش که موتور داشت برمی‌گشت خانه. گفتم نکند با موتور دوستش تصادف کرده. گفت: چیزی نیست، ناراحت نباشید. بلند شدیم رفتیم بیمارستان امام خمینی. دکتر از اتاق عمل که آمد بیرون، پرسیدم: «چه شد؟» گفت: «بنده خدا تمام کرد.» گفتم: «مگر چه جوری زمین خورده؟» گفت: «کی گفته زمین خورده؟ او را با چاقو زده‌اند.» یک نفر عابر

همیشه از خودم می‌پرسم این

پسر کی بود؟ چی بود؟ خدا چرا

این را به من داد؟ یک جوری

رفتار می‌کرد که بقیه آن طور

نیستند. می‌دید نان یا غذا توی

سفره کم است، زود دستش را

می‌کشید. می‌گفتم: عباس! چرا

نمی‌خوری؟ می‌گفت: خورده‌ام،

سیر شدم.

که خدا توفیقش بدهد پسر را برده بود بیمارستان. آمد جلو دیدم همه لباس‌هایش پر از خون است. گفتم: «تو را هم زده‌اند؟» نمی‌دانست من مادرش هستم. گفت: «نه یک بنده خدای بسیجی را زدند و من آوردمش اینجا.» آن قدر دلم می‌خواهد آن بنده خدا را باز ببینم و از او تشکر کنم، ولی دیگر پیدایش نکردم. او را گرفتند. گفت: «من عابر بودم و از چیزی خبر نداشتم. دیدم این بنده خدا زخمی شده، آوردمش بیمارستان.» بعد که قاتل پسر توضیح داد که چه کرده، این بنده خدا را ول کردند. خیلی زحمت کشید.

شما هم به کلاتری رفتید؟

بله، با حاج آقا رفتم.

هیچ حرفی به او نزدید؟

گفتم پسر! چه کردی؟ چرا او را زدی؟ آن موقع هنوز ابوالفضل به دنیا نیامده بود. چهار تا دختر داشتم و فقط یک پسر. گفتم: پدرش هم جانباز است و ما همین یک پسر را داشتیم. چرا او را زدی؟

چه جوابی داد؟

گفت زدم دیگر و حتی یک کلمه هم اضافه نکرد. پسر سرزنده‌ای بود. به نظر معتاد و گیج نمی‌آمد، فقط شر بود. چند بار توی کوچه‌شان دعوا کرده بود. پسر من ۱۵ سال داشت، او ۱۷ سال.

شما هیچ وقت تصمیم نگرفتید او را ببخشید؟

من چرا، من از حق خودم گذشتم و گفتم اگر پدرش رضایت بدهد، من هم رضایت می‌دهم.

بعد از شهادت، خوابش را هم می‌بینید؟

یک بار خواب دیدم در قبرستان محل خودمان، دو سه نفر نشسته بودند، یکی روی صندلی، آن دو تا هم دو طرفش. روی صورتشان هم کشیده است و عباس آب می‌آورد. گفتم: تو اینجا چه کار می‌کنی؟ می‌دانی پدرت از کی تا حالا دارد دنبال تو می‌گردد؟ گفت پدرم خودش گفته بیایم اینجا آب بدهم. من خدمتگزار اینها هستم.

یک بار دیگر هم می‌خواستیم برای ابوالفضل خواستگاری برویم، خواب دیدم توی ماشین همراه ماست. گفتم داریم می‌رویم خواستگاری برای ابوالفضل. گفت: خیر است ان‌شاءالله. هرچه نذر می‌کنم و خدا را قسم می‌دهم که او را بیمارزد. همین طور تک تک ماها را. من کلاً بیشتر از دو بار خوابش را ندیده‌ام.

دلان که برایش تنگ می‌شود چه می‌کنید؟

می‌روم بهشت زهرا، کمی سر قبرش گریه می‌کنم و دعا می‌خوانم و وقتی آرامش پیدا می‌کنم، برمی‌گردم. ■



درآمد

با آنکه بسیار خردسال بود که برادر شهید شد، ولی هنوز احساس مسئولیت کم نظیر و مهربانی‌های پدرانه وی را که خود در سنین نوجوانی و نیازمند سرپرستی پدر بود، اما در غیاب او که برای دفاع از آب و خاک خویش در جبهه به سر می‌برد، از یاد نبرده است که مردانه این مسئولیت را پذیرفت و سرانجام هم در راه غیرت دینی و در دفاع از ارزش‌ها جان خویش را ایثار کرد.

«شهید ناصر ایدام در قامت یک برادر» در گفت و شنود
شاهد یاران با ابوالفضل ایدام

پدر گونه از ما مراقبت می‌کرد

تأثیر گذاری مثبت داشته باشند، نتیجه مطلوبی هم می‌دهد. این بچه‌ها جلو می‌روند، اما از پشت سر پشتیبان ندارند. راه روشنی معلوم است، ولی خودمان داریم می‌رویم توی تاریکی. الان یک جوری شده که همه نسبت به اعمال همدیگر بی تفاوت شده‌اند. حتی در خانواده‌ها به همدیگر تذکر نمی‌دهند. الان اگر کسی کاری را که برادر من کرد، بکند، مضحکه می‌شود و به او می‌خندند. من خودم به عنوان یک بسیجی وقتی تذکر لسانی می‌دهم، به ما می‌خندند.

آیا از شیوه‌های درستی استفاده کرده‌ایم؟

نه، با بگیر و ببند نمی‌شود. چند نفر را مگر می‌شود گرفت؟ آن موقعی که برادر ما امر به معروف می‌کرد اصلاً این مسئله مطرح هم نشده بود.

به نظر شما چه کار باید کرد؟

باید ریشه‌ای بررسی کرد و نهادی با دقت همه جوانب را بررسی کند و راهکارهایی را در پیش بگیرد که نتیجه بدهد. باید شیوه‌های گذشته‌مان را بررسی کنیم ببینیم جواب داده؟ اگر نداده باید شیوه‌ها را عوض کرد. یا ما خودمان بد عمل کردیم یا با تبلیغات گسترده چهره ما را بد جلوه دادند که الان آدم جرئت نمی‌کند توی خانه خودش هم تذکر بدهد چه رسد به بیرون. درد ما از خود ماست. آدم نمی‌داند از کجا شروع کند و چه بگوید؟ جلوی منکرات بزرگ را نمی‌گیریم و به منکرات کوچک گیر می‌دهیم، معلوم است که به نتیجه نمی‌رسد. با این همه فشارهایی که از همه طرف هست، به خدا خیلی سخت است که انسان بتواند از پا در نیاید. ■

هستیم. اگر شهدا نبودند که کارمان زار بود. در زندگی خود من یکی دو بار به بد مخمصه‌هایی گرفتار شدم و به کوچه بن‌بست خوردم و به برکت نفس شهید، نجات پیدا کردم.

الان وقتی می‌فهمند که شما برادر شهید هستید، رفتار دیگران با شما فرق می‌کند؟

باید فرق کند، ولی ما هم باید طوری رفتار کنیم که

ما را زیاد نوازش می‌کرد و چون پدرم همیشه در جبهه جنگ بوده، پدر گونه از ما مواظبت می‌کرده و با اینکه سنش کم بود، بزرگ خانه محسوب می‌شده و سایه‌ای بر سر ما بوده.

شهید سرافرازتر شود. بالاخره من به عنوان عضو خانواده شهید حرف و عمل و کردار و رفتارم باید با خانواده عادی فرق داشته باشد یا نه؟

به نظر شما این شیوه امر به معروف و نهی از منکر جواب می‌دهد؟

فکر نمی‌کنم آن چنان جواب داده باشد. همه سست شده‌اند. نمی‌دانم چرا همه بی تفاوت می‌گذرند و می‌روند؟ یک عده راه را عوضی می‌روند، یک عده، عوضی راه می‌روند. این گروه دوم را شاید بشود با تذکر درست کرد. اگر کسانی پیدا شوند که واقعا

موقع شهادت برادران چند سال داشتید؟

حول و حوش ۴ سال.

پس شخصا چیز زیادی یادتان نیست، بنابراین هر چه را که درباره ایشان از دیگران شنیده‌اید، بیان کنید.

ما از خانواده یا در هیئت و مسجد شنیده‌ام. اخلاقش طوری بوده که می‌خواست عاقبت به خیر شود، در راه خدا باشد، سلسله مراتب را بگیرد و برود تا سیمش وصل شود به خدا. کم حرف بود. اجازه نمی‌داده کسی در حضورش غیبت کند. همه را به نماز و عبادت و دوری از گناه و معصیت تشویق می‌کرده.

از برادران چه تصویری در ذهنتان هست؟

ما را زیاد نوازش می‌کرد و چون پدرم همیشه در جبهه جنگ بوده، پدر گونه از ما مواظبت می‌کرده و با اینکه سنش کم بود، بزرگ خانه محسوب می‌شده و سایه‌ای بر سر ما بوده.

از دیگران درباره‌اش چه شنیده‌اید؟

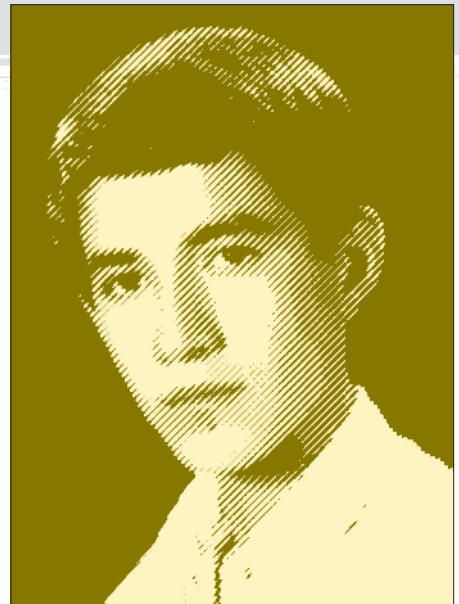
قبل از سال ۶۹ در هیئت یا پایگاهی که می‌رفته، کم حرفی‌اش خیلی مشخص بوده و یاد همه مانده. زیاد صحبت نمی‌کرده، فقط می‌گفته خدا! خدا! همه چیز در راه خدا، به پدر و مادر نیکی کرده، دوری از معصیت، سر وقت نماز خواندن، احکام دین را رعایت کردن و فقط فی سبیل الله کار کردن.

شهادت ایشان در زندگی شما چه تأثیری داشت؟

خیلی اثر داشت، بالاخره ما جیره‌خوار این شهدا

سمبل ادب بود

■ «شهید ناصر ابدام در قامت یک برادر» در گفت و شنود
شاهد یاران با زهرا ابدام



توصیف غیرت و تعصب دینی از زبان یک خواهر در باره برادر نوجوانش شنیدنی است، به ویژه آنکه معمولاً نوجوانان، کمتر دغدغه‌هایی از این دست دارند و بیشتر سرگرم عوالم کم و بیش غیر مسئولانه‌ای هستند. الگوهای از این دست، بی شک برای جامعه جوان ما عبرت آموز است.

مقدم

و موقع برگشتن وسایل لیلا را از انقلاب می‌خرم. خیلی خواهر کوچکمان را دوست داشت. موقع رفتن او انگار مادرم اضطراب داشت و می‌گفت امروز نرو. پدرم هم نبود و زودتر رفته بود نماز. ساعت نزدیک ۲ بود. پدرم آمده بود خانه، ولی برادرم هنوز نیامده بود. مادرم خیلی دلوپس بود و هی می‌رفت دم در و برمی‌گشت و به پدرم می‌گفت صد بار گفتم نگذار این بچه برود. پدرم می‌گفت چیزی نمی‌شود. خدا بزرگ است. الان می‌آید.

یک ساعت بعد زنگ در را زدند. پدر آن دوست برادرم بود که با او رفت. من پشت در ایستاده بودم و قشنگ یادم هست که گفت دعوا کردند و فکر می‌کنم عباس زخمی شده. پسر من هم حالش خراب است. پدرم زد توی سرش و گفت پسر من اهل دعوا نیست. عباس دعوا نمی‌کند. تو را به خدا حاج آقا چه اتفاقی افتاده؟ گفت می‌گویند دعوا کرده‌اند. همه حاضر شدیم و رفتیم بیمارستان امام خمینی.

شما هم رفتید؟

بله، همسایه را گفتیم نباید پیش بچه‌ها بماند و رفتیم بیمارستان. همین که رسیدیم، دیدیم ملافه را کشیدند روی صورتش و گفتند متأسفانه تا به اتاق عمل برسد، فوت کرده بود. مادرم را بردند اورژانس که به او سرم وصل کنند. من هم خیلی کوچک بودم و برایم خیلی سنگین بود. نمی‌توانستم سرپا بایستم و کف زمین اورژانس بیمارستان نشسته بودم که دیدم قاتل برادرم را با موهای بلند ژولیده آوردند داخل. رئیس کلانتری به پدرم گفت حاج آقا! این با پسران درگیر شده. پدرم گفتند توی دعوا یکی می‌زند. یکی می‌خورد، چون ما اصلاً اطلاع نداشتیم که کارت امر به معروف و نهی از منکر داشته. فقط یک بار به من گفت که آقای پناهیان و عده‌ای دیگر در قم جلسه دارند و دو سه بار هم مادرم اجازه داد که برادرم هم برود، نگو که از همان جا این کارت را گرفته. گفت تازگی سستادی تشکیل شده و می‌خواهند جلوی این اراذل اوباش را بگیرند. یک بار هم توی پارک با چاقو او را زده بودند. دو تا پسر و دختر را از داخل کوچه‌ای گرفته بود و تا بیابند به او کمک کنند، از پشت با چاقو به کتفش زده بودند که مادرم می‌گفت حق نداری و نمی‌گذارم بروی. چقدر گریه کرد تا دوباره بتواند حسینه بروی. می‌گفت فقط می‌روم نماز، پاس نمی‌روم. مادرم چقدر رفت پیش آقای پناهیان و سفارش کرد که حاج آقا! شما را به خدا مواظب باشید. من همین یک پسر را دارم، خیلی سختی کشیده‌ام. می‌گفت: به خدا ما هم می‌گوئیم سنش کم است و نباید. خودش علاقه نشان می‌داد. روی تعصب و غیرتی که داشت شهید شد. ■

افتاده بود. مزاحم شده بودند. مادرم می‌گفت اگر بچه من چنین موردی داشته باشد، سرش را می‌گذارم لب باغچه و می‌برم و واقعاً این کار را می‌کرد. هیچ وقت یاد نمی‌رود که برادرم گریه کرد که می‌خواهم بروم استخر. ما در منطقه ۱۷ می‌نشستیم. کانال آبی می‌آمد. مادرم یک چوب تر گرفت دستش و رفت دنبالش و گفت هر جا باشد پیدایش می‌کنم و پیدا کرد و همان جا او را زد. الان همیشه گریه می‌کند که بچه را زدم. تا لحظه‌ای که شهید شد، کلمه استخر، را هم به زبان نیاورد. سنش ایجاب می‌کرد که با بچه‌ها این طرف و آن طرف برود، ولی مادرمان حسابی مواظب بود. خیلی مظلوم بود. می‌گفتند در مدرسه همیشه کنار می‌استاد. اصلاً کسی را اذیت نمی‌کرد. اکثر لقمه‌اش را به دوستانش می‌داد. خود ما هم وضع آن چنان درستی نداشتیم، ولی او همان کم را هم به دیگران می‌داد و به مادرم می‌گفت چرا توضیح می‌خواهید؟ گناه دارد، درست نیست.

در چه سنی به پایگاه بسیج رفت؟

شاید از کلاس پنجم ابتدائی که به مسجد جامع ابوذر می‌رفت. اول آنجا اسم‌نویسی کرده بود. آمد و گفت می‌خواهم بروم حسینیّه یوم‌الغدیر که پدر آقای پناهیان پیشنهاد آنجا بودند، ثبت نام کنم. مادرم با او رفت. کلاس اول راهنمایی که بود، شب‌ها برای پاس دادن می‌رفت مادرم خیلی اصرار می‌کرد همین که پدرت رفته کافی است، دیگر تو شب‌ها نرو و نمان. می‌گفت نه، نمی‌توانم. شهید که شد همه فرمانده‌های آنجا گریه می‌کردند و می‌گفتند هر وقت پاس تمام می‌شد، می‌دیدیم عباس رفته حسینیّه و دارد در شبستان نماز شب می‌خواند. ما خودمان یک خانه کوچک داشتیم، یک اتاق پائین، یکی بالا و یک حیاط باریک. گاهی که نصف شب بلند می‌شدم، می‌دیدم برادرم دارد در حیاط نماز شب می‌خواند. خودش را می‌زد آن راه و می‌گفت بلند شدم دیدم خوابم نمی‌برد گفتم نماز قضایم را بخوانم. مادر منزل حمام نداشتیم. یک بار برادرم رفته بود حمام عمومی. بعد پدرم می‌رود. پدرم می‌گفت من اصلاً ندیدم که این بچه چه جوری از حمام رفت بیرون. این قدر حیا داشت که حتی نمی‌خواست پدرم او را برهنه در حمام ببیند. خیلی مظلوم و با حیا بود.

خبر شهادت برادران را چگونه شنیدید؟

یادم هست روز جمعه بود. برادرم اصلاً نمی‌خواست برود بیرون. صبح زود بود داشتیم توی اتاق بالا درس می‌خواندیم. گفت دلم نمی‌خواهد امروز بروم بیرون. لیلا خواهر کوچکم تازه می‌خواست برود کلاس اول ابتدائی. گفت می‌خواهم بروم برای لیلا خرید کنم و کتاب‌های خودم را هم بخرم. امروز نمی‌روم نماز جمعه. دوستش دائماً سنگریزه زد به شیشه که بیا من منتظرم. گفت می‌روم

اولین خاطراتی که از برادر بزرگوارتان دارید، بفرمائید. من یک سال از برادرم بزرگ‌تر بودم و ۱۶ سال داشتم که او شهید شد. تنها چیزی که از او یادمانده این است که خیلی مظلوم بود. به هیچ وجه جلوی پدر و مادرم پایش را دراز نمی‌کرد و یا با پیراهن زیر نمی‌نشست. یک وقتی که از پدرم پول می‌خواستم که چیزی بخرم، می‌گفت شماها چطور رویتان می‌شود که از بابا پول بگیرید؟ بابا این همه زحمت می‌کشد، چون پدرم اکثر اوقات جبهه بودند. خیلی مظلوم بود و هرگز بی‌ادبی نمی‌کرد. همیشه نمازش اول وقت بود. مسجد روبروی خانه‌مان بود و هر جا که بود خودش را به مسجد می‌رساند. حتی مادرم را مدرسه خواسته بودند که وقتی اذان می‌دهند، پسران می‌گویند من حتماً باید بروم مسجد، چون آن موقع که نمازخانه نبود.

رابطه‌اش با شما و خواهرهایش چطور بود؟

خیلی خوب بود. خیلی بچه مهربانی بود. یک ساعت و یک اورکت داشت که پدرم برایش خریده بود و خیلی اینها را دوست داشت. یک روز برف سنگینی آمده بود و ما دیدیم با یک پیراهن برگشته خانه. به مادرم گفت: «پدر دوستم فوت کرده و من اورکت و ساعت را دادم به او.» مادرم ناراحت شد و گفت: «تو خودت لباس نداری.» گفت: «اشکال ندارد، من یک لباس کاموایی می‌پوشم، دلم سوخت، پدر ندارد.»

چند سال داشت؟

دقیقاً کلاس اول راهنمایی بود. ۲۱ شهریور سال سوم راهنمایی بود که شهید شد. تازه می‌خواست برود دبیرستان. یادم هست وقتی آمد، دست‌هایش منجمد شده بودند، چون مدرسه‌اش هم دور بود و همه راه را با یک بلوز آمده بود.

با او درددل هم می‌کردید؟

کم پیش می‌آمد. با من نزدیک‌تر بود، چون خواهرهای دیگرم خیلی کوچک بودند. ما چهار تا خواهر بودیم و ۲ تا برادر. وقتی عباس شهید شد، برادر کوچکمان ۲ سال بیشتر نداشت و عباس خیلی به او محبت می‌کرد. به همه ما خیلی محبت می‌کرد. همیشه التماس می‌کرد یک وقت بیرون نروید. هر وقت هر چه خواستید من می‌آیم برایتان می‌خرم. شما توی صف نانوائی یا بقالی نروید. اگر همسایه‌ای می‌آمد و کار داشت، التماس و خواهش می‌کرد که بیاید داخل و بعد هم در را می‌بست. ابدا دوست نداشت ما توی کوچه بایستیم و با کسی حرف بزنیم. همیشه این برایم سؤال بود که این چرا این طور می‌کند. پدر و مادرم همیشه می‌گفتند بالاخره سر غیرتش سرش را به باد می‌دهد و همین طور هم شد. برادرم واقعاً گلچین شده و انتخاب شده بود.

خاطرات دیگری که از ایشان به یادتان می‌آید، کدامند؟ مثلاً در کوچه اتفاق بدی برای دو تا پسر ساده محله‌مان



روی نماز سر وقت خیلی تأکید داشت

«شهید ناصر ابدام در قامت یک برادر» در گفت و شنود
شاهد یاران با رقیه ابدام

۳

داوود

شهید بزرگوار ناصر ابدام با وجود سن کم نمونه زیبایی از احساس مسئولیت در قبال خانواده و جامعه است و با نگاهی مبتنی بر آموزه‌های دینی به‌خوبی از پس این کار بر می‌آید. شمه‌ای از فضایل این نوجوان نمونه در خاطرات خواهر شنیدنی است.

سحر زنگ در خانه ما را می‌زدند و می‌آمدند و می‌نشستند و یکسره حرف می‌زدند. ما هیچی نمی‌گفتیم و بلند می‌شدند و می‌رفتند. یا از شهرستان یک مینی‌بوس جمعیت را جمع کردند و آوردند خانه ما که رضایت بگیرند. پدرم می‌گفت اصلاً و ابداً. عموی داشتم که در شهربانی کار می‌کرد و می‌گفت حاج‌آقا! مسئله به این کوچکی را چرا این قدر بزرگ کرده‌اید؟ چرا به روزنامه‌ها و تلویزیون دادید. پدرم می‌گفت این مسئله کوچک است؟ بچه من به چه گناهی کشته شد؟ مگر چقدر سن داشت که آن هم به آن شکل فحیح او را از بین بردند.

تأثیر شهادت برادران را روی اقوام و همسایه‌ها و همکلاسی‌های خودش چگونه می‌بینید؟

در همسایه‌ها و اقوام خیلی‌ها بودند که بعد از شهادت برادرم روی حجاب، رفت و آمد، نشست و برخاستشان خیلی دقت می‌کردند، ولی الان متأسفانه خیلی کم‌رنگ شده و من هم خیلی ناراحت. خود من خیلی از مهمانی‌ها را نمی‌روم، خیلی از عروسی‌ها را نمی‌روم، چون طرز پوشش در این مجالس خیلی بد شده و اعصاب آدم خیلی خرد می‌شود، به همین دلیل نمی‌روم. یک وقت‌هایی هم که بیرون کار دارم، واقعا دلم خون می‌شود و آنچه که می‌بینم بدحجابی نیست، بی‌حجابی است. من معاشرت‌هایم خیلی محدود شده، چون واقعا تحمل نمی‌توانم بکنم. خدا کند که ما بتوانیم راه برادرم را ادامه بدهیم. موقعی که شهید شد، خیلی ناراحت شدم و چون خواهرهایم کوچک بودند و مادرم هم باردار بود، ناچار شدم ترک تحصیل کنم، چون هیچ کس نبود به مادرم کمک کند. می‌رفتم مدرسه وقتی برمی‌گشتم می‌دیدم مادرم دارد گریه می‌کند و همه جا ریخت و پاش است. بچه‌ها از مدرسه آمده‌اند، نه ناهاری آماده است، نه لباسی شسته است، به هر حال خدا صبرش را هم می‌دهد.

آیا خوابش را می‌بینید؟ نذر می‌کنید؟

بله، صلوات نذرش می‌کنم و خیلی از مشکلاتمان را حل می‌کند. اوایل خواب دیدم پیغام آورده‌اند که هر خانواده‌ای بیاید شهیدش را ببرد در خانه خودش دفن کند. پدرم دست همه ما را گرفت و برد بهشت زهرا. سنگ قبر را که برداشتیم دیدیم پر از گل نرگس است و آقائی نورانی گفت به قبر شهید ابدام دست نزنید، اما تازگی زیاد خوابش را نمی‌بینم. سعی می‌کنم هر پنجشنبه سری به بهشت زهرا بزنم و مزارش را زیارت کنم.

و سخن آخر؟

حرف آخرم خون دلی است که از وضع بی‌حجابی در مکان‌های عمومی، بازارها، متروها می‌خورم. وضع منکرات در جامعه ما خیلی ناجور است. آدم وقتی توی خانه می‌نشیند یک جور غم دارد، بیرون که می‌رود یک جور دیگر. ■

خریدهایمان را می‌کرد. این کارها را می‌کرد و می‌رفت مدرسه. ما قبلاً تهران می‌نشستیم. دو سه تادختر خاله داشتیم که اینها طرف سلطان‌آباد خانه خریده بودند. در آنجا اجناس کوپنی را نمی‌دادند. من می‌دیدم که هر پنجشنبه و جمعه، این وسایل را خریده و برده داده به آنها. می‌گفت اینها به وسیله یا مغازه‌ای برای تهیه این اقلام دسترسی ندارند، می‌برد می‌داد به آنها. پنجشنبه بعد از ظهر می‌رفت، جمعه بعد از ظهر می‌آمد که صبح به مدرسه‌اش برسد.

سنی هم نداشته که این کارها را می‌کرده.

بله، ما واقعا او را نشناختیم و خیلی افسوس می‌خوریم. تازه بعد از شهادتش بود که یک کمی او را شناختیم. موقعی که شهید شد، خیلی از روحانیون از قم برای تشییع جنازه‌اش آمدند و می‌گفتند ما او را خوب می‌شناسیم، در پست‌های شبانه بیشتر ایشان شرکت می‌کردند. پادم هست که بنده خدا چند بار به خاطر امر به معروف و کتک خورده بود و او را توی جوی آب انداخته بودند و دست‌ها و سینه‌اش بریده شده بود. مادرم که پرسید گفت چیزی نیست تصادف کرده‌ام. بعدها فهمیدیم که چند تا فیلم مستهجن از دست عده‌ای گرفته بود و کتک خورده بود.

از شهادت برادران چگونه با خبر شدید؟

یک روز جمعه ۳۱ شهریور سال ۶۹ بود. همیشه ساعت ۷ و ۸ صبح جمعه می‌رفت برای نماز جمعه. مادرم می‌گفت زود است، می‌گفت می‌روم کمک کنم. دوستش آمده بود دنبالش. رفتند نماز جمعه. ساعت ۱۱ بود که زنگ خانه‌مان را زدند و گفتند عباس دعا کرده. پدرم تازه از جبهه برگشته بود. جنگ تازه تمام شده بود. مادرم گفت امکان ندارد که عباس دعا کرده باشد. من باور نمی‌کنم. گفتند دعا کرده و مجروح شده و او را برده‌اند بیمارستان و باید پدر و مادرش بیایند. آنها رفتند و ۷ بعد از ظهر کشید و برادرم شهید شده بود.

شما کسی که برادران را مضروب کرده بود، دیدید؟

نه، ما خیلی کوچک بودیم. بعد هم مراسم‌هایش پیش آمد که خیلی پرشکوه شد. از شهرهای دیگر آمدند، علماً آمدند، از نمایندگان مجلس آمدند. ۱۳، ۱۴ روز طول کشید تا جنازه را تحویل ما دادند. روز هفتم برادرم بود که گفتند پدر و مادر قاتل برای تسلیت دادن آمده‌اند. بعضی از فامیل‌ها تشنج ایجاد کردند، ولی پدر و مادرمان گفتند بگذارید مجلس تمام شود تا ببینیم چه می‌شود. مادرم می‌خواست رضایت بدهد، ولی پدرم گفت ابداً. من تازه می‌خواستم بچه‌ام را بشناسم. قاتل برادرم خیلی هم پر رو بود، و گر نه پدرم رضایت می‌داد. پدرم می‌گفت هر بار که می‌رویم دادگاه، می‌گوید من از این بزرگ‌تر هایش را هم می‌کشم و در دادگاه تشنج ایجاد می‌کرد. هنوز به سن قانونی نرسیده بود. بعد از هفت برادرم پسر بزرگ و مادر بزرگ و پدر و مادر قاتل هر روز صبح

سؤال: چند سال داشتید که برادران شهید شدند؟

برادرم متولد ۵۴ بود من متولد ۵۹ هستم. ده سال داشتیم و زیاد خاطره‌ای از ایشان ندارم.

چیزهایی که از دیگران درباره ایشان شنیده‌اید.

خیلی کم حرف بود، خیلی به خانواده محبت داشت، مخصوصاً به مادرم. روی حجاب و نماز خیلی تأکید داشت. پادم هست مدرسه که می‌رفتیم، مانتو شلوار می‌پوشیدیم به مادرم تأکید می‌کرد که به اینها بگو چادر سر کنند.

اخلاقش چطور بود؟

خیلی کم حرف بود. پادم می‌آید از مدرسه که می‌آمد، ناهار می‌خورد و می‌رفت اتاق کوچکی که طبقه بالا داشتیم. ضبط کوچکی داشتیم که با آن قرآن گوش می‌کرد. یک قرآن جیبی هم داشت که اغلب آن را می‌خواند. نوارهای سخنرانی هم زیاد گوش می‌داد. مسیر حسینیه تا منزل ما دور بود و حداقل یک ربع بیست دقیقه طول می‌کشید. ایشان زودتر آماده می‌شد که وقت اذان به حسینیه برسد. به شهادت که رسید، امام جماعت مسجد می‌گفت عباس حتی از من هم زودتر می‌آمد، سجاده‌ها را باز می‌کرد، مهر را می‌گذاشت و مرتب می‌کرد تا نمازگزارها برای نماز بیایند.

رابطه‌اش با شما چطور بود؟

خوب بود. بیشتر با خواهر کوچک‌ترم که چهار پنج سال داشت رابطه داشت و او را بیرون می‌برد. یک برادر دو سه ساله هم داشتیم که بیشتر با او رابطه داشت. فکر می‌کنم گوشه گیر بود، ولی با مادرم خیلی نزدیک بود و همه چیزش را با مادرم در میان می‌گذاشت.

در زمینه کمک به خانواده چه می‌کرد؟

خیلی کمک می‌کرد. پدرم در جبهه بود و عباس می‌رفت تمام جنس‌هایی را که با کوپن می‌دادند، می‌خرید و می‌آورد یا نفت می‌خرید و می‌آورد. به مادرم می‌گفت شما نرو. یک پیرمرد و پیرزنی بودند که بچه نداشتند. ما این را بعد از شهادتش فهمیدیم. آنها آمده بودند بهشت زهرا و خیلی گریه می‌کردند و می‌گفتند پسر من! پسر من! مادرم از آنها پرسید قضیه از چه قرار است. گفتند عباس اول وقت می‌آمد و شیر ما را می‌خرید و می‌آورد خانه و نمی‌گذاشت شوهرم برود بیرون. ما کمر درد و پا درد داشتیم و او همه

ما واقعا او را نشناختیم و خیلی

افسوس می‌خوریم. تازه بعد از

شهادتش بود که یک کمی او را

شناختیم. بنده خدا چند بار به خاطر

امر به معروف کتک خورده بود و او

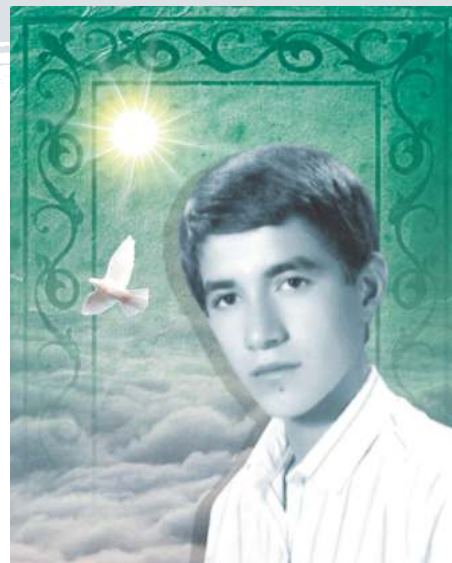
را توی جوی آب انداخته بودند و

دست‌ها و سینه‌اش بریده شده بود.

احساس مسئولیتی کم نظیر داشت

«شهید ناصر ایدام در قامت یک برادر» در گفت و شنود

شاهد یاران با زینب ایدام



خواهر هنوز از پس سال‌ها با حسرتی درد آلود از برادر یاد می‌کند، حسرت از دست رفتن ارزش‌هایی که در روح یک نوجوان تجلی داشت و به بهترین شکل ممکن جلوه کرد. خانم زینب ایدام با حوصله و دقت و مسئولانه به سئوالات ما پاسخ گفت و توانست تصویر روشنی از برادر شهید خود ارائه کند که از وی بسیار سپاسگزاریم.

آیات

نه، چون کوچک بودیم ما را نبردند.

شما قاتل برادران را دیدید؟

نه، هیچ وقت ندیدم، ولی پدر و مادرش خیلی می‌آمدند، مزاحمت ایجاد می‌کردند، التماس می‌کردند که رضایت بگیرند. مادرم قبول کرده بود رضایت بدهد، اما در دادگاهی که به پسرک گفتند توبه و عذرخواهی کن، گفته بود من بروم بیرون باز هم همین کار را می‌کنم و بزرگ‌تر از این را هم می‌کنم. به خاطر این حرف، مادرم هم گفت نمی‌توانم قبول کنم.

شهادت برادران روی زندگی شما چه تأثیری گذاشت؟

خیلی تأثیر گذاشت. من خیلی شیطنتم می‌کردم و گوش به حرف پدر و مادرم نمی‌دادم. با شهادت عباس همه این کارها را گذاشتم کنار و به قول امروزی‌ها بچه مثبت شدم. اگر خدا بخواهد نمازمان را سر وقت می‌خوانیم، روزه‌مان را می‌گیریم، گهگاه سر مزارش می‌رویم و با او درد دل می‌کنیم.

برای بچه‌های خودتان هم چیزی از برادران می‌گوئید؟ بله، به آنها می‌گویم خیلی بچه خوبی بود، نماز و عبادتش به جا بود و از بس خدا او را دوست داشت، پیش خودش برد. گاهی اوقات پسر خود من که دلش می‌گیرد، می‌گوید برویم سر مزار دانی عباس و با او صحبت کنیم.

شهادت برادران روی همسن و سالان، همسایه، خویشاوندان و دوستانش چه تأثیری گذاشت؟

تأثیرش خیلی زیاد بود. همسایه‌ای داشتیم که پسرش همسن عباس بود. الان هم ازدواج کرده و بچه دارد. گاهی محرم‌ها که می‌روم تهران و آنجا هیئت داریم، تا مرا می‌بیند گریه‌اش می‌گیرد و می‌گوید کاش من حداقل یک هزارم از اخلاق عباس را داشتم که می‌توانستم در زندگی به کار ببرم و زندگیم خیلی بهتر از الان می‌شد.

وقتی فکرش را می‌کنم که چطور برادرم در آن سن و

اگر عباس نبود، شاید ماها این جور در مورد نماز و بقیه مسائل مقید نمی‌شدیم. عباس با صدای بلند نماز می‌خواند و ما را به ذوق و شوق می‌آورد و بلند می‌شدیم نمازمان را می‌خواندیم و ذوق داشتیم مسجد برویم. نزدیک اذان ظهر و مغرب، دیگر هیچ کس توی خانه ما نمی‌ماند و همگی می‌رفتیم مسجد، چون عباس می‌رفت و مامان می‌گفت بلند شوید پشت سرش بروید. عباس در دنیای دیگری بود و ما در دنیای دیگری. او جور دیگری فکر می‌کرد و ما جور دیگری. فکر می‌کنم خیلی از او دور شده‌ام.

با هم در باره مسائل مختلف حرف می‌زدید؟

من خیلی شاد و شیطان بودم. کلاس سوم ابتدائی می‌دویدم توی کوچه و با بچه‌ها بازی می‌کردم، اما همین که می‌دیدم عباس دارد می‌آید، سریع می‌دویدم توی خانه. من اکثر ادر دل‌هایم را با عباس می‌کردم. الان هم همین‌طور است. هر وقت مشکلی برایم پیش می‌آید، سریع ماشین می‌گیرم و می‌روم بهشت زهرا سر قبرش و به او می‌گویم خوب مرا تنها گذاشتی و رفتی. من باید حرف‌هایم را به تو بزنم، ولی تو بلند نمی‌شوی جوابم را بدهی. به این شکل عقده‌های دلم را خالی می‌کنم. به کس دیگری نمی‌توانم حرف‌هایم را بزنم. پدرم جانباز است و نمی‌توانم این حرف‌ها را به او بزنم، چون خودش خیلی گرفتار بیماریش هست و بنده خدا شب‌ها خواب ندارد. به مادر و پدرم نمی‌توانم بگویم، ولی به عباس که می‌گویم خیلی آرام می‌شوم.

جوابتان را هم می‌دهد؟

بله، واقعا جوابم را می‌دهد.

خبر شهادت برادران را چگونه شنیدید؟

روز جمعه بود و عباس گفت می‌خواهم بروم نماز جمعه و سر راهم کیف و کفش و لوازم التحریر زینب و بقیه را می‌خرم. خیلی زود راه افتاد، برای همین با یکی دو تا از بچه‌های همسن و سالش می‌رود پارک لاله. برادرم به پسر می‌تذکر می‌دهد که دست از آزار دخترها بردارد و او هم توی شکم برادر من چاقو می‌زند. ساعت ۶ بعد از ظهر بود که دوست عباس که همیشه می‌آمد جلوی در و سراغ او را می‌گرفت. رفتیم در را باز کردم و تعجب کردم که او آن موقع روز در خانه ما چه کار دارد؟ گفت عباس تصادف کرده و در بیمارستان است. آن روز مادرم خیلی دلشوره داشت و می‌گفت کاش خودم با عباس می‌رفتم. پدرم گفت یعنی چه؟ بچه که نیست. مامان و بابا که از نماز جمعه برگشتند، گفتیم این جور شده و دوستش آمده بود و می‌گفت زخمی شده و توی بیمارستان امام خمینی بستری است. مامان و بابا رفتند و دیدند کار از کار گذشته.

شما توانستید بروید؟

شما چند سال داشتید که برادران شهید شدند؟

یازده سال داشتم.

از اولین خاطراتی که از برادر شهیدتان به یادتان می‌آید بگوئید

من کلاس اول راهنمایی بودم. خاطرات زیادی یادم نیست. خیلی با ما رفتار خوبی داشت. خیلی تاکید می‌کرد که حجابمان را رعایت کنیم. بیرون که می‌رویم، درست و حسابی در بیانیم. یا مثلاً تاکید می‌کرد دانشگاه نرویم، چون امثال ما نمی‌توانند آن محیط را تحمل کنند. می‌گفت ممکن است بخواهید امر به معروف و نهی از منکر انجام بدهید و رفتاری با شما بشود که ناراحتان کند.

اخلاقش خیلی خوب بود و با ما خیلی خوب رفتار می‌کرد. خیلی با مادر و پدرم خوب بود. تابستان‌ها سرکار می‌رفت و هر از گاهی به ما کمک می‌کرد و چیزی می‌خرید.

سنتش خیلی کم بود. چطور سرکار می‌رفت؟

تابستان‌ها که می‌دید دستمان خیلی تنگ است، دستفروشی می‌کرد که دستمان جلوی کسی دراز نشود و راحت‌تر بتوانیم زندگیمان را اداره کنیم. خیلی پسر با غیرتی بود. ابتدا شباهتی به پسرهای حالا نداشت که تا ۴۰ سالگی از پدر و مادرشان پول می‌گیرند. اینها خیلی از امثال او دور هستند. اخلاقش خیلی خوب بود. دائم ما را تشویق می‌کرد که نمازمان را سر وقت بخوانیم و می‌گفت مطمئن باشید نماز است که شما را به جاهای بالاتر می‌برد. نماز شب است که شما را نجات می‌دهد. خدا بخواهد ما هم تا جایی که توانستیم به این حرف‌ها گوش کردیم. اگر لیاقتش را داشته باشیم که خدا قبول کند.

حتماً دارید. اگر نداشتید خواهر شهید نمی‌شدید.

زنده باشید. ما کوچک همه هستیم.

بر خوردش با همسایه‌ها و اقوام چگونه بود؟

ما توی خانه عباس صدایش می‌زدیم. هر همسایه‌ای در می‌زد و می‌گفت عباس آقا! دستت درد نکند، می‌روی دو تا نان برای ما بگیر؟ من به بچه خودم الان نمی‌توانم این حرف را بزنم، اما او به سرعت برق می‌رفت و اگر توی محله خودمان هم پیدا نمی‌کرد، از زیرزمین هم شده پیدا می‌کرد و می‌آورد و تحویل طرف می‌داد. می‌گفت وقتی مسئولیت قبول می‌کنم، باید درست انجام بدهم. خیلی اخلاقش خوب بود. من ۳۰ سال است از خدا عمر گرفته‌ام، تا به حال چنین اخلاقی را در کسی ندیده‌ام. این قدر وظیفه‌شناس، این قدر دلسوز. یک فرشته‌ای بود که خدا مدت کوتاهی به ما داد و بعد هم گرفت. بچه‌های آن دوره فرق داشتند. خداشناس بودند، غیرت داشتند.

از عبادات برادران چه چیزی به یادتان مانده؟

● تابستان‌ها که می‌دید دستمان خیلی تنگ است، دستفروشی می‌کرد که دستمان جلوی کسی دراز نشود و راحت‌تر بتوانیم زندگیمان را اداره کنیم. خیلی پسر با غیرتی بود. ابتدا شباهتی به پسرهای حالا نداشت که تا ۴۰ سالگی از پدر و مادرشان پول می‌گیرند!

سال این جور احساس مسئولیت می کرد، می بینم پدر و مادرم نقش خیلی مهمی توی قضیه داشته اند. امروز هم ما به جای اینکه دائماً سعی کنیم گناه را به گردن این و آن بیندازیم، باید سعی کنیم بچه های خودمان را درست تربیت کنیم. به نظر می رسد پدر و مادرهای امروز هیچ کنترلی روی بچه هایشان ندارند.

شاید هم حوصله اش را ندارند، چون بسیار درگیر مسائل فرعی هستند.

به هر حال وظیفه اول پدر و مادر تربیت بچه های خودشان است. ما یادمان رفته که برای این امنیت و این استقلال سیاسی چه بهای سنگینی پرداختیم. یادمان رفته که هیچ، از کسانی که جان و سلامتی خودشان را در این راه داده اند طلبکار هم شده ایم. پدر خود من جانباز شیمیایی است. خدا شاهد است در کل شبانه روز ۲ ساعت خوابش نمی برد. این تازه خویش هست که سرپاست و می تواند دنبال دوا و درمانش برود. اعصاب ما خرد می شود از بس که بابا خودش را این طرف و آن طرف می زند. یک دارو و اسپری را که می خواهد بگیرد باید از شهرک گلستان اسلام شهر بگوید برو تا پاسداران، کلی هزینه بدهد، آن هم گیرش بیاید یا نیاید. پارسال آن قدر در این رفت و آمدها حالش بد شد که توی میدان انقلاب خورد زمین و زانویش شکست. اصلاً نمی شود از ارزش هائی که اینها به خاطرش این همه رنج را تحمل می کنند، دفاع کرد. حالا آن کسی که در طبقه نهم بیمارستان ساسان دارد جان می دهد چی؟ جواب اینها را چه کسی می خواهد بدهد؟ برادر من عضو خیلی کوچکی از این همه شهداست. خدا خودش منجی همه عالم را برساند.

خوابش را هم می بینید؟

اوایل خیلی می دیدم، ولی تازگی ها نه زیاد. لابد خیلی بد شده ام که سراغم نمی آید. اوایل همیشه او را در یک باغ پر گل می دیدم و می گفت جای بابا اینجا خیلی خالی است. من بیدار که می شدم، به شدت نگران حال بابا می شدم و وان یکاد و آیت الکرسی می خواندم و به خدا التماس می کردم که بابام طوریش نشود و سریع بلند می شدم و می رفتم به پدر و مادرم سر می زدم و وقتی می دیدم حال پدرم خیلی بد نیست، یک کمی خیالم راحت می شد. همیشه توی خواب به من می گفت ناراحت نباش و زندگی بالا و پائین دارد و آرام می شدم.

آیا شهادت امثال برادر شما در ترویج امر به معروف و نهی از منکر تأثیر دارد؟

فکر نکنم جوانان حالا را بشود با حرف و زبان راهنمایی کرد. خیلی از ارزش های انقلاب و اسلام دور شده اند. نمی دانم درست و حسابی نتوانستیم این ارزش ها را به جوان ها بفهمانیم. تبلیغات و کلاس های درستی نبود. سرمان گرم سیاست بازی شد و آن طرفی ها توانستند مغز جوان های ما را با افکار خودشان پر کنند. الان من جرئت نمی کنم حتی به دوستان خودم هم تذکر بدهم که حجاب را درست حفظ کنند و بعضی از افکار را دور ببرند. از دست من بر نمی آید که حتی به اطرافیان خودم این چیزها را بفهمانم، چه رسد به جامعه. امر به معروف و نهی از منکر خیلی سخت شده. حداقلش این است که آدم را طرد می کنند و به آدم چپ چپ نگاه می کنند. به خاطر همین باید سکوت کرد، چون کاری از دست آدم بر نمی آید. این روزها جرئت نمی کنی به یک پسر و دختر بگویی این

چه وضعی است؟ این کشور اسلامی است. این چه طرز لباس پوشیدن و رفتار توی خیابان است. جرئت دارید از دختر خانم بپرسید آیا این چیزی که سرت کرده ای اسمش روسری است؟ این لباس تنگ کوتاهی که پوشیده ای اسمش مانتو است؟ حداقل اینکه چهار تافحش می شنوی یا چاقو می خوری یا بدتر از آن شبانه می ریزند خانه ات را آتش می زنند و سر بچه های هزار بلا می آورند. ما که چادری هستیم باید ۱۲۰ هزار تومان بدهیم چادر بخریم یا یک چادر آشغالی بخریم که همه مسخره مان کنند، اما با همین طور روسری و مانتوهای ضد حجاب را تولید می کنند. همه دست به دست هم داده اند. اگر این جور لباس ها دوخته نشود، مردم از کجا می خواهند بخرند؟ خدا شاهد است من کل اسفند ماه را گشتم که مانتویی که بشود حتی زیر چادر پوشید و خجالت نکشید تهیه کنم و نتوانستم. همه کوتاه، تنگ و نازک. شهدا زحمت خودشان را کشیدند، ولی ما داریم همه را به باد می دهیم.

شهید در زندگی خود شما چه تأثیری دارد؟

مهم ترین تأثیرش حفظ حجاب است. اینکه خیلی از خانواده ام مراقبت می کنم و نمی گذارم بچه هایم هر جائی

فکرش را می کنم که چطور برادرم در آن سن و سال این جور احساس مسئولیت می کرد، می بینم پدر و مادرم نقش خیلی مهمی توی قضیه داشته اند. امروز هم ما به جای اینکه دائماً سعی کنیم گناه را به گردن این و آن بیندازیم، باید سعی کنیم بچه های خودمان را درست تربیت کنیم. به نظر می رسد پدر و مادرهای امروز هیچ کنترلی روی بچه هایشان ندارند.

بروند و حواسم هست که قطره قطره خون برادر شهیدم برای چه بر زمین ریخت. من دو تا دختر بچه ۱۴ ساله دارم. همه تلاشم این است که خودشان معنی حجاب را درک کنند، به زور فایده ندارد.

اگر همه مادسته جمعی این کار را بکنیم، ممکن است فایده داشته باشد، ولی تک تک به نتیجه نمی رسیم. پدرم خیلی تأکید می کند که شماها که با دیگران معاشرت می کنید، گاهی هم وسط حرف هایتان دو تا کلمه بیندازید و ببینید دوستانتان قبول می کنند یا نه؟ اما من می بینم قبول نمی کنند. گاهی اوقات احساس می کنم آن قدر حرف های دیگر زیاد و گسترده است که دارد روی من هم تأثیر می گذارد و ناچارم دائماً روی خودم کار کنم و به خودم بگویم مگر عباس راه غلطی رفت؟ مگر برای زندگی ما بد شد؟ پس بهتر است همان راه برادرم را بروم. همیشه سر نماز دعا می کنم خدا صراط مستقیمی که می گوید، جلوی پای همه جوان ها بگذارد.

و سخن آخر؟

یاد شهدا و جانبازان زیاد نرود. گاهی که جائی می رویم و می گوئیم برادرمان شهید شده یا پدرمان جانباز است، می گویند برای خودش رفته و این واقعاً دردآور است. مغز آدم می ترکد که آیا واقعاً اینها برای خودشان رفتند و

جانشان را دادند و امثال پدر من به خاطر منافع خودشان ایس همه رنج را تحمل می کنند؟ جوان ها آن موقع چه فکری می کردند که آن طور اینار و فداکاری می کردند، حالا چه فکری می کنند؟ به هر حال از شما ممنونیم که از شهدا یاد می کنید.

جرئت نداری به یک پسر و دختر بگویی این چه وضعی است؟ این کشور اسلامی است. این چه طرز لباس پوشیدن و رفتار توی خیابان است. جرئت دارید به دختر خانم بگوئید این چیزی که تو سرت کردی اسمش روسری است؟ این لباس تنگ کوتاهی که پوشیدی اسمش مانتو است؟ حداقل اینکه چهار تافحش می شنوی یا چاقو می خوری یا بدتر از آن شبانه می ریزند خانه طرف را آتش می زنند و سر بچه های هزار بلا می آورند. ما که چادری هستیم باید ۱۲۰ هزار تومان بدهیم چادر بخریم یا یک چادر آشغالی بخریم که همه مسخره مان کنند، اما با فجیع ترین وضع روسری و مانتو تولید می کنند. همه دست به دست هم داده اند. اگر این جور لباس ها دوخته نشود، از کجا می خواهند بخرند؟ خدا شاهد است من کل اسفند ماه را گشتم یک مانتویی که بشود حتی زیر چادر پوشید و خجالت نکشید نتوانستم تهیه کنم. همه کوتاه، تنگ و نازک. خیلی خراب شده. شهدا زحمت خودشان را کشیدند، ولی ما همه را به باد دادیم.

شهید در زندگی خود شما چه تأثیری دارد؟

مهم ترین تأثیرش حفظ حجاب است. اینکه خیلی از خانواده ام مراقبت می کنم و نمی گذارم بچه هایم هر جائی بروند و حواسم هست که قطره قطره خون برادر شهیدم برای چه بر زمین ریخت. من دو تا دختر بچه ۱۴ ساله دارم. همه تلاشم این است که خودشان معنی حجاب را درک کنند، به زور فایده ندارد.

خواب برادران را هم می بینید؟

آن زمانی که شهید شد، خیلی خوابش را می دیدم. وسایل مختصری داشت، اما خیلی برایش اهمیت داشت. برای شهادتش افراد زیادی از شهرستان می آمدند. جای ما هم خیلی کوچک بود. در خواب دیدم که گفت مگر نگفتم نگذارید به وسایل من دست بزنند؟ اینها همه نامحرم هستند. دفتر و کتاب زینت را هم خریده ام. توی فلان گنجینه است برو بردار که رفتم و دیدم تمام دفتر هائی را که خواهرم نیاز داشته برایش خریده. اکثر توی خواب می بینم که دارد نماز می خواند. خیلی حرف نمی زند، ولی می بینم که به خانه مان آمده و سر می زند.

من برای شهدا خیلی نذر می کنم. قبر برادر من در قطعه ۴۲ است که پشت آن شهدای گمنام را با فانوس های زیبایی دفن کرده اند. اکثر آ در خواب می بینم که دارد فانوس ها را روشن می کند. به خاطر همین زیاد نذر شهدای گمنام می کنم. خدا از سر تقصیرات همه ما بگذرد و همه ما را ببخشد

و سخن آخر؟

پیشنهاد می کنم یاد شهدا و جانبازان فراموش نشود. گاهی که جائی می رویم و می گوئیم برادرمان شهید شده یا پدرمان جانباز است، می گویند برای خودش رفته و این واقعاً دردآور است. مغز آدم می ترکد که واقعا برای خودش رفتند؟ آنها چه فکری می کردند که آن طور اینار می کردند، حالا چه فکری می کنند؟ ممنونیم که از شهدا یاد می کنید. ■

آمده که مشکل داشته‌ام. از او خواسته‌ام که کمک کند و کمک کرده.

کسی را که برادران را به شهادت رسانده دیدید؟

جواب: نه، فقط خانواده‌اش را دیدم. تا وقتی که قاتل به سن قانونی برسد که اعدامش کنند، سن

هنوز که هنوز است در میان اقوام در باره او با فرزندانشان حرف می‌زنند. تأثیر شهادتش هم در خانواده خودمان هم در دیگران زیاد است. شهید نظر به وجه‌الله دارد، بنابراین قطعاً تأثیر خودش را می‌گذارد. برای خود من چند مورد پیش آمده که مشکل داشته‌ام. از او خواسته‌ام که کمک کند و کمک کرده.

ماها هم بالاتر رفت و مسائل را بهتر درک کردیم. طبیعتاً خانواده قاتل سعی داشت پسرش را نجات بدهد، اما پدرم می‌گفت دو بار که به دیدن خود او رفتم، خیلی بدرفتاری کرد و حاضر نشد توبه کند. مادرم و ماها راضی شده بودیم او را ببخشیم، اما پدرم راضی نمی‌شد. ما الان با خانواده شهدای امر به معروف تماس داریم، آنهایی که قاتلین پسرشان به سزای عمل خود نرسیده‌اند، خیلی ناراحتند. برای یک خانواده خیلی سخت است که قاتل پسرشان آزاد بگردد، مخصوصاً اگر در یک محل باشند.

سخن آخر؟

از شما ممنونیم که از شهدا یاد می‌کنید. ما هم دلخوشیمان به همین چیزهاست و گرنه چیز دیگری نیست. داستان واقعا درد نکند. من شرمندهم که خاطرات زیادی از شهید نداشتم. ■

شما داشته برایمان بگوئید.

خیلی تأثیر داشته. شاید اصلاً به خوابم نیامده باشد، ولی در تنگناهای زندگی خیلی از او تأثیر پذیرفته‌ام. الان تقریباً ۲۰ سال گذشته و من همیشه مطمئن بوده‌ام که در زندگی ما حضور دارد. شاید باور نکنید که وقتی در خانه مشکلی هست یا پدرم ناراحتی دارند، حس می‌کنم حالت عکس داداش فرق می‌کند.

شما فرزند دارید؟

نه هنوز.

اگر روزی صاحب بچه بشوید، درباره برادران چه به آنها می‌گوئید؟

از مهربانی می‌گویم. مادرم خیلی از مهربانی او تعریف می‌کنند و فقط مادرم این را نمی‌گوید. دختر خاله‌هایم هم می‌گویند ما در یک منطقه محروم زندگی می‌کردیم و همیشه می‌گفتیم عباس! کوپن‌های ما را بگیر و می‌رفت می‌گرفت و می‌آورد. خدا واقعا او را گلچین کرده بود. در حسینه یوم‌الغدير که می‌رویم همیشه صحبت از خوبی‌های او هست.

تأثیر شهادت ایشان را در همسن و سال‌ها و همسایه‌ها و اقوام دیده‌اید؟

بله، قطعاً همین طور است. هنوز که هنوز است در میان اقوام در باره او با فرزندان‌شان حرف می‌زنند. ما زندگیمان تقریباً به آرامش رسیده بود. پدرم چندین سال در جبهه بود و حالا برگشته بود و دیگر آن دلهره را نداشتیم که یک وقت پدر خدای نکرده برنگردند و یک مقدار آرامش زندگی پیدا کرده بودیم که برادرم به شهادت رسید. تأثیر شهادتش هم در خانواده خودمان هم در دیگران زیاد است. دختر خاله‌هایم می‌گویند یک وقت مشکلی داریم، وقتی از او می‌خواهیم کمکمان کند، کارمان راه می‌افتد. شهید نظر به وجه‌الله دارد، بنابراین قطعاً تأثیر خودش را می‌گذارد. برای خود من چند مورد پیش

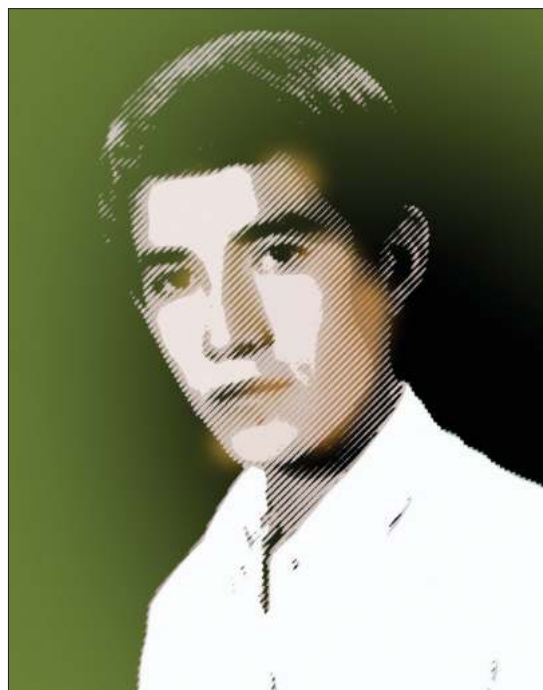
چند سال داشتید که برادران شهید شدند؟

هفت سال داشتم. دختر کوچک خانه بودم، بعد از من هم برادرم بودند. من فقط یک روز مانده به روز شهادت برادرم یادم هست. ۳۱ شهریور بود. منزل ما طرف خیابان فلاح بود، رفته بودیم امامزاده حسن خرید کنیم. یک مقدار خریدهای مدرسه را انجام دادیم و در این حد یادم هست که ایشان گفت کیف و کفش مدرسه را نخرید. فردا که برای نماز جمعه می‌روم، از همان جا برای لیلا می‌خرم. من خودم چیز زیادی یادم نیست. فقط همین یادم هست که ساعت ۲ بعدازظهر خبر شهادتش را برایمان آوردند.

دیگران برای شما از اخلاق ایشان چیزی نگفته‌اند؟

چرا، الان هیئتی که می‌رویم یا سخنرانی که آنجا صحبت می‌کنند، خیلی با او دوست بودند و خیلی درباره‌اش صحبت می‌کنند. به قول پدرم ما ایشان را نشناختیم. خواهرم می‌گفتند موقعی که ۱۳، ۱۴ ساله شد، اتاقش را از ما جدا کرد. ما خانه بسیار کوچکی داشتیم. طبقه بالا اتاقی بود که ایشان در آنجا استراحت می‌کرد و درس می‌خواند. خواهرم می‌گفت حتی وقتی ما می‌رفتیم بالا، اگر با لباس راحتی بود، می‌گفت منتظر بمانید تا لباسم را عوض کنم. تا این حد مقید بود که حتی جلوی روی محارم خودش هم مرتب و منظم باشد. از خصوصیاتش این بود که شب‌ها در مسجد نماز شب می‌خواند. من خیلی دوست دارم دنبال این باشم که او را بهتر بشناسم.

از صحبت‌هایی که در باره ایشان از پدر، مادر و اقوام و نزدیکان شنیده‌اید و تأثیری که در زندگی



در تنگناهای زندگی کمک می‌کند

۵

■ «شهید ناصر ایدام در قامت یک برادر» در گفت و شنود

شاهد یاران با لیلا ایدام

بسیار خردسال بود که برادر به شهادت رسید، ولی هنوز هم خاطرات شیرینی را از او به یاد دارد و مخصوصاً ذکر نام خیر او از زبان دیگران، بسیار مایه سرافرازی اوست.

درآمد



شهید هادی محبی در تاریخ ۱۳۵۴/۱/۲۳ در خانواده‌ای مؤمن و متعهد چشم به جهان گشود. عشق و علاقه او به ایثارگران و شهداء کشور عزیزمان باعث شد به انجمن اسلامی مدرسه‌اش بپیوندد. او پس از اخذ مدرک دیپلم حسابداری از هنرستان حمزه سیدالشهدا (ع) در دانشگاه پیام نور در رشته مدیریت پذیرفته شد. احساس مسئولیت هادی در زمینه تهاجم فرهنگی و حساسیت او نسبت به این موضوع همواره باعث می‌شد که به هدایت نوجوانان و جوانان بپردازد. او همواره در آرزوی شهادت بود و سرانجام هم در روز دوم ماه رمضان در میدان امام حسین (ع) تهران با ضربات چاقو به ناحیه گردن به شهادت رسید. ضارب او توسط عده‌ای از مردم دستگیر و تحویل قوه قضائیه شد. دادگاه پس از محاکمه، حکم قصاص را صادر کرد و قاتل را برای اجرای حکم، به میدان امام حسین (ع) بردند، حکم قرائت شد، اما پدر هادی، به شکرانه ماه کرامت و بردباری، قاتل پسرش را بخشید.



شهید هادی محبی





شهید احساس مسئولیتش شد

■ شهید هادی محبی در قامت یک برادر در گفت و شنود
شاهد یاران با علیرضا محبی

درآمد

از شهادت برادر داغ جانگاهی بر دل ندارد، نه از آن روی که او به آرزوی همیشگی خود رسیده، بلکه از این جهت که واجب عظیم امر به معروف و نهی از منکر به رغم جانفشانی‌های امثال برادر شهید او همچنان معوق و بر زمین مانده است. او به عنوان یک فرد باتجربه و برادر شهید در این زمینه سخنان شنیدنی بسیار دارد. امید است مورد توجه و عنایت مسئولین قرار گیرد.

مغازه بغلی، پدرش نبود و بچه‌اش را گذاشته بود و اینها می‌گفتند باید پول بدهی. من رفتم و گفتم برو، هر وقت پدرش آمد، بیا پول بگیر، دست از سر این بچه بردار. امروز دوباره آمده اینجا ایستاده سیگار می‌کشید. می‌گویم آقا! ماه رمضان است، سیگار نکش، می‌گوید تو چه کاره محلی که هر روز به ما گیر می‌دهی؟ من هم چیزی جواب ندادم و آمدم توی مغازه، ولی او دست‌بردار نیست و ایستاده و فحش می‌دهد. دوستان می‌گفت ما مشغول جنس چیدن در مغازه شدیم و آن پسر رفت. هادی بالای نردبام بود و من هم جنس‌ها را می‌دادم که او بچیند، در همین اثنا، همان پسر آمد و گفت: «اگر مردی بیا بیرون تا حالت را جابجاوریم.» می‌گفت من می‌خواستم خودم بروم بیرون، ولی هادی گفت: «نه! من خودم می‌روم.» هادی خودش را از لابلای میله‌های نردبام کشید بیرون و وارد خیابان شد. من فهمیدم که اینها چند نفر هستند. کارتن را گذاشتم زمین و خودم را جمع و جور کردم و بمحض اینکه رسیدم جلوی در، یکی دیگر مرا گرفت. اینها روی هم ۵ نفر بودند. متأسفانه در دادگاه یکی از آنها تبرئه شد که برادر حسین مقدم، ضارب برادر بود و بعدها هم به جرم مشکلات مواد مخدر دستگیر شد و مدتی فراری بود تا او را به دادگاه آوردند و در نهایت تبرئه شد.

ضارب چه شد؟

اسم ضارب حسین امینی مقدم بود. کسی که فحش می‌داد، اسمش حامد بود که شر به پا کن اصلی بود که فکر می‌کنم ۱۸ سال زندانی برایش بریدند، به عنوان معاونت در قتل. ضارب به اعدام محکوم شد، ولی پدرم که از مادر هم وکالت داشت، رفت و از حق خودشان گذشتند و حکم ۱۰ سال زندان برایش بریدند.

پس الان دوره زندانش تمام و آزاد شده؟

من دیگر اطلاع ندارم. اینها بچه‌های خیابان اقبال،

را اجازه کرده بودم. مغازه خیلی باریک و کوچک بود، شاید حدود ۴ متر عرض داشت که آن را با تخته از وسط نصف کرده بودند. بالای سر در ورودی یک بالکن بود که جنس‌ها را در آنجا انبار می‌کردند. دوست ما سه چهار کارتن جنس برده بود و هادی از نردبام بالا رفته بود و این دوست ما جنس‌ها را می‌داد و او هم در بالکن می‌چید. می‌گفت، موقعی که می‌خواستم جنس‌ها را داخل مغازه ببرم که هادی به چند بچه‌ای که جلوی مغازه ایستاده بود و فحش می‌داد. پرسیدم: «هادی! این با کیست؟» گفت: «با من است.» این دوست ما می‌گفت که فحش‌های رکیکی هم می‌داد. گفتم: «هادی! چرا چیزی به او نمی‌گویی؟» هادی جواب داده بود: «ولش کن، اینها از علف‌های اینجا هستند. منتظرند من جواب بدهم و دعوا کنند. جواب نده. جواب ابلهان خاموشی است.» می‌گفت من رفتم و به آن پسر بچه گفتم: «برو. چرا این حرف‌ها را می‌زنی؟ نمی‌بینی جواب را نمی‌دهد؟» آن پسر بچه گفته بود: «من می‌روم، ولی با رفقایم برمی‌گردم و می‌زنم شیشه‌های مغازه‌تان را می‌شکنم.» دوست ما گفته بود: «برو آقا! شر درست نکن.»

خلاصه آن پسر رفته بود. از هادی می‌پرسد: «حرف حساب اینها چیست؟» هادی جواب می‌دهد که اینها در این محل، زورگیر هستند و از کاسب‌های محل زورگیری می‌کنند و می‌گویند باید به ما حق و حساب بدهید. دیروز آمده بودند.

متأسفانه حالا این طور شده که

وقتی امر به معروف می‌کنید، دیگر

کسی از شما حمایت نمی‌کند.

قانون هم حمایت نمی‌کند. کافی

است بروید دخالت کنید، خودتان

گرفتار می‌شوید! الان در

مغازه من کسی هست که رفته

کمک کرده، دچار کلی گرفتاری

و مشکل شده، در حالی که اصلاً

مقصر نبوده!

از نخستین خاطراتی که از برادران دارید برایمان بگوئید.

من و برادر سه سال اختلاف سنی داشتیم، من متولد ۵۱ بودم و ایشان متولد ۵۴ بود و با هم بزرگ شدیم. در دوران راهنمایی هم در یک مدرسه درس می‌خواندیم، ولی در دوران دبیرستان از هم جدا شدیم. برادر رفت و در هنرستانی در سه راه شکوفه خیابان پیروزی حسابداری خواند.

مشغولیات کودکی برادران چه بود؟

آن روزها تلویزیون خوشبختانه این همه شبکه و برنامه نداشت. دو تا شبکه بیشتر نبود که ساعت ۴ شروع می‌شد و ساعت ۵ هم کارتون پخش می‌کرد. تفریح ما این بود که کارتون تماشا کنیم. او هم مثل بچه‌های دیگر بزرگ شد. خواهر و برادرها با هم صمیمی بودیم و بازی می‌کردیم.

از چه زمانی به بسیج رفت؟ چه فعالیت‌هایی داشت؟

چون چند سالی گذشته، سال و ماهش دقیق یادم نیست، اما فکر می‌کنم از زمان دبیرستان بود که به بسیج رفت. من فقط می‌دانستم که آموزش دفاعی می‌رود، ولی اساتیدش را نمی‌شناختم. او در این باره با ما صحبتی نمی‌کرد.

از نظر تحصیلی تا چه مقطعی درس خواند؟

بعد از دبیرستان دانشگاه پیام نور گرمسار قبول شد.

چه رشته‌ای؟

مدیریت و بازرگانی. دو سال مانده بود که درسش تمام شود که به شهادت رسید.

شهادت ایشان چگونه بود؟

من دوستی داشتم که برای مغازه ایشان جنس می‌برد. از دوستان دوران هنرستان من بود. ایشان در آن زمان پیش برادر هادی بود و لحظه شهادت پیش هادی بود و او به من زنگ زد. حدود ساعت ۱۲/۵، یک بعدازظهر روز ۲۰ آذر ۷۸ بود. اذان را گفته بودند که به من زنگ زدند و گفتند این جور شد. فکر می‌کنم شبیه و ماه رمضان بود. آن دوستم تعریف می‌کرد که من جنس‌ها را بردم مغازه. هادی در میدان امام حسین مغازه الکتریکی داشت که آن

اطرافیان که صحبت می‌کردیم، جور دیگری فکر می‌کردند و وقتی داستان را تعریف می‌کردیم، تازه می‌فهمیدند قضیه چه بوده. حتی روزنامه‌هایی هم که ادعا می‌کردند طرفدار ما هستند، نتوانستند موضوع را درست بیان کنند. شاید شما هم که اولین بار است این مطالب را شنیدید، خیلی به ابعاد قضیه پی نبرید.

برای من قابل باور است و این نوع جوان‌ها را هم می‌شناسم، ولی دنبال نقد شیوه‌ها هستیم. آیا امر به معروف و نهی از منکر با این شیوه جواب می‌دهد؟ جوانان خوب و با غیرت و متعهدی را پرورش می‌دهیم و می‌گوئیم شما امر به معروف و نهی از منکر هستید. بعد هم به این شکل از بین بروند، آیا شهادتشان تاثیرگذار هست یا نه؟

به نظر من با این شیوه‌ها نمی‌شود پیش رفت. مثال کوچکی بزنم. در سال چند نفر را به عنوان قاچاقچی اعدام یا زندان می‌کنیم؟ آیا قاچاق مواد مخدر کم شده یا زیاد شده؟ روزی چند تا موتوری را به خاطر اینکه خلاف می‌کنند، می‌گیرند و جریمه می‌کنند؟ خلاف کم می‌شود یا زیاد می‌شود؟ آیا آن موتوری تنبیه می‌شود و دیگر آن خلاف را انجام نمی‌دهد؟

پس چه باید کرد.

وقتی می‌بینیم این شیوه‌ها جواب که نمی‌دهد هیچ‌کدام، ما تبلیغات منفی هم می‌کنند، باید بگردیم راهکار بهتری پیدا کنیم.

راهکار بهتر یعنی چه؟

یعنی باید مسائلی را نهادینه کنیم. در مدرسه، در خانواده و بعد در اجتماع. بچه‌های ما مسئولیت‌پذیر نیستند. این بی‌مسئولیتی ادامه پیدا می‌کند و به سطح جامعه می‌رسد. در خانواده‌ها بچه‌ای مسئولیت‌پذیر نیست، چون مشکلات و گرفتاری‌ها زیاد است. باید ریشه‌ای عمل کرد. اگر قرار باشد یک نفر به این صورت راه بیفتد و جلو برود، فایده ندارد واقعیت این است که ما در بحث فرهنگی موفق عمل نکرده‌ایم. سرعت دشمن در این زمینه از ما بیشتر بوده. ما همه نیرویمان را مسائل سیاسی کرده‌ایم و دشمن ریشه فرهنگی ما را نشانه گرفته. آن قدر که آنها کفرشان توسعه دادند، ما نتوانستیم اسلام‌مان را توسعه بدهیم. حجاب خانم‌ها اول



وقتی رسیدید هنوز زنده بود؟

نه، متأسفانه توی همان خیابان جان داده بود. مسعود را گرفتند و به عنوان شریک جرم گرفته و زندان کرده بودند، در حالی که قاتل و همدستان او آزاد بودند اما رفتیم و گفتیم این دوست ماست. کسی را نکشته. مردم بعداً قاتل را گرفته و همراه چاقو به کلانتری تحویل داده بودند. جای تأسف است که چند قدم آن طرف‌تر، مغازه نانوائی بود و صف طولی جلوی آن تشکیل شده بود، اما هیچ‌کس نمی‌آید کمک کند و جلوی این اوباش را بگیرد و این مصیبت پیش می‌آید. متأسفانه این طور شده که دیگر کسی از کسی حمایت نمی‌کند. قانون هم حمایت نمی‌کند. کافی است بروید دخالت کنید، خودتان گرفتار می‌شوید. الان در مغازه من کسی هست که رفته کمک کرده، دچار کلی گرفتاری و مشکل شده، درحالی که اصلاً مقصر نبوده!

آیا امر به معروف و نهی از منکر به این شکل فردی مؤثر است و باید این شیوه را ادامه داد و جوانانی به این باغیرتی را از دست بدهیم.

روزی که می‌خواستیم مغازه‌اش را خالی کنیم، از پدرمان پرسیدیم این جنس‌ها را چه کنیم؟ گفت اصل سرمایه‌مان که خودش باشد، رفته.

اصل سرمایه رفته، تاثیرش چه بوده؟

تاثیرش این است که اولاً ما قانون نداریم و قانون از مظلوم، درست حمایت نمی‌کند. امر به معروف و نهی از منکر به این شکل، بیشتر تاثیر منفی می‌گذارد. به نظر من این روش غلط است.

در زمان خودش هم همین طور بود؟

حداقل تاثیر منفی نگذاشت. با

خیابان شهرستانی هستند که پدر و عمویشان در آن راسته میوه فروشی داشتند و گرفتاری‌های متعددی هم داشتند.

با شنیدن خبر شهادت برادران چه حسی به شما دست داد؟

در لحظه اول گیج شدم و دوستی را که با او بیش از ده سال رفاقت داشتم، اصلاً نشناختم و نفهمیدم چه می‌گوید. متوجه نشدم چه کسی را زده‌اند، چه کسی را کشته‌اند. یک نفر کنار من نشسته بود و پرسید: «چه شده؟ چرا رنگت پریده؟» گفتم: «دیوانه‌ای پشت خط داد زد کشتند، کشتند. پاشو بیا. من متوجه نشدم کی بود و چه گفت؟ نشستم و او دوباره زنگ زد. گفتم: «تو کی هستی زنگ می‌زنی؟ منظورت از این حرف‌ها چیست؟» ما اصلاً خانواده‌ای نبودیم که با کسی درگیری داشته باشیم. گفت: «من مسعودم. این جوری شده. بلند شو برو بیمارستان.» گفتم: «کدام بیمارستان؟» گفت: «بیمارستان بوعلی.» بلند شدم و رفتم بیمارستان.

- نیم ساعت قبل از شهادتش، وقتی
- به هادی سر زدم، سر وقت رفته
- و نماز ظهر و عصرش را خوانده بود. یک بار نشد که توی کاسبی
- یک ریال را پس و پیش کند. یک حرکت نابجا و ناشایست ما از
- این بچه ندیدیم. همیشه مراقب خودش و محیط و اطرافیان و خانواده خودش بود. جوانانی که در
- انقلاب و جنگ شهید شدند، اثر کارشان معلوم شد، اما شهدای امر
- به معروف و نهی از منکر حقیقتاً مظلوم هستند.



● نحوه به شهادت رسیدن شهدای
● امر به معروف و نهی از منکر
● و بعد هم پیگیری پرونده‌های
● آنها واقعا دردآور است. یک
● جوان اگر غیرت نداشته باشد
● و احساس مسئولیت نکند،
● نمی‌رود برای دفاع از ناموس
● دیگران یا جلوگیری از منکر
● جان خودش را به خطر بیندازد.

و نهی از منکر و بعد هم پیگیری پرونده‌های آنها واقعا دردآور است. یک جوان اگر غیرت نداشته باشد و احساس مسئولیت نکند، نمی‌رود برای دفاع از ناموس دیگران یا جلوگیری از منکر جان خودش را به خطر بیندازد. هادی اگر سرنوشت بقیه برایش مهم نبود، به خاطر زورگیری از بچه مغازه بغل، خودش را با یک مشت اراذل و اوباش درگیر نمی‌کرد و مثل میلیون‌ها جوان دیگر سرش به کار خودش گرم می‌شد. اشاره کردم که روبروی مغازه او، نانوائی لواشی بوده و مردم ایستاده‌اند تا یک مشت اراذل و اوباش همه دست و سینه و آخرش هم گردن او را با چاقوی سلاخی تکه تکه کنند. نمونه‌اش همین قضیه سعادت‌آباد که درست جلوی روی مردم، یک جوان سلاخی می‌شود و هیچ کس تکان نمی‌خورد. من نمی‌دانم چه بر سر ما مردم آمده که نسبت به سرنوشت که هیچ، نسبت به جان همدیگر هم این قدر بی‌تفاوت شده‌ایم.

من همان روز نیم ساعت قبل از شهادتش وقتی به هادی سر زدم، سر وقت رفته و نماز ظهر و عصرش را خوانده بود. یک بار نشد که توی کاسبی یک ریال را پس و پیش کند. یک حرکت نابجا و ناشایست ما از این بچه ندیدیم. همیشه مراقب خودش و محیط و اطرافیان و خانواده خودش بود. جوانانی که در انقلاب و جنگ شهید شدند، اثر کارشان معلوم شد، اما شهدای امر به معروف و نهی از منکر حقیقتاً مظلوم هستند. به نظر من با این شیوه نمی‌شود جلوی منکرات را گرفت، بلکه اولاً تربیت‌ها باید طوری باشد که جوانان میل به گناه پیدا نکنند و آن قدر زندگیشان پر از کارها و آرزوها و دغدغه‌های مفید باشد که به کار خلاف تمایل نداشته باشند و ثانیاً امر به معروف و نهی از منکر باید تبدیل به کاری گروهی و اجتماعی و بر اساس نظم و قانون باشد. بزرگ‌ترین درد ما بی‌قانونی است. دوستی تعریف می‌کرد در سوئد، پادشاه یا یکی از بزرگان موقع رانندگی کمربند ایمنی نمی‌بندد، پلیس جریمه‌اش می‌کند و گواهینامه رانندگی‌اش را می‌گیرد. وقتی قانون به این شکل و در مورد همه اجرا شود، جایی برای خلاف کردن نمی‌ماند. ■



به نظر من امروز روزی است که باید از آرمان‌های انقلابمان بهره‌برداری می‌کردیم و خیلی از این مسائلی را که با آن دست به گریبان هستیم، حل کرده باشیم، ولی می‌بینیم که بقیه کشورها مثل مصر و تونس و بحرین و لیبی و ... دارند با الگوی انقلاب ما سرنوشت خاورمیانه که هیچ، سرنوشت دنیا را تغییر می‌دهند و ما هنوز درگیر این جور مسائل هستیم. دیگران دارند از گنجینه‌های انقلاب ما استفاده می‌برند، اما خود ما متأسفانه غافل هستیم و در زمینه‌های فرهنگی عقب هستیم. به نظر من اگر در این زمینه فکر اساسی نکنیم، نسل بعدی از این نسل هم گیج‌تر و بی‌مسئولیت‌تر می‌شود.

و سخن آخر؟
نحوه به شهادت رسیدن شهدای امر به معروف

انقلاب بهتر بود یا حالا؟ پابندی مردم به مسائل دینی و اسلامی در دهه اول انقلاب بیشتر بود یا حالا؟ ما که همه رادیو و تلویزیون و ابزارها دستانمان است، پس چرا عقب افتاده‌ایم؟ آیا با بستن ماهواره و اینترنت و این چیزها مسئله حل می‌شود؟ ایداً. ما باید با علم و تکنولوژی پیش برویم. چرا افراد ماهواره تماشا می‌کنند؟ اگر برنامه‌های تلویزیون ما پرمحتوا باشند، کسی سراغ ماهواره نمی‌رود.

آیا تصور نمی‌کنید اگر همه مشغول کار مفیدی باشند، اساساً نیاز به سرگرمی و از جمله ساعت‌ها تماشای تلویزیون بسیار کم می‌شود؟

این که شکل ایده‌آل آن است. حقیقتاً وقتی انسان کار دارد و کار می‌کند، از زندگی بیشترین لذت

و استفاده را می‌برد و نیازی نیست که ساعت‌ها وقتش را صرف تماشای تلویزیون و تفریحاتی از این قبیل بکند. گرفتاری اینجاست که عده زیادی از راه‌های حرام پول در می‌آورند، بی‌آنکه زحمت کار کردن به خود بدهند و همین‌ها هستند که انواع و اقسام مفاسد را در جامعه منتشر می‌کنند. انسانی که برای کسب درآمد حلال زحمت می‌کشد، هم خودش و هم پولش منشاء خیر هستند و فرصت وقت‌کشی ندارد و هیچ تهاجمی هم به او کارگر نیست.

ما باید بچه‌هایمان را جوری بار بیاوریم که دغدغه‌های شریف داشته باشند و سمت کار بد نروند. من خودم دانشجوی بودم، تهران هم نبودم و دور از خانواده در تبریز بودم. همه جور بساطی هم برای من پیش آمد، ولی به سمت آنها نرفتم، چون بدی کار را فهمیده بودم و علاقه نداشتم بروم. اگر ما بتوانیم این طور آموزش بدهیم که دخترهای من بدانند بدحجابی بد است، جوانان ما بدانند کار زشت بد است، آن روز موفق هستیم.



وظیفه اصلی بسیج را کار فرهنگی می دانست

■ «شهید هادی محبی در قامت یک برادر» در گفت و شنود
شاهد یاران با محسن محبی

درآمد

از آنجا که همراه برادر بوده و خود نیز یک بسیجی است، اطلاعات دقیقی از فعالیت های او، برخورد با دیگران و تأثیرات فراوان عملکرد و نیز شهادت وی بر کسانی دارد که از او الگو می گرفتند و به سخنانش گوش می دادند، از همین روی اطلاعاتی که در این گفتگو آمده، در جهت شناخت جوانانی که امر به معروف و نهی از منکر را واجب شرعی تلقی می کنند و در راه اجرای آن حتی از بذل جان نیز دریغ نمی کنند، بسیار مفید تواند بود.

موقعی که برادران شهید شدند، شما چند سال داشتید؟

من ۱۶ سال داشتم.

پس بسیاری خاطرات یادتان هست. از اولین خاطراتی که از دوران کودکی و نوجوانی با ایشان دارید برای ما شمه ای نقل کنید.

خاطره ای که زیاد از ایشان یادم هست، برنامه هایی است که در قالب بسیج می رفتیم. آن موقع ایشان بسیجی بود و من در پایگاه تابستانی بودم.

ایشان در چه سنی به بسیج رفت؟

از دوره دبیرستان. من در پایگاه تابستانی بودم و ایشان جزو بچه های امور فرهنگی بود و کارهای اردوئی و تفریحی بچه ها را انجام می داد و همیشه با هم بودیم.

از ویژگی های اخلاقی، از اساتید ایشان نام ببرید.

من الان خودم عضو همان پایگاه هستم. در محل ما در هیئت سجاده یک کلاس قرآن بود. کلاس خیلی خوبی بود و برادر مرا هم چند بار با خود برده بودند. برایم جالب بود که همیشه انتهای کلاس قرآن که می شد، هدیه می دادند، یعنی به من هم که بار اول بود که می رفتم، جایزه دادند. از من اسامی امامان را پرسیدند و به من هدیه دادند. این باعث می شد که بچه ها جذب این هیئت ها می شدند. شهید در دوره دبیرستان در امور تربیتی مدرسه استادی به اسم آقای سعادت داشتند که خیلی در برنامه ریزی و تعیین خط مشی زندگی ایشان تأثیرگذار بودند. نمی دانم فرمانده پایگاهشان در وقتی که برادر مرا به آنجا رفت چه کسی بود، ولی وقتی من رفتم آقای یافتیان بودند که مسئول بسیج آن زمان بودند. در آن زمان همه بچه ها یکدست بودند و جو بسیج آن زمان خیلی بهتر از الان بود. آن زمان امکاناتی نبود که چون بسیجی هستی و خدمتی کرده ای، امتیازی داشته باشی و خیلی ها مخلص تر و یکدست تر بودند. این جو باعث می شد که خیلی ها از همدیگر درس بگیرند و در عین حال که رفیق هم بودند، استاد همدیگر هم باشند.

بعد از شهادت هادی، خیلی از بچه ها می آمدند و می گفتند آقای هادی هر شب یک حدیث برایمان می گفت. همین طور هم بود. کسانی هم آقا هادی را هدایت می کردند و

سلسله ای بود که ادامه داشت و در روحیه ایشان بسیار تأثیرگذار بود.

از ویژگی های اخلاقی ایشان چه چیزی در ذهن شما خیلی برجسته مانده؟

خیلی شوخ طبع بودند، حداقل با من که خیلی شوخی می کردند. گپ و گفتگوی زیادی با هم داشتیم. شب ها می نشستیم و درباره مسائل آن روز حرف می زدیم. من آن موقع دبیرستان بودم و برادرم خیلی از دوستان مرا می شناختند. با هم در باره آنها صحبت می کردیم. واقعا خوش روحیه بودند و مصاحبت با ایشان خیلی جذاب بود.

تا چه مرحله ای درس خواندند؟

ایشان دانشجوی مدیریت بازرگانی دانشگاه پیام نور گرمسار بودند که در شان ناتمام ماند.

رابطه ایشان با پدر و مادر و خواهر و برادرها چگونه بود؟

همه این روابط بر اساس تعاریفی بود که در اسلام بیان شده است. یکی از ویژگی های ایشان این بود که خیلی اهل مطالعه بودند و هر سال که نمایشگاه کتاب برگزار می شد، ایشان چند تا کارتن کتاب می خریدند و بسیاری از آنها را می خواندند. بعضی از دوستانشان می گفتند وقتی از او می پرسیدیم این همه کتاب را چه جوری می خوانی؟ به شوخی جواب می داد: «اگر شما هم پول کتاب زیاد بدهید، مجبورید بخوانید. چون هیچ وقت برای کتاب پول نمی دهید، مطالعه برایتان جذاب نیست.» در برنامه های بسیج هر وقت ایشان می خواستند هدیه بدهند، سعی می کردند کتاب باشد. بیشتر کتاب ها هم دینی و کلامی بودند که ذهن بچه ها باز شود و اسلام را بهتر بشناسند. یادتان می آید کتاب های چه نویسندگانی را بیشتر می خواندند؟

مسیر مطالعاتی مشخصی نداشتند که فقط کتاب های یک نفر را بخوانند، ولی در میان کتاب هایشان یادم هست که

کل تفسیر المیزان بود، تفسیر کابلی، چند جلد از تفسیر نمونه. این کتاب ها الان هم هستند و بچه های بسیجی می آیند امانت می گیرند و می برند مطالعه می کنند. ایشان کتاب و نوار زیاد داشتند که روی همه آنها مهر کتابخانه شهید محبی زده ایم و امانت می دهیم.

از فعالیت های ایشان بیشتر بگوئید.

ایشان در اواخر عمر، مسئول واحد فرهنگی بسیج بودند. واحد فرهنگی یکی از پیشانی های بسیج است و همه نمود بسیج در کار فرهنگی آن است. در آن زمان بسیج بضاعت مالی کمی داشت. یادم هست یکی از بچه ها در بانک کار می کرد. ایشان پرینت های غیر قابل استفاده را می آورد و برادرم می داد بچه های خوش خط با مازیک روی آنها حدیث می نوشتند و می بردند سر کچه ها نصب می کردند. برادرم خیلی نسبت به بیت المال حساس بودند و حتی از مازیک ها تا آنجا که می شد استفاده می کردند، چند بار داخل آنها جوهر می ریختند تا جایی که خطاط ها صدایشان در می آمد که دیگر دارد بد خط می شود. تازه بعد از آن بود که مازیک جدید به آنها می دادند. خیلی مراقبت می کردند بیت المال در آن حدی که در توانشان بود حفظ شود. در حد یک مازیک کجا و در حد یک کامیون کجا؟ متأسفانه امروز اغلب در باره این مسائل مسئولیتی احساس نمی کنند و فقط سعی دارند موقعیت خودشان را حفظ کنند. بالاخره هر کسی که به مقامی

● به نظر من متولی اصلی امر به معروف نباید مردم بی سلاح باشند.
● نیروی انتظامی باید متولی این امر باشد و مردم در جایی که نیروی انتظامی نیست دخالت نکنند. باید قانونگذاری شود.



قبل از آن باید با حرف و عمل اصلاح کرد.
شما الان هنوز در بسیج هستید. آیا این عملکرد فایده دارد؟

زمانی که آقا هادی بود شاید چهار تا روزنامه لااقل در این مورد مطلبی می نوشتند. حالا که دیگر اگر انسان شهید هم بشود، کسی خبردار هم نمی شود، همان طور که چند وقت پیش در خیابان شریعتی زدند یک نفر را کور کردند و دارد این مسئله عادی می شود. جامعه دارد به جایی می رسد که اگر کسی بخواهد نهی از منکر کند، خیلی راحت به او آسیب می زنند. قوانین باید به گونه ای باشد که از آمر به معروف حمایت شود، ولی متأسفانه هیچ وقت این طور نشد. یادم هست در مراسم ختم برادرم که آقای ناطق نوری آمدند گفتند ما هفته آینده لایحه امر به معروف را تصویب می کنیم، ولی هیچ وقت این طور نشد.

به نظر شما با قانونگذاری می شود این امر را اصلاح کرد؟

به نظر من متولی اصلی نباید مردم بی سلاح باشند. نیروی انتظامی باید متولی این امر باشد و مردم در جایی که نیروی انتظامی نیست دخالت کنند، ولی متأسفانه نیروی انتظامی هست و سکوت می کند.

اگر از لحاظ قانونی دستشان باز نباشد چه کار می توانند بکنند؟

من هم همین را می گویم. باید قانونگذاری شود. به نظر می رسد اول باید معلوم کنیم که مسلمان هستیم یا نیستیم؟ و اگر هستیم چرا احکام و واجبات دینمان را اجرا نمی کنیم؟ اگر هستیم احکام اسلام باید به تمامی در تمام سطوح اجرا شوند، نه اینکه از کنار منکرات بزرگ بگذریم و به منکرات کوچک پناه بگیریم. همه را باید با هم پیش برد. ما در قانون اساسی هم امر به معروف و نهی از منکر را داریم، اما عملاً هیچ حمایتی از این بند قانون اساسی نمی شود. همه بزرگان مملکت بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر متفق القول هستند، ولی اجرا نمی شود.

سخن آخر؟

من به عنوان یک عضو کوچک از خانواده شهدا عرض می کنم اگر آن اهدایی که شهیدان به خاطر آن خون دادند، حفظ و اجرا نشود، مایه بیشترین دلسردی است. بسیار ناامید کننده است که خانواده ها ببینند جگر گوشه هایشان برای دفاع از ارزش ها جانشان را ایثار کرده اند و حالا همان ارزش ها زیر پا قرار می گیرند. واقعا کشنده است که مادر و پدری ببینند ثمره زندگیشان رفته و نه تنها نتیجه ای نداشته که وضعیت دارد بدتر هم می شود. کاش می شد کسی که از دستش بر می آید و مسئول است اقدامی کند که شرمنده خون شهیدان نباشیم. ■

می روند داخل و می گویند تا من اینجا هستم، شماها نمی توانید زورگوئی کنید و او را می اندازند بیرون. این پسر می رود و چند روز دیگر با رفقایش برمی گردد. رفیق برادر من هم در مغازه برادرم بوده. آنها حمله می کنند و هر دو را می زنند.

ظاهراً هیچ کس هم دخالتی نکرد.

این اراذل اوباش چنان زهرچشمی از کسبه گرفته بودند که هیچ کس جرئت نکرده بود جلو بیاید. فقط یک نفر که اهل محل نبود و آمده بوده آنجا نان بخرد، می گفت وقتی این منظره را دیدم، خون جلوی چشم هایم را گرفت و گفتم هر چه بشود من می روم جلو. میله سایبان کرکره مغازه ای را برمی دارد و می رود جلو و یکی از آنها که می خواسته فرار کند، میله را لای پای او می اندازد. مردم جمع می شوند و آنها را می گیرند.

بالاخره کار قاتل برادر تان به کجا کشید؟

بعد از اینکه حکم اعدام برایش صادر شد، پدرم او را عفو کردند و مدعی العموم ده سال زندان برایش برید.

دلیل عفو او چه بود؟

اقوام او چند روز اول آمدند و پدرم گفتند دیگر نیائید. قضیه خون در برابر خون که نبود. سال ۷۸ که این اتفاق افتاد، مصادف بود با غائله ۱۸ تیر. تلکس های خبری شهادت برادرم را گاهی شب ها برایمان می آوردند که دارند آن طرف چه تبلیغات سنگینی می کنند. در داخل هم عده ای از روزنامه ها یکسره می گفتند که این یک نزاع شخصی بوده و جنبه امر به معروف نداشته و طرف آمده لایمپ بلزد و دعوا شده. اصلاً ماهیت بحث را داشتند عوض می کردند. پدر و مادر قاتل هم با رسانه های خارجی مصاحبه کرده بودند. روز اعدام هم بسیاری از شبکه های خارجی آمده بودند که فیلمبرداری کنند و بگویند بسیج گروهی خشونت طلب است. پدرم می گفتند من در آن لحظه احساس کردم اگر عفو کنم اثرش خیلی بیشتر از اعدام اوست و واقعا هم همین طور بود. حتی از طرف سازمان عفو بین الملل هم تشکر کردند که اولین عفو سال ۲۰۰۰ را یک خانواده بسیجی انجام داده و قاتل پسرشان را بخشیده است.

آیا شهادت برادر شما و امثال ایشان در اشاعه معروف و جلوگیری از منکر در جامعه ما تأثیر داشت و دارد؟

آن چیزی که من در اطرافیانم می بینم، تأثیر داشت. بسیاری از رفقای ما پایبندتر و به کارشان دلگرم تر شدند. همین الان هم که به جلساتشان می روم بحث شهادت آقا هادی مطرح است. بین بسیجی ها مطرح شد که هنوز در شهادت باز است و این باعث می شود که آدم مطمئن تر باشد و ایمانش قوی تر شود.

آیا این شیوه تأثیرگذار است یا باید شیوه ها را عوض کرد؟

خون دادن که آخرین راه حل است. در روشی هم که اهل بیت (ع) در پیش گرفتند، شهادت آخرین راه حل است و



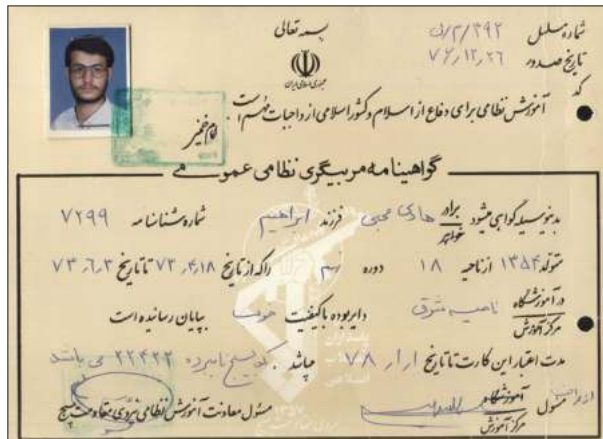
می رسد، شیطان بیشتر قلقلکش می دهد.

برادرم دو تا وصیت نامه داشتند. یک وصیت نامه که همیشه توی جیبشان بود و ما بعداً از بیمارستان گرفتیم. یک وصیت نامه هم خطاب به بچه های بسیجی بود که روی در کمد فرهنگی زده و روی آن هم عکس حرم امام حسین (ع) را چسبانده بودند. ایشان که شهید شدند، وقتی عکس را کردند، آن وصیت نامه را پیدا کردند. چیزی که در این وصیت نامه یک صفحه ای خیلی نمود دارد این است که ایشان روی کار فرهنگی خیلی تکیه کرده بودند. اول گفته بودند مراقب باشید در این مقامی که هستید، مقام سرباز امام زمان (عج) است. اگر حدیث یا حرفی می گوئید، اول به خودتان بگوئید، بعد برای دیگران نقل کنید. هیچ وقت خودتان را برتر از دیگران ندانید. حواستان باشد که الان دشمن وارد پوست میشد و دارد از جبهه فرهنگی حمله می کند. در سال ۷۶، ۷۷ این حرف ها را زده بودند و می بینم اگر آن زمان بیشتر دقت می شد، الان وضعیت بهتری داشتیم.

نحوه شهادت ایشان چگونه بود و شما چطور باخبر شدید؟

من تازه از دبیرستان برگشته بودم که دیدم مادرم نگرانند. پرسیدم: چه شده؟ گفتند هادی را زده اند و الان هم در بیمارستان است. بعد هم مطلع شدیم که شهید شده است. در میدان امام حسین (ع) عده ای از اراذل و اوباش باج گیر بودند. هفته گذشته اش می آیند دم در مغازه پهلوانی مغازه برادرم که باج گیری کنند. برادرم متوجه می شوند و

- اول باید معلوم کنیم که مسلمان هستیم یا نیستیم؟ و اگر هستیم چرا احکام و واجبات دینمان را اجرا نمی کنیم؟ اگر هستیم احکام اسلام باید به تمامی در تمام سطوح اجرا شوند، نه اینکه از کنار منکرات بزرگ بگذریم و به منکرات کوچک پناه بگیریم.



مسئول و خوش خلق بود

۳

■ «شهید هادی محبی در قامت یک برادر» در گفت و شنود

شاهد یاران با منوچهر محبی

درآمد

به عنوان یک بسیجی دلسوخته دل پر دردی از اجرا نشدن واقعی امر به معروف و نهی از منکر دارد و چون خود در متن اجتماع و آشنا با دردهاست، حرف‌هایش شنیدنی و گلایه‌هایش بجاست. باشد که گوش جان به این سخنان بسپاریم.

هنگامی که برادر بزرگوارتان شهید شدند شما چند سال داشتید؟

۳۳ سال

اولین خاطره‌ای که از برادران به یاد دارید، چیست؟

حدود ۷، ۸ سال داشت و زمان جنگ بود. از خانه راه افتاد و گفت می‌خواهم بروم جبهه، بعد یک تکه نان بربری برداشت و رفت. منزل پدری ما خیابان ابوذر بود. از بلوار ابوذر مثلاً از پل دوم راه افتاد و تا پل چهارم که رسید، ظهر شد و خسته شد و برگشت خانه.

از ویژگی‌های اخلاقی ایشان بگوئید.

نوجوان بود که به بسیج رفت و در سال ۷۲، ۷۳ دیگر عضو دائمی شده بود. در آنجا مربی آموزش بود. موقعی که شهید شد، بچه‌هایی که زیر دستش بودند و همه ۱۰، ۱۲ ساله بودند، به شدت ناراحت شدند. دو تا برادر بودند که دوقلو بودند و رفته بودند به خانه و گریه و زاری راه انداختند و مادرشان آنها را آورد و گفت اینها دائماً گریه می‌کنند و غذا نمی‌خورند. بسیار مسئولیت‌پذیر و با پشتکار بود. در کنار این نوع فعالیت‌ها، دانشجو هم بود و بازرگانی می‌خواند. علاوه بر اینها مغازه اجاره کرده بود و کار هم می‌کرد. موقعی که شهید شد، ۲۳ سال بیشتر نداشت.

مهمترین ویژگی‌ای که از ایشان به یادتان می‌آید، چیست؟

لبخند زدن‌ها و خوش و خوش اخلاق بودنش هست. من و برادرم همکار بودیم. در مغازه من کار می‌کرد و بیشتر مسئول جور کردن جنس‌های مغازه بود و با همکارها برخورد داشت. همکارهای ما هنوز هم که می‌آیند می‌گویند این‌طور بود و آن‌طور بود و همه یادشان مانده. ایشان بعد از جریان کوی دانشگاه شهید شد. در جریان آن درگیری‌ها بعضی‌ها را که دستگیر کرده بودند، شناسائی کرده و موجب خلاصی آنها شده بود که هنوز یادشان است و می‌گویند. خیلی مردمدار بود. مشکلات مردم را حل می‌کرد. بعد از اینکه شهید شد یک آقائی آمد و گفت ما توی جاده ورامین داریم مسجد می‌سازیم.

در مغازه می‌شنود که آن طرف سروصدا هست و می‌رود می‌بیند که این پسر برای پسر صاحب مغازه چاقو کشیده که دخل مغازه را بده بیاید. برادرم او را می‌گیرد و بیرون می‌اندازد و می‌گوید بچه‌جان! برو، دیگر دوره این کارها گذشته، برو دنبال زندگیست. به هر حال چند باری این برخوردها پیش می‌آید تا روز حادثه که باز این پسر می‌آید در مغازه برادرم و شاخ و شانه می‌کشد که بیا بیرون. برادرم جنس آورده بود و داشت با دوستش در مغازه می‌چید که آن پسر با چهار پنج نفر می‌آید و جلوی مغازه داد و بی‌داد می‌کند و شیشه می‌شکند. دوستش می‌گوید بگذار بروم بیرون بینم چه می‌گویند که برادرم می‌گوید خودم می‌روم. به محض اینکه از مغازه بیرون می‌رود، آن پسر یقه‌اش را می‌گیرد و او را بیرون می‌کشد. دوست برادرم هم که بیرون می‌آید

خانواده ما خانواده مذهبی

است. برادرم آقا مهدی در زمان

جنگ، جبهه‌ای بود. من و دو تا

برادرم هم در بسیج بودیم. روز

اعدام قاتل برادرم درست در

روز ۱/۱/۲۰۰۰ بود و بخشش او

خیلی اثر داشت، چون از تمام

دنیا آمده بودند. قبل از آن هم

که رسانه‌های خارجی و بعضی از

رسانه‌های داخلی حسابی شلوغ

کردند که حالا یک بسیجی کشته

شده و دارند ما به ازای آن همه را

می‌کشند.

یک روز ایشان آمد آنجا نماز خواند و گفت کلید و پریزهای و لامپ‌های مسجد را من می‌دهم. بعد هم داده بود موتور ماشین کلید و پریزها را برده و تحویلشان داده بود. حتی اسمش را هم به آنها نگفته بود، بعد از این که شهید شد، آنها از روی عکس، او را شناختند و آمدند و این مطلب را به ما گفتند. شاید دو سه سال بیشتر نبود که به کار مشغول شده بود و درآمد آن چنانی نداشت، ولی همان درآمد اندک را هم به این شکل می‌بخشید. من خودم عضو بسیج بودم، ولی مسجدی که می‌رفتم با مسجدی که برادرم می‌رفت فرق داشت و خیلی نمی‌دانستم که به چه کسانی یا چه جور کمک می‌کنند، ولی موقعی که شهید شد، واقعا عده زیادی آمدند و به ما تسلیت گفتند و همه ناراحت بودند و گریه می‌کردند. از برخورد مردم متوجه می‌شدیم که در چه حد گسترده‌ای با مردم ارتباط داشت و هر کاری که از دستش برمی‌آمد برای آنها می‌کرد.

جریان شهادت ایشان به چه شکل بود و شما چگونه خبردار شدید؟

مغازه ایشان در خیابان دماوند، نزدیک میدان امام حسین در خیابان ایرانمهر بود. ایشان در آن موقع علاوه بر اینکه در بسیج فعال بود، ضابط قوه قضائیه هم بود. کسی که ایشان را زد، پدر و دایی‌هایش در خیابان شهرستانی قصابی و میوه‌فروشی داشتند و او پیشش به آنها گرم بود و لات بازی در می‌آورد. قبلاً چند بار با مغازه‌دارها درگیری پیدا کرده، زورگیری کرده بودند. مغازه‌ای که ایشان کار می‌کرد، مال دو نفر شریک بود که یکی از آن شرکا سهمش را به برادرم اجاره داده بود و وسط مغازه نئوپان زده بودند که جدا شده بود. سقف مغازه باز بود و صدا از این طرف به آن طرف رد می‌شد. یک بار



کسی که مشارکت داشت ۱۵ سال، این که قاتل بود ده سال؟

بله چون حکم اعدامش لغو شد و حداکثر زندان برای کسی که عفو می‌شود ده سال است.

شهادت برادران روی زندگی شما چه تاثیری گذاشت.

خانواده ما خانواده مذهبی است. برادرم آقا مهدی در زمان جنگ جبهه‌ای بود. من و دو تا برادرم هم در بسیج بودیم. روز اعدام قاتل برادرم درست در روز ۲۰۰۰/۱/۱ بود و بخشش او خیلی اثر داشت، چون از تمام دنیا آمده بودند. قبل از آن هم که رسانه‌های خارجی و بعضی از رسانه‌های داخلی حسابی شلوغ کردند که حالا یک بسیجی کشته شده و دارند ما به ازای آن همه را می‌کشند. برادرم روز دوم ماه رمضان شهید شده و حکم اعدام آن آقا روز بیستم ماه رمضان تأیید شد که گفتند شب قدر است و حکم به تعویق بیفتد. این تنها پرونده‌ای بود که در ظرف این مدت کوتاه به سامان رسید. در رسانه‌ها سر و صدا راه انداختند که اینها دارند یک بچه کوچک را می‌کشند.

مگر کوچک بود؟

نه چندان، ۱۷، ۱۸ سال را داشت. آن روز همه روی پشت‌بام‌ها جمع شده بودند و پلیس فقط یکی دو کیسه قمه و چاقو از کسانی که آمده بودند، گرفته بود.

این همه چاقو و قمه برای چه؟ از چه کسانی گرفته بودند؟

اراذل اوباش همان منطقه می‌خواستند به محض اینکه او را اعدام کردند، با چاقو و قمه به جان مردم بیفتند و درگیری درست کنند.

قاتل برادران حالا دیگر از زندان درآمده. آیا او را دیده‌اید؟ تغییری می‌کرده؟

نه ندیده‌ایم، ولی اگر کسی زندان برود، بدتر می‌شود که بهتر نمی‌شود.

نظر شخصی شما در مورد اجرای امر به معروف و نهی از منکر در جامعه ما چیست.

حکم خوبی است، ولی اجرا نمی‌شود، چون اگر اجرا می‌شد، وضعیت ما این طور نبود. شما از هر نظر نگاه کنید، چه حجاب، چه سوء استفاده از قدرت، چه هر نظر دیگری، این حکم اجرا نمی‌شود. حرف‌ها و اعمال یکی نیست. ریشه اغلب این فشارها دروغ است. از صبح تا شب در ارتباطات فردی، خانوادگی، اجتماعی، کسب و کار به هم دروغ می‌گوئیم.

و سخن آخر؟

شهادت امر به معروف و نهی از منکر خیلی مظلوم واقع شده‌اند. اگر همه واقعیت‌ها را بگوئیم. همه احساس آرامش و امنیت می‌کنیم و بخش اعظم این گرفتاری‌ها حل می‌شوند. ■

ما رفتیم کلانتری و گفتند این آقا دستگیر شده و ما هم پرونده‌اش را تکمیل کرده‌ایم و فردا صبح بیایید و بروید دادگاه. گفتیم دوست و رفقاییش چه شدند؟ گفتند ما همه را نگه داشته‌ایم. شب که می‌شود دوستان برادرم در سپاه و بسیج می‌روند که ببینند موضوع از چه قرار است و پرونده‌شان چه شد. می‌گویند دعوا شده و آلت قتاله هم نیست! آنها اصرار می‌کنند و بالاخره می‌گویند چاقویی

که با آن برادرم را زده، هست. فردا صبح ما رفتیم نیروی انتظامی و پرونده‌ای تشکیل شد، پرسیدیم: چه شد؟ گفتند هیچی! دعوا بوده و ۵ نفر یک نفر را کشته‌اند. خواستند قتل را به گردن ۵ نفر بیاندازند تا قضیه لوٹ شود. گفتیم این طور نیست. بعد رفتیم و کارت ضبط قوه قضائی و بسیجی را نشان دادیم و گفتیم مسئول آموزش بوده. آن دو نفری را که برادرم را زده بودند شام و همه چیز داده و حسابی به آنها رسیده بودند، ولی به دوست برادر من که روزه هم بوده، یک اطاری هم نداده بودند! قاضی وقتی کارت‌های برادرم را دید، تعجب کرد و گفت پس این طور بوده؟ خلاصه آخر سر پرونده را گرفتند و دادند دست سپاه. سپاه رفت دو نفری را که فرار کرده بودند گرفت و آورد. یکی‌شان هم سرباز بود و رفته بود پادگان که او را از آنجا آوردند و همه را بردند دادگاه. برای پسری که برادرم را با چاقو زده بود، حکم اعدام بریدند و برای آن کسی که دعوا را راه انداخته و رفته بود و دوستانشان را آورده بود، معاونت جرم در آمد که ۱۵ سال زندان شد.

قاتل را اعدام کردند یا رضایت دادید؟

پدرم رضایت داد و مدعی‌العموم ده سال زندان برایش برید.



● **بدیهی است که امر به معروف و نهی از منکر حکم حکیمانه‌ای است، ولی اجرا نمی‌شود، چون اگر اجرا می‌شد، وضعیت ما این طور نبود. از هر نظر نگاه کنید، چه حجاب، چه سوء استفاده از ثروت و قدرت و مقام، این حکم اجرا نمی‌شود. حرف‌ها و اعمال یکی نیست.**

سه چهار نفری روی سرش می‌ریزند و خلاصه این پسر چند ضربه کاری با چاقو به برادرم می‌زند که یکی از ضربه‌ها را به گردن برادرم می‌زند که شاه‌رگ اصلی قطع می‌شود.

چه بلایی سر دوست برادران آمد؟

او از برادرم درشت‌هیکل‌تر بود. دو سه نفر سرش می‌ریزند و او را حسابی کتک می‌زنند، ولی برادرم را این یک نفر با چاقو می‌زند. ماه رمضان و بعد از نماز ظهر بود. بغل مغازه ایشان یک نانوائی لواشی بود و مردم هم توی صف ایستاده بودند، اما می‌ترسیدند جلو بیایند. مغازه بغلی که شریکشان بود، به مغازه

من زنگ می‌زنند که اینجا درگیری و چاقو کشی شده و بلند شوید بیایید. وقتی من رسیدم گفتند او را به بیمارستان ایرانمهر برده‌اند. من رفتم آنجا و گفتم یک نفر را چاقو زده‌اند. آمده‌ام ببینم خون یا پول یا چیز دیگری نیاز هست یا نه؟ گفتند دیر آمدی، همان وقتی که او را آورده بودند، تمام کرده بود. کسی که با چاقو زده بود، فراری می‌شود. آقای در صف نانوائی بوده و خیلی ناراحت می‌شود و او را دنبال می‌کند. او برمی‌گردد و این آقا را هم تهدید می‌کند و می‌گوید اگر بیائی تو را هم با چاقو می‌زنم. چون چاقو را توی شاه‌رگ برادرم زده بود و همه سر و لباسش خونی بوده، سه چهار نفر دیگر هم به کمک این آقا می‌آیند و او را می‌گیرند و چاقو را از دستش در می‌آورند و می‌برند تحویلش می‌دهند.



درآمد

شناخت دوستان از یکدیگر معمولاً با شناخت خانواده و اقوام متفاوت است، از همین روی اطلاعاتی که از زبان دوست نزدیک شهید در این گفتگو آمده است، ابعاد جالبی از شخصیت او را نشان می‌دهد که در گفتگوهای دیگر نیامده‌اند و به همین دلیل از جذابیت و تازگی خاصی برخوردارند، به ویژه که این دوست قدیمی در بیان آرا و خاطرات بسیار صادقانه سخن گفت که سپاسگزاریم.

چگونه و کی با هم آشنا شدید؟

سال ۷۲ پایگاه شهید محبی.

از ویژگی‌های شهید بگوئید.

خصوصیت ویژه‌ای که ایشان داشت این بود که روایت و حدیث بسیار زیادی داشت و مطالعات وسیعی داشت، یادم هست که در سال ۷۴، ۷۵ ایشان کشکول شیخ بهائی را برایمان توضیح می‌دادند. یکی از خصوصیات ویژه ایشان این بود که خودش را جس خانگی نکرده بود و گوشه‌گیری نمی‌کرد، یعنی استخر می‌رفت، با هم بدمیتون بازی می‌کردیم، نماز شبش هم سر جایش بود و همه برنامه‌های حلال و سالم را داشت. انسانی بود که توانسته بود تعادل را در زندگی خود برقرار سازد و هر حلال شرعی را در حد تعادل انجام بدهد.

مسلمان مگر نباید در همه ابعاد چابک و سرحال باشد؟

بله، ولی الان این‌طور جا افتاده که اگر کسی مثلاً اهل نماز شب بود، دیگر تفریح نمی‌کند و دنبال ورزش نمی‌رود. الان داریم کسانی را که بچه بسیجی است و رفته حوزه و همه چیز را گذاشته کنار، اما آقا هادی این جور نبود. خیلی‌ها بد متوجه می‌شوند و به افراط و تفریط کشیده می‌شوند.

یکی از خصوصیات دیگر ایشان این بود که اهل شعر بود، یعنی هم زیاد شعر می‌خواند، هم شعر می‌گفت. دو سه تا دفتر شعر هم دارد که دست خانواده است.

شوخ طبع هم بود؟

به جا و مناسب شوخی می‌کرد، اما وقتی غضب می‌کرد، کسی نمی‌توانست جلوییش بایستد.

چه مواقعی غضب می‌کرد؟

مواقعی که کسی می‌خواست خلاف احکام اسلام

عمل کند.

در قضیه بیت‌المال؟

در این مورد که خیلی سختگیر بود. در زمینه مسئولیت‌پذیری واقعا کم‌نظیر بود. ایشان موقعی که شهید شد، مسئول واحد فرهنگی ما بود. در کم‌دش را که باز کردیم، دیدیم روی کاغذ که به داخل در کمد چسبانده بود، نوشته: مبدا در این کمد را باز کنید و مسئولیت آن را به عهده بگیرید، در صورتی که درد اجتماع را درک نکرده باشید. یک صفحه است و مطلب بسیار جالبی است. ایشان می‌گفت وقتی کسی مسئولیتی را به عهده می‌گیرد، باید در قبال آن کار انجام بدهد و همیشه می‌خواند: کلکم راع و کلکم مسئول.

در زمینه قرآن و معارف استادی داشت؟

ایشان هیچ استادی نداشت. یک بار یک مطلب را از ایشان سؤال کردم. گفت انسان از دو راه می‌توان کسب معرفت کند. یکی استاد و دیگری کتاب و همان موقع کتاب لب‌الالباب آقای جواد آملی را به من داد و مطالعه کردم. در آن کتاب هم به این نکته اشاره شده بود.

از جنبه‌های عبادی ایشان چه چیزی به یاد دارید؟

ایشان موقع نماز همیشه عطر یاس می‌زد. من هر وقت بوی یاس می‌شنوم، بی‌اختیار به یاد نمازهای

شهید محبی می‌افتم.

اشاره کردید که مسئولیت فرهنگی بسیجی را

داشت. در این مسئولیت چه می‌کرد؟

غیر از این گاهی مسئول عملیات یعنی کار پست و ایست بازرسی و پاس بخش هم می‌شد، ولی عمدتاً تبلیغات و کلاس‌های عقیدتی سیاسی زیر نظر ایشان بود.

اردوها هم؟

نه، اردوها زیر نظر تربیت بدنی بود. از ویژگی‌های دیگر ایشان این بود که خیلی زیبا نی می‌زدند. یک بار که در عزاداری امام حسین(ع) در شهرستان

ایشان موقع نماز همیشه عطر

یاس می‌زد. من هر وقت بوی

یاس می‌شنوم، بی‌اختیار به یاد

نمازهای شهید محبی می‌افتم.

خودشان، تفرش نی زده بود، فیلم گرفته بودند. ایشان فیلم را برای ما گذاشت و دو سه نفر به‌به و چه‌چه کردند، در راه منزل موقعی که برمی‌گشتیم گفت من دیگر در عمرم نی نمی‌زنم. پرسیدم چرا؟ گفت الان که شما این فیلم را دیدید و از من تعریف کردید، نفسم حال کرد. البته دو سه



■ «شهید هادی محبی در قامت یک دوست» در گفت و

شنود شاهد یاران با علیرضا پورعسگری

هنوز استاد ماست



- در زمینه مسئولیت پذیری واقعا
- کم نظیر بود. ایشان موقعی
- که شهید شد، مسئول واحد فرهنگی ما بود. در کمدش را که باز کردیم، دیدیم روی کاغذ که به داخل در کمد چسبانده بود، نوشته: مبدا در این کمد را باز کنید و مسئولیت آن را به عهده بگیرید، در صورتی که درد اجتماع را درک نکرده باشید.

ماه بعد شهید شد، ولی واقعا آدم باتقوایی بود و به شدت مراقبه داشت که اسیر نفس نشود. با سن به این کمی چه آدم جامع‌الاطرافی بود. همسن بودید؟

ایشان دو سال از من بزرگ‌تر بود. با آن سن کم هنوز هم برای ما استاد است، یعنی ما واقعا هنوز به مرتبه ایشان نرسیده‌ایم.

با توجه به اینکه وضع مالی خانوادگی ایشان خوب بود، ولی با اتوبوس این طرف و آن طرف می‌رفت و در میدان امام حسین مغازه گرفته بود و وسایل الکتریکی می‌فروخت، در حالی که می‌توانست راحت زندگی کند. ابداً اهل اسراف نبود. خانوادگی این‌طور هستند که پسرهای سعی می‌کنند روی پای خودشان بایستند.

خبر شهادت ایشان را چگونه شنیدید؟

همان بعدازظهر، یکی از دوستان ایشان، آقای افشین عرفانیان این خبر را به بسیج دادند و آنها هم به من گفتند بیا نید که اتفاقی افتاده و رفتیم و دیدیم آقا هادی شهید شده.

نحوه شهادت ایشان را برای شما چگونه تعریف کردند؟

آن چیزی که ما پیگیری کردیم و متوجه شدیم این بود که دو سه نفر آنجا سیگار می‌کشیدند و به دخترها متلک می‌گفتند. آقای محبی دوستی داشت که از بازار برایش جنس می‌آورد. آقا هادی می‌آید و به آن دو نفر می‌گوید که ماه رمضان است و اینجا مزاحم مردم نشوید. اینها ناراحت

زده می‌شود خیلی مهم است. خیلی از شهادت‌ها ضرورتاً همان موقع موجب قطع منکر نمی‌شود. شهادت امام حسین(ع) شاید در جامعه همان موقع تاثیری نداشت، اما بعدها قیام‌های مختلف را در پی داشت. شاید شهادت آقا هادی در همان موقع تاثیر نکند، ولی قطعاً خون شهید بی‌تاثیر نیست. فرد باید به اندازه خودش وظیفه‌اش را انجام بدهد.

آیا امثال آقای محبی الان هستند یا نه؟

شاید در هر ۲۰۰۰ نفر ۱۰ نفر. کسی که این‌طور جامع‌الاطراف باشد خیلی کم است. برادران خود ایشان تا حدی شبیه آقا هادی هستند.

آیا تاثیرگذار هستند و نوجوانان به حرف آنها گوش می‌دهند؟

نسبت به آن موقع بسنجید خیلی کم هستند.

دلیلش چیست؟

تهاجم‌های مختلفی که ما هم گرفتارش شده‌ایم. چه از دنیا طلبی، چه تهاجم فرهنگی و ماهواره و بحث‌های مادی و هر چیزی که انسان را اهل دنیا می‌کند. ■

می‌شوند و می‌روند و رفقایشان را می‌آورند. آقا هادی بالای چهارپایه بوده و از آن پسر جنس می‌گرفته و در قفسه می‌چیده، اینها می‌آیند شیشه را خرد می‌کنند و بالاخره با هم درگیر می‌شوند و او با چاقو توی دست آقا هادی می‌زند. آقا هادی ورزشکار بوده و یقه او را رها نمی‌کند، ولی خون توی صورت پسرک می‌پاشد و با چاقو توی گلوی آقا هادی می‌زند که همین باعث مرگ ایشان می‌شود.

شهادت ایشان چه تاثیری روی کسانی که او را می‌شناختند گذاشت.

واقعا تا چند سال بچه‌ها چه از لحاظ معنوی چه از لحاظ حدیث‌هائی که می‌گفت تحت تاثیر بودند. اوایل خیلی‌ها تغییر روش دادند.

آیا این نحوه مقابله با منکر تأثیرگذار است؟

صددرصداً، تأثیرش این است که اخیراً یک روحانی نسبت به منکری واکنش نشان داد. راستش من خودم یک کمی نسبت به این کار کند شده بودم، اما با شنیدن این خبر، دوباره تشویق شدم که این وظیفه را انجام بدهم. تلنگری که



به شما وصیت می‌کنم که قرآن این سلاح انسان‌ساز را فراموش نکنید با قرآن انس بگیرید تا قرآن روز قیامت شفاعت شما را بکند و خوشا به حال آنان که چنین باشند.

دائم در حال ریاضت بدن هستند همانا خداوند نیز تقاض این عمل را به آنان پس می‌دهد که خداوند می‌فرماید به اندازه یک ذره خیر یا شر اگر داشته باشید حساب می‌شود جسم خود را ریاضت بدهید از گناهان دست‌ها و پاها چشم‌ها زبانها را ریاضت بدهید تا آنجا که در اختیار شما باشند نگذارید زبانتان هرچه می‌خواهد بگوید و چشمانتان هرچه می‌خواهد ببیند همانا آن چشمی که از هر چیز بد بسته نشد و ورع در آن نباشد قادر به دیدن آیات خدا نیست پس اعضا و جوارح خود را حفظ کنید با ریاضت بدن افکار خود را پاک کنید از غیر خدا که آنجا که خدا نیست شیطان است و آنجا که شیطان است شر است و شقاوت و خسران آدمی در گوش کردن و گردن نهادن اوامر نفس است و دوستی با شیطان.

تقرب به خدا جویید که همان دم که آدم با خوردن گندم سر از فرمان خدا... هدف به زمین آمد که وسیله تقرب به درگاه خدا را جوید و شما ای انسانها فراموش نکنید هدف از خلقت خود را که آن صفت برتری از ملائک نصیب آنان است که تقرب به خدا می‌کنند و آنچه گفته می‌کنند و آنچه نگفته دل به انجامش نمی‌دهند و در هر

انجام دهید تا از هول روز قیامت و شب اول قبر ایمن باشید.

به شما وصیت می‌کنم که قرآن این سلاح انسان‌ساز را فراموش نکنید با قرآن انس بگیرید تا قرآن روز قیامت شفاعت شما را بکند و خوشا به حال آنان که چنین باشند.

وصیت می‌کنم که تا می‌توانید از سه چیز غافل نشوید ۱- ریاضت روح ۲- ریاضت بدن ۳- تقرب به خدا ریاضت روح بکشید با دوری از گناهان با مهار زدن به نفس با جلوگیری از دروغ و تهمت و غیبت با پاک نگهداشتن نهاد و روح خود با دل بستن به دنیا و آنچه در آن است با فکر قیامت و هول مرگ خدا را گواه می‌گیرم که اگر آدمی هول مرگ و قبر را می‌داندست هیچ‌گاه دل به این دنیا نمی‌بست و روز و شب به فکر عاقبت به خیری و فرستادن توشه‌ای برای آخرت بود. روح را ریاضت بدهید با اعمال نیک که همانا اعمال نیک روح شما را پاک می‌کند و روح اعمال زشت روح شما را آلوده می‌کند بکوشید تا از این دنیای خاکی روح را آسوده کنید و سبکبار از آن دل بکنید که دل بستن به این دنیا همانا سر منشأ همه بدیها و پلیدی‌هاست.

ریاضت بدن بکشید و بدن خود را نازپرورده نکنید دائماً در فکر سختی و فشار قبر جسم و بدن خود را ریاضت بدهید روزه‌های مستحبی بگیرید و بدن را آماده سختی قبر کنید وضو در زمستان و روزه در تابستان سختی بدن برای برآوردن حاجت خانواده و مؤمنین سختی بدن در راه امر به معروف و نهی از منکر باعث آسانی قبر می‌شود همانا آنان که سختی عبادت و شب‌زنده‌داری را برای خود می‌خرند و سجده‌ها و رکوع‌های طولانی دارند و برای رضای خدا از خود

بنام خدا

وَأَنَّ مُحَمَّدًا (ص) نِعْمَ الرَّسُولُ وَأَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ (ع) وَأَوْلَادَهُ الْأَئِمَّةَ الْأَحَدَ عَشَرَ.

مَحَمَّدٌ (ص) چه خوب پیامبری است و علی بن ابیطالب (ع) و اولادش امامان یازده‌گانه چه خوب نِعْمَ الْأَئِمَّةُ و آن‌ها ما جاء به محمد (ص) حَقُّ و أَنَّ الْمَوْتَ حَقُّ و سؤال منکر و نکیر فی القبر حَقُّ و البعث حَقُّ امامانی هستند و آنچه آورده محمد (ص) حق است و مرگ حق است و سؤال نکیر و منکر در قبر حق است و برانگیخته شدن

و النشور حَقُّ و الصراط حَقُّ و المیزان حَقُّ و النظائرُ کتب حق و الجنة حق و النار حق و... ساعة آتیة لا ریب فیها

حق است و منشور حق است و صراط حق است و میزان حق است و پرسش‌نامه اعمال حق است و بهشت حق است و جهنم حق است و قیامت و أَنَّ اللَّهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ.

حق است و شکی در آن نیست و براستی خدا برانگیزاند هر که در گورهاست.

انا لله و انا الیه راجعون همه از خداییم و همه به سوی او باز می‌گردیم همه ما عاقبت به سوی ابدیت می‌رویم و آنجا جایی است که خداوند متعال بارها و بارها این امر را متذکر می‌شود که عاقبت مرگ فرا می‌رسد در هر کجا که باشید حتی در کاخها و قلعه‌های مستحکم مرگ شما را فرا می‌گیرد.

این حق است و خداوند نیز حق است همه انسان‌ها برای دیدن نتیجه اعمال خود می‌میرند و این حق است برای رهائی آنان که هرگاه مصیبتی بر آنان وارد می‌شود، آن را حق می‌دانند و برای حق صبر می‌کنند اجری عظیم نزد خدایشان دارا می‌باشند.

خدایا به پدر و مادرم به دوستانم صبر عطا کن تا با صبر به مأمین امن و ایمنی تو برسند.

به شما وصیت می‌کنم که از ارزش‌های اسلام و انقلاب با خون خود حفاظت کنید و نگذارید که نامحرمان این کشور و این دین کامل را به انحراف و اضلال بکشانند.

به شما وصیت می‌کنم که در هر حال نماز را فراموش نکنید که این گوهر گرانقدری است که مایه نجات و برکت در کارهایمان است. بدانید که انسان تا آنگاه که زنده است می‌تواند کاری بکند آنگاه که مرد دیگر هیچ کاری نمی‌تواند بکند و آنگاه در گرو اعمالش است اعمالی که پیشتر فرستاده است حال بنگرید که اعمال از پیش فرستاده... باشد اگر... در اعمال ما دخیل باشد، اگر اعمال ما یکسره تباهی و سیاهی باشد اگر حاصل عمر ما دست‌مایه‌ای برای آخرت نباشد به چه می‌ارزد زندگی و حال روز آن کسی را بنگرید که با این اعمال بمیرد پس تا می‌توانید و از دستتان برمی‌آید اعمال بی‌ریا



■ وصیت‌نامه شهید هادی محبی

مبادا فراموش کنید...

● **بعنوان برادر کوچک تر شما از شما**
 ● **می خواهم ای جوانان که پیش از**
 ● **این که به فکر خود باشید به فکر**
جامعه خود باشید و برای سازندگی
آن کوشش کنید، به شما جوانان
می گویم که اگر بتوانید دیو نفس و
شیطان را شکست بدهید و بر آن
لگام بزنید به خدا که سعادت دنیا
و آخرت را برای خود خریده اید.
عشقی جز عشق به خدا در دل خود
راه ندهید تا او نیز عاشق شما شود.
و بدانید که وعده خداوند عاقبت
محقق می شود.

حال به فکر رضایت او از خودند و فکر دنیا و عقبای خود نیستند هرچه دارند به پای او و برای رضای او می ریزند و جان خود را نیز در این میانه تسلیم می کنند و سر آخر خجل از آنچه تحفه کرده اند می باشند.

به حسین (ع) و نهضت او بنگرید که هر چه دارد در راه خدا فدا می کند حتی کودک شش ماهه خود را و نوجوان خود برادران خود خانواده خود را نیز همراه آورد و جان خود را بر سر هدف خود از دست می دهد کسی که پای در تقرب خدا می گذارد باید بداند که کوچک ترین تحفه برای تقرب به او جان اوست و همانا هر کسی به این ساحل سلامت و ایمنی می رسد دیگر از آب و گل برون آمده است و تا رسیدن به این مقام هر لحظه باید در مقام بیم و امید باشد و دل به اعمال خود نبندد که کریمی خداوند بسیار... از اعمال ماست پس بیاپید تا همه به این ریسمان چنگ بزنیم و از کوچک ترین اعمال که باعث پرده و حجاب بین ما و خدا می شود دوری کنیم.

به شما وصیت می کنم که تا آنجا که می توانید در راه خدا صدقه بدهید و زکاة مال و علم خود را بپردازید زنده ای که گوهر عمر خود را به سادگی از دست بدهید و تا چشم باز کنید عمری از دست رفته و تباه داشته باشید در هر کاری خدا را در یاد داشته باشید اول و آخر پناه خود را او قرار دهید در کار خود ثابت قدم باشید و در اعتقادات خود ذره ای شک و ریب راه ندهید که خداوند اجر عظیم برای اعمال شما قرار داده است اگر انقلاب کردید تا جامعه ای اسلامی داشته باشید دست به سوی اجنبی دین دراز نکنید پس دل محکم دارید و از این انقلاب دست نکشید و نگذارید که مشکلات اجتماعی و اقتصادی شما را از انقلاب دور کند و بدانید که این خود امتحان الهی است و در بهشت مراتبی است که با عبادت به دست نمی آید و این گونه است که به دست می آید برادران بدانید که آقا امام عصر (عج) ناظر بر اعمال ماست و از آن بالاتر خداوند ناظر بر اعمال ماست و این اعمال در لوح محفوظ ثبت است مراقب دشمن درون پوست میشی باشید که این گرگ اینبار با دندان تیز و با توپ و تفنگ به جنگ ما نیامده است او اینبار با تبلیغات مسموم خود راه در ابتدال این فرهنگ و انقلاب گذارده است نگذارید که با بوجود آوردن بی بند و باری در بین جوانان این مملکت

امام زمان جوانان پاک ما را آلوده کنند.

بدانید که شما وارث خون شهیداید و در روز قیامت پاسخ گوی این امانتید مواظب باشید که... جبرطلبی ها و... غربی و فلسفه ها... گرفته از سفسطه غرب نشوید و خدای ناکرده دین و ایمان خود را بر سر این کار از دست بدهید، از مدپرستی و تجمل گرایی بپرهیزید و بدانید که اینها همه افکار مادیون است آنان که به آخرت و عاقبت و عالم بعد از مرگ ایمان ندارند پس چرا ما دل به این افکار مادی بدهیم ما که آخرت را قبول داریم و اعتقاد به روز محشر داریم چرا دل به این افکار بیندیم و خدای ناکرده برای لحظه ای آسایش آنچه جمع کرده ایم و ره توشه آخرت کرده ایم را از دست بدهیم.

بعنوان برادر کوچک تر شما از شما می خواهم ای جوانان که پیش از این که به فکر خود باشید به فکر جامعه خود باشید و برای سازندگی آن کوشش کنید، به شما جوانان می گویم که اگر بتوانید دیو نفس و شیطان را شکست بدهید و بر آن لگام بزنید به خدا که سعادت دنیا و آخرت را برای خود خریده اید. عشقی جز عشق به خدا در دل خود راه ندهید تا او نیز عاشق شما شود. و بدانید که وعده خداوند عاقبت محقق می شود.

به شما وصیت می کنم که هرگز بیش از آنچه که خداوند برای شما مقدر کرده است نخواهید که از راه او بدر می شوید و هر که از راه او بدر شد در سیاهی افتاد و در ظلمت گم شد. هیچ گاه سعی در بردن آبروی مؤمن نکنید در حالی که خداوند در حال همه بندگانش ستار العیوب است فراموش نکنید که خداوند منتقم ترین است و بخشنده ترین پس پیش از آنکه به انتقام الهی دچار شوید با دستگیره توبه به بخشندگی خدا متصل شوید و از این دستگیره رها نشوید.

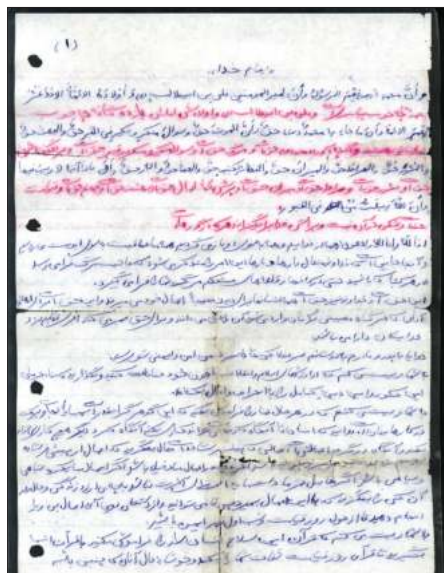
هرگز از اخوت و برادری بین خود دست نکشید و بدانید که نجات امت در جمع آنهاست پس دست از استبداد بردارید و دست به دست هم در راه اسلام و انقلاب قدم بردارید... و کلا که اگر چنین کردید خدا نیز با شماست که خدا در درون دلهای بدون تنفر است و مؤمن هیچ گاه کینه برادر مؤمن خود را به دل نمی گیرد و این را بدانید که هیچ کس گل بی خار نیست.

به شما وصیت می کنم که از گوشه نشینی دست بردارید و به وسط معرکه بیاپید که هیچ گاه اسلام گوشه نشینی را قبول نداشته و نخواهد داشت فراموش نکنید که جامعه سالم آینده سالم دارد و آنجا که جامعه آلوده شد سقوط کند و آنگاه که عذاب آید همه سوزند خشک و تر بدانید که خداوند آن دنیا شما را مورد سؤال قرار می دهد که چرا امر به معروف و نهی از منکر نکردید و جامعه را اصلاح نکردید.

به شما وصیت می کنم که کسب حلال بهتر است برای شما از هر چیزی... به دنبال کسب حلال باشید و در هر حال در کسب خود خدا را فراموش نکنید. از آنچه که برای آن کار می کنید که رضای خداست.

به شما وصیت می کنم که نگذارید مساجد خالی شود و قرآن فراموش نشود تأکید می کنم نماز جماعت را ادا کنید حتی با دو نفر و قرآن بخوانید و در آن تفکر کنید و به آن عمل کنید و آنچه که می آموزید در دل و در عمل نشان دهید که آموختید و خدا را ناظر بر هر عمل خود بدانید و تقوا و ورع داشته باشید تا در وقت مصیبت خداوند نیز شما را یاری کند. بدانید که در هر حال مورد آزمایش خداپسند و هر گاه که خداوند شما را در ورطه آزمایش قرار می دهد راهی را برای شما برای میل و تقرب به او باز می کند پس در آزمایشات الهی به او توکل و توسل جویید که راه تقرب به سوی شما باز شده است.

پدر و مادر از خداوند متعال برای شما صبر طلب می کنم که داغ فرزند بسیار سخت است ولی فراموش نکنید که نباید در مصیبت سختانی بگویند که خداوند را قهر بیاید، برای خاطر خداوند صبر کنید که خداوند صابران را بسیار دوست دارد، مبادا صدای شیون خود را بلند کنید و جزع و فزع کنید نمی گویم نکنید ولی آهسته کنید که مبادا نامحرمان صدای شیون شما را بشنوند که این خروج از دین و باعث قهر خداوند است مبادا صدای شیون شما باعث شادی دشمنان شود مبادا که در حالت شیون حجاب و حیا را فراموش کنید که این باعث عذاب من در قبر است فراموش نکنید که هر که هدف دارد مرگ ندارد و مرگ فقط انتقالی است و مردگان در میان زندگان می باشند و از سخنان



از خداوند می‌خواهم که شهد
شیرین عشق و معرفت را
به شما نیز بچشاند تا شما
نیز آن را درک کنید. با
دلی آکنده از امید و قلبی
لبریز از عشق به سوی
واجب‌الوجوب و معشوق خود
می‌روم و شادمان وصال و
کامجوی اویم.

خاک بود همان‌گونه که از خاک برخاستم روزی نیز
دو باره از خاک برمی‌خیزم تأمل کنید که خداوند وضع
جهان را در چهار کلمه بازگو کند. «کل من علیه فان»
پس هرچه هست در جهان فانی است پس دل به خدا
بندید که اوست باقی در جهان که هر که به او پیوست
باقی شد.

حجله‌ام بیارایید که این به واقع حجله من است و در
تمام عمر هرچه کوشش کردم در این عمل بود پس به
وصالم رسیدم شادی کنید و بخندید که این بهتر است
از زندگی جاودان برایم، آنچه برایم تقدیر شد گردن
نهادم پس نخواهید که چرا چنین شد که هر کسی
عاقبتی دارد اما خوشا به حال آنکه عاقبت به خیر شد
که به راحتی از هر دو عالم گذشته است این دارالالحق
من است پس سالهاست که به دنبالش می‌خرامم دل
برای خدا محکم دارید و برایم دعا کنید که محتاج‌ترینم
و عاصی‌ترین.

عاشورا را فراموش نکنید که روز قیام امام زمان و روز
غلبه خون بر شمشیر است.

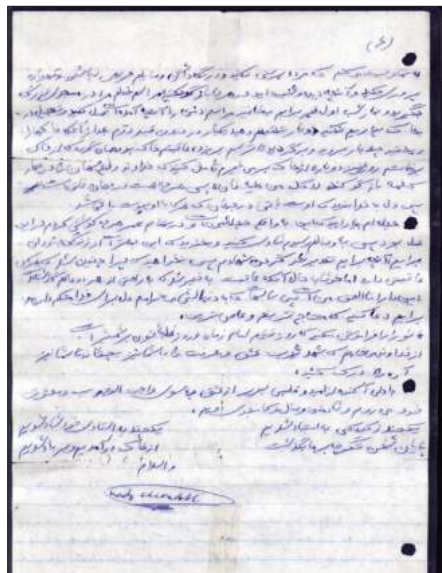
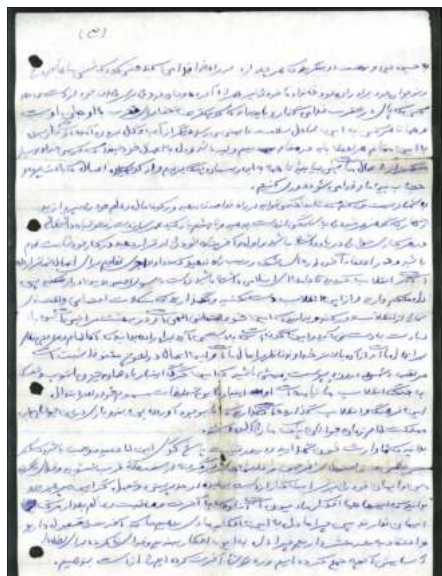
از خداوند می‌خواهم که شهد شیرین عشق و معرفت را
به شما نیز بچشاند تا شما نیز آن را درک کنید.

با دلی آکنده از امید و قلبی لبریز از عشق به سوی
واجب‌الوجوب و معشوق خود می‌روم و شادمان
وصال و کامجوی اویم.

یکچند ز کودکی به استاد شدیم
یکچند به استادی خود شاد شدیم
پایان سخن نگر که ما را چه رسید
از خاک بر آمدیم و بر باد شدیم
والسلام

برسد به دست پدر و مادر
آن شقایق‌های داغدار

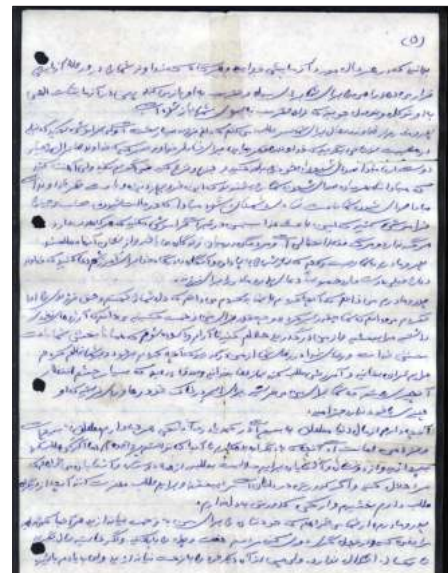
روان... بغض گلوگیر من
شبی پشت پرچین غمگین من
در آن غم مرا هیچ یاری نکرد
به جز چکه اشک سرازیر من
پری‌های دریا به تگ آمدند
از امواج اشک سرازیر من
در آن ازدحام غم و اشک و آه
نشد واژه‌ای قاب تصویر من
دهگر تاب ماندن ندارد دلم
مهی‌ا کنید اسب و شمشیر من



آنجا که توانسته‌ام پرداخته‌ام اما اگر کسی طلب کرد
بپردازید و از دوستان و آشنایان برایم حلالیت بطلبید از
همه دوستان و آشنایان می‌خواهم که مرا حلال کنند و
اگر کدورتی در دلشان است مرا ببخشند و برایم طلب
مغفرت کنند آنچه از دیگران طلب دارم بخشیدم و از
کسی کدورتی به دل ندارم.

پدر و مادرم از شما می‌خواهم که خودتان را برای من
به زحمت نیندازید. هر آنجا که می‌خواهید مرا دفن
کنید و از تجمل دوری کنید مراسم هفت و چهل را
به پا کنید و اگر خواستید سال بگیرید تا یکسال اشکال
ندارد. ولی پس از آن دیگر خود را به زحمت نیندازید،
ولی به یادم باشید.

به شما وصیت می‌کنم که مرده‌پرستی نکنید و در نگه
داشتن وسایلم حریص نباشید و قهرمان‌پروری نکنید
و آنچه دیده و شنیده‌اید در هر جا بازگو نکنید. مراسم
ختم مرا در مسجد بزرگی بگیرید و نماز شب اول
قبر برایم بخوانید مراسم دفن را آنچه آمده است عمل
کنید و تعجیل در بخاک‌سپاریم نکنید دو بار تلقین
دهید یکبار در درون قبر و دوم بعد از آنکه خاکها را
ریختید چند بار بروید و برگردید تا ترسم بریزد، عاقبتم



آنها مطلعند.

پدر و مادرم به شما وصیت می‌کنم که نماز شب به پا
دارید و آنگاه به درگاه خدا برای آمرزشم دعا کنید که
خداوند دعا را خیلی دوست دارد مخصوصاً دعای پدر
و مادر را برای فرزند.

پدر و مادرم می‌دانم که آنچه کردم با شما بد کردم
می‌دانم که دل شما را شکستم و حق فرزندی را ادا
نکردم می‌دانم که شما چقدر صبر کردید و چه قدر
برای من زحمت کشیدید می‌دانم که آرزوهای زیادی
داشتید مرا ببخشید و از من درگذرید حلالم کنید تا
آرام و آسوده شوم که همانا بخشش شما باعث بخشش
خداست و رضای خدا در رضای شما از من درگذرید
که آنچه کردم بر خود و بر شما ظلم کردم برایم قرآن
بخوانید و آموزش طلب کنید نماز قضا بخوانید و صدقه
بدهید که بسیار چشم انتظار آنچیزی هستم که شما
برای من می‌فرستید برای اسیر در خاک خود رهاوردی
فرستید که او چیزی با خود ندارد جز امید.

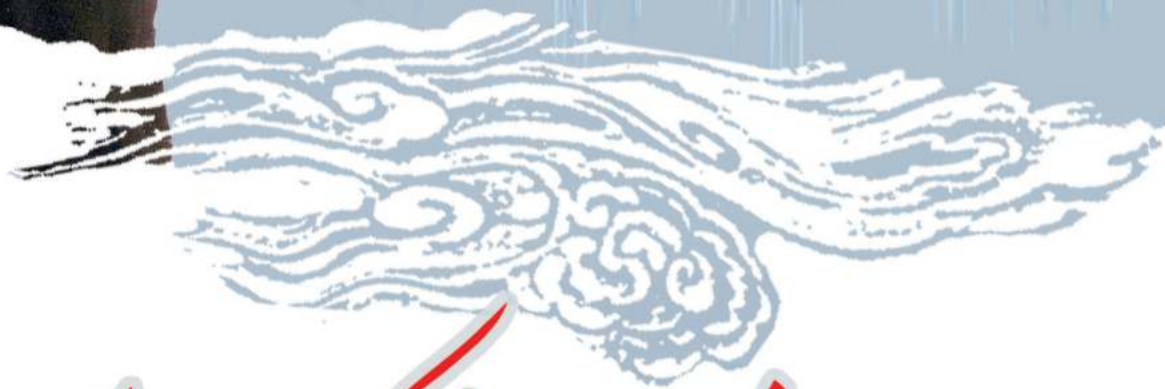
آنچه دارم از مال دنیا متعلق به بسیج است در کمد یا
در حساب بانکی هرچه داریم متعلق به بسیج است و
نزد من امانت است. آنچه که به دیگران بدهکارم تا



شهید حسن اسکندری در خانواده‌ای مذهبی و زحمتکش به دنیا آمد. هوش فوق‌العاده سرشاری داشت و مخصوصاً استعداد او در ریاضی زبانزد همگان بود، اما به دلیل وضعیت مالی خانواده، نتوانست به دانشگاه برود و ترجیح داد کمک‌کار پدر باشد.

بسیار با نشاط و اهل ورزش بود و به‌خصوص به فوتبال علاقه بسیار داشت در آن صاحب سبک خاصی بود. مهربان و مردمدار بود و با خلق خوبی که داشت، چنان در دل مردم جای داشت که در تشییع جنازه او صدها هزار تن در حالی که صمیمانه داغدار بودند، شرکت کردند. بسیار دست و دلباز بود و هنگامی که در بازار قائمشهر به فروش میوه مشغول بود، همیشه مقداری اضافه می‌گذاشت و می‌گفت به این شکل خیالم راحت است که حقی را از کسی ضایع نکرده‌ام.

از همان دوران کودکی در هیئت امامزاده محله خود شرکت می‌کرد و نسبت به مراقبت از نوامیس مردم و جلوگیری از تعرض مزاحمان نسبت به آنان دقیق و غیور بود. همین روحیه هم بود که باعث شد در دوره سربازی به خدمت در بخش امر به معروف و نهی از منکر بپردازد و سرانجام نیز در دفاع از زنی که از تعرض اوپاش خیابانی به او پناه آورده بود، به دست آنان و با ضربات بطری شکسته، به شهادت رسید.



شهید حسن اسکندری



زاهدان، یک سال از خدمتش می گذشت. گفتم برای چه رفتی بندرعباس؟ گفت چون راه دور است، سه ماه زودتر می آیم.

بندرعباس در چه قسمتی بودند؟

در نیروی انتظامی، قسمت مواد مخدر و امر به معروف و نهی از منکر. خیلی از آدم‌ها به این قسمت نمی رفتند. چند نفر بودند که در این خط رفتند و گفتند دوست داریم. مثل اینکه می گویند عقیدتی سیاسی. رئیسش هم خیلی از حسن تعریف می کرد. خیلی تشویقی داشت و می گفتند خیلی بچه پاک و صادقی بود و شیشه پیله‌ای نداشت.

جریان شهادتش به چه شکل بود؟

شب قبلش من خواب دیدم که مادرم و عمویم که مرده بودند یک بقچه مشکی آوردند. یک ماه دیگر عروسی پسر دیگرم بود. صبح بلند شدم به دخترم گفتم این چه خوابی بود که دیدم؟ همه‌اش دلم شور می زد که حسن در جای خطرناکی است. بلند شدم و صدقه دادم و تا غروب انگار منتظر بودم ببینم حسن زنگ می زند یا نه؟ غروب یکشنبه فکر می کنم دل حسن گرفته بود. زنگ زده بود که دلم گرفته، عروسی کی داریم. برادرش به او گفته بود که یک ماه دیگر عروسی من است. گفته بود من ۱۵ روز تشویقی دارم، ۱۵ روز هم مرخصی می گیرم و برای عروسی می آیم که یک ماه بمانم.

با رفیقش می رود ماموریت و دو نفر از اشرار در چپا راه مرادی بندرعباس، مزاحم یک دختر می شوند. دختر می آید جلو و می گوید سرکار! مرا از دست این مزاحم‌ها نجات بده. دوست مشهدیش می گوید نرو حسن! ول کن. حسن می گوید ما را برای چه گذاشته‌اند؟ برای حفظ ناموس مردم. اینها

بسیار جوان پاکی بود. امکان ندارد سر خاکش بروم و حاجتی را بخواهم و برآورده نشود. همسایه‌مان نگران کار برای فرزندش بود، دامن شهید حسن را گرفت و حاجتش برآورده شد و نذرش را برد سر خاک او. یکی نیست که بگوید حسن مرا اذیت کرده یا حرفی زده. با همه خوب بود.

رها کن. می گفت نمی توانم. همین طور هم شد. در بندرعباس برای نجات یک دختر، شهید شد. موقع سربازی سه ماه زاهدان رفت و توی این سه ماه مرخصی نیامد. بعد که آمد از آمدنش خاطره‌ای دارم که هر وقت یادم می آید ناراحت می شوم. می گفت ما حدود ۴۰ نفر بودیم که با اتوبوس آمدیم. ماشین واژگون شد و ما ناچار شدیم از پنجره بیرون بیاییم. می گفت من خواب بودم، بغل دستی گفت حسن بلند شو! بلند شدم و دیدم باید از پنجره بیایم بیرون. از آنجا رفتند به مشهد و زیارت امام رضا(ع) و بعد به قائم شهر آمد. گفتم مادر چه شده؟ گفت سعادت نداشتی مادر شهید بشوی. چون عموی او هم در جبهه گیلانغرب شهید شده بود، همیشه از شهادت حرف می زد و می گفت مادر! شهادت افتخار است. بعد که تقسیم شدند، حسن به تهران افتاد. تهران که رفت، همراه با رفیقش جایش را عوض کرد و رفت بندرعباس. گفتم: حسن! چرا رفتی بندرعباس؟ تهران نزدیک بود و خاله‌ات هم آنجاست. گفت: ما که همین طوری بندرعباس نمی رویم. دست کم این کار باعث می شود که

بندرعباس هم برویم. خیلی تعریف می کنند و جای خوبی است و رفت بندرعباس. آنجا که رفت زیاد نمی آمد و هر سه ماه یک بار می آمد. ۹ ماه توی بندرعباس بود که با ۳ ماه

از دوران کودکی و تولد فرزندتان خاطراتی را بیان کنید.

حسن یک سال قبل از انقلاب در سال ۱۳۵۶ به دنیا آمد و در سال ۷۸ شهید شد. بچه خیلی خوب و درس خوانی بود. تا وقتی که دیپلم گرفت، نه تجدید داشت و نه رد شد و نمره‌هایش همیشه بالا بود. موقعی که انقلاب شد، من بچه را بغل می کردم و توی تظاهرات شرکت می کردم. بچه خیلی پاکی بود و صداقت داشت.

بچه شلوغ و بازیگوشی بود؟

مثل همه بچه‌ها. با خواهر و برادرهایش خیلی خوب بود. یک کمی که بزرگ تر شد، به خواهرش می گفت که حجابشان را رعایت کنند و حتما چادر سر بگذارند.

موقعی که می خواستید تنبیهش کنید چه می کردید؟

اینها شش تا بچه بودند و هرکاری که می کردند، دست رویشان بلند نمی کردیم. وقتی یک کاری می کرد، مدتی با او صحبت نمی کردم تا می آمد و می گفت مامان! معذرت می خواهم. اشتباه کردم.

رفتارش با مردم چگونه بود؟

با رفقایش خیلی صمیمی بود. رفقایش هم ماشاءالله همه استاد دانشگاه و مهندس و دکتر شده‌اند و همه درس خوان بودند. همه‌شان می گویند هنوز عکس شهید در خانه ما هست. هنوز رفقایش با ما تماس دارند و هر وقت آنها را می بینم، انگار که شهید را می بینم. خیلی بچه‌های مؤدبی و خوبی هستند.

پسران از چه سنی در مسیر امر به معروف و نهی از منکر وارد شد؟

محرم بود و یکی از پسرهای چادر سر کرد و بین خانم‌ها رفت. حسن ۱۷ سال داشت و هنوز سربازی نرفته بود. رفت داخل امامزاده حمزه و آن پسر را کشید بیرون و به کمیته تحویل داد. کارش همین بود و من همیشه می گفتم با این حساسیتی که دارد خدا عاقبتش را به خیر کند. سربازی هم که رفت، دو سه بار قاچاقچی‌ها کتکش زدند. خودش هم می گفت که آخر به دست اشرار شهید می شوم. من می گفتم

بسیار پاک و باغیرت بود

«شهید حسن اسکندری در قامت یک پسر» در گفت و شنود

شاهد یاران با فاطمه اسکندری

داغ جوان

داغ جوان بر دل یک مادر از یاد رفتنی نیست و تنها چیزی که می تواند موجب تسکین او شود این است که ببیند خون فرزند شهیدش هدر نرفته است. این مادر بزرگوار بارها به مظلومیت شهدای امریه معروف و نهی از منکر اشاره کرد و از مسئولین خواست که جوانان باغیرتی چون پسر او را حمایت کنند تا بتوانند به این وظیفه دینی خود عمل کنند.





دیدن ناراحتی مرا نداشت. اگر از دست کسی ناراحت می‌شدم، می‌گفت بگذار بزرگ شوم، تو را با خودم می‌برم. آن روزی هم که این خواب را دیدم، قبلش خیلی گریه کرده بودم. پرسیدم قربانت بروم، مگر چه کرده‌ام که اعصاب خرد شده، فهمیدم چون خیلی گریه کرده‌ام، ناراحت شده.

با توجه به اینکه بسیار جوان بوده و بسیار هم پاک زندگی کرده و بعد هم شهید شده، آیا به او متوسل هم می‌شوید؟

بله، ۲۱ سال بیشتر نداشت که شهید شد و بسیار جوان پاکی بود. امکان ندارد سر خاکش بروم و حاجتی را بخواهم و برآورده نشود. همسایه‌مان نگران کار برای فرزندش بود، دامن شهید حسن را گرفت و حاجتش برآورده شد و نذرش را برد سر خاک او. یکی نیست که بگوید حسن مرا اذیت کرده یا حرفی زده. با همه خوب بود. زندگی ما خیلی سخت بود. مدرسه‌اش که تمام شد، می‌رفت کار می‌کرد و پول را می‌آورد و می‌گفت مادر! پول بیمه‌ات را بده. به برادرهایش می‌گفت کار عار نیست. الان برادرش می‌گوید اگر شبانه‌روز توی کارگاه کار کنم، هیچ خسته نمی‌شوم و یاد حسن می‌افتم. سرمشق همه بود. کنکور توی دانشگاه آزاد اصفهان قبول شد، گفت نه با این وضعیت که داریم نمی‌روم. نمی‌خواهم پدرم اذیت شود. می‌گفت می‌روم خدمت، بعد سراسری امتحان می‌دهم. رفقایش می‌گفتند حیف



می‌روند و درگیر می‌شوند و آن دختر فرار می‌کند. یک کمی زدو خورد می‌کنند. مردم آنجا شهید ما را می‌شناختند و می‌گفتند آقای اسکندری! ول کن، بگذار بروند. آنها رفتند و بعد از چند دقیقه شیشه نوشابه شکسته‌ای را از پشت به طرف سر حسن پرت می‌کنند که به نخاع حسن می‌خورد و جابه‌جا می‌افتد و او را به بیمارستان می‌برند.

دوستشان چه شد؟

او طوری نشد. حسن توی بغل او شهید شد. آمبولانس می‌گیرند و حسن را به بیمارستان می‌برند که در ساعت ۱۰ شب شهید می‌شود. من تمام مدت دلشوره داشتم که تعبیر خواب من چه خواهد شد.

● **متأسفانه شهدای امر به معروف خیلی غریب هستند. همه شهدا عزیز هستند، ولی کسی یادی از شهدای امر به معروف نمی‌کند. خیلی درد دارد که جوانی به این پاکی بزرگ کنی و بروی از ناموس مردم دفاع کند و به این صورت از بین برود و تازه کسی هم از او یادی نکند.**

یک کسانی آمدند دم در، پرسیدم چه خبر شده؟ گفتند حسن زخمی شده. تلفن خانه قطع بود. پسر رفت مغازه و زنگ زد موقعی که برگشت، دیدم حال خوبی ندارد. پرسیدم چه شده؟ گفت حسن زخمی شده. من همان موقع گفتم حسن شهید شده. پدر و برادرش و دامادمان شبانه رفتند بندرعباس. وقتی خبر شهادت پسران را شنیدید چه حالی داشتید؟

خداوند صبر می‌دهد. اگر یک هفته نامه‌اش نمی‌آمد یا تلفن نمی‌زد، دلم زیر و رو می‌شد، اما وقتی شهید شد، سعی کردم خودم را آرام کردم. به خودم می‌گفتم همه کس شهید نمی‌شود. سعادت می‌خواهد. از همان کودکی بچه مظلومی بود. دوقلو بودند حسن و حسین. حسین ۱۵ روز بیشتر نماند. حسن آن قدر مظلوم بود که اگر شیرش هم نمی‌دادی، صدایش در نمی‌آمد.

سال‌ها از شهید شدن ایشان گذشته. الان حضور او را چگونه احساس می‌کنید؟

الان شهید سرمشق شده. بچه‌های من الحمدلله چه پسر چه دختر، بچه‌های پاک و باایمانی هستند. به همه‌شان می‌گویم از شهید سرمشق بگیرید. خودشان هم می‌دانند.

خوابش را هم می‌بینید؟

بله، کربلا رفته بودم توی خواب من آمد. شهید که شده بود خیلی گریه می‌کردم. خواب دیدم با لباس سربازی آمده و به همسایه‌مان می‌گوید این مادرم با گریه‌هایش اعصاب مرا خرد می‌کند. اصلاً ناراحتی مرا نمی‌توانست ببیند. از همان بچگی دل

شد که نتوانست درس بخواند. من می‌گفتم این حرف را ننهید. او پاک بود و باید پاک هم می‌رفت. قسمتش این طور بود. خیلی قانع بود. می‌گفت یک لباس می‌گیریم و چهار نفر می‌پوشیم، هیچ طوری نمی‌شود. الحمدلله بقیه بچه‌هایم هم همین طور هستند. زندگی ما خیلی ساده است و تجملاتی نیستیم. روی خانواده ما خیلی حساب می‌کنند.

شهید ازدواج نکرده بود؟

نه، هنوز سربازیش تمام نشده بود.

حرفی و گلایه‌ای هم دارید؟

متأسفانه شهدای امر به معروف خیلی غریب هستند. همه شهدا عزیز هستند، ولی کسی یادی از شهدای امر به معروف نمی‌کند. من هر وقت می‌خواستم بچه‌هایم را شیر بدهم، وضو می‌گرفتم و همیشه آنها را روضه امام حسین (ع) می‌بردم. اینها همه روی بچه اثر می‌گذارد. خیلی درد دارد که جوانی به این پاکی بزرگ کنی و بروی از ناموس مردم دفاع کند و به این صورت از بین برود و تازه کسی هم از او یادی نکند. البته شهادت نصیب هر کسی نمی‌شود. رفیق شهیدش همیشه می‌گوید من چرا شهید نشدم.

قاتلین را گرفتند؟

گرفتند، ولی بلافاصله قصاص نکردند. قصاص کنند دست کم دل آدم خنک می‌شود. تا سه سال مرا بردند و آوردند و خلاصه عاجزم کردند، اما رضایت نمی‌دادم تا روزی که خواستند اعدامش کنند، دیدم دلش را ندارم و رضایت دادم و زندانش کردند. الان توی زندان بندرعباس است. دائماً پدر و مادرش می‌آمدند که دیه بگیرند و بچه‌مان را آزاد کنند. می‌گفتم دیه نمی‌خواهم، ولی امیدوارم بچه شما هم مثل پسر من زجر بکشد.

دیگر به شما مراجعه نمی‌کنند؟

نه هفت هشت سالی است که دیگر نمی‌آیند. بار آخر که از بندرعباس با هواپیما آمدم، انگار کسی به جگرم تیغ می‌کشید، چون راه دور بود و می‌گفتم حسن! لااقل با هواپیما بیا، می‌گفت هزینه‌اش زیاد است، با اتوبوس می‌آیم.

ان شاء الله که خداوند به شما صبر بدهد و او را شفیع شما قرار دهد. ■

می گفت: باید از خانواده شروع کرد

■ «شهید حسن اسکندری در قامت یک برادر» در گفت و شنود شاهد یاران با حبیب اسکندری

دادیم

با آنکه بسیار کوچک بود که برادر شهید شد، لکن شهادت وی تأثیر تعیین کننده روی زندگی او گذاشت و راه را به درستی به او نشان داد که به خوبی در این گفتگو دیده می شود. او اینک قصد دارد به رغم دشواری راه، فکر برادر را دنبال کند و از مسئولین انتظار دارد حامی امثال برادرش باشند.



اذیت نمی شوید؟

به هر حال در این راه مخالفانی هستند، ولی هر کسی که بخواهد روی اعتقادش بایستد و پایداری کند، طبیعتاً کمی به او سخت می گذرد. الان هم شرایط جامعه طوری است که از این نظر روز به روز دارد بدتر می شود.

آیا این شیوه فردی تأثیر دارد؟

فکر می کنم از هر ۱۰۰ نفری که با او صحبت می کنم، روی ۵ نفر تأثیر دارد. ما در این زمینه فرهنگ سازی نکرده ایم، درحالی که دشمن روی این کار خیلی هزینه می کند. آمدند از شهدای امر به معروف فیلم ساختند، ولی فکر می کنید چه ساعتی پخش کردند؟ پنج صبح! البته ما که ندیدیم، ولی کارگردانش می گفت پنج صبح پخش کرده اند. اصلاً صحبتی از یک شهید امر به معروف نشده. خود مسئولین ما باید اول از خودشان شروع کنند. ما این همه شهید داده ایم که در میان آنها جوانان تحصیل کرده و باهوش زیادی بودند که الان اگر زنده بودند، وضع مملکت به مراتب بهتر بود.

به نظر شما به عنوان برادر شهید و کسی که در این زمینه فعالیت می کند، چه باید کرد؟

مسئله این است که ما از آرمان های انقلاب دور شده ایم. پایبندی به اصول ابتدا از خانواده شروع می شود. الان خانواده ها در معرض تخریب هستند. همه اینها به خاطر این است که مردم ما از دینشان فاصله گرفته اند. جوانان ما باید خودشان را به آرمان امام حسین (ع) نزدیک کنند و ببینند هدف ایشان از به پا داشتن نماز در روز عاشورا چه بوده. باید بنیان های دینی جوانان را در خانواده ها تقویت کرد تا بتوانند در برابر تهاجمات فرهنگی مقاومت کنند. ■

پدرم و دامادمان به بندرعباس رفتند. خبر شهادت او را صریح نگفتند. اول گفتند پایش توی فوتبال شکسته. با توجه به زندگی سختی که گذراند و همیشه کار می کرد و بنیه مالی و اقتصادی ضعیف خانواده، مجبور شد از دانشگاه بگذرد و به خدمت برود، درحالی که دوستانش همگی رفتند و ادامه تحصیل دادند، اینها همه باعث می شد که انسان افسوس بخورد، مخصوصاً که در غربت و در تنهایی هم شهید شد، اما از یک طرف شهادتش باعث افتخارمان شد و وجهه اجتماعی ما را بالا

● برادر شهیدم خیلی پاک و صادق بود. ولائی بود. با مردم مدارا

● می کرد. یک رفیق مشهدی توی

● سربازی داشت که مقداری از

برادرم قرض کرده بود. زنگ زد

خانه ما که قرضش را پس بدهد،

برادرم گفت نمی خواهم. نصفش

مال خودت، نصفش را هم بینداز

توی ضریح امام رضا (ع). کسی

که لیاقت شهادت را پیدا می کند،

آدم خاصی است.

برد و مردم طور دیگری روی ما حساب می کنند. شهادت ایشان روی زندگی شما چه تأثیری داشته است؟

فکر کردم که باید راه او را نصب العین خودم قرار بدهم. پیرو خط امام و رهبری و شهدا باشم و نگذارم خونش پایمال شود. او خیلی به درس خواندن علاقه داشت و من هم سعی کردم درس را ادامه بدم و تا آنجا که در توانم باشم، در زمینه امر به معروف و نهی از منکر فعالیت کنم.

هنگامی که برادران شهید شدند چند ساله بودید و چه خاطراتی دارید؟

۱۳ ساله بودم. تا آنجا که یادم هست همیشه می گفت نمازت را سروقت بخوان.

به حرفش گوش می دادید؟ اخلاقش چگونه بود؟

تا حدودی بله. تا آنجائی که می توانستم حرف هایش را به عنوان برادر کوچک تر گوش می کردم. اخلاقش عالی بود. خیلی پاک و صادق بود. ولائی بود. با مردم مدارا می کرد. یک رفیق مشهدی توی سربازی داشت که مقداری از برادرم قرض کرده بود. زنگ زد خانه ما که قرضش را پس بدهد، برادرم گفت نمی خواهم. نصفش مال خودت، نصفش را هم بینداز توی ضریح امام رضا (ع). به کسانی که ضعیف بودند، زیاد کمک می کرد. با خواهر و برادرهای خیلی مهربان بود. کسی که لیاقت شهادت پیدا می کند، آدم خاصی است. یک وقت اگر خانواده دچار مشکل مالی می شد، کمک می کرد.

چطور؟

سرکار می رفت. دیلم که گرفت با اینکه دانشگاه آزاد قبول شده بود، می گفت هزینه اش زیاد است و نفرت و به جای آن کار می کرد تا کمک خرج خانواده و پدرم باشد.

چه کار می کرد؟

ساخت قطعات الکتریکی.

چه خاطره خاصی از برادران دارید؟

کوچک بودم که شهید شد، برای همین خاطره زیادی از او ندارم.

خبر شهادت برادران را چطور شنیدید؟

حدود ساعت ۱ شب بود که با عمویم از بندرعباس تماس گرفتند و خبر شهادت برادرم را به ایشان گفتند. صبح عمویم آمدند و با برادر بزرگترم و

شهدای امر به معروف بسیار مظلومند

■ «شهید حسن اسکندری در قامت یک برادر» در گفت و شنود

شاهد یاران با علی اسکندری

۲

درآمد

شناخت عمیق او از خلق و خوی برادر و همنشینی با او تأثیر زیادی بر زندگی و افکار او داشته که در این گفتگوی صمیمانه به خوبی پیداست. همچنین است تذکرات و گلابه‌های او که نکات مهمی را در باره فریضه امر به معروف و نهی از منکر آشکار می‌سازد.



و آقایان قاتی می‌شدند. او در ۱۳ سالگی با آن سن کم متوجه شده بود که عده‌ای از جوان‌ها چادر سر کرده و قاتی خانم‌ها شده‌اند. او فهمید و رفت و به رئیس هیئت که نامش سید محسن بود گفت که اینها با چادر قاتی زن‌ها شده و برای نوامیس مردم مزاحمت ایجاد کرده‌اند. رفتند و آن جوان‌ها را گرفتند و به نیروی انتظامی تحویل دادند و از شهید ما هم تشکر کردند. از بچگی دنبال این کارها و علاقمند اتمه اطهار(ع) بود. باور کنید به روحش قسم ما یک کلمه بد از او نشنیدیم. همه‌اش پاکی و صداقت. در سربازی هم که رفت، در دائره برپائی امر به معروف بود.

از دوران مدرسه و رفتار و اخلاقش بگوئید.

بچه آرام و سربه زیری بود. ما هیچ وقت صدای خنده بلندش را نشنیدیم. همیشه لبخند می‌زد. نمازش ترک نمی‌شد. عضو انجمن اسلامی دبیرستان امام جعفر صادق(ع) قائم شهر بود و در واحد بسیج آنجا فعالیت

می‌کرد. ورزشکار بود و بچه‌ها را جمع می‌کرد و با هم فوتبال بازی می‌کردند. خیلی ساکت و آرام بود و با کسی درددل نمی‌کرد. رابطه‌اش با خواهر و برادرهایش خیلی محبت‌آمیز و همراه با احترام بود. بچه توداری بود. با پدر و مادرمان خیلی با احترام رفتار می‌کرد.

وقتی از دست کسی عصبانی می‌شد چه می‌کرد؟

کوتاه می‌آمد و از خانه بیرون و آن قدر راه می‌رفت تا آرام شود و بعد به خانه برمی‌گشت.

چه شد که به بندرعباس رفت؟

چند ساله بودید که برادران شهید شدند؟ ۲۵ سال داشتم.

اولین خاطره‌ای که از ایشان به یادتان مانده چیست؟

ابتدا باید از شما تشکر کنم که در باره شهدای امر به معروف می‌خواهید مجموعه‌ای را فراهم کنید، چون شهدای ما همه مظلومند، اما شهدای امر به معروف و نهی از منکر از همه مظلوم‌ترند. آنها در راهی به شهادت رسیدند که کمتر کسی خود را در معرض خطر قرار می‌دهند. انسان اگر بخواهد به کسی درباره منکری تذکر بدهد، برمی‌گردند می‌گویند به تو چه مربوط است و به همین دلیل کمتر کسی این کار را می‌کند. برادرم ضمن درس خواندن، در بازار قائم‌شهر میوه‌فروشی هم می‌کرد. همیشه موقع کشیدن میوه، کمی بیشتر

برادرم ضمن درس خواندن، در بازار قائم‌شهر میوه‌فروشی هم می‌کرد. همیشه موقع کشیدن میوه، کمی بیشتر می‌گذاشت. رفقایش می‌گفتند: «چرا این کار را می‌کنی؟» می‌گفت: «اینها مال مردم است، باید به آنها رد کرد.» خوبی‌هایش خیلی زیاد است. خیلی دست و دلباز و مهربان بود.

می‌گذاشت. رفقایش می‌گفتند: «چرا این کار را می‌کنی؟» می‌گفت: «اینها مال مردم است، باید به آنها رد کرد.» خوبی‌هایش خیلی زیاد است. خیلی دست و دلباز و مهربان بود. رفقای زیادی داشت. در دوران کودکی ما در قائم شهر در محله ما امامزاده‌ای بود به نام امامزاده حمزه، برادرم از ده دوازده سالگی عضو هیئت آنجا بود و در مراسم تاسوعا و عاشورا شرکت می‌کرد. آنجا طوری بود که وقتی هیئت‌ها وارد امامزاده می‌شدند، خانم‌ها

دوره آموزشی را در زاهدان بود. بعد که تقسیم شدند، افتاد تهران، منتهی رفیق صمیمی‌اش افتاد بندرعباس و او هم به بندرعباس رفت. ۱۵، ۱۶ ماهی در پاسگاه شماره ۲ بندرعباس قسمت برپائی امر به معروف، گشت داخل شهر بود. خیلی کم مرخصی می‌آمد.

چگونه از شهادت او با خبر شدید؟

این طور که به ما گفتند با یکی از هم‌خدمتی‌هایش گشت بود. آن طور که فرمانده پاسگاه برای ما تعریف کرد، دو نفر از اراذل و اوباش که مشروب خورده بودند، مزاحم دخترخانمی می‌شوند. آن دختر می‌آید و می‌گوید: «سرکار! اینها مزاحم



- به شهدای امر به معروف بیشتر
- پردازند. چند سال پیش از
- تلویزیون آمدند و در باره شهید
- ما فیلمی تهیه کردند که ساعت ۵ صبح نشان دادند که حتی خود ما هم ندیدیم. نشان دادن فوتبال و سریال‌ها واجب است و نشان دادن شهدا نیست؟ باید به این مسائل توجه و دقت کنیم و این جوانان و راه آنها را به جامعه بشناسیم.

من می‌شوند. کمکم کنید.» برادرم جلو می‌رود و آن پسر را نصیحت می‌کند که تو الان حالت خوب نیست، برو، وگرنه طور دیگری با تو رفتار می‌کنیم. او با اینها درگیر می‌شود. شهید ما به آن اراذل دستبند می‌زند که او را ببر، یکی از رفقای او شیشه نوشابه شکسته‌ای را به طرف سر شهید پرت می‌کند.

آنها به ما خبر ندادند. روز بعد از شهادتش، یکی از هم‌خدمتی‌های او به یکی از رفقایش زنگ می‌زند و می‌گوید حسن این طور شده و توی کماست. حسن ۶ غروب مجروح می‌شود و ۴ صبح به شهادت می‌رسد. رفیقش آمد دم در خانه ما و گفت ناراحت نباشید. حسن داشته فوتبال بازی می‌کرده که پایش شکسته و باید بروید بندرعباس. به من الهام شد که حسن این‌طور نیست که پایش بشکند و به ما بگوید برویم او را بیاوریم. حتماً یک چیزی شده. رفتم سراغ عمو و دامادمان و با هم رفتیم بندرعباس. وقتی رفتیم فرمانده پاسگاه ما را بغل کرد و گریه کرد و گفت سرباز فداکاری بود و ما فهمیدیم که شهید شده است و نحوه شهادتش را برایمان توضیح داد. بعد هم گفت که می‌خواهیم در بندرعباس تشییع جنازه بگیریم.

پیدا نمی‌کند. حسن را از بچگی می‌دانستیم که وضعیتش فرق دارد. اگر محله ما بیایید و از رفقایش سؤال کنید، همه می‌گفتند حسن بوی شهادت می‌داد. من هر وقت دلم می‌گیرد، عکسش را نگاه و با او صحبت می‌کنم. مشکلی که دارم با او حرف می‌زنم و احساس می‌کنم کمک می‌کند و سبک می‌شوم. خیلی‌ها سر آرامگاه او می‌روند و نذر می‌کنند و جواب می‌گیرند.

به نظر شما چرا در راه امر به معروف و نهی از منکر که از واجبات دین ماست، شهید می‌دهیم؟

فرض کنید من به یک مسئول مملکتی می‌گویم چرا از بیت‌المال استفاده شخصی می‌کنی؟ برمی‌گردد و می‌گوید به تو چه مربوط؟ توجه کاره‌ای؟ در حالی که امامان ما همگی به خاطر امر به معروف و نهی از منکر شهید شدند و گفتند اصل این است. اگر این اصل اجرا نشود، بقیه فایده ندارد، ولی همان‌طور که گفتیم شهدای امر به معروف و نهی از منکر مظلومند.

به عنوان برادر شهید برای برپائی این امر واجب چه باید کرد؟

باید مبارزه کرد و خون داد تا با این خون‌ها این کار به ثمر برسد. الان توی قائم شهر هر جوان که می‌شنود حسن ما برای این مسئله شهید شده به خود می‌آید و از خود می‌پرسد چرا و از راهی که می‌برود برمی‌گردد. خون این شهدا قطعاً اثر دارد. اگر حرف دیگری دارید، بفرمائید.

تنها حرفی که دارم این است که به شهدای امر به معروف بیشتر برسند. چند سال پیش از تلویزیون آمدند و در باره شهید ما فیلمی تهیه کردند که ساعت ۵ صبح نشان دادند که حتی خود ما هم ندیدیم. نشان دادن فوتبال و سریال‌ها واجب است و نشان دادن شهدا نیست؟ باید به این مسائل توجه و دقت کنیم و این جوانان و راه آنها را به جامعه بشناسیم. ■

روز پنجشنبه بود که در بندرعباس تشییع جنازه گرفتند و بعد به قائم شهر آوردیم. یک هفته طول کشید تا جنازه را از بندرعباس به قائم شهر آوردیم و تشییع و در گلزار شهدا دفن کردیم.

واکنش مردم بندرعباس به این قضیه چه بود؟
خیلی شلوغ شد. مردم وقتی فهمیدند به خاطر دفاع از ناموس مردم شهید شده، خیلی متاثر شدند. امام جمعه بندرعباس در همان روز تشییع جنازه سخنرانی کرد و گفت که او شهید دفاع از ارزش‌هاست.

اولین حسی که پس از شنیدن خبر شهادت برادران به ذهنتان رسید چه بود؟

احساس غرور کردم که برادرم در راه دفاع از ارزش‌ها شهید شده است. ناراحت شدم، ولی احساس افتخار و غرور هم کردم.

شهادت ایشان روی زندگی خود شما چه تاثیری گذاشت؟

تاثیر خیلی زیادی گذاشت. قبل از حسن، عموی ما هم شهید شده بود. فهمیدیم که شهادت واقعا هنر مردان خداست و هر کسی شایستگی آن را



به معنای واقعی نخبه بود

■ شهید حسن اسکندری در قامت یک برادر در گفت و شنود

شاهد یاران با مهدی اسکندری

درد آمد

استعداد و هوش سرشار شهید نکته‌ای است که بیش از هر چیز دیگری، فقدان او را برای برادرش سنگین می‌کند، نکته‌ای که در طول مصاحبه بارها بر آن تأکید داشت و معتقد بود چنین جوانانی در شرایط کنونی جامعه ما بسیار مفید خواهند بود. تنها چیزی که دلش را آرام می‌سازد این است که برادر در راه ادای تکلیف به خیل شهدا پیوسته و جاودانه شده است.

و مادرم متوجه شدند. مادرم انگار دنیا روی سرش خراب شد. هنوز که هنوز است این داغ برایش تازه است و ما هر کاری که برایش می‌کنیم، حسن برایش چیز دیگری است و ما نمی‌دانیم چه جوری جای برادرم را برای مادرم پر کنیم.

تاثیر شهادت برادران روی زندگی خود شما چه بود؟

خیلی تاثیر داشت. من در بحبوحه نوجوانی بودم که برادرم شهید شد و شیطنت‌های دوره نوجوانی کلادر من تمام شد. تاثیر زیادی که برادرم روی من داشت این بود که موقع ازدواج اصرار زیادی کردم که همسرم خیلی مؤمن باشد، حجابش کامل باشد. ما خانواده شهید بودیم و باید خیلی از مسائل را رعایت می‌کردیم.

روایت شما از شهادت برادران چیست؟

آن‌طور که ما شنیدیم می‌گفتند دو تا جوان لایبالی مست کرده بودند. برادرم و هم خدمتی‌اش مأموریت داشتند و پاس می‌دادند. نمی‌دانم اسمش را می‌گذارند قسمت؟ سعادت؟ نمی‌دانم. در آنجائی که آنها داشتند پاس می‌دادند، استثنائاً آن روز پیاده بودند. چها راه مرادی بندرعباس یکی از چهارراه‌های خطرناک آنجاست. پیاده داشتند پاس می‌دادند. برادر من هم یک آدم جسور و بی‌باک به معنای واقعی کلمه بود. من در جسوری و بی‌باکی ده درصد ذات برادرم را ندارم. آدم خیلی ترسی بود. حتی آن‌طور که رئیس پاسگاه می‌گفت، می‌گفت که پاسگاه ما را او می‌چرخاند. غروب بود و برادرم به هم خدمتی‌اش

● **برادر من برای دفاع از ناموس مردم از بین رفت. هر کسی که بخواهد راه او را ادامه بدهد، معلوم نیست که همین سرنوشت را پیدا نکند. باید این اصل در میان همه مردم نهادینه بشود تا نسبت به سرنوشت هم احساس مسئولیت داشته باشد. به صورت فردی کار زیادی پیش نمی‌رود.**

از اولین خاطراتی که از برادران دارید برایمان بگوئید.

حسن اعتماد به نفس بالائی داشت و هر کاری را که می‌خواست انجام بدهد، انجام می‌داد. رابطه‌اش با خواهر و برادرها و مادر و پدرش خیلی خوب بود. دلسوز و مهربان بود. کمک پدر می‌کرد و به پدر و مادر خیلی احترام می‌گذاشت. ایشان به معنای واقعی کلمه نخبه بود. دیپلم ریاضی فیزیک داشت و ضرب دو رقم در دو رقم را بلافاصله به شما جواب می‌داد. پیش دانشگاهی را که تمام کرد، دانشگاه آزاد اصفهان قبول شد، ولی به دلیل مشکلات مالی نتوانست برود و گفت صددرصد سراسری قبول می‌شوم و لازم نیست هزینه‌ای را به خانواده تحمیل کنم. خیلی از همکلاسی‌ها و رفقای الان دکترا گرفته‌اند و عضو هیئت علمی دانشگاه‌های شمال هستند.

از چه سنی متوجه حساسیت‌های برادران نسبت به مسئله امر به معروف شدید؟

می‌گویند بعضی از آدم‌ها به عروقه‌الوثقی وصل هستند. به نظر من ایشان هم جزو آن آدم‌ها بود. می‌گویند اگر شنیدی جای دو تا کوه را با هم عوض کردند، باور کنید، اما اگر گفتند ذات کسی عوض شده، باور نکنید. برادر من همه این چیزها از اول در ذاتش بود. من ۱۶ سال بیشتر نداشتم که برادرم شهید شد، برای همین فرصت زیادی نداشتم که از وجودش بهره‌مند بشوم، ولی یادم هست توی کوچه که بازی می‌کردیم، اگر کسی را مسخره می‌کردیم ناراحت می‌شد و می‌آمد و به ما تذکر می‌داد. همیشه به من اصرار می‌کرد که رشته فنی و حرفه‌ای بروم که رفتم و خیلی هم موفق بودم.

خبر شهادت برادران را چگونه شنیدید؟

منزل پدر بودیم. یک نفر تماس گرفت. اولین نفر هم به من گفتند. برادر بزرگم و پدرم که به بندرعباس رفته بودند، با یکی از دوستان برادرم تماس گرفتند و آنها هم به من گفتند. من اصلاً توی خودم نبودم و چیز زیادی یاد نمی‌آید.

وقتی این خبر را به شما دادند، اولین احساسی که داشتید چه بود؟

انگار که خودم مرده بودم. انگار که کمرم شکست. دم در خانه آمدند و به من گفتند. من زدم زیر گریه



می‌گوید بگذار من به خانواده‌ام تلفن بزنم. یک ساعت قبل از شهادتش زنگ می‌زند و با داداش بزرگم، علی آقا صحبت می‌کند و می‌گوید حالم خوب است. آن دو نفر اراذل که مست کرده بودند، به دختری آزار می‌رسانند. دختر آمد و به برادرم شکایت کرد. برادرم با آنها درگیر شد و یکی از آنها شیشه نوشابه‌ای را شکست و به طرف برادرم پرتاب کرد و شیشه نوشابه شاهرگ گردن برادرم را پاره کرده بود. من که نتوانستم جنازه را ببینم، اما فیلمی که در بندرعباس برایمان گذاشتند، نشان می‌داد که به اندازه یک سکه گردنش سوراخ شده بود.

به نظر شما جوانان ما باید چه مسیری را طی کنند که بتوانند در برابر تهاجم فرهنگی مقاومت کنند؟

باید این قضیه امر به معروف و نهی از منکر جدی گرفته شود. توی همین قسمت، آدمی بود که از موقعیت خودش سوءاستفاده می‌کرد. رفتیم و اطلاع دادیم، ولی کسی به حرف ما اعتنا نکرد. طرف هم کاری که دلش خواست کرد تا بالاخره مچش را گرفتند و فرار کرد و الان در انگلستان است. آدم واقعا نمی‌داند اگر بخواهد به این وظیفه دینی‌اش عمل کند، در برابر صدمه‌ای که می‌خورد، باید از چه کسی انتظار حمایت داشته باشد. برادر من برای دفاع از ناموس مردم از بین رفت. هر کسی که بخواهد راه او را ادامه بدهد، معلوم نیست که همین سرنوشت را پیدا نکند. باید این اصل در میان همه مردم نهادینه بشود تا نسبت به سرنوشت هم احساس مسئولیت داشته باشد. به صورت فردی کار زیادی پیش نمی‌رود. ■

اخلاق او همه را جذب می کرد

«شهید حسن اسکندری در قامت یک برادر» در گفت و شنود

۴

شاهد یاران با معصومه اسکندری

دایره به علت فاصله سنی کم، بسیار از برادر تأثیر پذیرفته و از خاطرات شیرینی که با او داشته با اندوه و بغضی در گلو یاد می کند. تأکید برادر بر رعایت احکام شرع و مخصوصاً حجاب را نصب العین خود قرار داده و همواره یاد و خاطره او را زنده نگه داشته است.

نبودم. نحوه شهادتش را از دوستانش شنیدم. مثل اینکه سر پست بوده که چند نفر از اشرار مزاحم دختری شدند. آن دختر آمده و به برادر شکایت کرده بود. برادر رفت و به آنها تذکر داد. برادر از همان بچگی خیلی غیرتی بود. می رود جلو و اول با آن پسر صحبت کرد. مغازه دارهای اطراف برادر مرا می شناختند و آمدند و به او گفتند این را ول کن. این شَر است. برادر دلش رحم می آید و دستبند را باز می کند. او هم نامردی می کند و شیشه نوشابه را می زند و برادر مرا به شهادت می رساند.

تأثیر شهادت ایشان روی زندگی شما چه بود؟
پسر من ۱۳ سال دارد و می گوید باید راه دایم را ادامه بدهم. شهادتش روی خانواده من بخصوص پسر من خیلی اثر داشت.

● چون فاصله سنی مان هم خیلی کم بود، خیلی به درس من می رسید. خیلی با هم صمیمی بودیم. رفتارش عالی بود. نبودنش برای من خیلی سخت گذشت. اسمش را که می شنوم قلبم فشرده می شود. گل سرسبد بود.

خانم ها و برادر من با چند تا از دوستانش آنها را گرفت و معرفی کرد. با همه خوب و خوش رفتار بود. با من خیلی صحبت می کرد. شب های جمعه با دوستانش دعای کمیل می رفت و خیلی توی این کارها بود.

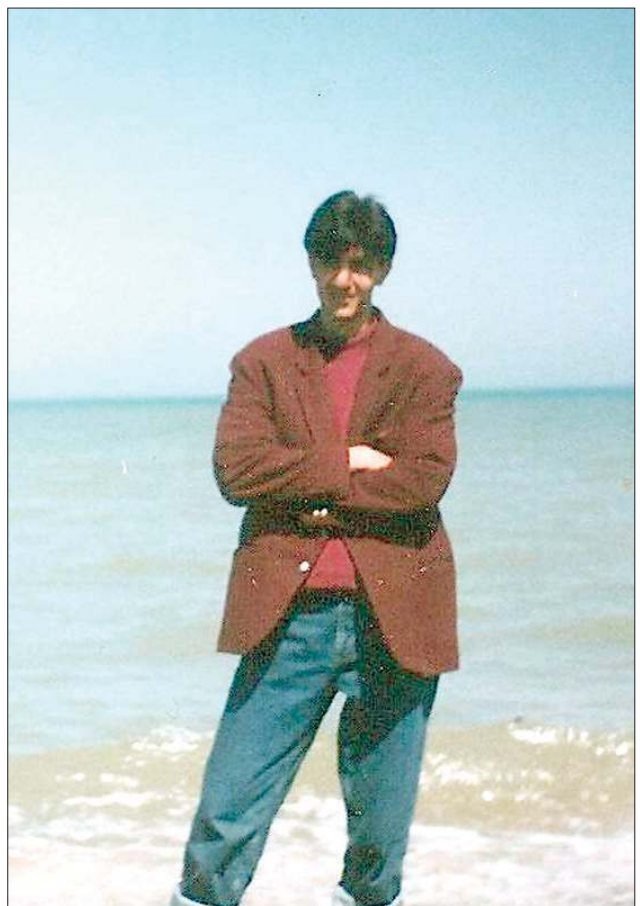
درس خواندنش چطور بود؟
عالی بود. رشته ریاضی فیزیک درس می خواند. موقعی که دیپلم گرفت، دانشگاه آزاد اصفهان قبول شد، ولی چون از نظر اقتصادی در وضعیت خوبی نبودیم، می گفت دوست ندارم پدرم در فشار باشد، به همین دلیل به سربازی می روم و بعد برمی گردم و کار می کنم و درسم را ادامه می دهم.

در درس به شما کمک می کرد؟
بله، چون فاصله سنی مان هم خیلی کم بود، خیلی به درس من می رسید. خیلی با هم صمیمی بودیم. رفتارش عالی بود. نبودنش برای من خیلی سخت گذشت. اسمش را که می شنوم قلبم فشرده می شود. همه برادرهای من خوب هستند و ما از همان اول مذهبی بودیم. عموی من هم شهید شده. همه خوب هستند و این گل سرسبد بود.

خبر شهادت برادرت را چطور

شنیدید؟

من منزل بودم و ساعت ۱۱ شب بود. برادر بزرگم، شوهر مرا صدا زد و گفت که برادر من مجروح شده و باید بروند. بچه ام یک ساله بود و داشتم روی پایم تکانش می دادم. انگار انسان آگاه می شود. هوای برادر را کرده بودم و بی اختیار گریه می کردم. شوهرم رفت و من فردا صبح رفتم خانه مادرم و دیدم او و زن برادرم پکر هستند پرسیدند از دیشب تا حالا کجا بودی؟ گفتم من خبر نداشتم. وقتی گفتند حسن شهید شده، از حال رفتم و تا دو سه روز زبانم بند آمد. انگار توی این دنیا



از اولین خاطراتی که از برادران دارید برای ما بگویید

ما با هم بزرگ شدیم و از همان اول خیلی به نماز و روزه و حجاب من تأکید داشت. از سن بلوغ نماز و روزه اش لحظه ای قطع نمی شد و به من هم دائماً می گفت که باید حجاب را رعایت کنی. خیلی تأکید داشت.

از اولین حساسیت های برادران در مورد امر به معروف چه به یاد دارید؟

روی حجاب خیلی حساس بود. دو سال قبل از شهادتش بود که دو تا آقا با چادر رفته بودند قاتی

چه تأثیری روی بقیه مردم شهر داشت؟
الان که آدم جرئت نمی کند به کسی تذکر بدهد. به نظرم خانواده ها توجه نمی کنند. به نظرم باید مراقب بچه ها بود و آنها از بچگی با قرآن و احکام اسلام آشنا کنند. محیطی که بچه در آنجا رفت و آمد می کند خیلی تأثیر دارد. پسر من همیشه دعای کمیل، دعای توسل و نماز جماعت می رود که خیلی رویش تأثیر دارد. باور کنید خود من اصلاً دوست ندارم توی خیابان بروم. از دیدن وضع جوان ها حالم بد می شود. خدا خودش عاقبت همه را به خیر کند. ■

خیلی به حجاب اهمیت می‌داد

■ شهید حسن اسکندری در قامت یک برادر» در گفت و شنود شاهد یاران با مهسا اسکندری

با آنکه بسیار کوچک بود که برادر را از دست داد، اما هنوز تأثیر رفتار و گفتار او را در زندگی خود احساس و با اندوه از آن دوران یاد می‌کند. او نیز معتقد است از شهدای امر به معروف آن گونه که باید یاد نمی‌شود.

دردم

بود یا با چادر نازک می‌آمدند، با مهربانی و ملایمت به آنها تذکر می‌دادم و می‌دیدم دفعه بعد که می‌آیند رعایت می‌کنند. توی مدرسه هم همین‌طور. تأثیر ایشان الان در زندگی شما چگونه است؟ خیلی به او اعتقاد دارم و دلم هر چیزی را نیت کند، بگویم به خون بیگناه شهید، گره باز می‌شود. به فرزندان دربار شهید چه خواهید گفت؟ از مظلومی و آرومی او با آنها حرف خواهم زد. از محبت‌هایش. الان خواهرزاده‌هایم ۹، ۱۰ ساله هستند. دائما از من می‌پرسند اخلاق دایی چه جوری

بسیار مهربان و دلسوز و اجتماعی بود، دوستان زیادی داشت. کل شهر قائم‌شهر از هر کسی پرسید حسن اسکندری، همه او را می‌شناسند. خیلی معاشرتی بود. توی خانواده هم که خیلی دلسوز بود و به فکر همه خواهر و برادرها و پدر و مادرش بود.

بود؟ چرا شهید شد؟ وقتی می‌گوئیم درسخوان بود، مؤمن بود و از او تعریف می‌کنیم، برای این بچه‌ها سرمشق می‌شود. خیلی آرام و مظلوم بود. شما در زمینه امر به معروف و نهی از منکر فعال هستید. الان وضعیت جامعه ما در این زمینه چگونه است؟

الان اصلا کسی قبول نمی‌کند و خیلی سخت می‌شود تذکر داد. دو سه سال پیش جوان‌ها راحت‌تر قانع می‌شدند، ولی الان دانشجویانی که داخل ستاد می‌آیند، خیلی سخت قبول می‌کنند. به نظر من بعضی خانواده‌ها خیلی مقید به مسائل اخلاقی نیستند که جوان‌ها این‌طور شده‌اند. اگر خیلی سخت نگیرند و خیلی هم آزاد نگذارند و حد تعادل را حفظ کنند، بچه‌ها این‌طور نمی‌شوند. البته خیلی از خانواده‌ها رعایت می‌کنند، ولی برای خیلی‌ها هم فرقی ندارد. ■

خواهرم و خواهران رفقای چپ نگاه کند. نسبت به همه این جور بود. همیشه به خواهرم می‌گفت حجابش را خیلی حفظ کند. همه آن قدر به او اعتماد داشتند که خانواده‌شان را به دست او می‌سپردند. خیلی روی این مسائل حساس بود.

خبر شهادت برادران را چه طوری شنیدید؟

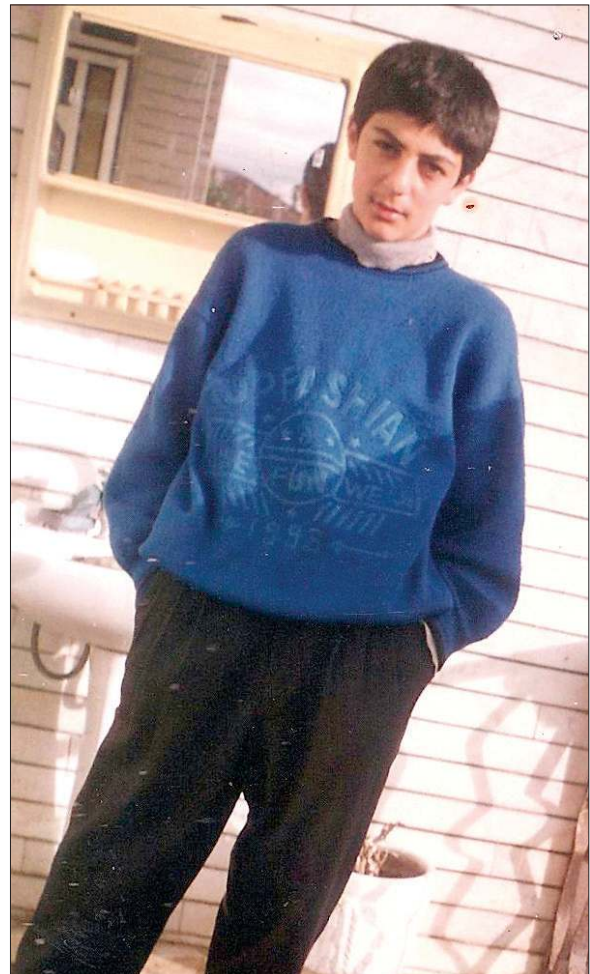
یکشنبه غروب داشتیم تلویزیون تماشا می‌کردیم و داشت درباره جنگ فیلم نشان می‌داد. مادرم خیلی برای شهیدی که فیلمش را نشان می‌داد گریه کرد. در خانه را زدند و به برادر علی آقا گفتند بیرون برو. رفت بیرون و برگشت و گفت حسن فوتبال بازی کرده، پایش شکسته. مادرم زد روی پاش و گفت: اگر پایش شکسته بود، تو را سرکوبه نمی‌برند با تو حرف بزنند. مادرم گریه و بی‌طاقتی می‌کرد. من هم از گریه مادرم گریه‌ام گرفت. برادرم و پدرم و دامادمان به بندرعباس رفتند. بعد که خبر شهادت برادر را شنیدیم، خانه‌مان شلوغ شد.

شما بچه بودید. شنیدن این خبر چه اثری روی شما داشت؟

با آن سن کم، وقتی نوحه می‌خواندند، آن قدر گریه می‌کردم که همه غریبه‌ها هم نوازشم می‌دادند و همه به حال من گریه می‌کردند. شهادتش باعث شد همان‌جور که او می‌خواست شدم. او می‌خواست مؤمن و چادری باشم و سعی کردم همان‌طور باشم. خودم هم بچه‌های مدرسه و نماز جمعه را امر به معروف می‌کردم.

کار آسانی است یا سخت است؟ بستگی به طرف دارد. در بعضی موارد سخت است، در بعضی از موارد آسان. خیلی‌ها با این تذکرات چادری و مؤمن و نمازخوان شده‌اند.

با چه روشی این کار را می‌کنید که اثر دارد؟ مثلاً توی نماز جمعه خانم‌هایی که مویشان بیرون



از اولین خاطراتی که از برادران دارید برایمان تعریف کنید.

وقتی برادرم شهید شد من ۹ سال بیشتر نداشتم. خیلی همدیگر را دوست داشتیم و خیلی به هم وابسته بودیم. کوچک که بودم، از بس به او وابسته بودم و همراهش بیرون می‌رفتم، رفقای به شوخی به من می‌گفتند خانم دکتر. هر جا می‌رفت مرا با خودش می‌برد و همیشه همراهش بودم. اخلاقش خیلی خوب بود. خیلی مهربان و دلسوز بود. خیلی اجتماعی بود، دوستان زیادی داشت. کل شهر قائم‌شهر از هر کسی پرسید حسن اسکندری، همه او را می‌شناسند. خیلی معاشرتی بود. توی خانواده هم که خیلی دلسوز بود و به فکر همه خواهر و برادرها و پدر و مادرش بود.

دانشگاه آزاد اصفهان قبول شد و نرفت. درسش خیلی خوب و رشته‌اش ریاضی فیزیک بود، ولی به خاطر هزینه سنگین دانشگاه آزاد نرفت و گفت نمی‌روم، می‌روم سربازی و برمی‌گردم و درس می‌خوانم تا دانشگاه سراسری قبول شوم.

از چه زمانی متوجه حساسیت‌های برادران نسبت به مسئله امر به معروف شدید؟

من که کوچک بودم، ولی کسی جرئت نداشت به

دلسوز بود و غیور

■ «شهید حسن اسکندری در قامت یک دوست» در گفت و شنود

شاهد یاران با شهاب شکبیا



خاطرات دوران نوجوانی و جوانی با دوستان مشفق تا آخر عمر با انسان همراه است، به ویژه آنکه آن دوست از خصلت‌های برجسته‌ای برخوردار باشد. فضای این گفتگو سرشار از شادمانی‌های رفیقانه با شهید است و گوشه‌های جالبی از شخصیت او را نشان می‌دهد.

● مهم‌ترین خصوصیت شهید
● دلسوزی و مهربانی او بود. بسیار
● بچه صاف و ساده و صادقی بود.
● یکی از دلائلی هم که باعث
● شهادتش شد، همین دلسوزی
● نسبت به مردم بود و غیرتش.
● بسیار هم بچه باهوش و زرنگی
● بود، مخصوصاً در فوتبال عالی بود.

آیا این شیوه امر به معروف را اثرگذاری می‌دانید یا باید به شکل دیگری عمل کرد؟

واقعیت این است که من معتقد نیستم به این شکل نتیجه بگیرم. فکر می‌کنم در این زمینه باید کار فرهنگی ریشه‌ای کرد. در واقع باید بینش جامعه را بالا برد، چون در آن صورت هم اثر بیشتری دارد، هم عواقب ناگوار کمتری خواهد داشت. باید علقه‌ها و همبستگی سابق را تقویت کرد. علاقه ما به ورزش‌های جمعی و نشاط حاصل از آن عامل بسیار مهمی در جلوگیری از منکرات بود. همان‌طور که اشاره کردم جابه‌جایی‌ها زیاد و مهاجرت‌ها علقه‌های همسایگی و هم محل بودن را که خود یکی از مهمترین عوامل کنترل منکرات بود، از بین برده است. آن روزها حتی چهار تا کوچه بالاتر هم اهالی کوچه ما را می‌شناختند یا بالعکس و همه نسبت به خانواده‌های همدیگر احساس مسئولیت می‌کردند و آماده کمک به همدیگر بودند، ولی حالا خودم را می‌گویم که همسایه‌ام را نمی‌شناسم. آن بافت سنتی به هم ریخته و نمی‌دانم قابل احیا هست یا نه. بحث بسیار گسترده‌ای است و در بسیاری از جنبه‌ها هم نمی‌شود خیلی شفاف صحبت کرد. واقعیت این است که حسن آقا در سن ۲۲ سالگی آن عکس‌العمل را در قبال منکر نشان می‌دهد چون عقایدش با یک جوان ۲۲ ساله حالا خیلی فرق دارد. جوان امروزی آن عقاید و پایبندی‌ها را ندارد و آن ارزش‌ها دیگر برایش پررنگ نیست.

چقدر به خانواده مربوط است چقدر به جامعه؟

مثالی می‌زنم. در آن دوره یادم می‌آید که هیچ یک از دوستان من واقعا حتی سیگار هم نمی‌کشیدند. واقعا اغراق نمی‌کنم، ولی حالا وقتی به همان محله سر می‌زنم، چیزهایی می‌بینم و بیشتر می‌شنوم که اصلا باورم نمی‌شود و تصورم برای من ممکن نیست که نسل بعد از ما در ظرف ۱۰، ۱۵ سال این قدر تغییر کند و این اسباب تأسف است. ■

باورمان نمی‌شد. رفتیم به سمت خانه‌شان و دیدیم شیون و سروصدا هست و فهمیدیم که خبر واقعیت دارد.

از نحوه شهادت ایشان به شما چه گفتند؟

گفتند که ایشان داشته خدمت سربازیش را در شهر بندرعباس انجام می‌داده و جزو ستاد امر به معروف و نهی از منکر بوده. ظاهراً در شهر به اتفاق یکی دیگر از سربازها گشت می‌زده که با یکی دو نفر مواجه می‌شدند که مزاحم خانمی شده بودند. شهید می‌رود جلو که مسئله را حل کند که درگیری پیش می‌آید و خواسته آن آقا را دستگیر کند که برادر او از پشت سر به شهید ضربه می‌زند که متأسفانه منجر به خونریزی داخلی می‌شود.

از مراسم تشییع جنازه چه به یاد دارید؟

مراسم بسیار باشکوهی بود. ما آن موقع خیلی جوان بودیم و این چیزها را زیاد ندیده بودیم و خیلی با این چیزها آشنا نبودیم، در حالی که در زندگی هر کسی ممکن است چنین اتفاقی روی بدهد. بسیار تشییع جنازه شلوغی بود. روز تشییع جنازه تصور می‌کنم کل قائم‌شهر تعطیل شده بود، حداقل دو تا خیابان اصلی تعطیل شده بود.

شما دلیل این امر را چه می‌دانید؟

هم می‌تواند به خاطر محبوبیت ایشان باشد، چون بسیار انسان دلسوزی بود و همه دوستش داشتند. بسیار با محبت و از جوانان خوب محل بود و هم اتفاق به این شکل باعث شده بود که مردم بیایند و شرکت کنند.

تأثیر شهادت ایشان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

این اتفاق باعث شد که ایشان به عنوان کسی که از سر غیرت چنین کاری کرده بود، برای همیشه در خاطره‌ها ماند. ما چون در اوان جوانی بودیم و چنین چیزی را ندیده بودیم، باعث شد که همیشه به یادش باشیم و یادمان باشد که غیرت داشتن در برابر تعرضی که به ناموس دیگران می‌شود، فاکتور بسیار مهمی در زندگی است.



چگونگی آشنائی خود را با شهید حسن اسکندری بیان کنید

ما اهل یک محل بودیم و از کودکی ایشان را می‌شناختم. با هم در یک مدرسه درس می‌خواندیم، ولی من چند سالی از ایشان بزرگ‌تر بودیم.

ویژگی محله شما چه بود و در چه فضائی زندگی می‌کردید؟

محله ما ویژگی خاصی داشت و کسی در آنجا نمی‌توانست مزاحم کسی شود و دزدی نمی‌شد. متأسفانه حالا دیگر محله‌ها آن بافت را ندارند و کسی همسایه‌هایش را نمی‌شناسد و در نتیجه، آن دلسوزی‌ها و تعصب نسبت به همدیگر را هم وجود ندارد. علت هم جابه‌جایی‌های مکرر و مهاجرت‌های گسترده است و نیز دور افتادن کودکان و نوجوانان و جوانان از بازی‌ها و فعالیت‌های گروهی و پناه بردن به کامپیوتر و ماهواره و اینترنت که نوعی انزوا و فردگرایی را در افراد تقویت می‌کند. آن روزها همسایه‌ها در مشکلات به همدیگر کمک می‌کردند و کارهای ناشایست در محل پیش نمی‌آمد.

از ویژگی‌های شهید برایمان بگوئید.

مهم‌ترین خصوصیت شهید دلسوزی و مهربانی او بود. بسیار بچه صاف و ساده و صادقی بود. یکی از دلائلی هم که باعث شهادتش شد، همین دلسوزی نسبت به مردم بود و غیرتش. بسیار هم بچه باهوش و زرنگی بود، مخصوصاً در فوتبال عالی بود.

روحیه‌اش چگونه بود؟

بسیار شاد و سرزنده و با همه بسیار صمیمی و در واقع گل سرسبد دوستان بود.

فضای خانوادگی شهید چگونه بود؟

یک خانواده متوسط و بسیار متدین بودند، مخصوصاً مادرشان. محل کار من تهران است، ولی هر وقت به قائم شهر می‌روم به خانه شهید سر می‌زنم. بسیار خانواده اصیل و متدینی هستند. همیشه غروب‌ها مادر ایشان را می‌بینم که به مسجد محل می‌روند. از همان دوران کودکی این خانواده را می‌شناختم، همین‌طور بودند.

خود ایشان از نظر پایبندی به مسائل دینی چگونه بود؟

خیلی خوب بود. همیشه در عزاداری‌های محرم در مسجد محل فعال بودیم که ایشان هم همیشه حضور داشت و همین‌طور مراسم مذهبی دیگر.

از خاطرات شیرینی که از شهید به یاد دارید برایمان تعریف کنید.

خاطرات ما بیشتر ورزشی است. با همدیگر فوتبال می‌رفتیم و خاطرات دلپذیری برای ما به جا مانده.

خبر شهادت ایشان را چگونه شنیدید؟

یادم هست که در محل بودیم که این خبر را شنیدیم و اصلا

فوق العاده با هوش بود

۲

«شهید حسن اسکندری در قامت یک دوست» در گفت و شنود شاهد یاران با دکتر مسعود اصغری



دکتر

نکته‌ای که دکتر اصغری از آن بسیار یاد می‌کند، هوش و قریحه سرشار شهید است که متأسفانه به دلیل شرایط نه چندان مساعد، امکان بروز پیدا نکرد. وی از این دوست قدیمی با شادمانی بسیار یاد می‌کند و خاطرات شیرینی را از او به یاد دارد که ما را در بخشی از آنها شریک کرده است.

هم دارد که یکی در اثر سانحه تصادف در نوجوانی از دنیا رفت، ولی غم فقدان حسن آقا روی این مادر ذره‌ای کم نشده. همیشه به من می‌گوید هر بار که به این شهر می‌آئی به من سر بز، چون هر بار تو را می‌بینم یاد حسن می‌افتم. این درد برای این مادر ذره‌ای کهنه نشده و خیلی به او سخت می‌گذرد. ماجرای میدان کاخ سعادت آباد را که حتما شنیده‌اید. فردی به خاطر همین مسائل ناموسی چاقو می‌خورد و ۴۵ دقیقه جلوی روی دیگران جان می‌دهد و با موبایلشان از او فیلم هم می‌گیرند، ولی حتی یک نفر هم واکنش نشان نمی‌دهد. ببینید چقدر سطح خشونت‌پذیری جامعه بالا رفته. حالا این عملکرد را مقایسه کنید با کاری که شهید حسن اسکندری کرد.

شهادت ایشان چه تاثیری روی زندگی شما گذاشت؟
بیشتر از لحاظ عاطفی تاثیر گذاشت. من همان موقع هم به عنوان یک آدم ۲۰، ۲۱ ساله قدرت تحلیل بسیار قوی‌ای نداشتم. با توجه به اینکه در شهرستان هستیم، تعدادی که برای تشییع آمده بودند خیلی زیاد بودند. بسیاری از دوستان او که شاید با این فضا فاصله هم داشتند، عجیب گریه می‌کردند. من آن روز کسانی را دیدم که عزاداری می‌کردند که قبلاً در این جور فضاها ندیده بودم و خیلی متقلب بودند.

بعد چه شد؟ این انقلاب ادامه پیدا کرد؟
من به عده‌ای از دوستانش نزدیک نبودم که واقعا ببینم چه تاثیری گذاشت، اما واقعیت این است که بعضی‌ها خیلی ناراحت بودند.

شما در مجموع این حرکات‌های فردی را تاثیر گذار می‌بینید؟

شاید تاثیرش مقطعی باشد، چون پس از شهادت آنها نیامدیم این را خیلی خوب نشان بدهیم. به هر حال این افراد در مقابل ناهنجاری‌های اجتماعی چنین واکنش‌هایی نشان داده‌اند و شاید در برخی از موارد تصور هم نمی‌کردند که چنین پیامد فاجعه‌باری داشته باشد، اما به هر حال این نوع تصمیم‌گیری‌ها به تحلیل‌های قبلی و پیش‌زمینه‌های درونی و تیپ شخصیتی افراد برمی‌گردد. هر کسی خود را این طور به خطر نمی‌اندازد و شخص باید خیلی پایبند اصول باشد که این ریسک را بکند.

قطعا شهادت ایشان در نزدیکانش تاثیر زیادی داشته و برادران این شهید بچه‌هایی هستند که نماز جمعه‌ها را می‌روند و صف اول نماز هستند. من تصور می‌کنم شاید اگر این شهادت پیش نمی‌آمد، این همه تقید و پایبندی به شرکت در این گونه مراسم به این شدت وجود نداشت. موقعی که حسن آقا شهید شد، برادرانش کوچک بودند و شاید در مقطع راهنمایی بودند و به نظر می‌رسد که این شهادت در خانواده درجه یک شهید تاثیر عمیق گذاشته است و من این تاثیر را می‌بینم. برادرانش بسیار آدم‌های وجیهی هستند و جایگاه خوبی هم در جامعه دارند. ■

بود. البته در آن دوره‌ها آدم‌ها را با این ویژگی‌ها بیشتر پیدا می‌شد. در آن روزها بچه‌ها بیشتر اهل بازی‌های جمعی و گروهی بودند و لذا نسبت به دوستان و اهل محل و اجتماع خود انس و تعصب بیشتری داشتند. مثل حالا نبود که هر بچه‌ای جلوی یک کامپیوتر نشسته و با بچه‌های دیگر کاری ندارد. من با اینکه در دانشگاه تدریس می‌کنم و لذا از فضای جدید و جوان‌ها خیلی دور نیستم، اما واقعیتش این است که آن دوره را به حالا ترجیح می‌دهم.

با گسترش منکر که نسلی را دارد تباه می‌کند، باید چه کرد؟

ما بیشتر از اینکه دنبال بگیر و ببند باشیم، باید کار فرهنگی بکنیم. بحران بزرگ جامعه ما بحران بی‌هویتی است. اگر شبکه‌های ماهواره‌ای جای شبکه‌های خودمان را گرفته‌اند، به خاطر این است که مسئولین فرهنگی ما کارشان را درست انجام نداده‌اند. متولی فرهنگی باید آدم فرهنگی باشد. وقتی کسانی که مسئول این کار هستند، نظر مخالف خود را جز با پر خاش و دشنام پاسخ نمی‌دهد و به جای تکیه به منطق، سعی می‌کند فقط به‌نوعی حریف را بی اعتبار و از میدان به در کنند، طبیعتاً نقد متصفانه و عالمانه به شکلی که مثلاً در مناظره‌های تلویزیونی اوایل انقلاب بین شهید دکتر بهشتی و گروه‌های چپ می‌دیدیم، وجود ندارد و طبیعتاً آگاهی لازم هم به نسل جوان داده نمی‌شود. امر به معروف و نهی از منکر از واجبات است و ائمه ما هم در این راه شهید شدند. بسیار امر مهمی است و تا اتفاق نیفتد، کارهای دیگر را نمی‌شود انجام داد. متأسفانه عده‌ای از کسانی که امر به معروف می‌کردند، خودشان مقید به رعایت معروف و تقوایی‌نگی نبودند.

خانواده شهید اسکندری انقلابی سال ۵۷ نیستند. اینها آدم‌هایی بودند که اصالتاً متدین بودند و آن زمانی که اجباری برای حجاب وجود نداشت، با حجاب بودند و به احکام دینشان عمل می‌کردند. من هر سال به خانواده شهید اسکندری سر می‌زنم. مادر خانواده ۶۰ تا فرزند دیگر

● خیلی روحیه بازی داشت و بسیار گرم و صمیمی و دوست داشتنی و رفیق خیلی خوبی بود. رفاقت من با ایشان بیشتر در دبیرستان شکل گرفت و با هم کلاس تقویتی می‌رفتیم. بسیار از این بابت هم آدم قوی‌ای بود و روحیه مردانگی خیلی خوبی داشت. در عین حال شاد و سرزنده و اهل ورزش بود و فوتبال را هم خیلی عالی بازی می‌کرد. هوشش در فوتبال هم خیلی بالا بود.

نحوه آشنائی شما با شهید اسکندری چگونه بود؟
من با ایشان همنس و سال هستم و با هم در یک محله زندگی می‌کردیم، دوره ابتدائی هم یکی دو سال همکلاس بودیم. بعد من در مدرسه شاهد مشغول تحصیل شدم، اما در دوره دبیرستان مجدداً همکلاس شدیم. هر دو ریاضی می‌خواندیم.

سطح درس و استعداد علمی ایشان چگونه بود؟
بی‌شک فوق العاده باهوش بود و در ضرب ارقام چند رقمی به شکل ذهنی بسیار متبحر بود و کاملاً آشکار بود که ضریب هوشی بسیار بالائی دارد، ولی در عین حال چون متعلق به یک خانواده زحمتکش و پدرش بزاز بودند و ایشان تابستان‌ها می‌رفت و در آنجا کار می‌کرد و در خانواده هم به لحاظ علمی، کسی تحصیلات بالائی نداشت، شهید با آنکه استعداد زیادی داشت، اما در سش متوسط به بالا بود. می‌دانید که موفقیت فقط به ضریب هوش مربوط نمی‌شود و پشتکار و شرایط مناسب هم لازم است.

ویژگی‌های اخلاقی ایشان چه بود؟
خیلی روحیه بازی داشت و بسیار گرم و صمیمی و دوست داشتنی بود. رفیق خیلی خوبی هم بود. رفاقت من با او بیشتر در دبیرستان شکل گرفت و با هم کلاس تقویتی می‌رفتیم. روحیه مردانگی خیلی خوبی داشت و در عین حال شاد و سرزنده و اهل ورزش بود. فوتبال را هم خیلی عالی بازی می‌کرد و هوشش در فوتبال هم خیلی بالا بود.

آیا تا روز شهادتش از ایشان خبر داشتید یا وقتی به سر بازی رفت، رابطه‌تان ضعیف شد؟

ایشان رفت سر بازی و من دو سه ماهی ایشان را ندیدم. موقعی هم که می‌آمد، زیاد مرخصی نداشت و من هم در تهران بودم. یک روز از تهران آمدم و به مغازه‌ای که بغل خانه ما بود رفتم و دیدم عکس حسن آقا را به دیوار زده و زیرش نوشته‌اند شهید. همان روز شهید شده بود و من بی آنکه اطلاع داشته باشم، رفتم داخل مغازه و آن عکس را دیدم. واقعا بهت‌زده شدم. خودم را سریع به مراسم تشییع جنازه‌اش رساندم که خیلی هم شلوغ بود. واقعا آدم مردمدار و محبوی بود و همه خیلی دوستش داشتند.

آیا از همان ابتدا این شور و غیرت برای دفاع از ناموس مردم را داشت؟

بله، از همان ابتدا به یک سری اصول به‌شدت پایبند بودند. هم از لحاظ وطن‌پرستی و هم از لحاظ ناموس‌پرستی و اخلاقیات آدم قوی‌ای بود.

آیا در آن دوره این نوع ویژگی‌ها جنبه عام داشت یا ایشان آدم خاصی بود.

محله آنها و محله ما هر کدام تیم فوتبال داشت و وقتی جمع می‌شدیم، واقعا ایشان شاخص و منحصر به فرد

شهید گلعلی باقری

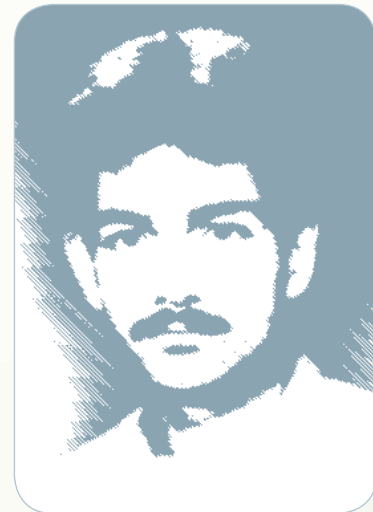
چند ضربه چاقو قرار داده و او را به شهادت می رساند و به عنوان اولین شهید امر به معروف و نهی از منکر ساری درآمد و برنج و روغن و وسایلی را که خانواده وی جهت تدارک خرج عروسی او دیده بودند، خرج عزایش شد.

فرازی از وصیت نامه شهید:

«بنده ابتدا به خانواده ام، سپس به جامعه ام وصیت و عرض می نمایم که مکتب اسلام، امر به معروف و نهی از منکر را تشریح نموده و آن را از بزرگترین عبادات و مقدم ترین آنها قرار داده است چرا که این حکم الهی همچون حصار مستحکمی است که از همه احکام و قوانین و اصول و ارزش ها و اخلاق اسلامی در جامعه بشری حراست و پاسداری می نماید. بر این اساس، امر به معروف و نهی از منکر ماموریت و رسالت پیامبران و رسولان الهی و ائمه معصومین (ع) است که به آن امر شدند تا به بشریت راه صلاح و رستگاری رهنمون شده و در مسیر حق و صراط مستقیم قرار دهند. لذا توصیه بنده بر تمامی جوانان این است که برادران و خواهران ما از طریق امر به معروف می توانیم پیام رستگاری و احکام الهی را به گوش تمام جهانیان برسانیم و گمراهان و منحرفان را هدایت کنیم و همچنین علیه فساد اخلاقی و انحراف، مبارزه کنیم.

عزیزان، امر به معروف و نهی از منکر، آینه ای است در دست انسان متدین و مصلح که به نیت اصلاح و تعالی چهره واقعی نیکی ها و بدی ها را به هموعان خود نشان می دهد. لذا بر هر فرد مسلمان واجب و تکلیف است که برادران و خواهران خود را نسبت به موضوع منکر نهی کنند و نسبت به مسئله معروف امر کنند همچنان که مولای متقیان علی (ع) می فرماید: قوام و جوهره وجودی شریعت اسلام امر به معروف و نهی از منکر است. لذا به خانواده ام سفارش می کنم که همواره در سایه حکومت اسلامی و مقام معظم رهبری به این امر خطیر بپردازند. بدین خاطر به خانواده ام عرض می نمایم اگر روزی جان و خون خود را در این راه بدهم، از این کار و امر واجب دست برنخواهم داشت. بدین خاطر جاری شدن خون من و امثال من باعث آبیاری شدن شجره طیبه انقلاب اسلامی زیر پرچم مقام معظم رهبری خواهد شد

شهید گلعلی باقری در سال ۱۳۴۵ در یک خانواده کشاورز و مذهبی در روستای گلورد از توابع شهرستان ساری دیده به جهان گشود. دوران دبستان و راهنمایی را با موفقیت در روستای محل تولد و منطقه کلیجانرستاق سپری نمود. وی سال سوم دبیرستان را در دبیرستان شهید منصور نبوی هولار مشغول تحصیل بود که عشق و علاقه فراوان به رهبر معظم انقلاب و فرموده امام (ره) مبنی بر حضور جوانان در صحنه و مقابله با دشمنان بعثی، به خدمت بسیج درآمد و بعد از سپری کردن دوران آموزشی به منطقه اعزام گردید و چند ماهی به پوشیدن لباس مقدس بسیجی و ادای دین مفتخر گردید. وی علاوه بر تحصیل دانش در کشاورزی، به خانواده کمک می کرد. همچنین در زمینه ورزش بسیار فعال بود و به ورزش های رزمی به ویژه کاراته و همچنین فوتبال و والیبال بسیار علاقه داشت و عضو تیم دبیرستان هم بود، اما هیچ چیز مثل حضور در مساجد و محافل مذهبی روح بی تابش را آرام نمی ساخت. چقدر با صفا، خونگرم، صمیمی و خوش برخورد بود. با هر کس از کوچک گرفته تا بزرگ، با نهایت تواضع برخورد می کرد و به خاطر همین اخلاق نیکویش هنوز هم در قلب دوستان، خانواده و آشنایان جای دارد. امکان نداشت کسی از اقوام یا آشنایان بیمار باشد و وی به عیادتش نرود. صفات نیکویش به قدری بود که در این مقاله نمی گنجد. وی پس از اخذ دیپلم جهت انجام خدمت سربازی به تیپ کماندوی ۵۸ مالک اشتر مراجعه و نام نویسی کرد که نیمی از دوران انجام وظیفه را در منطقه زاهدان و مبارزه با اشترار گذراند. بعد از اتمام دوران خدمت مقدس سربازی به تکاپو افتاد تا زندگی مستقلی داشته باشد. لذا با کمک خانواده مغازه ای را در محله امامزاده عباس (ع) ساری اجاره کرد و مشغول کسب و کار شد. بعد از مدتی ازدواج نمود و در نتیجه برای آینده ای بهتر به تلاش و کوشش خود افزود تا اینکه در تیر ماه ۱۳۷۰ وقتی که جهت تشییع جنازه یکی از جانبازان شرکت کرده بود، فردی نوار مبتذل را در مغازه ای گذاشت و صدای آن را بلند کرد. شهید بزرگوار چند بار به وی تذکر داد اما نتیجه ای نداشت و در نهایت نوار مبتذل را از داخل ضبط بیرون آورده و به بیرون پرتاب کرد که این حرکت شهید بزرگوار باعث ناراحتی آن فرد می شود و در عین ناباوری از پشت وی را مورد اصابت



شهید حسن برخوردار

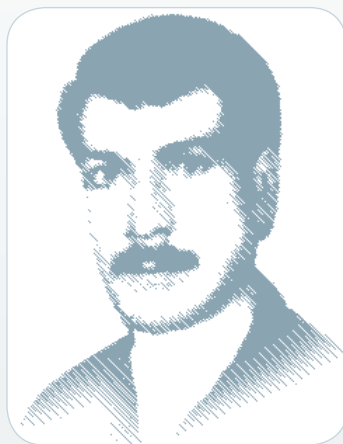
در سال ۱۳۵۰ به دنیا آمد. دوره ابتدایی را در نجف آباد اصفهان گذراند. در دوره راهنمایی به مدرسه علویه مشهد رفت. در دوران دبیرستان ابتدا به مدرسه شهید فرامرزی عباسی رفت و چون به عنوان دانش آموز کوشا شناخته شد، به دبیرستان حجت رفت و بسیار هم موفق بود. او ابتدا در رشته تجربی تحصیل می کرد، ولی از کلاس دوم تغییر رشته داد و رشته ریاضی و فیزیک را انتخاب کرد.

به کارهای علمی علاقه زیاد داشت و ساعتی ساخته بود که با برق کار می کرد. همچنین بوق ماشینی ساخته بود که دوازده نوع صدا و آهنگ داشت. همواره مشغول ساختن وسیله ای جدید بود و لحظه ای وقتش را به بطالت سپری نمی کرد.

به فعالیت های دینی و مبارزاتی علاقه زیاد داشت و در همه مراسم های مذهبی و نیز راه پیمایی ها شرکت می کرد. از کلاس اول دبیرستان در بسیج دانش آموزی مدرسه عضو و مسئول بسیج و انجمن اسلامی دبیرستان حجت بود.

به ورزش های مختلف مخصوصاً کشتی علاقه بسیار داشت و مقام هایی کسب کرده بود.

بسیار خوش اخلاق و صبور بود و وقتی پدرش با او صحبت و او را نصیحت می کرد، هیچ چیز نمی گفت و حتی سرش را هم بلند نمی کرد. او عضو گردان های عاشورا و اکیپ های امر به معروف و نهی از منکر بود و در روز پنجشنبه شش خرداد سال ۷۲، در حالی که بیش از ۲۲ سال از عمرش نگذشته بود، در حین انجام وظیفه در بلوار مجد، خیابان آبکوه مشهد، توسط فردی به نام حسن کاروان، ۱۸ ساله با بلوکه سیمانی مضروب و پس از شش روز در بیمارستان به فیض شهادت نائل شد.



شهید سادر پادیار

شهید قادر پادیار، در سال ۱۳۴۰ در خانواده‌ای فقیر در روستای بطاری از توابع یاسوج به دنیا آمد. در سال ۱۳۴۶ تحصیلات ابتدایی خود را در دبیرستان عشایری روستای خود به پایان رساند و در سال ۱۳۵۰ به مدرسه راهنمایی سی سخت و در سال ۱۳۵۳ به دبیرستان دکتر مصدق سی سخت رفت و دیپلم گرفت.

در ۲۰ اردیبهشت ۵۹ به استخدام شهربانی درآمد و در مرکز آموزش درجه‌داری شیراز، دوره آموزش یک ساله خود را گذراند و سپس برای ادامه خدمت به یاسوج رفت. در ۱۵ دی سال ۶۱ به شهربانی یزد منتقل شد و در ۱ خرداد سال ۶۴ مجدداً به شهربانی یاسوج بازگشت. در ۱۲ مهر سال ۷۴ به منظور مبارزه با قاچاقچیان به منطقه شرق کشور اعزام شد و در بامداد ۱۳ اسفند ۷۴، به هنگام بازگشت از مأموریت، توسط اشعار و قاچاقچیان مورد ضرب و شتم قرار گرفت. وی مدت ۱۰ روز در بیمارستان شهید باهنر کرمان بستری بود و در ساعت ۴ بعدازظهر ۲۴ اسفند ۷۴ به درجه شهادت رسید.

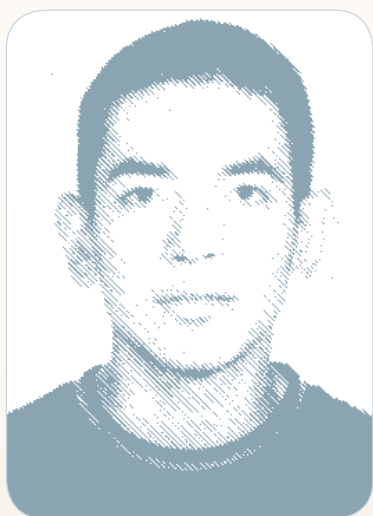
وی تنها فرزند پسر خانواده و دارای چهار خواهر، پدر و مادر پیر و ناتوان و خود صاحب ۵ فرزند، چهار دختر و یک پسر بود که بزرگ‌ترین آنها به هنگام شهادت پدر فقط ۱۳ سال داشت.



شهید حسین اسلامی‌فر

شهید سید حسین اسلامی‌فر در ۳۱ شهریور سال ۱۳۶۳ در تهران به دنیا آمد. دوره ابتدایی را تا کلاس پنجم سپری کرد و سپس نزد پدرش در نیم‌دشت در پلاستیک‌سازی مشغول کار شد. او به قدری نسبت به همه محبت داشت که کارگران افغانی‌ای که با او کار می‌کردند، حاضر بودند برای او چند ماهی هم به‌طور مجانی کار کنند، ولی از نزدش نروند. او از ایام کودکی علاقه خاصی به ائمه اطهار داشت و در ایام فاطمیه همیشه لباس مشکی می‌پوشید. ماجرای شهادت او بدین گونه بود که فردی به نام هاشم‌دوخط و دوستانش در کنار پمپ بنزین خیابان خاوران برای دختری مزاحمت ایجاد می‌کنند. سیدحسین به این کار آنها اعتراض می‌کند، ولی آنها دسته‌جمعی روی سرش می‌ریزند و با جسم نوک‌تیزی ضربه‌ای به او می‌زنند و او را از پا درمی‌آورند. هاشم‌دوخط از صحنه می‌گریزد، اما پلیس که چند تن از همدستان او را دستگیر کرده بود، محل سکونت او را شناسایی می‌کند و او را تحت نظر قرار می‌دهد و بالاخره دستگیرش می‌کند.

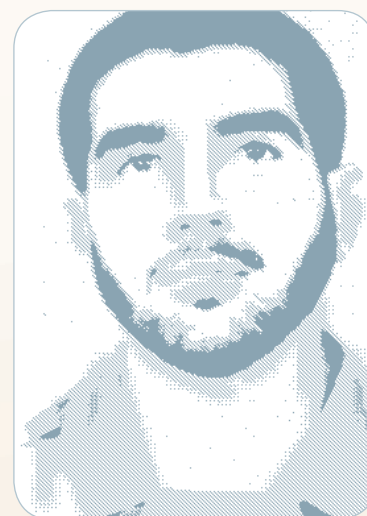
و بدین ترتیب سیدحسین در ۱۳ شهریور سال ۱۳۸۳ در اثر ضربه مغزی به شهادت می‌رسد. اعضای خانواده این شهید بزرگوار اعضای بدن او را به بیماران اهدا کردند و پیکر پاکش را در قطعه ۲۰۷ بهشت زهرا (س) به خاک سپردند.



شهید سید ابوالفضل علوی

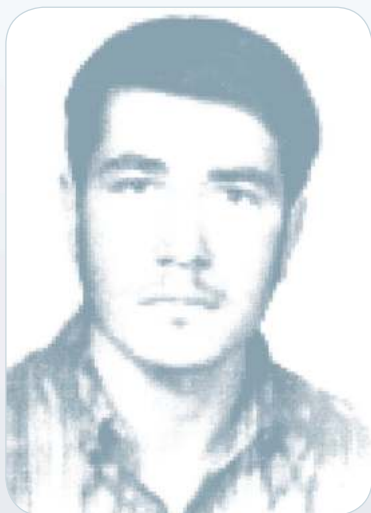
شهید سید ابوالفضل علوی در ۳۰ فروردین سال ۶۵ در منطقه تهرانپارس در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمد و از آنجا که پدر و مادرش اهل مسجد بودند، از همان کودکی همراه آنان مسجدی شد. تا سال سوم ابتدایی را در تهران پارس درس خواند و سپس همراه با خانواده به رباط کریم مهاجرت کرد و تا سال اول راهنمایی را در گلستان و تا سال سوم راهنمایی را در اسلام‌شهر ادامه تحصیل داد. او از ۸ سالگی نماز می‌خواند و از ۱۰ سالگی روزه‌هایش را می‌گرفت. در اکثر راه‌پیمایی‌ها شرکت داشت و از سن یازده سالگی عضو فعال پایگاه بسیج بود.

مادر شهید می‌گوید، ده پانزده روز قبل از شهادتش، پیکر شهیدی را به رباط کریم آوردند تا در آنجا تشییع کنند. ابوالفضل از ساعات اولیه صبح با اشتیاق زیاد برای مراسم رفت و موقع برگشتن هم مقداری از خاک تربت شهید را با خود آورد. جالب اینجاست که او تا قبل از این واقعه، گلزار شهدای رباط کریم را ندیده بود، اما آن روز می‌گفت خوشا به سعادت شهدا. هنوز ۱۵ روز نگذشته بود که در مواجهه با فرد نابابی که ابوالفضل برای ممانعت از کارهایش به او تذکر داده بود، در ۲۳ خرداد سال ۸۰ در رباط کریم بخش گلستان به شهادت رسید و پیکر او را در گلزار شهدای امامزاده عمادالدین رباط کریم به خاک سپردند.



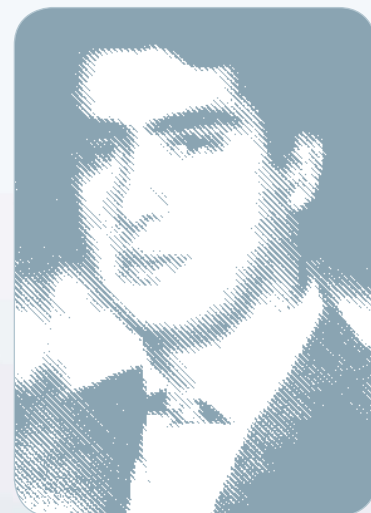
شهید اسدالله شاهی وند

شهید اسدالله شاهی وند در ۲۰ اردیبهشت سال ۵۵ در روستای قالبی سفلی در خانواده‌ای مذهبی و کشاورز به دنیا آمد. وی فرزند دوم خانواده بود و با آن‌که وضعیت مالی خوبی بر این خانواده حکمفرما نبود، با مشکلات فراوان، دوران ابتدایی را در روستا گذراند و برای دوره راهنمایی به روستای حیات‌الغیب رفت. پس از اتمام دوره راهنمایی، دوره دبیرستان را در خرم‌آباد و در حوزه علمیه آنجا گذراند و با نمرات بسیار عالی دیپلم گرفت و قرار شد از طرف حوزه برای ادامه تحصیل به قم برود که به علت مشکلات مالی نتوانست این کار را بکند و از تحصیل بازماند. وی دوره سربازی را در قصر شیرین کرمانشاه گذراند و پس از خاتمه خدمت در سال ۱۳۷۴ به روستای خود بازگشت و با ماهیگیری و فروش ماهی معاش خود و خانواده را تأمین می‌کرد. در سال ۱۳۷۸ در نیروی انتظامی استخدام شد و به شهر آبادان رفت و در پاسگاه ۱۳ به خدمت مشغول شد. سرانجام در ۱۱ بهمن‌ماه سال ۷۹ با ضربات چاقوی یک خلافکار به درجه رفیع شهادت نائل شد.



شهید سعید میرجانی

شهید سعید میرجانی در ۲۶ آذر سال ۵۳ در یکی از محله‌های فقیرنشین همدان، محله جولان در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمد. دوره ابتدایی را در دبستان ۱۷ شهریور همدان گذراند و همواره جزو شاگردان ممتاز مدرسه بود. او از همان دوران کودکی علاقه زیادی به مسائل مذهبی و دینی و به‌خصوص عزاداری امام حسین(ع) داشت. او در تابستان‌ها برای کمک به خرج خانواده، فروشنده می‌کرد. پس از طی دوران ابتدایی در مدرسه راهنمایی صابر درسش را ادامه داد و با نمرات خوبی موفق شد دوره راهنمایی را طی کند و به دبیرستان علویان برود. در دبیرستان به عضویت انجمن اسلامی درآمد و فعالیت‌های خود را در زمینه‌های فرهنگی مذهبی شروع و همزمان در پایگاه بسیج محل ثبت‌نام کرد. در ۲۵ اسفند سال ۷۱ که مقارن با شب بیست و سوم رمضان بود، مراسم احیائی را در پایگاه بسیج برای خانواده‌های شهدا و جمعی از مسئولین و نیز اهالی محل ترتیب می‌دهند. پس از افطار آماده تدارک برای مراسم شب قدر می‌شوند که عده‌ای از اراذل و اوباش مزاحمت ایجاد می‌کنند. سعید به مقابله با آنها می‌پردازد و آنها هم با ضربات چاقو و قمه، او را به شهادت می‌رسانند.



شهید محمدعلی تاسم زاده

شهید محمدعلی قاسم‌زاده در ۲۰ خرداد سال ۱۳۵۶ در تهران و در خانواده‌ای فرهنگی و مذهبی به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در دبستان‌های قائم و شاهد منطقه ۸ سپری کرد و در سال سوم در مسابقات علمی-فرهنگی رتبه اول را کسب کرد. پس از دوره راهنمایی، در دبیرستان دکتر حسینی مشغول تحصیل شد و پس از اخذ دیپلم، در رشته کارشناسی مدیریت صنعتی دانشگاه آزاد اسلامی پذیرفته شد و توانست در طی ۳ سال مدرک خود را بگیرد. او در حین تحصیل از سوی دانشگاه به حج عمره مشرف شد و پس از بازگشت از مکه و فراغت از تحصیل به خدمت سربازی رفت. دوره تخصصی آموزش‌های نظامی وی در شیراز بود و سپس به تهران منتقل شد تا بقیه دوران خدمت خود را در ارتش جمهوری اسلامی در عباس‌آباد ادامه بدهد.

در ظهر روز جمعه ۷۹/۸/۲۷ مصادف با ۲۰ شعبان، درحالی که بیش از دو ماه به پایان خدمتش باقی نمانده بود، در کوه‌های درکه به خاطر دفاع از ناموس مردم، به دست عده‌ای از اراذل و اوباش به شهادت رسید.

الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر

تحتل فريضة الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر مكانة خاصة بين الفرائض الدينية الأخرى لأن هذه الفريضة توفر المجال المناسب للعمل بالواجبات الأخرى. وفي الواقع إذا كان هذا الواجب الديني يتم الأخذ به عملياً بشكل كامل وشامل فعندها ينتشر العمل بكافة أحكام الشريعة والتقيّد بها. والعكس من ذلك فإن عدم الاهتمام بهذه الفريضة يؤدي تدريجياً إلى تمهيد البيئة الاجتماعية لظهور المنكرات ونشرها ويجعل المجال غير ممكن أو صعب جداً للتنمية المعنوية.

امير المؤمنين الامام علي عليه السلام يقول حول اهمية الأخذ بهذه الفريضة في التمهيد لسعادة الافراد والمجتمعات البشرية بما معناه: إن الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر يحتل تلك المكانة الرفيعة حيث تصبح الأعمال الجيدة الأخرى والجهاد في سبيل الله امامها لا جدوى فيها كالنفخ في البحر الواسع المواجه. إن فريضة الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر لا تعتبر من احكام الشرع الاسلامي المقدس وحده وانما يكون هذا الحكم معروفاً ومقبولاً في كافة الانظمة الحقوقية وإن كان الاسلام قد وضع له كباقي المواضيع ضوابطاً خاصة وكان الالتزام به في سيرة الاولياء والأنبياء الالهيين. إن اهمية الأخذ بالأمر بالمعروف والنهي عن المنكر يشبه حكمه حكم الوقاية من الأمراض ويكون مقدماً على الاحكام القضائية التي تكون بمنزلة العلاج. ويكون الهدف من تنفيذ هذا الحكم هو الحيلولة ودون نشر الرذيلة والآثام على صعيد المجتمع الاسلامي ولاتعتبر شيئاً اعتيادياً وعدم إزالة حساسية المسلمين حيال ذلك وهو أمر وللاسف يلاحظ بشدة في المجتمع وقد ترك العمل بهذه الفريضة الواجبة بحجة كراهية التدخل في الشؤون الشخصية للآخرين في حين أن الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر يشكل واجباً لعامة الناس ولا يختص بجهة خاصة أو مسؤول خاص.

ولكن بما أن ما يهدف اليه الاسلام من هذا الأمر الديني هو تشجيع ممارسة الأعمال الصالحة ومنع الأعمال القبيحة والرذيلة، وإذا تبني عدد من الافراد القيام بهذه المهمة يتحقق بذلك هدف الدين ويحصل المقصود. ويوجه الله عز وجل اللوم الكثير في القرآن الكريم في مجال الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر للعلماء بسبب صمتهم حيال حالات الفضح ضد الناس وممارسة الظلم والرياء والرشوة والمنكرات الأخرى وعلى تشجيعهم للعاملين بهذه المفاصد، لذلك يحظى دور علماء الدين في كافة الديانات السماوية والاسلام خاصة باهمية خاصة في هذا المجال.

الامام الحسين عليه السلام يقول في كلمته مخاطباً المسلمين بما معناه «كيف تشهدون عدم الأخذ بالاحكام الالهية وقد اخترتم الصحة وتتغافلون؟ اللهم إنك تعلم جيداً باننا لم نجاهد في سبيل بلوغ السلطة السياسية والحصول على الثروات والنعمة الدنيوية الحقيرة وانما اردنا إحياء القيم النيرة لدينك وإيجاد الإصلاح في ارضك ونصون عبادك المضطهدين ومنحهم حقوقهم

التي يستحقونها».

ويكفي اهمية الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر حيث اعتبر الله عز وجل في القرآن الكريم أولئك الأمرين بالمعروف والناهيين عن المنكر بانهم من «المفلحين». في قوله تعالى: «و لتكن منكم امة يدعون الى الخير ويأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر و أولئك هم المفلحون» فهم أولئك الذين يمشون ليلهم بالسجود ويتسابقون في النهار في العمل بالأعمال الخيرة ويأمرون الناس بالمعروف وينهون عن المنكر وأولئك الذين اعتبرهم الله عز وجل «الصالحين».

تشمل هذه المجموعة الأشادة بعدد من الشباب الكرماء من أبناء هذه التربة ممن لم ينسوا العمل بواجبهم وضحووا بأرواحهم الطاهرة في سبيل أداء هذا الواجب الانساني والالهي والشرعي في خضم تصعيد حالات الدنس. إن إلقاء نظرة قصيرة على الحياة القصيرة لهؤلاء الشهداء المجهولين لكنها الحافلة بمعرفة الله والقرآن والشريعة تشير الى المجتمع وللاسف الذي فقد حساسيته حيال الأخذ بهذه الفريضة لذلك فإن الرجال والنساء الغيارى الذين يرون العمل بهذا الفريضة من واجبه يتعرضون عادة الى هجوم المذنبين ويستشهدون بشكل مظلوم. إن وجود ما يزيد عن ٣٠٠ شهيد في الامر بالمعروف والنهي عن المنكر وغض النظر عن حياتهم وحركتهم الدينية والشجاعة يعكس ضرورة التوجه اكثر فاكتر نحو العمل بهذا الواجب.

وتشكل هذه المجموعة خطوة صغيرة في القيام بهذا الدور والأشادة والتبجيل بهؤلاء الرجال والنساء العظام الذين ضحوا بأعز ما لديهم في سبيل منع اشاعة المنكرات. فمن الحيف غض النظر عن جهودهم الخيرة في سبيل مرضاة الله وسط ضجيج ما يسمى بالأفكار النيرة والمعادية للدين وعدم اهتمام معظم المسلمين بهذا الأمر الحيوي. بديهي إن ترويج الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر لا يتيسر بشئ سوى توفر العزيمة الوطنية وعلى أساس العمل بالواجب الديني. وإن تنفيذ القوانين من جانب الأجهزة الحكومية في هذا المجال وإن كان لازماً لكنه لا يكفي مطلقاً. وفي عالم يستخدم فيه اقطاب الظلم والآثام أحدث التقنيات في سبيل امحاء آخر البوارق القيمية وينسون بيئة المجتمعات المختلفة بأنواع المنكرات فإن مواجهة تيار الهجمة الدينية والثقافية يستدعي وجود ايمان راسخ وانسجام عميق ووحدة مترابطة ولا يتحقق ذلك الا في ضوء معرفة الاحكام الالهية والقرآن الكريم وسيرة الاولياء والأنبياء.

تشكل هذه المجموعة جهداً متواضعاً نحو القيام بدور التنوير والتأكيد مرة أخرى على ضرورة إحياء فريضة الامر بالمعروف والنهي عن المنكر المهمة. وليتم عبر ذلك المزيد من تطهير أجواء المجتمع وتجذب كل ما يندس هذه الأجواء.

● رئيس التحرير

Commanding for good and prohibiting from devils

Commanding for good and prohibiting from devils has a special place among the religious duties because if this duty is done properly and completely, doing all the other duties would be possible. But neglecting this duty would make the society gradually ready for sins and growing the spiritual and divine would become impossible or so difficult.

On the importance of this duty in preparing welfare for humanity in the society, His Excellency Imam Ali (PBOH) states that "Commanding for good and prohibiting from devils has such a high positions that other duties and Jihad for Allah is like blowing at the wide and wavy sea"

Commanding for good and prohibiting from devils is not only in Islam but its accepted and known in all human rules and regulations. Although Islam has made specific regulations for it and doing this duty has been so distinctive for divine prophets.

Commanding for good and prohibiting from devils is the same as preventing illnesses So, its prior to the judicial warrant which is the same as medicine for an illness. The aim of the judicial warrant is preventing the sins be normalized in the society and the sensitivity of Muslims is kept. An issue which unfortunately we perceive a lot and this duty is left by pretexts such as not interfering in people personal affairs while this duty is a public duty and does not belong to a specific addressee.

Although since the end of Islam for commanding for good and prohibiting from devils is to persuade doing good and prohibiting the devils, if some people undertake this duty and accomplished that, the goal has been achieved.

In holy Koran, The almighty Allah has criticized the religious scholar a lot for their negligence against oppresses, bribe, betraying, hypocrisy and other devils and even persuades the doers of these.

That is why the role of the religious scholars in all the religions and especially in Islam has a distinctive importance. Addressing Muslims, Imam Hossein (PBUH) states: How do we witness stepping over Allah's orders and you keep quiet and pretend you do not understand it? Oh Allah! You know for sure that we did not rise to gain political powers and cheap material capitals but we desired to revive your

religion, bring reform to your land, return the taken rights and security to your oppressed servants.

Regarding the importance of commanding for good and prohibiting from devils, we find in the holy Koran: "those are people who pray Allah at nights and fulfill their social duties during the day. They take over each other in doing benevolence and they do command for good and prohibit from doing devils, those are the ones that Allah has called them (salehin) virtuous.

The present collection is to celebrate the brave young men of this land who did not forget their humane and divine duty in the numerous chaoses of pollutions and sacrificed their lives to defend the oppressed ones. Having a look at their short but full of recognizing Allah, Koran and Islam life, we perceive that unfortunately the society has given up its sensitivity to this ordained duty. So, the brave men and women who commit their duties are faced with devils' attacks and are martyred innocently.

Presenting more than ۳۰۰ martyrs of commanding for good and prohibiting from devils reveals the importance of preparing this campaign and it's a small attempt to celebrate the great men and women who donated their life for this duty. It's so regretful that their attempt and efforts have been disappeared in the uproars of the anti religion intellectuals and ignoring this vital duty by most of the Muslims.

Obviously, developing commanding for good and prohibiting from devils won't be possible unless there are national will and committing the duties. Although making rules and regulations is necessary but its not enough at all. In a world whose leaders are putting off the last sparkles of human values and pollute it by all kinds of sins and devils by using areligious invasion requires firm believe, strong and unique unity which can't be achieve except by understanding the divine and Koran commandment and prophet's biography.

This collection is an attempt to lighten and emphasize the significant of commanding for good and prohibiting from devils. We hope the atmosphere of the society be prepared for developing This issue and avoiding pollutions.

● Editor in chief



گروه مجلات شاهد

www.shahedmag.com



معاونت پژوهش و ارتباطات فرهنگی بنیاد شهید و امور ایثارگران

انتشارات شاهد

● صفحه اول ● شاهد جوان ● شاهد نوجوان ● شاهد کودک ● شاهد پاران ● تماس با ما ● اشتراک مجلات

